

گلستانِ منبر

تالیف

قاضی میراجد حسینی

بتصحیح و اهتمام

احمد سہیلے خوانساری



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

« ۱۴۹ »

136377

۴

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در تابستان ۱۳۵۲ در چاپخانه زر
چاپ شد

فهرست مطالب

يك تا شصت و دو	مقدمهٔ مصحح
يك	فصل اول از مقدمه - تاريخ و پيدايش خط عربی و فارسی
بیست و سه	فصل دوم از مقدمه - تاريخ نقاشی و نقاشان مشهور
پنجاه و پنج	فصل سوم از مقدمه - قاضی میر احمد منشی و تألیفات او
	متن کتاب
۱ - ۱۷۰	مقدمهٔ مؤلف
۳	مقدمه در باب احداث قلم و اسناد آن به حضرت امیر عرب و عجم
۸	فصل اول - در ذکر خط ثلث و مایشبه به و پیدا شدن آن
۱۶	فصل دوم - در ذکر خوشنویسان تعلیق
۴۲	فصل سیم - در ذکر خوشنویسان نسخ تعلیق
۵۷	فصل چهارم - در ذکر احوال خوشنویسان
۱۲۸	خاتمهٔ کتاب در باب جدول و تذهیب و رنگهای ...
۱۶۱	
	فهرست‌ها
۱۷۱	



مَقَالَتُهُ

فصل اول

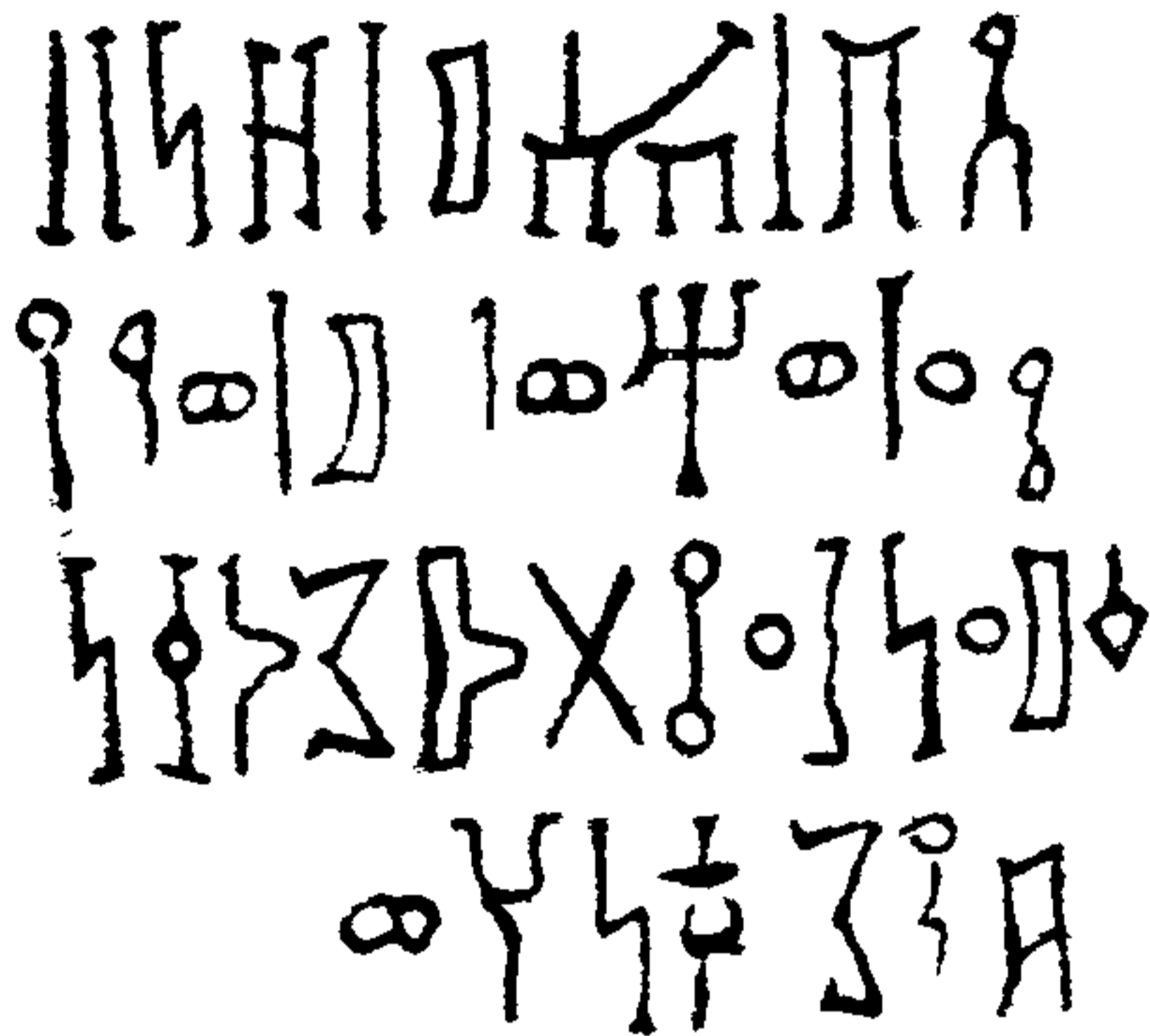
تاریخ و پیدایش خط عربی و فارسی

با ظهور اسلام و پایان دوره ساسانیان خط عربی کوفی جایگزین خط پهلوی شد. بنابراین تاریخ تحول خط فارسی همانا تاریخ تحول خط عربی است.

مورخین نوشته‌اند سه تن از مردم شهر انبار واضح خط عربی بوده‌اند. مرامر بن مره، اسلم بن سدره و عامر بن جدره و نیز هجای عربی را بر اساس هجای سریانی نهاده‌اند.

مرا مر شکل حروف اسلم فصل و وصل و عامر نقطه و حرکات یعنی زیر و زیر را وضع کردند و نام آنرا خط جزم گذاشتند یعنی قطع چه این خط را از خط حمیری گرفته و ساخته بودند این قبیل اقوال را نمی‌توان قبول کرد زیرا خط عربی از خط مسند حمیری اخذ نشده و رابطه‌ی میان این دو خط نیست و ظاهراً هر دو از یک خط سامی ریشه گرفته‌اند زیرا مقایسه خط عربی با مسند حمیری اختلاف

این دو خط را روشن میسازد.



خط مسند^۱

هرچند خط مسند قدیمترین خطیست که در شبه جزیره عربستان رایج بوده لکن چنانکه می بینیم میان خط کوفی و مسند اختلاف و تفاوت زیاد است . چنانکه نوشته اند مردم انبار خط را از مردم حیره آموخته اند اما بعضی خلاف این عقیده را یادآور شده اند .

بنا بقول ابن خلیکان نخستین کس که خط نوشت مرابن مره از اهالی انبار بود و از آنجا میان مردم اطراف رایج گشت .

اصمعی گفته است از قریش پرسیدند خط نوشتن را از کجا آموختید گفتند از مردم حیره و از مردم حیره پرسیدند خط را از کجا آموختید گفتند از مردم انبار . مقریزی نوشته است قلم مسند نخستین قلم از اقلام حمیر و ملوک عاد میباشد ابن خلدون گوید خط عربی در دولت تباعه^۲ به کمال و زیبایی رسید و هنگامی که تملن و ثروت و شکوه بحد اعلی بود آنرا خط حمیری می نامیدند و از دولت

۱- نقل از خط العربی تألیف سهیلة یاسین.

۲- ملوک یمن در زمانیکه حضرموت : سبأ ، حمیر در تصرف آنان بود

نموداری از سیدائیں خط کوئی

سطر نخب	سنبط	کوئی حیری	عربے
۲	۸۵۵۸	۱۱	ا
۳	۱۱	۱۱	ب
۴	۱۱	۱۱	ج
۵	۱۱	۱۱	د
۶	۱۱	۱۱	ه
۷	۱۱	۱۱	و
۸	۱۱	۱۱	ز
۹	۱۱	۱۱	ح
۱۰	۱۱	۱۱	ط
۱۱	۱۱	۱۱	ی
۱۲	۱۱	۱۱	ک
۱۳	۱۱	۱۱	ل
۱۴	۱۱	۱۱	م
۱۵	۱۱	۱۱	ن
۱۶	۱۱	۱۱	و
۱۷	۱۱	۱۱	ز
۱۸	۱۱	۱۱	ح
۱۹	۱۱	۱۱	ط
۲۰	۱۱	۱۱	ی
۲۱	۱۱	۱۱	ک
۲۲	۱۱	۱۱	ل
۲۳	۱۱	۱۱	م
۲۴	۱۱	۱۱	ن
۲۵	۱۱	۱۱	و
۲۶	۱۱	۱۱	ز
۲۷	۱۱	۱۱	ح
۲۸	۱۱	۱۱	ط
۲۹	۱۱	۱۱	ی
۳۰	۱۱	۱۱	ک
۳۱	۱۱	۱۱	ل
۳۲	۱۱	۱۱	م
۳۳	۱۱	۱۱	ن
۳۴	۱۱	۱۱	و
۳۵	۱۱	۱۱	ز
۳۶	۱۱	۱۱	ح
۳۷	۱۱	۱۱	ط
۳۸	۱۱	۱۱	ی
۳۹	۱۱	۱۱	ک
۴۰	۱۱	۱۱	ل
۴۱	۱۱	۱۱	م
۴۲	۱۱	۱۱	ن
۴۳	۱۱	۱۱	و
۴۴	۱۱	۱۱	ز
۴۵	۱۱	۱۱	ح
۴۶	۱۱	۱۱	ط
۴۷	۱۱	۱۱	ی
۴۸	۱۱	۱۱	ک
۴۹	۱۱	۱۱	ل
۵۰	۱۱	۱۱	م
۵۱	۱۱	۱۱	ن
۵۲	۱۱	۱۱	و
۵۳	۱۱	۱۱	ز
۵۴	۱۱	۱۱	ح
۵۵	۱۱	۱۱	ط
۵۶	۱۱	۱۱	ی
۵۷	۱۱	۱۱	ک
۵۸	۱۱	۱۱	ل
۵۹	۱۱	۱۱	م
۶۰	۱۱	۱۱	ن
۶۱	۱۱	۱۱	و
۶۲	۱۱	۱۱	ز
۶۳	۱۱	۱۱	ح
۶۴	۱۱	۱۱	ط
۶۵	۱۱	۱۱	ی
۶۶	۱۱	۱۱	ک
۶۷	۱۱	۱۱	ل
۶۸	۱۱	۱۱	م
۶۹	۱۱	۱۱	ن
۷۰	۱۱	۱۱	و
۷۱	۱۱	۱۱	ز
۷۲	۱۱	۱۱	ح
۷۳	۱۱	۱۱	ط
۷۴	۱۱	۱۱	ی
۷۵	۱۱	۱۱	ک
۷۶	۱۱	۱۱	ل
۷۷	۱۱	۱۱	م
۷۸	۱۱	۱۱	ن
۷۹	۱۱	۱۱	و
۸۰	۱۱	۱۱	ز
۸۱	۱۱	۱۱	ح
۸۲	۱۱	۱۱	ط
۸۳	۱۱	۱۱	ی
۸۴	۱۱	۱۱	ک
۸۵	۱۱	۱۱	ل
۸۶	۱۱	۱۱	م
۸۷	۱۱	۱۱	ن
۸۸	۱۱	۱۱	و
۸۹	۱۱	۱۱	ز
۹۰	۱۱	۱۱	ح
۹۱	۱۱	۱۱	ط
۹۲	۱۱	۱۱	ی
۹۳	۱۱	۱۱	ک
۹۴	۱۱	۱۱	ل
۹۵	۱۱	۱۱	م
۹۶	۱۱	۱۱	ن
۹۷	۱۱	۱۱	و
۹۸	۱۱	۱۱	ز
۹۹	۱۱	۱۱	ح
۱۰۰	۱۱	۱۱	ط

تتابعه به حیره انتقال یافت و مردم قریش و طایف آن خط را از مردم حیره فرا گرفتند چنانکه نوشته شده است نخستین کس که خط را از مردم حیره آموخت سفیان بن امیه بود و برخی حرب بن امیه را نام برده اند و گویند وی خط را در حیره نزد اسلم بن سدره آموخته است .

بعضی نقل کرده اند که مردم حیره خط را از قوم تبعه و حمیر فرا گرفته و خط عربی از یمن برخاسته است .

برخی گویند خط عربی از مردم حیره و مردم حیره از انبار و انبار از یمن آموخته و بهر صورت ریشه آن بیمن می رسد .

صاحب کتاب بلوغ الارب گوید خط عربی نخست خط جزم نامیده می شد زیرا خط کوفی را وقتیکه شهر کوفه بنا نشده بود بنام خط جزم می خواندند و آنرا از این روی جزم می گفتند که از خط مسند حمیری جدا شده بود و آنکه این خط را از مسند حمیری جدا ساخته و وضع نموده مرامر بود .

باری اعراب بدینگونه در مقام تحقیق بر آمده و اظهار عقیده نموده اند لکن بنظر نگارنده قومی که فرهنگ و هنر نداشته و بیشتر در بادیه زندگانی کرده اند و مدارکی برای اثبات داشتن خط و سواد و فرهنگ قبل از ظهور اسلام ندارند اقوال آنانرا باید افسانه پنداشت آنچه مسلم است و آثار بدست آمده اثبات مینماید اعراب قسمت شمال و جنوب حجاز بخط مسند کتابت می کردند و دیگر نبطی های شمال هستند که خطشان نبطی بوده است .

مردم حجاز نیز اکثر از خطوط و کتب عراق و شام استفاده می کرده اند و عربی را با حروف نبطی یا سریانی و عبرانی می نوشتند .

خط نبطی سنگ نبشته قبر امرء القیس متعلق به پنجاه سال قبل از هجرة رسول اکرم

خط سریانی و نبطی بعد از فتوحات اسلام میان اعراب باقی ماند و تدریجاً خط نسخ از نبطی پدید آمد و خط کوفی از سریانی .
در آغاز ابداع خط کوفی این خط را حیری می گفتند و بعد که مسلمانان کوفه را نزدیک حیره ساختند این خط کوفی خوانده شد .
سریانی های عراق خط خود را با چند قلم می نوشتند که از آن جمله خط مشهور به سطر نجیلی بوده که اختصاص بکتابت تورا و انجیل داشته و آنان این خط را یک قرن قبل از ظهور اسلام از سریانی اخذ و اقتباس کرده و یکی از وسائل نهضت آنان همین خط بوده است .

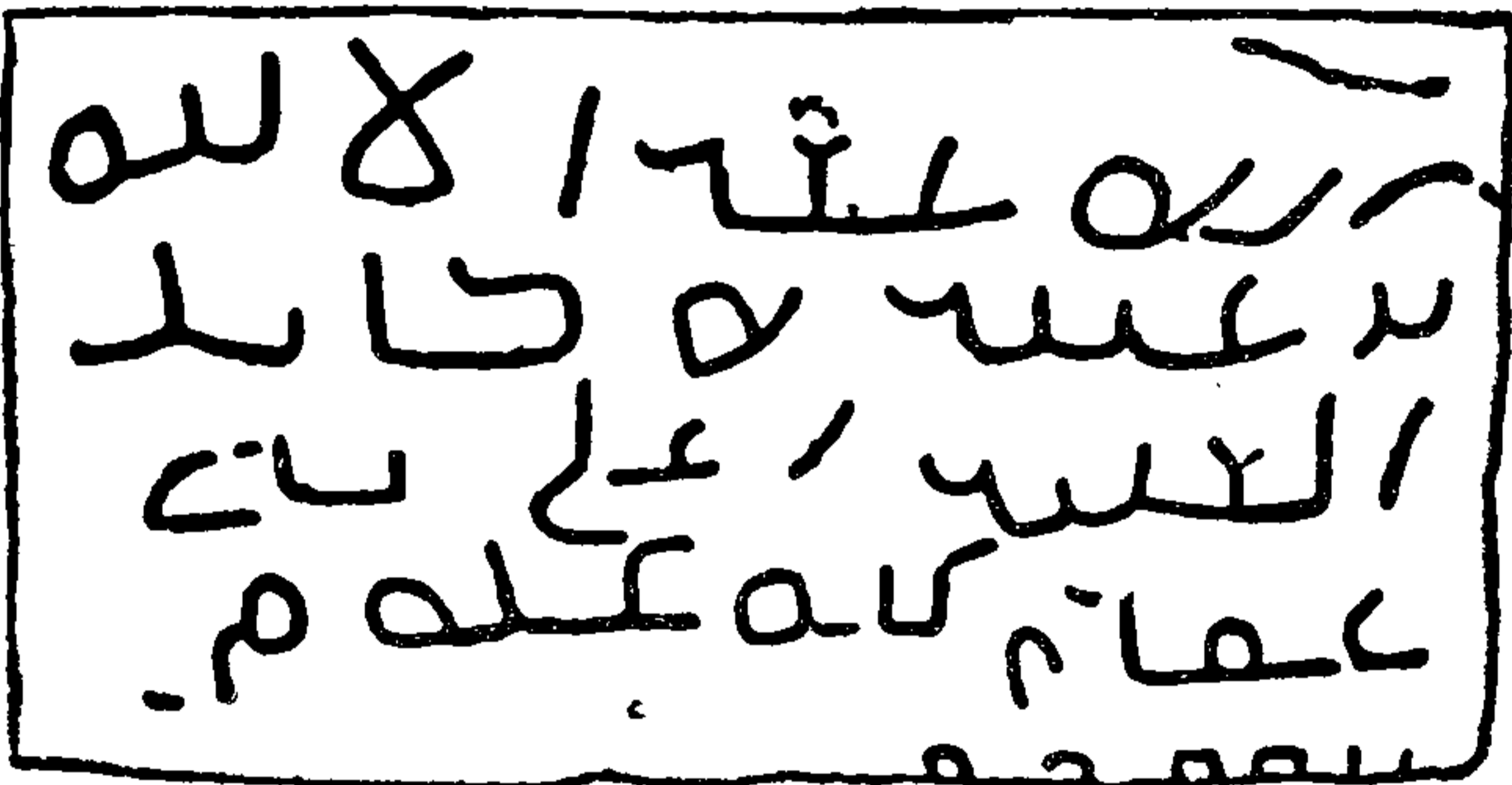
بعضی از مورخین نوشته اند خط سریانی از شهر انبار به حجاز آمده و نخست بشر بن عبدالملک کندی برادر اکید بن عبدالملک فرمانروای دومة الجندل آن خط را در شهر انبار آموخت و از آنجا به مکه آمده صهباء دختر حرب بن امیه خواهر ابوسفیان را تزویج کرد و جمعی از مردم قریش خط سریانی را از بشر بن عبدالملک آموختند و چون اسلام پدید گشت بسیاری از مردم قریش ساکن مکه خواندن و نوشتن می دانستند .

اعراب در سفرهای بازرگانی که بشام می کردند خط نبطی را از حوران و خط کوفی را از عراق بسرزمینهای خود بردند و همانطور که تورا و انجیل سطر نجیلی تحریر می یافت آنها قرآن را بخط کوفی می نوشتند در خط کوفی و سطر نجیلی رسم بود که اگر الف مد و میان کلمه واقع می شد در کتابت حذف میگردید

الله
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
السلام على من اتبع الهدى

سنگ نبسته بلغت نبطی و خط تدمری و نبطی ۲۵۰ میلاد مسیح که در ام الجمال کشف شده و بعربی شبیه است

چنانکه در تحریر قرآن این قاعده کاملاً رعایت شده و بجای کتب و بجای ظالمین . ظلمین . قیامه . قیمة و رحمان . رحمن نوشته اند .
 بعد از اسلام عربهای حجاز کمابیش با نوشتن آشنا بودند و معدودی از آنان خط و سواد داشته که بعداً از بزرگان و کتاب و حسی و صحابه شدند چون حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام، عمر، طلحة بن عبیدالله و عثمان .
 باری آنانکه نوشته اند خط کوفی از خط سریانی اخذ شده دلائلی دارند یکی اینست که حروف خط کوفی به سریانی مشابهت دارد و خط کوفی مانند سریانی



اللہ غفر الالیہ بن عبیدة کاتب الخلید اعلی بن عمری کتبه عنه من یقروة
 این سنگ نبشته در امام الجمال بدست آمده و متعلق بقرن ششم میلادیست که
 بخط عربی مشابهت دارد

بهم متصل نوشته می شود. و بهمین دلیل هر یک از حروف این دو خط کوفی و سریانی دارای سه شکل میباشد اول . وسط. آخر و دیگر آنکه حروفی که مابعد آن جدا می باشد در خط کوفی و سریانی جداست مانند (اء) و (او) و الف .

ما ائمة الاحياء الهجاء احكامه في وقتها.
 قل يا حيا يا قيا . يا قيا . يا قيا .
 يا قيا . يا قيا . يا قيا . يا قيا .
 يا قيا . يا قيا . يا قيا . يا قيا .
 يا قيا . يا قيا . يا قيا . يا قيا .
 يا قيا . يا قيا . يا قيا . يا قيا .

خط سریانی

در خط سریانی هر گاه الف ممدود در وسط کلمه بیاید باید حذف شود و در خط عربی هم چنانکه نوشتیم این قاعده مرسوم بوده و از سریانی پیروی شده است .

ابن خلدون نوشته است خط کوفی هنگام دولت تبایعه در زیبایی بمنتها درجه رسیده بود زیرا تبایعه بقدرت و کمال شکوه و جلال رسیده بودند و در آن زمان خط کوفی بنام حمیری خوانده می شد و این خط را سپس مردم حیره اخذ کردند لکن چنانکه تبایعه در خط مهارت داشتند آنها نداشتند زیرا میان این دو دولت تفاوت زیاد بود و دولت خاندان منذر^۱ در هنر بیایه مردم حمیرا رسیده بودند و مردم طایف و قبیله قریش چنانکه نوشته اند خط را از اهالی حیره فرا گرفتند و گویند نخستین کس که خط را از مردم حیره آموخت سفیان بن امیه بوده است و وی خط را از اسلم بن سدره فرا گرفته است و برخی نوشته اند مردم حجاز

۱ -- منذر بن جبلة از ملوك شام در عهد پرویز ساسانی و باج گذار او بود سیزده سال بر شام فرمانروایی داشت.

خط را از مردم حیرہ فراگرفتند و مردم حیرہ آنرا از تبابعہ و حمیر آموختہ اند .
وہم ابن خلدون گوید مردم حمیر نوعی خط داشتند کہ آن رامسند می نامیدند
ہمہ حروف آن منفصل بود و آموختن آن را بدون اجازہ منع کردہ بودند ،
خط عربی در عہد رسول اکرم و خلفای راشدین مراکز مهمی داشت از
جملہ مکہ ، مدینہ ، بصرہ ، کوفہ و خط ہر یک از این شہرہا را بنام آن شہر
خوانندہ می گفتند خط مکی ، خط مدنی ، خط بصری ، خط کوفی لیکن خط
بصری و کوفی از حیث شکل و زیبایی بر خط مکی و مدنی ترجیح داشت و ہمین
جہت خط کوفی و بصری مورد قبول و شہرت یافت و چون این دو خط خیلی بہم
شبہہ بودند و کوفی از بصری زیبایی بیشتر داشت بہ خط کوفی مشہور گشت .

در آغاز اسلام گویند میان قریش ہفدہ تن خوشنویس بودند عمر بن خطاب
علی بن ابیطالب علیہ السلام عثمان بن عفان ، ابو عیبہ بن جراح ، طلحہ ، یزید بن
ابی سفیان ، ابو حذیفہ بن عتبہ بن ربیعہ ، خاطب بن عمرو ، اخوسہیل بن عمر العامری ،
عبداللہ سعد بن ابی سرخ العامری ، حویطب بن عبدالعزی العامری ، ابوسفیان بن حرب بن
امیہ ، معاویہ بن ابی سفیان ، جہم بن العلت بن مخرمہ بن الہطلب بن عبدمناف ،
العلاء بن الخضر می .

و میان زنان شفاء دختر عبدالعدویہ از خاندان عمر و حفصہ دختر عمر را
نام بردہ اند و گویند این دو خط را از شفاء العدویہ فراگرفتند .
ہنگامی کہ اسلام مدینہ را تصرف کرد میان مسلمانان چند تن خط مینوشند
مانند سعید بن زرارہ ، منذر بن عمرو ، ابی بن کعب

در زمان خلافت بنی امیہ نخستین کسی کہ بہ خوشنویسی اشتهار داشت قطبہ میباشد قطبہ
از خوشنویسان بنام زمان خویش بود او چہار قلم در خط کوفی پدید ساخت کہ قلم جلیل
و طومار از آنهاست پس از وی ضحاک بن عجلان کاتب است کہ خط او را بر قطبہ از حیث
زیبایی ترجیح میدادند ابن ندیم نوشتہ است محمد بن اسحاق گوید اول کسی کہ در صدر
اسلام قرآن نوشت و بر حسن خط شہرت داشت خالد بن ابویہ جاج بود و سعد اورانزد
ولید بن عبدالملک « ۸۶ - ۹۶ ھ » آورد و بتحریر قرآن و دواوین و اخبار گماشت .
و گویند برای عمر بن عبدالعزیز « ۹۹ - ۱۰۱ ھ » قرآنی بہ زر نوشت
کہ در آن بسیار ہر نمایی فرمودہ بود لکن چون دستمزد زیاد می خواست عمر
قرآن را بوی مسرود داشت .

علی‌ای‌حال خط عربی همانست که امروز بکوفی مشهور می‌باشد و نخست بدون نقطه و اعراب بود و آنگاه ابوالاسود دؤلی (۶۹ هـ) از شاگردان حضرت علی‌علیه‌السلام بر این خط اعراب نهاد و گویند نقطه را نصر بن عاصم و یحیی بن یعمر در اواخر عهد بنی‌امیه وضع کرده‌اند قلقشندی بنقل از کتاب اعانة المنشی نوشته است نخستین بار که خط کوفی بصورت زیبا نظیر اقلام موجود کنونی نقل شده در اواخر خلافت بنی‌امیه و اوایل دولت بنی‌عباس «۱۲۰ - ۱۴۰ هـ» بود و بنا بقول ابوجعفر النحاس خوشنویسی در آغاز قرن دوم بدو تن از مردم شام اختصاص داشت یکی ضحاک و دیگری اسحق بن حماد بود ضحاک در عهد سفاح «۱۳۲ - ۱۳۶ هـ» و اسحق در عهد منصور «۱۳۶ - ۱۵۸ هـ» و مهدی «۱۵۸ - ۱۶۹ هـ» می‌زیستند و از شاگردان مشهور اسحق ابراهیم سکزی را نام برده‌اند و خوشنویسان دیگر چون احول . یوسف کاتب ، شقیر خادم ، عبدالجبار رومی ، شعرانی . ابرش ، سلیم خادم ، عمرو بن مسعده ، احمد بن ابو خالد ، احمد کلبی کاتب مأمون «۱۹۳ - ۲۱۸ هـ» و عبدالله بن شداد ، عثمان بن زیاد ، محمد بن عبدالله مدنی . صالح بن عبدالملک بوده‌اند که چون قاضی میراحمد بنای این کتاب را بر اختصار گذاشته نام آنها را مرقوم نداشته است .

اقلامی که در اوایل خلافت بنی‌عباس در میان کتاب مرسوم بود .

- ۱ - قلم جلیل .
- ۲ - قلم سجالات .
- ۳ - قلم دیباج ،
- ۴ - قلم طومار .
- ۵ - قلم ثلثین .
- ۶ - قلم زنبور .
- ۷ - قلم مفتوح .
- ۸ - قلم حرم .
- ۹ - قلم مؤامرات .
- ۱۰ - قلم عهدود .
- ۱۱ - قلم قصص
- ۱۲ - قلم خرفاج .

و نیز خشنام بصری و مهدی کوفی را که از خوشنویسان زمان هارون الرشید « ۱۷۰ - ۱۹۳ هـ » و ابوحدی کوفی را که در عهد معتصم « ۲۱۸ - ۲۲۷ هـ » بوده ذکر کرده‌اند و پس از آنها ابن‌ام‌شبیان ، مسحور ، ابوخمیره ، ابن‌حمیره و ابوالفرجی که اواسط قرن چهارم میزیسته نام برده‌اند .

بنابقول ابن‌ندیم تا آغاز خلافت بنی‌عباس مردم بشیوه قدیم خط مینوشتند و چون خاندان هاشمی قدرتی یافتند نوشتن قرآن بآن خطوط معمول گشت لکن خطی پیداگردید که بآن خط عراقی می‌گفتند و این خط همان بود که بآن وراقی نیز گفته می‌شد و رواج یافت و زیبایی آن روز بروز افزون می‌گشت و چون دور خلافت بمأمون رسید کتاب و نویسندگان به‌خوبی و زیبایی خط سعی بلیغ داشتند و اصحاب خط از هم پیشی می‌گرفتند تا آنکه مردی بنام احوال محرر پیدا شد که از برکشیدگان و ترتیب یافتگان برمکیان بود و در خط دانش فراوان داشت و او بود که قواعد خط را روشن ساخت و درجه بندی و تقسیم نمود احوال محرر از خوشنویسان بنام بود و در تقسیم بندی خطوط قلمهای سنگین را در مرتبه اول قرار داد ،

چون اسلام بر اکثر شهرها غلبه کرد و دیوان حکومت آنان بنوشتن و خط نیازمند بود در فراگرفتن آن سخت می‌کوشیدند و پس از اندک زمانی خط در کوفه و بصره و سایر بلاد مقام بلندی یافت و اسلام بعد از آنکه قدرت فراوان کسب کرد و بغداد مرکز خلافت شد هنر خط در آنجا مورد توجه قرار گرفت و ترقی کرد و بدرجه کمال رسید و یکی از مظاهر هنر اسلامی بشمار آمد زیرا خوشنویسان و استادان خط همیشه در زیبایی خط کوفی می‌کوشیدند و تفنن و ابتکارات زیاد در تحریر آن بخرج می‌دادند و این تفنن‌ها به‌سی‌وهفت شکل مختلف رسید و بیشتر اختلاط بر حسب اسلوب درشتی و ریزی خط و اختصاص آن برای کارهای دیوانی بود والا در اصل باهم چندان فرقی نداشتند .

زمانی که ذوالریاستین فضل بن سهل (۲۰۲ هـ) بوزارت رسید قلمی ابداع کرد که بهتر از سایر اقلام بود و بقلم ریاسی معروف شد و متفرعاتی پیدا نمود . در قرن دوم و سوم قرآن‌ها بخط مکی ، مدینین ، التیم ، مثلث ، مدور ، کوفی ، بصری ، مشتق ، تجاوید ، سلواطی ، مصنوع ، مایل ، راصف ، اصفهانی سجلی ، پیرآموز نوشته می‌شد پیرآموز را ایرانیان استخراج نموده و بدان کتابت

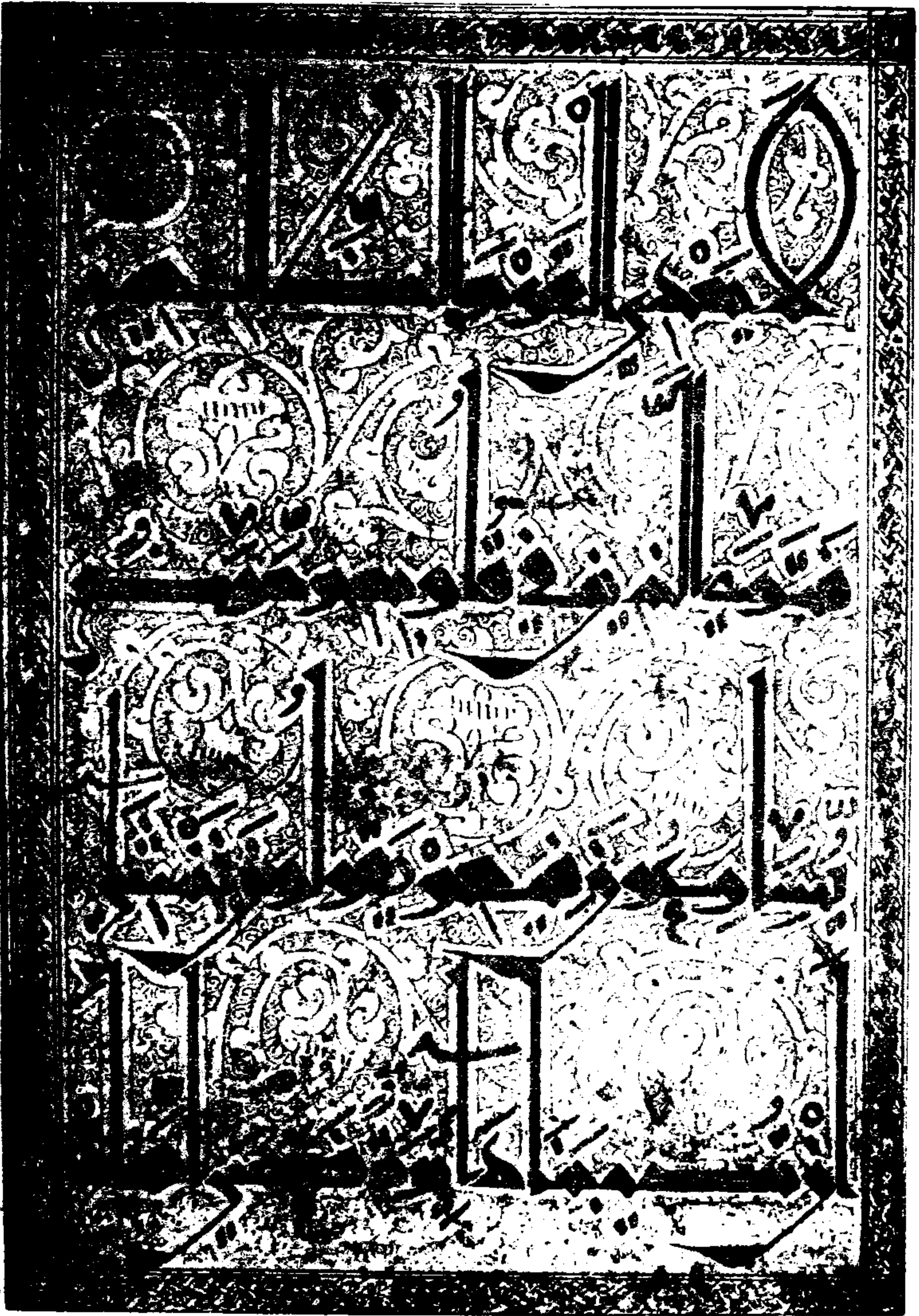
می کردند .

ابوالحسین اسحق بن ابراهیم که از شاگردان ابن معدان کاتب بود و خلیفه مقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰ هـ) و فرزندانش را خط می آموخت در عهد مقتدر بحسن خط اشتهار داشت و برادر وی ابوالحسن ابراهیم نیز خوشنویس بنام و فرزند او ابوالقاسم اسمعیل بن ابراهیم و پسر ابوالقاسم ابو محمد قاسم بن اسمعیل بن اسحق از مشاهیر خوشنویسان زمان خود بودند و اسحق رساله‌یی در خط و کتابت بنام تحفة الوامق تألیف کرده است .

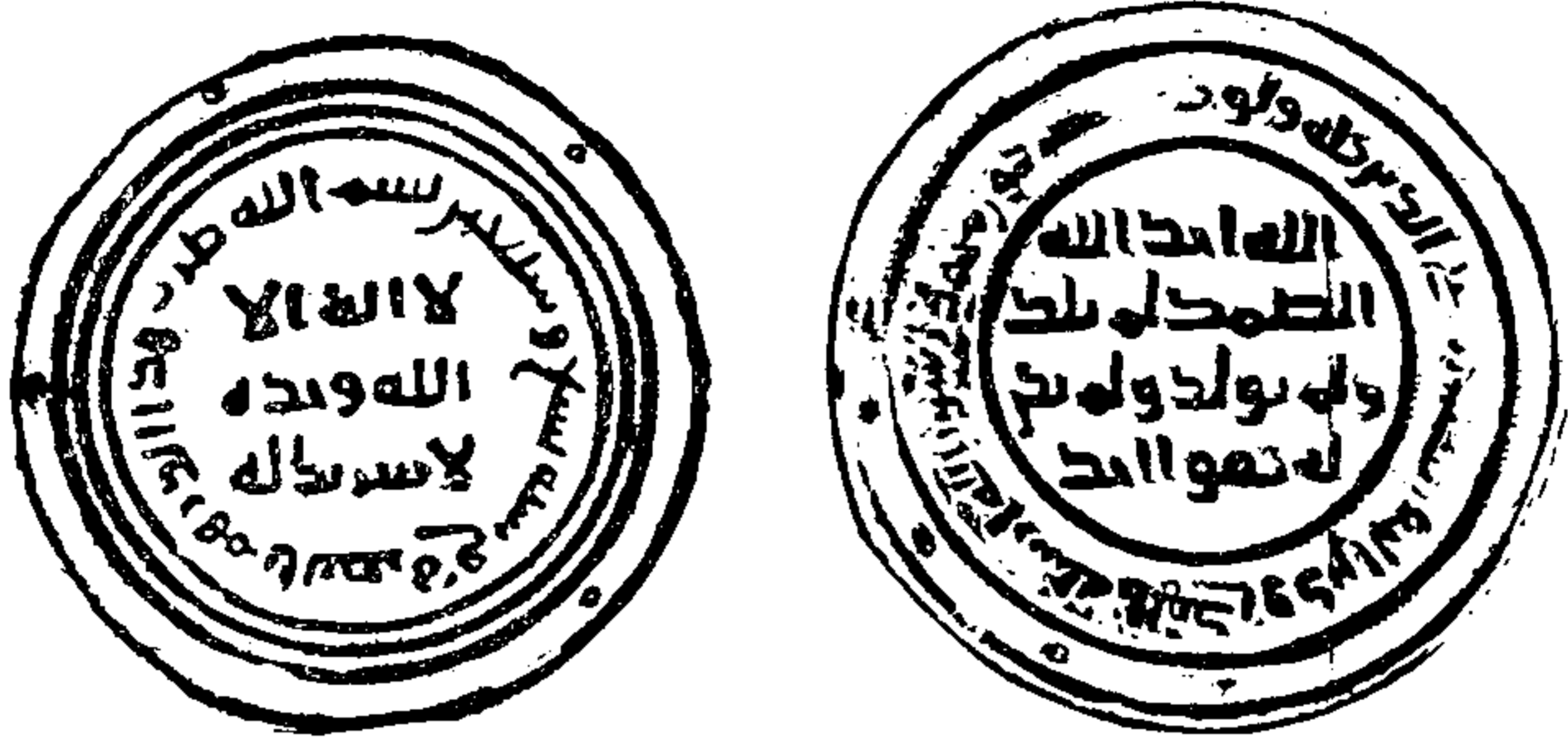
تا قرن سوم خط کوفی راه تکامل می پیمود و در هر شهری بصورتی و شیوه‌یی خاص آن سرزمین درآمد تا آنکه ابن مقله ابوعلی محمد « ۲۷۲ - ۳۱۸ هـ » خط نسخ را در سال ۲۱۰ وضع نمود و جایگزین خط کوفی ساخت ابن مقله قلم محقق، ریحان، ثلث، رقاع و نسخ را ابداع کرد چنانکه میرمنشی در متن کتاب بدان اشارت کرده است و برادر ابن مقله ابو عبدالله حسن « ۲۷۸ - ۳۳۸ هـ » که بحسن خط شهرنی بسزا دارد چون برادر مشهور است .

با اینکه ظهور خط نسخ تحریر را آسان می نمود معذک خط کوفی از میان نرفت و باسانی کتاب ترك خط کوفی نگفتند لکن بتدریج مقام آن کم شد و بجایی رسید که بیشتر برای تزئین در کتابها و محرابهای مساجد و قرآنها بکار می رفت و هنوز هم مقام تزئینی آن محفوظست .

آنچه مسلم می باشد خط کوفی در صلب اسلام چندان سخت و دشوار و دارای انواع مختلف نبود کم کم صور گوناگون و پیچیده و مشکل پیدا کرد و چنان شد که تا اواخر قرن پنجم چهل و دو نوع خط کوفی تحریری و تزئینی بکار می رفت و بیشتر انواع آن در خراسان رواج داشت .



نوعی خطی کوفی ایرانی

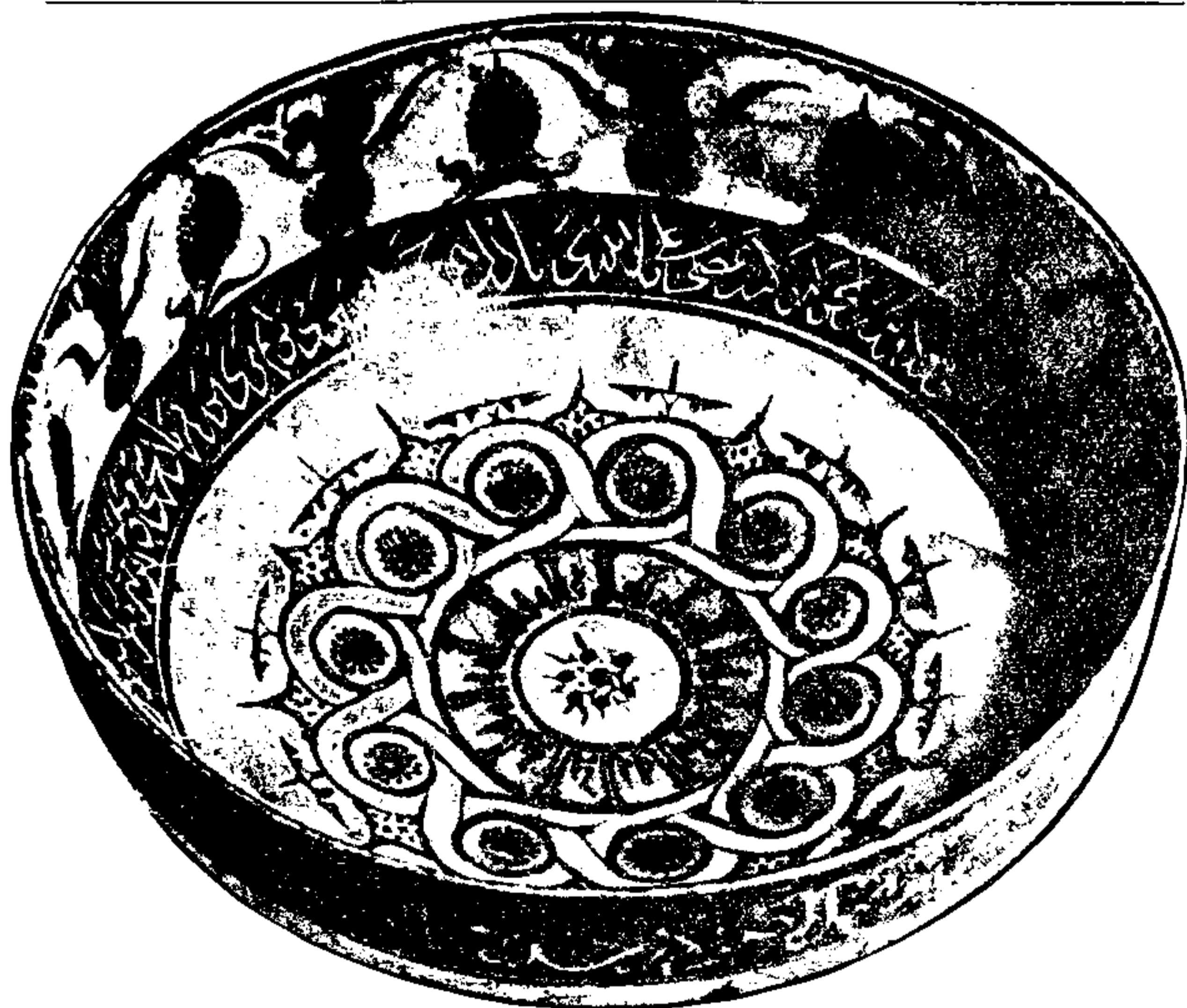


از مسکوکات بنی امیه ضرب سال ۷۹ هجری نمودار خط کوفی در صدر اسلام

مقارن ابداع خط نسخ در بغداد و رواج آن در تمام بلاد حسن بن حسین بن علی فارسی کاتب از خط نسخ و رقاع و ثلث خط تعلیق را پدید ساخت .

وی در عهد عمادالدوله « ۳۲۰ - ۳۳۸ هـ » و عضدالدوله دیلمی « ۳۳۸ - ۳۷۲ هـ » می زیست و بیشتر مراسلات را بدان خط می نگاشت کتاب و منشیان آن زمان از او پیروی کرده آنرا بکار بردند و میان اهل انشاء نوشتن مراسلات بدین خط معمول گشت و بعد آنرا خط ترسل نامیدند .

کلمات در تحریر خط تعلیق بستگی بیکدیگر داشت و تغییر و تبدیل آن امکان نداشت و با آنکه برای مراسلات و احکام و فرامین بکار می رفت معذک چون خطی ایرانی بود در تزین ظروف لعابی به کار برده و درون و بیرون اکثر ظروف لعابی را بدان می آراستند .



خط تعلیق که در تزیین ظروف لعالی بکار رفته است متعلق به اواخر قرن ششم

پس از ابن مقلة ابو الحسن علاء الدین علی بن هلال مشهور باین بواب پایه خط نسخ را بجایی نهاد که هیچکس را یارای آن نبود که با وی دم از برابری زند این بواب خط نسخ را بسرحد کمال رسانید وقواعدی که او برای خط نسخ وضع کرد هنوز معمول می باشد او برای خط نسخ سطح و دور و تناسب معمول داشت که قبل از آن رسم نبود .

بنا بقول ابن خلکان استاد این بواب ابو عبدالله محمد بن اسد بزار بغدادی بود لکن نزد خوشنویسان معروف زمان مانند ابوبکر احمد بن سلیمان نجار ، علی بن زبیر کوفی ، جعفر خالدی و عبدالملک بن حسن سقطی نیز تلمذ کرده بلند آوازه شد . و از معاصران او که بحسن خط موصوف بوده اند ابو عبدالله بن جعفر

بغدادی ، ابراهیم بن هلال صابی را نام برده‌اند که کاتب خاص عزالدوله دیلمی « ۳۵۶ - ۳۶۷ » و عضدالدوله دیلمی « ۳۶۷ - ۳۷۲ » بوده و در سال ۳۸۴ وفات یافته است و نیز صاحب بن عباد « ۳۸۵ » و شمس المعالی قابوس « ۴۰۳ » را بحسن خط بسیار ستوده‌اند و ابوالفضل خازن دینوری که از مشاهیر خوشنویسان آنعهدست شاگرد ابراهیم بن هلال بوده است و ابوالفرج ابن حوزی بغدادی و اسمعیل بن حماد جوهری و ابوالمعالی النحاس اصفهانی که در این کتاب از آنان یاد نشده از خوشنویسان بنام بوده‌اند .

در قرن پنجم و ششم که از درخشانترین دوران هنری ایرانست در کلیه شهرهای ایران خط نیز بموازات سایر هنرها ترقی بسیار کرد سلاطین غزنوی و سلجوقی ارباب خط را بسیار محترم می‌شمردند سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی « ۴۵۱ - ۴۹۲ هـ » که خود بحسن خط مشهور بود هر سال قرآنی می‌نوشت و به خانه خدا می‌فرستاد لکن تاکنون قرآنی بخط وی دیده نشده است در این دو قرن استادان خط زیاد بوده‌اند که ابوالبرکات رازی ، ابونصر محمد بن علی بزاز محمد بن یحیی بن محمد نیشابوری ، ابوالقاسم سعید بن ابراهیم ، عثمان بن حسین و راق عبدالرحمن بن محمد دامغانی و ابو بکر غزنوی از آنجمله بوده‌اند ظهور یاقوت مستعصمی در قرن هفتم خط نسخ و ثلث را بمقامی والارسانید و در این قرن خوشنویسان دیگر می‌زیستند که خط نسخ و ثلث را خوش می‌نوشتند مانند احمد بن ابی نصر عتیق سعد بن محمد سهلویه یزدی ، لکن هیچیک شهرت یاقوت را نیافتند محمد بن مسعود ابهری . سلیمان بن احمد سلمی و نجم تارابی شاگردان یاقوت که قاضی میر احمد در متن این کتاب از آنان یاد کرده است مکتب یاقوت را در قرن هشتم همچنان دایر داشته و شاگردان بسیار تربیت کرده‌اند از خوشنویسان مشهور این زمان شمس الدین بن فخرالدین حافظ فقیه ، علی بن محمد بن زید علوی ، احمد بن المحسنی ، عبدالله بن محمد بن محمود همدانی و عبدالقیوم بن کریم شاه تبریزی را می‌توان نام برد و چنانکه نوشته‌اند سلطان احمد جلایر « ۸۷۴ - ۸۰۸ هـ » هفت خط را خوش می‌نوشته است

خط تعلیق که چند قرن از عمر آن می‌گذشت و محدود بود و کمتر برای تحریر کتاب بکار می‌رفت . تا عهد امیر تیمور گورکانی سبکی ابتدائی و خاص داشت و چنانکه نوشته‌اند در این عهد و زمان خواجه تاج سلمانی آنرا زیبا ساخت

و بصورتی خوش آن را جلوه‌گر فرمود و شیوه‌ی خواجه تاج هنوز متداول و مرسومست .

از خط نسخ و تعلیق در سده هشتم خطی پدید گشت که نسخ تعلیق خوانده شد هر چند نوشته‌اند که واضع آن میرعلی بن حسن تبریزی می‌باشد و او را سلطان علی مشهدی در صراط‌السطور که در متن کتاب نقل شده واضع‌الاصیل خوانده و در اکثر مآخذ کهنسال این قول تأیید شده لکن مدارکی وجود دارد که این عقیده را رد می‌کند .

۱ - تاریخ وفات میرعلی تبریزی واضع خط نستعلیق را سال ۸۵۰ ضبط کرده‌اند اگر عمر وی را در حدود هفتاد سال فرض کنیم قاعده باید ولادت او در حدود سال ۷۸۰ باشد چنانچه این فرض و تصور صحیح باشد باید سن واضع خط نستعلیق در زمان ابداع این خط بیست و یا بیست و پنج سال کمتر نباشد یعنی حدود سال ۸۰۵ در صورتی که آثار موجود نشان می‌دهد که خط نستعلیق قبل از پایان قرن هشتم در ایران رواج داشته و بدان کتابها نوشته شده است .

۲ - کتابهایی که در نیمه دوم قرن هشتم تحریر یافته نشان می‌دهد که این خط در سی سال آخر قرن هشتم رایج بوده است .

۳ - زمانی که خط نستعلیق در بغداد رونق یافته دو میرعلی تبریزی در بغداد می‌زیسته‌اند یکی میرعلی بن حسن تبریزی و دیگری میرعلی بن الیاس باورچی تبریزی از میرعلی بن الیاس تبریزی مثنویات خواجوی کرمانی مورخ سال ۷۹۶ بخط نستعلیق در یریتیشم - وزیم می‌باشد لکن از میرعلی بن حسن تبریزی اثری پیش از سال ۸۰۰ درجائی سراغ نداریم ،

۴ - قطعاتی که بخط میرعلی تبریزی دیده شده معلوم نیست خط کدام یک از این دو میرعلیست چه در رقم آنها نام پدر مرقوم نیست .

با ذکر این مطالب میتوان گفت خط نستعلیق بصورتی نازیبا بعمرور بوجود آمده میرعلی بدان صورتی خوش داده و برای آن مانند ابن‌مقله در خط نسخ و تاج سلمانی در خط تعلیق قواعدی وضع کرده است .

شاگردان میرعلی چون عبیدالله پسرش و اظهر و میرزا جعفر و دوستداران خط نستعلیق در نیمه اول قرن نهم در رواج این خط سخت می‌کوشیدند و در اندک مدتی خط نستعلیق مقبول خاص و عام گردید و چنان شد که کتابها را اکثر با

كتبت بهيوت...
بسم الله الرحمن الرحيم

بالتوجه بحسب الخارج ولم يتفرض لانه يعلم ما ذكره والصف الثاني الاستدلال ولم
تفرص لهما ايضا لذلك القسم الثالث في ترجيح المقول المعقول في المقول اما خارج
واما عام والخاص اما ال المنطوق او لا المنطوقه فالخاص ال المنطوقه تقدم على المعقول
من قبس او استدلال والخاص ال المنطوقه له درجات مختلفه في القوة والضعف
والترجيح له او عليه حسب ما يقع للناظر من قوة الطر واما العام مع القياس فقد تقدم
كله في انه عمل بجزء المحييين بالقياس او لاقا اع اما الحدوده اقوالا في وجه الترجيح
في الاول واما الحدوده فدفعنا عليه كثره ثبات المايبات ومنها سمعنا كثره ثبات
الاحكام وهذا هو الذي نتعلق عرضا فترجح بوجه الاول برجح الحد بالناظر حثه
على ما فيه تجوز او استتارة او اشارة الى او غرابه او اضطراب الثاني كون المعرف في
احدهما عرف منه في الاخر الثالث كونه ذاتي في الاخر بعرضي الرابع ان يكون دلل
احدهما اعم من لول الاخر فترجح الاخر لتساول ان يكون غيره فكله القاعدة وقيل بل تقدم
الاخصر لانها في حقه ما تتساول له تساؤل الحد بل خلاف الباقي في مختلفه والمعنى
عليه او الى الحس ان يكون على وفق النقل المنقول عن اراء المتفوي وتقرر الرغصه ان الاخر
تعلما فان الاصل عدم النقل السادس ان يكون اقرب الى المعنى المقول منه شرعا
او لغته لان النقل لم كان فلنا سببه ما لا يقرب اول السامع ان يكون من طريق الكتاب
او رج من طريق الكتاب. الاخر لانه اغلب على الطر الثالث من عمل المدنه او عمل الخلق
اللازمه او عمل العلم ولو عالما واحدا التاسع كونه مقررا الحكم الخطر والافر فيك الاب
العاشرة ان يكون مقررا الحكم النقي والافر للاثبات الحادي عشر ان يكون مقررا الحد
الحدود والافر ما اعترك من الرجحات اقوال اذا غلبت الرجحات في الدلائل
من حيث ما يقع في المركبات من نفس الدلائل ومقدامتها في الحدوده من حيث ما يقع في
الحدود وفي مفرداتها ثم ركت بعضها مع بعضها وثلاث فما فوقها حصلت امور
لا تكاد تنحصر وفي القدر الذي ذكره ارشاد لذلك ارشدنا الله وياكم لما نفعنا
في الدناد الافره ويكون مفردا برضاه ومقررا الى عفوه ورحمته واصبح شأننا

في هذه الجواهر...

بسم الله الرحمن الرحيم

تم الكتاب قراه وكتابه يوم الاحد لاثمن خلعا من حادي الاو ربح
سنة خمس وثمانين سبعمائة بحرية مدينة سر بحدل
الافرنج والهدى العالم والصلوة على
محمد واله الطاهر

در نقش فی خانه پرست
بیان معانی است پیش
زده شافع او نو جان
گوش سنگ خود که کین است
بوی حس روی بیرون
من آن چشم کین که سینه است
حس می شنیدم که می گفت باز
سین را کوه است به کین
من این نمک زان عالم آورده ام
شان دن از بی نشان پرس
من این نامور نامه از هسرم
به نرس سازی که بنو خست
مگر شسته تا این که سینه ام
بوی کینت در کین ویرانه
نمایی که اصلش ز عشق خاست
بیم ارادت نگر کن در و
ولی که نیاید بیع تو راست
من بیبا تو را خوابی بخش
بار مراد در دار از ستران
هر که بود نکته انان پسند
راز بی تو ایست زدم
درین سینه دور در از خار

باز
باز

از خوش سینه پر از گوشت
امول کدم آفیش خوان
بر نو جانش لبس است
سایه که چون کین کین است
وای ز دانش بر از دستم
کس دیکت اند این کین است
لم خون صدا جلد کین است باز
که باشد این کین من صد سخن
دان عالم این سوه پرورده ام
زبان من از زبان پرس
هر که دم به حال عابون تمام
بن سوزیانی که کین است
سرسشته تا این که کین است
بوی کینت در سخن پروانه
از زبان کین کین است
که در چشم به مسج نماید کین
شورش سنگ تا نام توام خطا
درین در طام استنای بخش
سیرانم بر در زبادوزان
از دوی کین کین کین است
بهر سخن دست و پای زدم
کین کین آلود از هسرم
سخن را نایت نیاید دید

را نیت ز جز آب و گل
بوی نیت یاب چه صد برین
زده در او سینه کین است
بوی کین سینه کین است
طازنی ز طرزی که کین است
تو این چنار امین کین است
ز ازین چه باید که گوی که کین است
سخن صفت آبی کین ز جان
من این خوشه لا مکان چنار
مهر اگر کین خوانی روایت
بیم بدل بر سر که در سوس
بوی نیت و کین روان آمد
برون کرده ام کین از سینه ما
از زبان چه کین کین است
هر کین و دانش به کین است
بوی نیت کین کین کین است
خسده ایالی بر زورم کین
بوی نیت کین کین کین است
بوی نیت کین کین کین است
بوی نیت کین کین کین است
بوی نیت کین کین کین است
بوی نیت کین کین کین است
بوی نیت کین کین کین است
بوی نیت کین کین کین است

خدم تعلیم اقل المایک و البیدیر علی بن ابی اسلم تبریزی
اصح آنه شانه بی بوم الاید ریح ریح الا فریسه شان و کین است

نایت ز کین کین کین
که روان و سینه به دور من
سواش بر من آب کین است
بدن وزن سینه کین است
نیت برزی و کین است
کویت نایت از کین کین است
که عقل داری من تا کین است
که صفت خاک کین کین است
کین دل از کین کین است
ولی کین کین کین است
که تا در این نایت کین است
ولی کین کین کین است
از کین کین کین است
بوی نیت کین کین کین است
بوی نیت کین کین کین است
بوی نیت کین کین کین است
بوی نیت کین کین کین است
بوی نیت کین کین کین است
بوی نیت کین کین کین است
بوی نیت کین کین کین است
بوی نیت کین کین کین است

بوی نیت کین کین کین

سبحان الله وبحمده
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
الطاهر المني
الطاهر المني

والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
الطاهر المني
الطاهر المني



این خط می نوشتند و در ترویج آن شاهزادگان شاهرخی با اینکه خود استادخط نسخ و ثلث نویس بودند سهمی بزرگ دارند ابراهیم میرزا در عراق و فارس و بایسنقر میرزا در خراسان استادان خط نستعلیق را بسیار تشویق می فرمودند و با اینکه خط نستعلیق مراحل ابتدایی را می پیمود معذک استادان بنامی در این قرن پیدا شدند که نام برخی از آنان در این کتاب ذکر شده و جمعی چون خواجه عبدالله مروارید، محمد امین بن دانشمند، محمود سلطانی، عزیز بن محمد، محیی الدین هروی که در خط نسخ و ثلث استاد بوده اند ثبت نگردیده و در خط نستعلیق نیز محمد بن مطهر نیشابوری، محمد بن محمد مشهور به بقال، یوسف شاه هروی، پیر حسین کاتب، عبدالرحمن کاتب . شیخ عبدالله هروی ، عبدالله زیارتگاهی و بسیاری دیگر در این کتاب نامشان بقلم نیامده است

در قرن دهم خط نستعلیق بسیار مورد توجه قرار داشت و استادان نامداری در این قرن ظاهر شدند که جمعی از آنان چون میر محمد باقر بن میر علی . سلطان علی قاینی ، شاه قاسم ، سلطان محمود، فتح الله محلاتی ، محمد تقی ، میرک حسینی ، محمد رضا تبریزی ، هدایت الله شیرازی که در این کتاب نامشان بقلم نیامده و در نسخ و ثلث پیر محمد ثانی ، میرمسنجری ، جلال الدین سبزواری عبدالعلی بن - محمد تریتی استاد بوده اند .

در قرن یازدهم شاگردان میر عماد، باباشاه، علیرضا عباسی، محمد حسین تبریزی معزالدین محمد کاشی مانند ابراهیم بن میر عماد محمدیحیی، نورالدین محمد لاهیجی علی فایضی ، نورالدین علی ، عبدالجبار، میرخلیل قلندر، بدیع الزمان بن علیرضا ، محمد علی قمی، محمد صالح، عبدالرشید دیلمی، میرسیداعلی جواهر رقم، حسنخان شاملو، میر ابوالمعالی، شاه محمد اشرفی، میر احمد حسینی و بسیاری دیگر نستعلیق را بدرجه عالی رسانیدند و سایر خطوط نیز مورد توجه بسیار بود .

ظهور آقامحمد ابراهیم قمی، عبدالله یزدی، محمد انصاری، محمد رضا امامی، میرزا احمد نیریزی ، آقامحسن ، محمد صالح بن غلامحسین ، محمد صادق بن محمد امین اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم خط نسخ را بشیوه بی خاص در آورد و این شیوه مقبول استادان خط نسخ واقع شد و هنوز متداول و معمول است .

در قرن یازدهم همانطور که اکثر خطوط را کتاب برای آنکه تند توان نوشت شکسته آن را پدید آورده بودند چنانکه قبل از ابداع خط نسخ تعلیق شکسته نسخ و

شکسته‌تعلیق معمول بود خط نستعلیق که برای تحریر نامه و مکاتبات مشکل می‌نمود شکسته آن را وضع کردند شکسته نستعلیق در آغاز قرن یازدهم در کتابت و تحریر کم کم پدیدگشت و در نیمه دوم این قرن محمد شفیع حسینی مشهور بشفیعا و مرتضی قلی سلطان شاملو حاکم هرات بدان قاعده و ترکیب دادند و میرزا حسن کرمانی وزین العابدین در عهد شاه سلطان حسین « ۱۱۰۵ - ۱۱۳۳ » جلوه و رونق آن را افزون ساخته و درویش عبدالمجید طالقانی « ۱۱۸۴ » آنرا به کمال رسانید و چنانکه آقاهاشم نسخ را پایه‌ی بلند نهاد درویش شکسته را چنان درست نوشت که پس از وی هیچکس را جز سید گلستانه در اوایل قرن چهاردهم یارای برابری با او نبوده است .

شاگردان درویش و آقاهاشم بازار خط را اوایل قرن سیزدهم چنان گرم ساختند که تاریخ خط کمتر عهد و زمانی چون این دوران بیاد دارد فتحعلی شاه و عباس میرزا و محمد میرزا خط نستعلیق را خوب می‌نوشتند و اکثر شاهزادگان بخطاطی افتخار می‌کردند .

در قرن سیزدهم بمناسبت توجه فتحعلی شاه و شاهزادگان قاجاری بخط استادان بی‌شمار پای بعرضه هنر وری نهادند ،

آقازین العابدین اشرف الکتاب ، آقاغلامعلی اصفهانی ، عبدالله عاشور عبدالعلی یزدی ، احمد شاملو ، آقازین العابدین قزوینی ، میرزا ابراهیم و میرزا جعفر قزوینی ، میرزا آقا جسان پرتو ، وصال شیرازی ، میرزای نغمه ، ام سلمه دختر فتحعلی شاه ، علی عسکر ارسنجانی ، محمد شفیع ارسنجانی ، محمد حسین نیریزی ، میرزا عبدالغفار شیرازی ، محمد شفیع تبریزی ، میرزا محمدعلی تبریزی ، آقاسید حسین کاشانی ، میرزا محمد تقی مشهدی ، میرزا ابوالقاسم مصحح ، آقا زین العابدین یزدی ، میرزا بدیع الزمان همدانی ، فرج الله نگارستانی ، آقازین العابدین محلاتی ، میرزا محمدعلی خوانساری ، میرزا احمد وقار از مشاهیر نسخ‌نویسان این سده هستند .

وزین العابدین مستوفی ، محمد باقر کاشانی ، محمد حسین کاتب ، محمد کاظم واله السلطان ، میرزا اسدالله شیرازی ، میر علی شیرازی ، میرزا محمد مشهور به آقا ، فتحعلی حجاب میرزا اسمعیل قاجار ، میرزا عباس نوری ، محمد خلیل ، میرزا عبدالکریم ، داوری ، حکیم ، فرهنگ ، یزدانی پسرهای وصال ، حاج میرزا محمد رضای صفا ، میرزا عبدالرحیم افسر

میرزا علی محمد صفا، سنگلاخ، محمود خان ملک الشعرا، حاج میرزا فضل الله ساوجی
 میرزا محمد حسین حکاک، میرزا آقا شیرازی، میرزا حبیب الله، مهدی میر داماد، محمد
 ساوجی، میر حسین، حاج میرزا ابوالفضل ساوجی، میرزا محمد رضای کلهر و میرزا
 غلامرضا که در نستعلیق بسیار مشهورند و خط نستعلیق به این دو استاد رجمنند ختم گشت.
 و از شکسته نویسان نامدار محمد قاسم مشهور به میرزا کوچک میرزا جعفر صاقلی
 معتمدالدوله نشاط، میرزا مهدی ملک الکتاب، میرسید علی فسائی میرزا علی
 اصغر همدانی، میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، میرزا رضی تبریزی
 طراز یزدی، میرزا عبدالحسین اصفهانی، میرزا محمد جعفر دلودوز، آقاهاشم
 اصفهانی شکسته نویس، میرزا حسن مشرف، میرزا صادق، محمد علی درویش، میرزا
 عبدالکریم، مبین شیرازی، میر محمد اسمعیل انجوی، میرزا ابوالقاسم انجوی، میرزا
 سید احمد انجوی، رشیدالدین محمد بیگدلی، محمد بهائی، میرزا علی محمد، میرزا
 محمد تقی، میرزا عبدالجواد عنقا و حسنعلی خان امیر نظام رامی توان نام برد در عهد قاجار به
 استادان خط از حد احصا خارجند و جمعی که نامشان در اینجا ذکر شد معدودی
 از آنها هستند و شکسته نویسان در این سده بشیوه‌های مختلف می نگاشتند بعضی
 بشیوه معتمدالدوله نشاط و میرزا رضی و میرزا مهدی ملک الکتاب و برخی مانند
 امیر نظام اقتدا بشفیعا و درویش میکردند و گروهی از منشیان و کتاب دیوان مانند
 میرزا علیخان امین الدوله طرزی خاص داشتند.

اوایل سده چهاردهم در خط فترتی پیدا شد و اگر چند تن از خوشنویسان
 چون میرزا عمو، مرحوم ملک الخطاطین، سید مر ترضی برغانی، صدرالافاضل، قوام السلطنه
 رضاقلی تفرشی، عماد الکتاب، امیر الکتاب، ضیاء لشکر، آقامر ترضی نجم آبادی، کاتب
 خاقان، منظوری، عماد طاهری، سید اسدالله خوانساری، آقا سید کمال، آقا شیخ احمد و
 عده‌ی دیگر نبودند امروز استادانی چون زرین خط، بوذری، عبدالرسولی، فرادی،
 کساوه، منظوری، نظام، مافی، برادران میرخانی، معصومی، کی فر، شریفی،
 احصائی، یزدانی، عطار چیان، کاشیان، اخوین، سلحشور، امیرخانی
 ابریشمکار و فسی، کیمیا قلم، موسوی، غروی، زرین قلم، احیاء خط را کمر نمی بستند.

فصل دوم

تاریخ نقاشی و نقاشان مشهور

اعراب در زمان جاهلیت صحرائشین بوده تمدنی نداشتند چون طبیعت صحرائشینی هرگز زمینه مساعدی برای پرورش ذوق و کسب هنر نقاشی فراهم نمی‌سازد از این رو آنان از مظاهر هنرهای ظریف محروم بودند .

بعد از غلبه سپاه اسلام بسرزمین ایران و انقراض ساسانیان و برافتادن فرهنگ و هنر و تمدن ساسانی هنر نقاشی مانند سایر هنرهای ایرانی از میان رفت لشکرکشی برای کشورگشایی و بدست آوردن غنایم و راهنمایی و اشاعه دیسن جهت پرستش خدای یگانه سعی در استقرار حکومت و فرمانروایی اسلام دیگر نبوغ و استعدادی در مردم ظاهر نمی‌ساخت .

قدیمترین اثری که از نقاشی صدر اسلام پیدا شده در قصر کسوک عمرا می‌باشد که در شمال شرقی بحرالعبیت کشف گردیده است .

این قصر متعلق به یکی از خلفای بنی‌امیه بوده و دارای ایوانی مستطیل و شاه‌نشین‌های متعددیست که بر سقف آن تصاویری نقش کرده‌اند بر سقف یکی از شاه‌نشین‌ها تصویر شش پادشاه بصورت اسارت نقش شده که پیداست آنان از فرمانروایان اطرافند و مغلوب خلیفه اموی گردیده‌اند .

بر سایر سقف‌ها مجالس دیگر هست بر طرفی تصویر نوازندگان و رقاصان برهنه در حال رقص بر طرف دیگر مجالس شکارگاه و جای دیگر گروهی بحال

ورزش و بر سقف شاه نشین بزرگ تصویر پادشاهی که بر تخت نشسته نقش گردیده و بعید نیست تصویر خلیفه اموی باشد که قصر را برای او ساخته اند .

در این مجالس بخوبی تأثیر نقاشی بیزانس و ساسانی دیده می شود ولی سبک نقاشی این قصر با قصریکه در سامراء کشف شده و بامر معتصم عباسی « ۲۱۸ - ۲۲۸ » ساخته شده اختلاف بسیار دارد .

در این بنا نقوش برجسته و بصورت اشکال هندسی و گل و بوته نقاشی و گچ بری شده است بهر صورت محققین ثابت کرده اند که هنر نقاشی ساسانی الهام بخش نقاشی عرب می باشد و این تأثیر را در آثار باقی مانده از قرن دوم و سوم بخوبی می بینیم .

ایرانیان هر چند مغلوب سپاه اسلام شدند لکن در کلیه شئون فرهنگی و هنری در فاتحین اثر گذاشتند و کاری کردند که شخصیت ملی آنان در هنرهای اسلامی متجلی گردید .

در قرن دوم هنر نقاشی بیشتر بتذهیب و تزیین قرآن اختصاص داشت و هر چند مرکز خلافت شهر بغداد توسعه و شکوه یافته و چنان نبود که بتوان گفت در آنجا هنرهای ظریفه مورد توجه قرار نداشت لکن اثری که این معنی را ثابت نماید در دست نیست مذهبین مشهوریکه در این ازمه می زیستند از اینقرارند .

یقطینی ، ابراهیم صغیر ، ابو موسی بن عمار ، ابن سقطی ، محمد .

ترجمه کتب پهلوی و سانسکریت و یونانی عبری از همین زمان مورد علاقه خلفا و بزرگان قرار گرفت و با استنساخ این ترجمه ها زیبا ساختن کتابها که با تجمل و تفنن اشراف آن عهد همراه بود در غایت اهل علم و دانش را برمی انگیزخته است صنعت کاغذ سازی را مقارن این زمان یعنی اواخر قرن دوم مردم سمرقند از چینیان آموخته و به اکثر بلاد برده و از جمله بیفداد آوردند و دیر زمانی نگذشت که فن کاغذ سازی در سراسر بلاد اسلام رایج گشت و از این پس یعنی اواخر قرن سوم با ازدیاد کتاب در فنون مختلف نقش تصاویر در کتابها معمول شد و هنر نقاشی برای تزیین کتابها بطور روشن جلوه گر گردید .

با ظهور صفاریان (۲۵۴ هـ) و دیالمه (۳۲۰ هـ) و سامانیان (۲۶۱ هـ) و تسلط و فرمانروایی سرداران و سلاطین ایرانی در اکثر شهرهای ایران صنایع مستظرفه رنگ دیگر گرفت و توجهات بسیار بنقاشی این هنر را رواج داد ایرانیان برای تزیین ظروف لعابی و پارچه ها و کتابها و دیوارهای ابنیه و قصور خود

سخت علاقه نشان داده و تحت تأثیر هنر نقاشی ساسانی آثار خود را پدید می‌آوردند ظروف لعابی مصور و آثار هنری که از این زمان باقی مانده و در موزه‌ها می‌باشد بهترین معرف ذوق و سلیقه ایرانیان در این عهد و زمانست و باید آنها را ایرانی شناخته و معرفی نمود چه صانع و مکتب آن ایرانی می‌باشد نه اسلامی که برخی آنرا اشتباهاً بدین نام معرفی می‌نمایند و هنر اسلامی همانا آثار است که در سرزمین‌های عربی تحت تأثیر هنرهای ایرانی و بیزانس و چین بوجود آمده است متأسفانه در تواریخ و آثار این زمان نام نقاشان کمتر بنظر می‌رسد و آثاریکه تاکنون بدست آمده اکثر بدون رقم نقاش و سازنده می‌باشد در قرن چهارم ابوبکر محمد بن حسن نقاش را می‌شناسیم لکن اثری از او تاکنون دیده نشده است حکیم ناصر خسرو علوی در سفرنامه خویش نوشته است از مکه تا فلیج صد و هشتاد فرسنگ است این فلیج در میانه باده است . و من بدین فلیج چهار ماه بماندم .. هیچ چیز دیناوی بمن نبود الا دوسله کتاب و ایشان مردمی گرسنه و برهنه و جاهل بودند هر که بنماز می‌آمد البته با سپر و شمشیر بود و کتاب نمی‌خریدند مسجدی بود که ما در آنجا بودیم اندک رنگ شجره و لاجورد بامن بود بر دیوار آن مسجد بیتی نوشتم و شاخ و برگی در میان آن بردم ایشان بدیدند عجب داشتند همه اهل حصار جمع شدند و بتفرج آن آمدند و مرا گفتند که اگر محراب این مسجد را نقش کنی صد من خرما بتو دهیم و صد من خرما نزدیک ایشان ملکی بود چه تا من آنجا بودم از عرب لشکری به آنجا آمد و از ایشان پانصد من خرما خواست قبول نکردند و جنگ کردند ده تن از اهل حصار کشته شد و هزار نخل بریدند و ایشان ده من خرما ندادند چون بامن شرط کردند من آن محراب نقش کردم و آن صد من خرما فریاد رس ما بود .

حکیم ناصر خسرو در سال ۴۴۲ در فلیج با نقاشی محراب مسجد خرما فراهم ساخت و از این رو احترام بدین هنر را توان مقدار نهاد زمان غزنویان و سلاجقه از درخشنده‌ترین دوران هنری ایران بشمار می‌آید و نقاشان این عهد آثار نیک از خود بجای گذاشته‌اند .

عبدالرحمن بن محمد دامغانی از مذهبان مشهور قرن پنجم می‌باشد و عثمان وراق خوشنویس در تذهیب استاد بود در عهد سلطان محمود غزنوی « ۳۸۸ - ۴۲۱ هـ » صورتگری مشهور می‌زیست بنام ابونصر نقاش این ابونصر بسیار

چابك دست بود گویند هنگامی که در دربار خوارزمشاه حکما و فضلا و متجمین مجتمع بوده‌ند و شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا در سلك آنان انتظام داشت و سلطان محمود بر آنجا استیلا یافت بسعایت حسودان در پی قتل آن حکیم افتاد لاجرم ابوالفضل حسن بن میکال را که از اعیان دولتش بود فرمود تا بنزد خوارزمشاه رفته پیغام‌گذارد تا افاضلی که در آن دیار نزد خوارزمشاه مجتمع بودند بغزنین پیش سلطان محمود روانه سازد چون خوارزمشاه از آن داستان آگاهی داشت و منظور سلطان محمود را می‌دانست ابوریحان و ابوعلی و دیگران را بخواند و ماجرا بازگفت که اطاعت سلطان را گزیری نیست از آن پیش که حسن میکال در آید هر يك که رفتن غزنین را کراهت دارید سر خود گیرید و بطرفی رهسپار شوید و چون حسن بخوارزم در آید شما را نبیند و عذر ما موجه باشد چون ابوعلی سینا از حقیقت امر آگاه بود با بسو سهل مسیحی که او از رفتن غزنین اعراض کرده بود از گرگانج طریق مسافرت پیش گرفتند و ابوریحان و ابن‌الخمار بر رفتن غزنین رضا دادند چنانکه در تواریخ در احوال هر يك مسطورست لاجرم حسن میکال در پی مطلوب بخوارزم درآمد اما محروم بازگشت چون سلطان محمود در آن باب اهتمام تمام داشت بفرمود تا ابونصر که در علم تصویر خبیر بود صورت ابوعلی را پرداخته و مصوران از آن روی بر نقش جمال شیخ اطلاع یافته تمالش را ساخته و بهمه‌جا فرستادند اما بدین وسیلت شیخ را نیافتند و شرح مسافرت او به نیشابور و جرجان و راه یافتن وی بدر بارقابوس در حالات شیخ بتفصیل نقل شده غرض اینست که در عهد سلاطین غزنوی نقاشان بسیار و هنرمندان بی‌شمار بوده‌اند ولی نامشان از میان رفته است. که عبدالملک نقاش و مهندس دربار سلطان مسعود بنا بقول ابوالفضل بیهقی یکی از آنان می‌باشد

در مقدمه شاهنامه ابو منصور که در سال ۳۴۶ برای ابو منصور محمد بن عبدالرزاق حکمران طوس گرد آمده در داستان نظم کلیله که رودکی فرموده است نوشته شده که چینیان تصاویر اندرو افزودند و این خود بوضوح روشن می‌سازد که نقاشان چینی از اوایل عهد سامانیان در ایران بوده و بدینکار اشتغال داشته‌اند و در ظروف لعابی که از این عهد باقی مانده این معنی بخوبی مشهودست

در داستان نظم شاهنامه و فردوسی « ۳۶۵ - ۵ » گویند سلطان محمود بفرمود که در پهلوی قصر سلطانی جایی دلگشا و منزلی فرح افزا برای فردوسی بیاراستند و بموجب التماس او تمام آلات حرب و صورت پهلوانان و جانوران از



جام مفرعی عمل ایبی نصر نقاش مشهور زمان سلطان محمود
از مجموعه آقای مهندس فروغی

اسب و پیل و شیر و پلنگ و غیرها در چهار طرف دیوار مصوران شیرین قلم
ورنگین رقم تصویر نمودند و صورت پادشاهان ایران و توران و دیگر بزرگان
با سلاح جنگ تصویر فرمودند اگرچه این قول بافسانه بیشتر ماند ولی دلیلی
است برای اثبات رواج نقاشی و تصویر بر در و دیوار در آن عهد حکیم ناصر خسرو

بسال ۴۳۹ در مصر فرود آمده و بسادبیری از دیران سلطان مصر دوست شد از او خواست که مجلس سلطان بیند او با پرده دار بگفت سلخ رمضان سال ۴۴۰ که مجلس آراستند او را بدانجا بردند ناصر خسرو گوید ایوانها دیدم که اگر وصف آن کنم بتطویل انجامد دوازده قصر در هم ساخته همه مربعات که در هر یک که می‌رفتم از یکدیگر نیکوتر بود و هر یک بمقدار صد ارش در صد ارش و یکی از این جمله چیزی بود شصت اندر شصت و تختی بتمامت عرض خانه نهاده بعاول چهارگز از سه جهت آن تخت همه از زر بود شکارگاه و میدان و غیره بر آن تصویر کرده و کتابتی بخط پاکیزه بر آنجا نوشته و همه فرش و طرح که درین حرم بود همه آن بود که دیبای رومی و بوقلمون باندازه هر موضعی بافته بودند .. آرایش خوانرا درختی دیدم چون درخت ترنج و همه شاخ و برگ و بار آن از شکر ساخته و اندراو هزار صورت و تمثال ساخته همه از شکر .

ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی نوشته است امیر مسعود را بروزگار جوانی در هرات قصری بود پنهان از پدر در آنجا شراب می‌خورد و خلوتها می‌کرد و مطربان زن و مرد از راههای مخفی به پیش وی می‌بردند این خانه را از سقف تا پهای زمین صورت کرده بودند صورت‌های الفیه از انواع گرد آمدن مردان با زنان همه برهنه چنانکه جمله آن کتاب را صورت و حکایت و سخن نقش کردند و بیرون این صورتها نگاشتند فراخور این صورتها و امیر بوقت قیلوله آنجا رفتی خواب آنجا کردی ...

و امیر محمود پوشیده بر مسعود مشرفان داشت .. که بر آنچه واقف گشتندی باز نمودندی تا از احوال این فرزند هیچ چیز بروی پوشیده نماندی .. پس خبر این خانه بصورت الفیه سخت پوشیده بامیر محمود نبشستند و نشان بدادند که چور از سرای عدنانی بگذشته آید باغیست بزرگ بردست راست این باغ را حوضی است بزرگ و از کران حوض برچب این خانه است و روز برو دوقفل باشد زیر وزبر و آن وقت گشایند که امیر مسعود بخواب آنجا رود و کلیدها بدست خادمی است که او را بشارت گویند .

امیر محمود چون برین حال واقف گشت وقت قیلوله بخرگاه آمد و این سخن با نوشتکین خاصه خادم بگفت و مثال داد که فلان خیلتماش را که تا زنده‌یی بود از تازندگان که همتا نداشت بگویی تا ساخته آید که برای مهمی او را بجایی

فرستاده‌اید تا بزودی برود و حال این خانه بداند و نباید که هیچ کس برین حال واقف گردد نوشتگین گفت فرمان بردارم . و امیر بخت و وی بوئاق خویش آمد و سواری از دیو سواران خویش نامزد کرد با سه اسپ خیاره خویش و با وی بنهاد که بشش روزوشش شب و نیم بهرات رود نزدیک امیر مسعود سخت پوشیده و بخط خویش مطلقه‌یی نبشت بامیر مسعود و این حالها باز نمود و گفت پس ازین سوار من خیل‌تاش سلطانی خواهد رسید تا آن خانه را بیند ، پس از رسیدن این سوار بیک روز و نیم ، چنانکه از کس باک ندارد و یکسر تا آن خانه می‌رود و قفلها بشکند امیر این کار را سخت زودگیرد چنانکه صواب بیند و آن دیو سوار اندر وقت تازان برفت و پس کس فرستاد و آن خیل‌تاش را که فرمان بود بخواند وی ساخته بیامد امیر محمود میان دو نماز از خواب برخاست و نماز پیشین بکرد و فارغ شد نوشتگین را بخواند و گفت خیل‌تاش آمد و گفت آمد بوئاق نبشت گفت دویت و کاغذ بیار نوشتگین بیاورد و امیر بخط خویش گشاد نامه‌یی نبشت برین جمله :

بسم الله الرحمن الرحيم محمود بن سبکتگین را فرمان چنان است این خیل‌تاش را که بهرات بهشت روز رود چون آنجا رسد یکسر تا سرای پسر مسعود شود و از کس باک ندارد و شمشیر بر کشد و هر کس که ویرا از رفتن باز دارد گردن وی بزند و همچنان بسرای فرود رود سوی پسر ننگرد و از سرای عدنانی باغ فرود رود و بردست راست باغ حوضی است و بر کران آن خانه‌یی بر چب درون آن خانه رود و دیوارهای آن را نیکو نگاه کند تا برچه جمله است و در آن خانه بیند و در وقت بازگردد چنانکه با کس سخن نگوید و بسوی غزنین باز گردد و سیل قتلخ‌تگین جاجب بهستی آنست که برین فرمان کار کند اگر جانش بکار است و اگر محابایی کند جانش برفت و هر باری که خیل‌تاش را بیاید داد بدهد تا بموقع رضا باشد بمشیه الله و عونه والسلام .

این نامه چون نبشته آمد خیل‌تاش را پیش بخواند و آن گشاد نامه را مهر کرد و بوی داد و گفت چنان باید که بهشت روز بهرات روی و چنین و چنان کنی و همه حالهای شرح کرده معلوم کنی ، این حدیث را پوشیده داری ، خیل‌تاش زمین بسوسه داد و گفت فرمان بردارم و بازگشت امیر نوشتگین خاصه را گفت اسپه نیک رو از آخور خیل‌تاش را باید داد و پنج هزار درم ، نوشتگین بیرون آمد و

در دادن اسپ و سیم و به گزین کردن اسپ روزگاری کشید، و روز را می بسوخت تا نماز شام را راست کرده بودند و بخیلتاش دادند و وی برفت تازان .
و آن دیو سوار نوشتکین ، چنانکه باوی نهاده بود بهرات رسید و امیر مسعود برملطفه واقف گشت و مثال داد تا سوار را جایی فرود آوردند و در ساعت فرمود که تا گج گران را بخوانند و آن خانه سپید کردند و مهره زدند که گویی هرگز بر آن دیوارها نقش نبوده است و جامه افگندند و راست کردند قفل بر نهادند و کس ندانست که حال چیست .

و بر اثر این دیو سوار خیلتاش در رسید روز هشتم چاشتگاه فراخ و امیر مسعود در صفة سرای عدنانی نشسته بود با ندیمان و حاجب قتلخ تگین بهشتی بر درگاه نشسته با دیگر حجاب و حشم و مرتبه داران و خیلتاش در رسید از اسپ فرود آمد و شمشیر بر کشید و دبوس در کش گرفت و اسپ بگذاشت در وقت قتلخ گشادنامه را بخواند و بامیر مسعود داد و گفت چه باید کرد امیر گفت هر فرمانی که هست بجای باید آورد و هزار در سرای افتاد و خیلتاش می رفت تا بدر آن خانه و دبوس در نهاد و هر دو قفل بشکست و در خانه باز کرد و در رفت خانه بی دید سپید پاکیزه مهره زده و جامه افگنده ، بیرون آمد و پیش امیر مسعود زمین بوسه داد و گفت بندگان را از فرمان برداری چاره نیست و این بی ادبی بنده بفرمان سلطان محمود کرد و فرمان چنانست که در ساعت که این خانه بدیده باشم باز گردم اکنون رفتم امیر مسعود گفت تو بوقت آمدی و فرمان خداوند سلطان پدر را بجای آوردی اکنون بفرمان مایک روزبباش ، که باشد که بغلط نشان خانه بداده باشند تا همه سرایها و خانهها بتو نمایند گفت فرمان بردارم هر چند بنده را این مثال نداده اند و امیر بر نشست و بدو فرسنگی باغیست که بیلاب گویند جای حصین که وی را و قوم را آنجا جای بودی و فرمود تا مردم سرایها جمله آنجا رفتند و خالی کردند و حرم و غلامان برفتند و پس خیلتاش را قتلخ تگین بهشتی و مشرف صاحب برید گرد همه سرایها بر آوردند و یک یک جای بدو نمودند تا جمله بدید و مقرر گشت که هیچ خانه نیست بران جمله که اینها کرده بودند پس نامهها نبشتند بر صورت این حال و خیلتاش را ده هزار درم دادند و باز گردانیدند و امیر مسعود بشهر باز آمد و چون خیلتاش بغزنین رسید و آنچه رفته بود بتمامی باز گفت و نامهها نیز بخوانده آمد امیر محمود گفت برین فرزند من دروغها بسیار می گویند

چنانکه صاحبان تذکره نوشته‌اند طغان شاه سلجوقی را ضعف بساه پدید گشت اطباء از معالجت وی عاجز آمدند حکیم ازرفی هروری « حدود ۴۶۴ هـ » کتابی تصنیف فرمود و در آن هفتاد و دو مجلس تصویر نقش کرد بشکل خاص و برای هر نقش داستانی بنوشت با خاصیت آنها و گفت سلطان در خلوت خواص را فرماید بدان عمل کنند و مشاهده فرماید وی چنین کرد و بهبود یافت و این کتاب بنام الفیه و شلفیه مشهور گشت و از آن پس تصاویر مرد وزن در حال عشق‌بازی را الفیه و شلفیه گفته‌اند، و برخی نوشته‌اند این کتاب را ازرقی بنظم فرموده است چنانکه مورخین نوشته‌اند وقتی که سلطان اتسز در خوارزم عصیان ورزید سلطان سنجر بن ملک‌شاه « ۴۸۸-۵۵۲ هـ » ادیب صابر ترمذی شاعر مشهور را بجهت تجسس و تفحص حال او بخوارزم فرستاد تا کشف اسرار باطن او نماید در آنجا میان ادیب صابر و رشید و طواط « ۵۷۴ هـ » مباحثات و مشاعرات واقع گردید در این اوان اتسز مردی فدایی را برانگیخته بود که رفته سلطان سنجر را بقتل آورد ادیب صابر بر این حال وقوف یافت صورت او را کشیده بحضرت سنجر معروض داشت سلطان سنجر پس از آگاهی بر آن حال بفرمود سعی بلیغ نموده آن شخص را بدست آورده بزخم تیغش هلاک ساختند جاسوسان اتسز این معانی دریافته بسطون خبر دادند اتسز ادیب صابر را مورد عتاب و خطاب در آورد و بفرمود او را بسته بجیحون انداختند بسال ۵۴۲ .

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان در وصف عمارتی که حسام لدوله اردشیر بن حسن « ۵۶۷ - ۶۰۲ » ساخته بود نوشته است (و برو صفت کین افراسیاب از اول تا باخر بطلا نقش کرده‌اند) و در همین کتاب جای دیگر ملاحظه شد که در آمل « قراکلاده » قصری بر لب جوی هرمز ساخته بود که برجدار آن تصویرات دیده‌اند .

توجه باین هنر را می‌توان از اینگونه داستانها بخوبی دریافت و چنانکه نقش ظروف لعابی و اشیاء دیگر این دوران نشان می‌دهد سبک نقاشی در قرن پنجم و ششم سبک خاص ایرانی و اندکی مشابه طرز نقاشی ساسانی بوده است.

راوندی در راحة الصدور مینویسد سبب تألیف این کتاب آن بود که در شهر سنه ثمانین و خمسمائه خداوند عالم رکن‌الدین والدین طغرل بن ارسلان



بهترین نمودار نقاشی اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم

راهوای مجموعه‌ی بی بود از اشعار خال دعاگوی زین‌الدین مینوشت و جمال‌الدین نقاش اصفهانی آنرا صورت میکرد، صورت هر شاعری میکردند و در عقبش شعر می‌آوردند و مضاحکی چند مینوشتند و آن حکایت را صورت رقم‌میزدند و خداوند عالم مجلس بدان می‌آراست و بلطف طبع مضاحکی چند ساختی.

از اینگونه کتابها سلاطین و بزرگان بسیار می‌ساختند که امروز ما را بآنها دسترس نیست جمال‌الدین نقاش اصفهانی همانا جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی «۵۸۸ هـ» پدر کمال اسمعیل شاعر معروف میباشد.

و نیز محمد بن عون که در آغاز قرن ششم می‌زیست و احمد بن ابی‌نصر عتیق که اوایل قرن هفتم حیات داشت و محمد بن مسعود ابهری خطاط مشهور در تذهیب بسیار استاد بوده‌اند و از آنان آثار درخوردن تحسین باقی مانده است اسلوب نقاشی تا قرن هفتم در ایران بسبب خاص ایرانیان که بشیوه ساسانی و اندکی چینی متمایل میگشت بوده و در عراق بسبب خاص بغداد که ایرانیان آنرا در عهد خلفای عباسی تحت تأثیر نقاشی ساسانی و بیزانس و چین بوجود آورده بودند کار میکردند در قرن هفتم با تسلط مغول بر ایران هنرهای مغولی و چینی با هنرهای ایرانی آمیخت مخصوصاً نقاشی تحت تأثیر نقاشی چینی و مغولی دگرگون گشت چنانکه تصاویر کتابها وظروف لعابی آنعهد این معنی را روشن می‌سازد.

فخرالدین حسین بن بدیع نقاش، شیخ بدرالدین نقاش که از معاصرین خواجه نصیرالدین طوسی و مولوی بوده‌اند در نقاشی دست داشته‌اند و این حسین بن بدیع در سال ۶۷۲ مقارن درگذشت خواجه نصیر وفات یافته است.

و محمد بن ایبک و حمزه بن محمد علوی که اوایل قرن هشتم می‌زیسته‌اند از مذهبان معروف این زمان هستند.

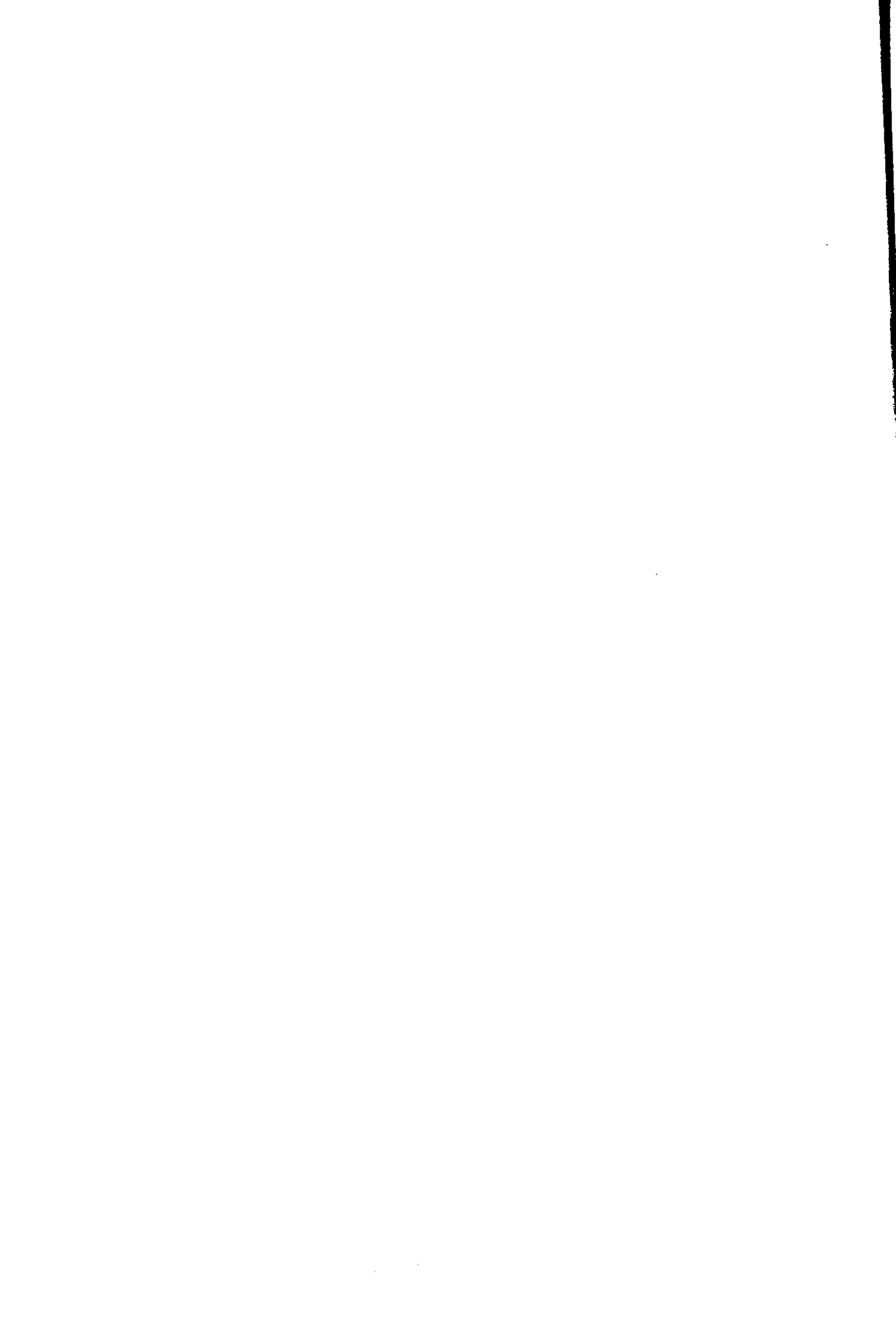
و محمود بن محمد علی طوسی کاتب را که در حدود سال ۷۳۴ هـ حیات داشته است بنقاشی ستوده‌اند و از استادان مشهور آنزمان استاد احمد موسی که نزد پدر نقاشی را فرا گرفته بود و شاگرد او امیر دولتیار که از غلامان سلطان ابوسعید بوده نام برده‌اند و مولانا ولی‌الله از نقاشان مشهور آنعهد است.

در عهد سلطان محمد اولجایتو «۷۰۳-۷۱۶ هـ» و ابوسعید نقاشی و تذهیب مورد توجه بزرگان بوده لکن حوادث بعد از مرگ ابوسعید «۷۳۶ هـ» که بزوال این



نمونه نقاشی آنعهد در ظروف لعابی

سلسله منتهی گشت قسمتی از ایران را مانند آذربایجان دچار فترت ساخت و شهرهای دیگر چون فارس و کرمان تابع حکومت خاص بودند. در فارس که ابو اسحق اینجو سلطنت میکرد هنرمندان در امن و آسایش بودند و نقاشی و تذهیب قدری داشت ولی بالعکس کرمان که با حکومت جابرانه امیر مبارزالدین وسعتی یافته بود عرض هنری نداشت خاصه آنکه دوران ابواسحق زود سپری گشت و هجوم سپاه امیر تیمور «۷۷۱-۷۸۰» فارس و کرمان را



ایزدکنای از یاد زودگذر خاور نشینان و هزاران سال
رسیدن به پادشاه و هزاران سال

در حکمت کوه

سیان کوه سوی یاد زود گذر
و سینه وی زان کوه و یاد زود گذر
نشان است که در کوه
سینه هر کس که در کوه



انتشارات کنگره فرهنگ و ادب
نشرینمای پادشاهی

منسوب به جنید بغدادی صفحه سی و پنج

دگرگون ساخت.

هنر نقاشی در خراسان با حکومت سرداران انقلابی بهیچ بود و اگر ملوک کورت در هرات اندکی توجه بدان میکردند چیزی نبود که اثری از خود باقی بگذارد ظهور سلاطین آل جلایر «۷۳۶-۸۱۱هـ» در بغداد و آذربایجان که همه هنردوست و دانش‌پرور و صنعت‌آفرین بودند با اینکه مردم کمتر آسایش و راحت داشتند و عراق و آذربایجان غالباً گرفتارگیر و دار لشکر کشی مهاجمان و مدافعان بود معذک هنرمندان گرامی بودند و خوشنویسان و نقاشان و موسیقی‌دانان مورد توجه بوده مقامی والاداشتند چه سلطان احمد بن اویس جلایر «۸۷۴-۸۰۸هـ» خود در انواع هنر چون نقاشی و تذهیب و خاتم بندی و غیر ذلک استاد بود شعر خوش میسرود و شش قلم خط را نیکو مینوشت و موسیقی و ادوار نیز می دانست و در نقاشی شاگرد استاد عبدالحی بود.

در این زمان در بغداد نقاشان بسیار بوده‌اند که از مشاهیر آنان استاد شمس‌الدین و شاگردان مشهور او عبدالحی و جنید بغدادی رامی شناسیم که مکتب دوم بغداد را بوجود آوردند و مکتب تبریز شعبه‌یی از آنست و بابا حیدر نقاش نیز بدان مکتب منسوب میباشد.

سلطان احمد جلایر با اینهمه هنر پادشاهی ظالم بود و بمردم ستم بسیار میکرد و آنان از وی روگردان شده امیر تیمور گورکان را بدادخواهی خواندند و او در سال ۷۹۵ لشکر بدانجا کشید و سلطان احمد چون تاب مقاومت نداشت بجانب شام گریخت و عراق و بیشتر بلاد عرب بتصرف سپاهیان تیمور درآمد و پس از استیلا بر آن نواحی چنانکه ابن عربشاه در عجایب المقدور نوشته است امیر تیمور نخبه اصناف را در عراق از هر طبقه جمع کرده بسمرقند برد و او نام مشاهیر آنانرا بقلم آورده است من جمله گوید از نقاشان بسیارند و برتر از همه عبدالحی بغدادی که از همه تواناتر بود.

از نقاشانی که بر شیشه و مس و جز آنها نقش میکردند بسیارند که هر يك استاد زمان و نادره دوران خود بودند و من اگر بیکر الفاظ خود را بگوهر اوصاف این اعیان و افراد بارز بیاریم هر آینه صفحات گیتی از گوهر یکتا و زر پر بها انباشته گردد.... حاصل امر آنکه تیمور بهر تیره و طایفه‌یی که بگذشت خلاصه آنان را بسمرقند گرد آورد و در آن شهر از اهل هر هنری شگرف و دانای هر صنعتی

عجیب آنرا که بردیگران برتر و استادتر بود فراهم آورد امیر تیمور استاد عبدالحی و جمعی از نقاشان معروف را بسمرقند برد و بالنتیجه مکتب نقاشی بغداد بسمرقند رفت و سپس بهرات انتقال یافت و از آنجا بواسطه سلطان ابراهیم میرزا پسر هنرمند شاهرخ بشیراز رهسپار گشت و این مکتب در فارس توسعه یافت لکن تذهیب که خود مکتبی خاص داشت در هرات بوجود آمد و بفارس و عراق رفت و تا آغاز عهد سلطان حسین میرزا باقی بود و از آن پس شیوه‌ئی نو پیدا کرد.

در آذربایجان مکتبی که در عهد سلطان احمد جلایر تحت تأثیر مکتب بغداد بوجود آمده بود همچنان باقی بود و در عهد سلطان خلیل و سلطان یعقوب آق قویونلو مورد توجه قرار گرفت و خطاطان و نقاشان دربار این دو پادشاه در عرض هنر سخت میکوشیدند و هنر خود را زیبا و خوش جلوه گرمی ساختند و مکتب ترکمان انشعابی از مکتب تبریز این عهد و زمانست.

خلاصه استاد عبدالحی در سمرقند وفات یافت و استاد پیر احمد باغ شمالی شاگرد نامدار اوشیوه استاد را رواج داد لکن او زمانش چندان نپائید و در پنجاه سالگی از اینجان درگذشت.

پس از امیر تیمور شاهرخ و فرزندانش که اکثر هنرمند و هنرپرور بودند در خراسان و سایر بلاد نقاشان و مذهبان را مورد تشویق و اکرام قرار میدادند چنانکه مورخین نوشته‌اند در سنه ۸۲۲ هنگامیکه شاهرخ شادی خواجه و جمعی از امراء و شاهزادگان را بسمت ایلچی بدربار دایمینگ خان روانه مملکت ختای کرد خواجه غیاث‌الدین نقاش را اعزام داشت تا از آنروزیکه از دارالسلطنه هرات بر عزم سفر ختای بیرون میروند تا روزیکه مراجعت می‌کنند بهر موضع که میرسند آنچه می‌بینند از چگونگی راه و اوضاع ولایات و عمارات و قواعد شهرها و عظمت پادشاهان و طریقه ضبط و سیاست و عجایبی چند که در آن دیار مشاهده کرده مجموع بر چند جزو روز بروز بطریق روزنامه ثبت کند این هیأت که میرزا بایسنغر نیز همراه آنان بود در سال ۸۲۵ از ختای بهرات باز میگردند و حکایات غریب از اوضاع و رسوم آن مملکت تقریر می‌کنند و خواجه غیاث‌الدین نقاش مضمون آن حکایات را بی غرض و تعصب نوشته و نقش کرده بود که خلاصه آن در مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی نقل شده است.

دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراى خود در شرح احوال شاهرخ مى نویسد «اما چهار هنرمند در پایتخت شاهرخی بوده اند که در ربیع مسکون بروزگار خود نظیر نداشته اند خواجه عبدالقادر مراغی در علم ادوار و موسیقی، یوسف اندکانی در خوانندگی و مطربی و استاد قوام الدین در مهندسی و طراحی و معماری و مولانا خلیل مصور که ثانی مانى بوده» مولانا خلیل در نقاشی استادى چیره دست بود و از وی در مقدمه مرقع بهرام میرزا یاد شده و او را در عهد خود یگانة روزگار خوانده و نام او را امیر خلیل بقلم آورده است.

گویند شبى مولانا خلیل در صحبت با یسنغر میرزا بطریق ندما مزاح میکرد امر تقلید بجایى رسید که بی اختیار پاشنه کفش او بر پیشانی با یسنغر آمد و بشکست و خون بر رخسارش ریخت و چون خدمتگاران این واقعه را مشاهده کردند گرد پادشاه جمع گردیدند و در این میان مولانا امیر خلیل از بیم و هراس فرار اختیار کرده خود را بیکى از حجره های چهل ستون که مولانا فخرالدین جعفر در آن کتابت میکرد رسانیده در را بروى خود مستحکم بست.

با یسنغر میرزا چون واقعه چنین دید برای آنکه خبر بسمع شاهرخ نرسد بفرمود که ابواب آمد و شد باغ را مسدود سازند و مولانا خلیل را حاضر نمایند تا خاطر او از این ممر آزرده و خجسته و شرمنده نباشد، شعلها فروخته و در اطراف باغ به جستجوی او پرداختند و ویرا در حجره مذکور یافتند که در را از درون بسته بود چون ملازمان شاهزاده کمال التفات او را نسبت بمولانا میدانستند در را نشکستند و کیفیت را بعرض رسانیدند با یسنغر میرزا خود بقدم عنایت بدر آن حجره آمده امیر خلیل را آواز داده و او در را گشاده پیای آنحضرت افتاده و شاهزاده روی او را بوسه داده همراه خویش آورد و انواع حرمت در حق او بجای آورد و از وی دلجویی نمود و اشیاء حاضر مجلس را از نقره و چینی و امثال آن با خلعتهای فاخر بدو بخشید.

علاقه با یسنغر بهر چنان بود که از همه جسا هنرمندان را بهرات خوانده و تربیت میفرمود مانند استاد سیدی احمد نقاش و خواجه علی مصور که از تبریز بهرات آورده در کتابخانه خویش جای داده بود چنانکه مورخین نوشته اند بسیار کاتب و نقاش و مذهب همواره در کتابخانه وی مشغول کار بودند و همانا شاگردان این گروه بودند که در عهد سلطان حسین میرزا با یقرا مکتب هنر خطاطی

و نقاشی هرات را تکمیل فرمودند.

بعد از مرگ بایسنغر «۵۳۳۷» علاءالدوله میرزا پسرش میخواست چون پدر صاحبان هنر را در حمایت خویش پیرو د از این روی تربیت شدگان بایسنغر را بکتابخانه خود برده نوازش میکرد و کس گسیل فرموده خواجه غیاث الدین پیر احمد زرکوب مصور را از تبریز بهرات برد و او در هرات معزز و محترم میزیست تا آنکه الغ بیگ بن شاهرخ در سال ۸۵۲ از سمرقند لشکر بخراسان کشید و رایت دولت علاءالدوله را سرنگون ساخت.

باری شاهرخ و بایسنغر میرزا نسبت بهنرمندان توجه خاص داشتند و همین علاقه و توجه مخصوص بود که استادان نبوغ خود را نیز ظاهر میساختند.

ابداع معرق در هنر جلد سازی

توجهی که نسبت به خطاطان و نقاشان مبذول میگشت بهمان نسبت بصحافی و جلدسازی در امر کتاب و هنر زیبا ساختن کتاب می شد و با آنکه در هرات صحافان و جلد سازان استاد بهم میرسید معذک با نان اکتفا نکرده در هر جا خطاط و نقاش و صحافی نشان میدادند ویرا بهرات می طلبیدند در تبریز استاد قوام الدین مجلد تبریزی در صحافی و هنرهای جلدسازی بغایت اشتهار داشت وصیت شهرت او بهرات رسیده بود بایسنغر میرزا او را از تبریز بهرات آورده در کتابخانه گماشت و مورد توجه ساخت وی در صحافی انواع هنر نمایی میفرمود از جمله معرق را که تا آنعهد نبود ابداع کرد معرق سازی نخست باصطلاح آنروز منبت در جلد خوانده میشد و آنگاه در آنکار استادان هنرها ظاهر ساخته تا آنکه در زمان شاه طهماسب بکمال رسید و روی جلد را ضربی طلاپوش کرده و پشت آنرا معرق میساختند مولانا میرک اصفهانی در آن کار تجدیدی ظاهر ساخت و روی جلد را بجای ضربی یا ضربی طلاپوش که دارای انواع نقوش اسلیمی و ختایی و یا تشعیر برجسته بود بوم مشکی کرده تشعیر می ساخت تشعیر روغنی روی جلدهای کار میرک شامل گل و بوته و درخت و باغ و صحرا و جانور سازی چون سیمرغ و اژدها در حال گرفت و گیر و آهو در حال گریز و پرندگان زیبا در هوا بود و این طرز کار را شیوه آقامیر کی می گفتند و بسیار مستحسن و زیبا جلوه مینمود متأسفانه

اواخر عهد صفویه شیوه آقامیر کی متروک گردید.

میرزا الغ بیگ پس از استیلا بر خراسان بیشتر هنرمندان دربار بایسنغر که نزد علاءالدوله میرزا بودند با خود بسمرقند برده مصاحب خویش ساخت. در زمان بایسنغر میرزا بغیر از آنانکه مرقوم داشتیم نقاشان بسیار بودند که استاد ولی الله، سیمی نیشابوری، سیف الدین نقاش و احمد بن محمود کمال مذهب از آنجمله میباشند.

اختلاف میان شاهزادگان تیموری بعد از مرگ شاهرخ «۸۵۰» سالی چند دوام یافت که پادشاهی خراسان بسلطان حسین میرزا بن منصور بن بایقرا بن تیمور گورکان استقرار یافت «۷۸۶-۹۱۱» و عنایت و نوازش او در سی و پنجسال سلطنت باهل فضل و هنر خراسان خاصه هرات را چون شهر غزنین در ایام پادشاهی سلطان محمود غزنوی ساخت و اهل هنر در عهد او و وزیر دانشمندش امیر علیشیر عزت فراوان داشتند که تاریخ کمتر نظیر آنرا نشان داده است نقاشان مشهور این دوران پرورش یافتگان و تربیت شدگان استادان عهد شاهرخی بودند یعنی امیر خلیل مصور و سیدی احمد و خواجه علی و عبدالحی ها و تشویقات و توجهات این پادشاه و وزیر هنر پرورش بود که ستارگان درخشانی چون میرک هروی، بهزاد، حاجی محمد، محمدی هروی، قاسمعلی چهره گشا، سلطان محمد مصور، محمود مذهب، یاری مذهب، جلال الدین یوسف نقاش؛ میرعضد مذهب، در آسمان هنر ایران طالع شدند که نام بعضی از آنان را قاضی میراحمد در متن این کتاب ثبت فرموده است.

مقارن ایام سلطنت سلطان حسین میرزا در خراسان آذربایجان نیز در سایه توجهات سلطان خلیل و سلطان یعقوب مهد علم و هنر شده بود و نقاشان چون سایر هنرمندان قدر و منزلتی داشتند و مانند دیوانه نقاش در دربار آنان بسیار بودند.

بعد از مرگ سلطان حسین میرزا در سال ۹۱۱ میان بسدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا اختلاف پیدا گردید باهم نساختند بالاخره در سال ۹۱۳ شیبک خان اوزبک بخراسان تاخته آنجا را گرفت و بعد از برانداختن اولاد سلطان حسین میرزا مدتی نگذشت که شاه اسمعیل لشکر بخراسان کشید و با شیبک خان جنگ کرده او را شکست داده کشت و خراسان را در سنه ۹۱۶ تصرف نمود و پس از بازگشت

از هرات باذربایجان نقاشان بنام هرات را همراه استاد کمال الدین بهزاد و میرک و سلطان محمد به تبریز برد و با وجود آنان تبریز مرکز هنر ایران گردید. استاد بهزاد پس آنکه به تبریز آمد مکتب بغداد و تبریز را که تا این زمان متداول بود منسوخ ساخت و سبکی نو در نقاشی پدید آورد و در این مکتب و تجدد اکثر مصوران استقبال کردند این نهضت هنری چنان بود که تا پیش از آن نقاشان چشم و ابرو و سایر مشخصات را متمایل بطرز چینی میساختند و در مجالس رموز نقاشی هر چند ایزانی بود لکن بشیوه نقاشان چین آرایش می یافت.

بهزاد اسلوب نقاشی را بطبیعت وزندگانی مردم زمان نزدیک ساخت و در نقاشی شبیه سازی را که تا آن زمان بدان طرز معمول نبود مرسوم ساخت و تصاویر اشخاص را چنان نقش میکرد که گویی زنده و جاندار است. اکثر نقاشان مشهور آن عهد با او هم آهنگ بوده و این شیوه را پسندیده پیروی میکردند و این مکتب مطبوع تا هشتاد سال دوام داشت و مورد توجه بود. و در مکتب این استادان بود که استاد مظفر علی، جلال الدین میرک اصفهانی، میرزا علی، مانی شیرازی، خواجه عبدالصمد زرین قلم، میر مصور، میر سید علی مصور، صادقی بیگ، علی هجرانی، میرزین العابدین، خلیفه محمد حیوة، درویش محمد، استاد یوسف، خواجه عبدالعزیز، خواجه عبدالوهاب، خواجه عبدالرزاق، استاد شاه مظفر خراسانی، استاد شاهقلی، محمد قدیمی، کمال الدین حسین، میر عبدالصمد کاشانی، حدیثی اصفهانی، کمال الدین عبدالغفار، میر ابراهیم همدانی، میر عبدالصمد عطایی کاشی، استاد حسینعلی، ذهنی یزدی، محمد حسین صبوری تبریزی، ملک قاسم نقاش، محمدی هروی، پیری نقاش اصفهانی، نقدی بیگ کوسه، عبدالجبار استرآبادی و مذهبان نامداری چون طالب میرک، استاد حسن بغدادی، محبعلی تبریزی، قوام الدین مسعود، سلیم نیشابوری مذهب و خطاط، غیائی مذهب، عبدالفتاح شیرازی، ابراهیم تبریزی، کمال الدین عبدالوهاب شیرازی و ملاعلی مذهب پرورش یافته و در دارالسلطنه قزوین و سایر شهرها این هنر را رواج داده اند.

بعد از مرگ شاه اسمعیل در سال ۹۳۰ و جلوس شاه طهماسب که خود ذوق و شوق بسیار بنقاشی داشت بازار نقاشی گرم شد و نقاشان و مذهبان مذکور شاهکارهای گرانبها از خود باقی گذاشتند.

شاه طهماسب که پیش میر زین العابدین نقاشی را آموخته و در اینکار مهارتی تمام داشت بعضی از مبتدیان را که در کتابخانه مشغول کار بودند خود تعلیم داده تربیت میفرمود مانند سیاوش بیگ که در نقاشی بمدارج عالی ترقی کرد.

در دارالسلطنه قزوین بیشتر نقاشان مشهور و مذہبان معروف که نامشان مرقوم گشت در کتابخانه سلطنتی بنقاشی و تذهیب اشتغال داشتند لکن اواخر سلطنت شاه طهماسب اکثر آنان را مرخص کرده هر کدام کارخانه نقاشی دایر ساخته جهت خویش کار میکردند.

دوران سلطنت پنجاه و چهار ساله شاه طهماسب که اغلب شاهزادگان چون پادشاه بنقاشی عشق ورزیده و بدانستن آن افتخار مینمودند در بسط نقاشی سعی فراوان داشتند مانند بهرام میرزا و پسرش ابراهیم میرزا.

مسافرت همایون پادشاه هندوستان در سال ۹۵۱ با ایران نهضت و تجدیدی در نقاشی هند پدید آورد چه وی از شاه طهماسب اجازت خواست گروهی از هنرمندان خاصه نقاشان را همراه خویش بهندوستان برد و شاه طهماسب موافقت کرد و او خواجه عبدالصمد زرین قلم، استاد منصور معروف بمیرمصور، میرسید علی مصور، مولانا فارسی، دوست مصور، درویش محمد، استاد یوسف، قاسم مذہب، فخر صحاف و استاد یونس زرگر را بهندوستان برد و برخی دیگر از هنرمندان که شوق مسافرت هند در دل داشتند بار سفر بسته بهند رفتند و چون سلاطین هند برای نقاشان و هنرمندان ایرانی احترامی خاص قایل بودند از این رو نقاشان نادره کار جلای وطن کرده بهندوستان رفته اند.

پس از همایون جلال الدین اکبر «۹۶۲-۱۰۱۴» نیز با این طبقه الفتی خاص داشت و خود نزد آنان نقاشی آموخته و اکثر در کتابخانه با آنان کار میکرد.

ابداع کاغذ ابری

کاغذ ابری که از اختراعات ایرانیان ساکن هند میباشد و انواع آنرا که دارای صور و نقوش زیباست در حواشی کتابهای خطی بسیار دیده ایم و گاه گاه

کم رنگ آنرا در متن کتابها و قطعه‌های خطوط استادان می‌نگریم مواد اصلی آن از آب شنبلیله جوشانده و رنگهای کوبیده الوان و صمغ حاصل میگردد و تهیه آن نسخه‌یی خاص دارد.

میر محمد طاهر که در عهد شاه طهماسب از ایران به هندوستان رفته و در آنجا اعتباری فراهم ساخت مردی صاحب ذوق و هنر بود کاغذ ابری از اختراعات اوست و پس از اختراع و تکثیر بایران فرستاد بزرگان و اشراف از ملاحظه آن محظوظ گشته برای حاشیه کتابهای نفیس پسندیده بفرمودند صحافان بکار برند لکن چون مقداریکه تجار ایرانی از هندوستان می‌آوردند طالبان را کافی نبود اهل صنعت بر آن شدند که خود نظیر آنرا بسازند مولانا یحیی قزوینی در ایران نخستین کسیست که در پی فراهم ساختن ابری بروش میر محمد طاهر بوده است وی بعد از تتبع بسیار بالاخره موفق شده ساخت لکن در آغاز بخوبی میر محمد طاهر نتوانست عمل آورد پس از مدتی با بدست آوردن نسخه استاد از آب در آورد و استادان اینکار بعد شیوه‌ها بکار برده و انواع خوش نقش آنرا ساختند که مولانا تذهیبی یکی از آنانست.

از آن پس صنعتگران عثمانی و اروپا از این هنر تقلید کردند و امروز بیشتر ابری فرنگی در کارهای صحافی جدید مصرف میشود و ابری ایرانی که تا قرن پیش ساخته میشد اکنون کم یافت میگردد.

۴

قطاعی

هنر قطاعی چنانست که خطاط هر شعری که خواهد بر روی کاغذ هر رنگی که باشد طرحی بیفکند و قطاع خط را از میان کاغذ بر آورد و چنان خط را از کاغذ جدا سازد که کرسی خط بهم نخورد و علائم محو نگردد .
استادان قطاعی گاهی خط را از میان کاغذ که طرح خط بر آن نقش شده بود چنان بر آورده‌اند که باقی مانده خود قطعه‌یی دیگر شده است.
قطاعی از اواخر عهد سلطان حسین میرزا یعنی در آغاز قرن دهم معمول گردید و استادان قطاع مشهور آن زمان بسیار بوده‌اند که دوستمحمد قطاع و شیخ عبدالله را میتوان نام برد.

صنعت عکس

صنعت عکس را در عهد شاه طهماسب مولانا کبک هرروی نقاش ابداع کرده و مصور هر تصویری که میخواست از پرنده و گل و گیاه و پرندگان بر روی کاغذی بقطع و اندازه حاشیه کتاب طرح افکنده و با نوعی شفره که مانند ابزار برنده صحافان معرق کار بوده آن نقش را از آن بریده و در آورده و آنگاه کاغذ نقش در آورده را بر روی حاشیه نهاده هر رنگی که مناسب و درخور مینمود افشان میکرد سپس ورق کاغذ را از روی حاشیه برداشته میگذاشت تا خشک گردد و آنگاه مذهب یا مصور با طلا دور نقوش که عکس آن بر حاشیه افتاده بود تحریر کرده قلم گیری مینمود و اینگونه حواشی خاص کتب نفیس و گرانبها بوده است که برای سلاطین و بزرگان میساختند متأسفانه این هنر بعد از صفویه از میان رفت و منسوخ گردید و امروز اگر کتابی با این امتیاز یافت گردد بسیار گرانقدر میباشد و این هنر اصحاب کتاب را از افشان بی نیاز میساخت.



تذهیب معرق

تذهیب معرق آنست که مذهبان نقوش اسلیمی و ختایی و برگ فرنگی یا هر نقش دیگر را منظم بر حاشیه کتاب طرح کرده صحاف آنرا با ابزار مخصوص بریده بیرون آورده و همان طرح را بهمان اندازه بی کم و کاست بر روی کاغذ

دیگر از رنگی تیره تر مثلا لاجوردی افکنده سپس آنرا با شفرة مخصوص آنکار بریده در جای نقش حاشیه کتاب چسبانده و بعد از خشک شدن مذهب دور آنرا با طلا تحریر کرده و مهره زده و میان آنرا برای زیبا ساختن با نقوش خاص طلا اندازی مینمود و باید دانست که تذهیب معرق را در حواشی کتابهایی که کاغذ آن خنثی ضخیم و قابل دو پوست کردن بود میکردند و این نوع تذهیب نیز در عهد شاه طهماسب متداول و معمول گردید بعد از صفویه از میان رفت و امروز متروکست.

زرافشان

آنچه بر کاغذ از طلا و نقره حل کرده بپوشانند زرافشان گویند افشان نقره کمتر و طلا بیشتر در قدیم مورد توجه بود افشان طلا از اواخر عهد سلطان حسین میرزا بایقرا بر روی اوراق کتاب و کاغذ و حواشی کتابهای نفیس در ایران مرسوم گشت و انواع مختلف دارد و چنانکه قاضی میر احمد نگاشته واضح افشان مولانا غیاث الدین محمد مذهب مهدی بود که در سال ۹۴۲ در مشهد وفات یافته است.

انواع افشان را بدین نام خوانده اند:

۱

افشان میانه

افشان غبار

افشان لینه

افشان چشم موری

افشان سرموری

افشان بیخته که بنا بقول سام میرزا محمد مومن پسر خواجه عبدالله مروارید که در خط نسخ و ثلث استاد بوده اختراع کرده است.

و افشان پرپشویی

و آنکه این هنر را انجام دهد افشانگر خوانند.

در قدیم گاه تمام ورق و گاهی فقط حواشی کتاب را برای زیبا ساختن آن زرافشان میکردند و این هنر اکنون کمابیش متداولست ولی نه بزیبایی قدیم.

*

در سال هزار که پایتخت از قزوین باصفهان انتقال یافت هنرمندان از آنجا و سایر شهرها باصفهان روی نهادند و این شهر مرکز فعالیت‌های هنری گشت و کارخانه‌های نقاشی در آنجا دایر ساختند و در هارون ولایت مدرسه نقاشی تأسیس شد و سبک نقاشی که تا آن زمان بسبک استاد بهزاد بود ترك گردید و با سلو بی خاص در آمد و بهترین نمونه آن را در عمارت چهل ستون و عالی قاپو و سردر بازار قیصریه در اصفهان می‌بینیم.

و این مکتب را رضای عباسی، خواجه نصیر پسر عبدالجبار استرآبادی، فرخ پیگ برادر سیاوش بیگ، میرزا محمد شاگرد خواجه عبدالعزیز، محمد قاسم مشهور بسراجای نقاش که در زرافشانی نیز شیوه‌های مطبوع بکار میبرد، شفیع عباسی که در دربار شاه عباس ثانی مقرب و معزز بود، محمد یوسف مصور که با سلوب آقارضا کار می‌کرد، مولانا محمد علی، معین مصور که تا سال ۱۱۲۰ حیات داشته است، محمد هادی معروف بشیخ رمزی، محمد طاهر کاشی که او نیز بشیوه آقا رضا سیاهی قلم می‌ساخت، محمد قاسم مصور، مصور کاشی داماد آقا رضا که تا اواسط نرن یازدهم در قید حیات بود، مولانا حبیب‌الله، حیدر ذهنی، مولانا افضل حسینی، شمسای قمی، زمانای نقاش، محمودای نقاش و پسرش مسعود، میرزا عماد نقاش که در عهده شاه سلیمان میزیست و کلانتر نقاشان بوده پیروی کرده و تا پایان قرن یازدهم نقاشان بدین اسلوب کار مینمودند.

آقا رضا که در سیاهی قلم شیوه‌ی خاص داشت و مکتبی دارد در زمان جلال‌الدین اکبر پادشاه « ۹۶۲-۱۰۱۴ هـ » بهندوستان رفت مورد عنایت و لطف او قرار گرفت جهانگیر پادشاه باو توجه خاص داشت و پس از درگذشت اکبر و جلوس جهانگیر آقا رضا و پسرش ابوالحسن در دربار او مقامی والا یافتند آقا رضا مصدر مشاغل هنری گشت و ابوالحسن نقاش و ملقب به نادر الزمان شد.

آقا رضا، دولت، میرزا غلام، هاشم، منصور، احمد نقاش، گل محمد و محمد مقیم مصور و مولانا قاطمی مجلد و مذهب که از ایران بهندوستان رفته بودند شاگردان بسیار تربیت کردند و تحت تأثیر سبک آنسان مکتبی میان شیوه هند و ایران که مبدع آن میر مصور و میر سید علی و عبدالصمد و دیگران بودند کار می‌کردند. و مقارن این زمان که آقا رضا در هند بازارش گرم بود رضا عباسی که از

هنرمندان نامدار است در ایران شهرتی یافته بود و شیوه‌ی مخصوص به خود کار میکرد و بالاخص در صورت فرنگی سازی که شیخ محمد سبزواری رواج داده بود او پیروی میکرد و سیاهی قلم را با الوان میآمیخت.





سیاه قلم گل و بوته نقل از کار بهزاد برقم رضا عباسی در سال ۱۰۳۷ نقل از
مجموعه آقای غلامعلی سیف ناصری

و در شاخ و برگ و گل و بوته سازی بسبک چینی استاد بود. که معاصرینش بدین سبک کمتر نقاشی مینمودند و تمام هنرش در چهره پردازی و تك صورت سازی بود و با اینکه منسوب پادشاه زمان شاه عباس می باشد معذلك در هیچیک از کتب و تواریخ که نام معاصرین او را کمابیش میخوانیم نام ویرا نمی بینیم.

رقم و تاریخ آثار این نقاش معروف از سال ۱۰۱۵ تا ۱۰۴۰ دیده شده است.

در زمان شاه عباس «۹۹۵-۱۰۳۸» نقاشان و مذهبان بسیار بوده اند که متأسفانه نام اکثر آنان از میان رفته است و آنسانکه ما می شناسیم ملا یگانه بلخی، میریحیی تبریزی، کلبعلی نادر تبریزی، موسی رضای نقاش، شهاب الدین احمد نقاش، ملا شاه محمود نقاش مشهدی، ملا ترابی، حکیم لایق، ملا مفید بلخی، استاد حبیب الله مشهدی و از مذهبان ملا هلال مذهب، غیاث الدین مذهب، زین العابدین مذهب اصفهانی، استاد عبدالله سلطانی، خواجه قوام الدین حسین مذهب که بسیار معروف بوده اند.

در آغاز قرن دوازدهم اسلوب نقاشی را طوری دیگر ملاحظه می کنیم چنانکه طرز تذهیب نیز عوض شده و ظرافت و زیبایی چندان در آثار این عهد مشهود نمیگردد و زوال هنر نقاشی صفوی بخوبی احساس میشود با اینحال نقاشان مشهوری در این زمان هنر نمایی کرده اند که آثارشان هر چند پایه استادان گذشته نیست لکن در عالم خود نیز جلوه خاص دارد که محمدزمان، علیقلی بیگ ارناوت نادری اصفهانی، حاجی محمد، مهدی نقاش، محمد هادی، محمد نقاش، محمد قاسم نقاش، استاد علیقلی ماهر دامغانی نقاش و حکاک، ابوالقاسم حسینی مذهب، لطف الله مذهب و محمد ابراهیم قمی مذهب نسخ نویس مشهور از معاریف آنان هستند.

با تسلط افغانه بر ایران و زوال دولت دویمت و بیست ساله صفویه و طلوع ستاره قدرت نادری و جنگهای بیست ساله طبیعتاً فترتی در کار هنر نقاشی پیدا شد با اینحال نقاشانی چون علی اشرف، محمد علی، ابدال بیگ پندر محمد علی، داود نقاش، محمدرضا هندی و هادی نقاش و مذهب هنر نقاشی را رواج میدادند. علی ای حال بیشتر نقاشان اواخر عهد صفویه و دوران افشاریه تا اواسط زندیه در حیات بوده و شاگردانی تربیت کرده اند که مکتب زندیه و شیراز حاصل

آنست.

دورنیست علی اشرف نقاش مشهور شاگرد محمد علی باشد چه رقم وی که در اکثر کارهای او ملاحظه میگردد. ز بعد محمد علی اشرفست بوده و این مصراع کنایه از آنست که در نقاشی بعد از محمد علی اشرفست بهر صورت این دو استاد هنرمند شاگردانی چون آقا صادق، آقا زمان، آقا نجف، آقا باقر، داشتند که در عهد زندیه مکتب جدیدی بوجود آوردند.

رقم آقا صادق مانند علی اشرف چنین بوده است صادق از لطف علی اشرف شد و یسا صادق الوعد، آقا زمان یا صاحب الزمان، آقا باقر یا باقر العلوم و باقر از بعد علی اشرف و آقا نجف یا شاه نجف بوده است. محمد علی و علی اشرف تا نیمه دوم قرن دوازدهم حدود سال ۱۱۷۵ و ۱۱۸۰ حیات داشته اند و آقا صادق و آقا نجف و آقا زمان و آقا باقر تا حدود سال ۱۲۱۰ با اختلافات سنوات میزیستند و با رقم محمد باقر و محمد صادق آثاری دیده شده که امکان دارد چون تاریخ آنها با زمان آقا صادق و آقا زمان مقارن است از این دو استاد باشد.

مکتب زندیه که طلیعه مکتب قاجاریه است بسیار فریبنده و شیرین و زیباست و چون نموداری از حقیقت و طبیعت و زندگانی مردم آن زمان میباشد امروز دوستدار فراوان دارد.

بجز این استادان در زمان زندیه نقاشانی چون عبدالمحمد میرزا جانی نقاش، خداداد، محمد باقر میناساز، حسن بن خداداد، سید میرزا، محمد بن خداداد محمد قاسمخان، محمد سلیم تبریزی، ابوالحسن غفاری مستوفی که بسبک فرنگی آب رنگ میساخت می شناسیم که آثار آنها اکنون در دست میباشد و مذهبان مانند میرزا رضای مذهب و محمد مهدی حسینی امامی.

قرن سیزدهم با سلطنت فتحعلی شاه «۱۲۱۱-۱۲۵۰» و ازدیاد تجمل در زندگانی سلاطین و شاهزادگان و تزئین قصور سلطنتی در هر شهر که حکومت آن با یکی از شاهزادگان بوده که جلال آنان بر اساس رقابت فراهم گشته بود نقاش را قدر و منزلتی خارج از حد بیان پیدا شد و نقاشی و صورتگری بر روی قاب آئینه و قلمدان و جلد کتاب و جعبه و میناسازی بسیار رواج یافت و نام بعضی از نقاشان و مذهبان مشهور آن عهد را بپلم می آوریم که انموذگی باشد.

عبدالله خان نقاشباشی، میرزا بابا حسینی نقاشباشی، استاد مهرعلی نقاش، استاد حیدرعلی، آقا مسیح نقاش، محمد رضا امامی، میرزا علی مصور، علیقلی مصور، میرزا احمد که آب رنگ ساز بود، استاد محمد تقی نقاش، میرزا حسینعلی مصور، محمد حسن افشار نقاشباشی که تا پایان قرن سیزدهم میزیست، میرزا آقا بزرگ شیرازی، استاد اللهوردی پدر ابوالحسن افشار، میرزا احمد تبریزی که بیشتر بسبک نقاشان اروپا کار میکرد. بهرام قلی افشار که بیشتر بسبک آقا رضا سیاه قلم میساخت، استاد حسن که تصاویر قصر محمد تقی میرزا رکن الدوله را دربروجرد ساخته بود. ابوالحسن اصفهانی میرزا عبدالعلی مذهب، محمدعلی فرهنگ اصفهانی مذهب، میرزا محمد علی محرم مذهب، میرزا محمد جعفر اصفهانی مذهب.

ابداع نقاشی ابری بر روی جلد و قلمدان

آقا ابوطالب مدرس از علماء که درخط نسخ و تذهیب از استادان نامدار اواخر عهد فتحعلی شاه و محمد شاه و ناصرالدینشاه میباشد نوعی ابری مذهب بر روی جلد و قلمدان وجعبه ابداع کرد که درجای خود بسیار بدیع و جالب میباشد این نوع ابری تا آنزمان نبود و ازین پس بر روی قلمدان رواج یافت لکن کار هیچیک از مذہبان بمرتبه آقا ابوطالب نرسید پسر آقا ابوطالب استاد محمد علی بهار شاعر و مذہب مشهور است که در تذهیب از نوادر زمان بوده است این نوع ابری که اطراف نقوش آن الوان و باطلا بطرز مخصوص تحریر می شده بسیار زیباست.

ابداع خط و نقاشی ناخنی

مقارن این ایام رسم خط و نقاشی ناخنی ابداع گشت و یا ناخن بطرزی خاص خط و نقاشی بر روی کاغذ رسم میکردند که از هر جهت قواعد آن درست بود این خط و نقاشی برجسته در روی کاغذ خود را مینمود و چنان است که گویی با قالب مخصوص در فشار چنان برجسته درآمده است و استادانی که در این کار معروف بودند از این قرارند:

میرزا علی اکبر نقاش، محمد کاظم، درویش علی اکبر، محمد حسن،
فخر جهان خانم از زنان حرم معروفیت داشتند.

این هنر هرچند درخور توجه است لکن چون نمایش و جلوه‌ی بی ندارد
در آغاز قرن چهاردهم از میان رفت.

در زمان محمدشاه «۱۲۵۰-۱۲۶۴» و ناصرالدین شاه «۱۲۶۴-۱۳۱۳»
نقاشان بدو طبقه تقسیم شده‌اند گروهی بسبک قدیم یعنی شیوه قاجار و جمعی پیروی
از مکتب اروپا می‌کردند.

نقاشان مشهور این زمان که از حد احصا بیرونند از خود شاهکارهای
جاویدان باقی گذاشته‌اند که نخست میرزا ابوالحسن خان صنیع‌الملک غفاری را
باید نام برد.

این نقاش هنرمند که در سبک نوابخ هنر انتظام دارد در تاریخ نقاشی نظیر
او چند تن پیش نیستند وی در شیشه‌سازی با آب و رنگ و رنگ و روغن بسیار
استاد بوده در پردازش شیوه‌ی مخصوص بخود داشت و در دقایق این هنر بی‌رقیب
بوده است.

صنیع‌الملک او آخر عهد محمد شاه بایتالیا رفت و نقاشی را در آنجا تکمیل
کرده بایران بازگشت قدر و منزلتش بسیار بود همه‌چیز برای او فراهم کرده بودند
در سال ۱۲۷۷ مدرسه نقاشی که در آنوقت بمنزله دانشکده‌ی بود بطرز اروپا
تأسیس کرد و در آن مدرسه شاگردان بسیار تربیت نموده که از همه معروف‌تر میرزا
عباس شیرازی است.

در خاندان غفاری کاشانی در این قرن بجز او میرزا بزرگ غفاری پدر
کمال‌الملک و میرزا ابوتراب غفاری برادر کمال‌الملک که متأسفانه در جوانی
بسال ۱۳۰۷ خودکشی کرد و میرزا مسعود غفاری نیز از نقاشان نامدار این قرن
هستند.

صنیع‌الملک بسال ۱۲۸۲ در پنجاه و يك سالگی درگذشت و شاهکارهای
وی همیشه او را زنده نگاه خواهد داشت.

نقاشان دیگر که در نیمه دوم قرن سیزدهم مشهور بودند از
اینقرارند:

آقامحمدحسین شیرازی، محمد حسین اصفهانی، آقا محمد کاظم، آقامحمد

اسمعیل اصفهانی، آقا نجفقلی «آقا نجف ثانی» و محمدعلی پسرش، لطفعلی خان شیرازی که در گل و بوته سازی در این قرن کم نظیر بود، استاد محمد، فتح الله شیرازی، میرزا علی، آقا مصطفی شیرازی، لطف الله حمزوی، اسمعیل خان جلایر که در خط و نقاشی سیاهی قلم نبوغ خاصی داشت، جعفر بن نجفقلی، حبیب الله، میرزا احمد مذهب باشی، میرزا عبدالوهاب مذهب باشی، میرزا یوسف مذهب باشی، آقا سید احمد، میرزا عبدالوهاب امامی، میرزا نصرالله امامی، محمدولی نقاش، محمد جعفر شریف قاینی نقاش، سید محمد نقاش باشی، آقا بالا، داوری بن وصال، یزدانی بن وصال، بهرام قلی افشار، احمد بن میرزا حسن که بیشتر نقاشی بر روی قلمدان میکرد. او کتای قاآن میرزا فرزند حسنعلی میرزا شجاع السلطنه، فرصت شیرازی، سید ابوالقاسم مذهب باشی، میرزا احمد پسر میرزا محمد حسین مذهب، استاد آقا کوچک شیرازی، میرزا آقای شیرازی استاد فرصت شیرازی، آقا محمد حسین شیرازی، میرزا احمد نقاش باشی، آقا محمد ابراهیم، آقا حسین مذهب، میر ابراهیم، حیدرقلی پسر آقا محمد اسمعیل نقاش باشی، میرزا محمود مذهب بن میرزا یوسف نقاش باشی، محمد تقی مذهب باشی شیرازی، میرزا باقر شیرازی حسرت تخلص که نقاش و مجسمه ساز بود، میرزا عبدالحسین ثابت شیرازی، محمد حسن شیرازی مذهب، آقا بهرام کرمانشاهی، استاد رحیم، علی اکبر شیرازی نقاش و مذهب، استاد باقر معمار که بر اکثر صنایع مثل نقاشی و تذهیب تسلط داشت. و استاد علی اکبر که در حجاری و مجسمه سازی بی نظیر بود.

میرزا اسدالله مذهب مشهدی، حیدرعلی قلمدان ساز، استاد رجبعلی، سمیرمی که تا اواخر عهد مظفرالدین شاه میزیست، آیا قاخان میرزا که صورت ساز ماهری بود. میرزا رضای مذهب باشی، عبدالحسین صنایع همایون که تا پایان دوران قاجاریه حیات داشت. میرزا عبدالعلی که نقاشی و تذهیب با هم میکرد، علی محمد شریف قاینی میرزا غلامحسین مذهب که در دارالطباعه ناصری مذهب بود، قهرمان میرزا هشتمین فرزند عباس میرزا نایب السلطنه، میرزا کاظم خان نقاش کاشانی. میرزا لطف الله سهیل شیرازی نقاش، میرزا لطف الله مستوفی شیرازی میرزا آقا امامی که تا پایان دوران قاجاریه حیات داشت، مبارک میرزا، سید محمد بن میرزا کاظم حسینی شیرازی که در صورت سازی استاد بود. میرزا مصطفی شیرازی که چون آقا فتح الله بیشتر سیاهی قلم میساخت،

محمد حسین زند که بیشتر مناظر را برجسته میساخت و چون طبیعت جلوه می داد و در اینکار از پر مرغ و چوب درخت و آنچه از طبیعت برمیآید استفاده میکرد.

عبدالمطلب که با میرزا حسینخان بفرنگ رفت، میرزا علی اکبر مزین الدوله که استاد دارالفنون بود و در فرانسه تحصیل نقاشی کرده بسبک اروپا کار میکرد که کمال الملك نخست نزد پدرش و مزین الدوله در دارالفنون نقاشی آموخته بود.

محمد امامی که از خاندان امامی های اصفهان بوده که اکثر استادان امامی از این خاندانند.

میرزا محمد بن محمد حسین تاجر شیرازی که بیشتر رنگ روغن میساخت و دور نیست که همان استاد محمد آب رنگ ساز باشد.

محمد جعفرخان استاد نقاشی در دارالفنون که در صورت سازی بسیار استاد بود.

میرزا موسی که او نیز صورت ساز بود و بعد از مرگ ابوترابخان غفاری تصاویر روزنامه شرف را میساخت.

میرزا مهدی مصور الملك که او نیز صورت ساز خوب بود.

آقا محمد جواد گل و بوته ساز که بیشتر قلمدان میساخت.

میرزا مهدی او نیز گل و بوته ساز بود.

آقا محمد علی نقاش شیرازی پدر آقا محمد حسین شیرازی.

معصوم علی مذهب که تا زمان مظفرالدین شاه حیات داشت.

میرزا محمد که ابری بسبک آقا ابوطالب مدرس میساخت.

آقا محمد حسین آغولی که بیشتر بسبک فرنگی کار میکرد.

محمد حسن که بیشتر گل و بوته میساخت.

محمود خان ملك الشعرا که در انواع نقاشی استادی بی نظیر بود.

میرزا هادی که بیشتر گل و بوته میساخت.

میرزا رضی طالقانی مذهب که تا اواخر عهد مظفرالدین شاه حیات داشت.

سیر تاریخ نقاشی و نقاشان مشهور اجمالا تا پایان قرن سیزدهم بدینجا

تمام میشود هر چند در نیمه اول قرن چهاردهم نقاشان و مذهبانی بوده اند که به

پیروی از سبک قدیم کار کرده و شاگردانی تربیت نموده و مینمایند و نقاشی و تذهیب همچنان رواج دارد ولی نه چون قرون گذشته لکن ما سخن را کوتاه می کنیم و از نقاشان سبک های مختلف و جدید فرنگی مانند مرحوم کمال الملک و شاگردان وی که معروف میباشند سخنی نمیگوییم.

فصل سوم

قاضی میراحمد منشی و تألیفات او

در سال ۱۳۱۷ یعنی سی و چهار سال پیش خانم زهرا داعی در شماره ششم ارمغان سال هفدهم راجع به کتاب بی‌آغاز گلستان هنر خود که آنروز نام آن معلوم نبود شرحی نگاشته و آنرا معرفی کرده و برای شناسایی این کتاب و مصنف آن از فضلا و دانشمندان یاری خواسته بود.

نگارنده مقارن آن زمان کتابی بدون آغاز و انجام برای کتابخانه ملک خریده بودم که نام و مصنف آن مجهول بود و پس از ماهی مطالعه دریافتم مجلدی از خلاصه‌التواریخ قاضی میراحمد منشی میباشد و بعد از تتبع و تحقیق در شماره بعد آن مجله پاسخ نامه خانم زهرا داعی و شرح حال قاضی میراحمد را نگاشتم و هنگام چاپ ذیل عالم آراء عباسی اسکندربیک که آن نیز در سال ۱۳۱۸ واقع شد در مقدمه آن نوشتم که چون سبک انشای قاضی میراحمد و اسکندربیک بسیار بهم مشابهت دور نیست که اسکندربیک شاگرد قاضی میراحمد باشد و در مقدمه ذیل عالم آراء بهمین مناسبت مختصری از احوال قاضی را بقلم آوردم.

بعد از آنکه نسخه گلستان هنر را یافته و شرح حال اسکندربیک را در آن خواندم که قاضی نوشته بود «فقیر را بمنزله فرزند دست.... و رفته رفته بموانست فقیر در فن انشاء و تحریر... سراسر شده طبیعتش بآن عادت نمود» دانستم ظن

و جدس نگارنده در آنوقت صایب بوده لکن اسکندربیک در مقام شاگردی حق استاد را ادا ننموده و در عالم آرا ازو یاد نکرده است ده سال قبل نسخه مغلوطی از گلستان هنر را نزد مرحوم دکتر مهدی بیانی بخط وی یافتم و چون دانستم از روی نسخه آقای حاج حسین آقا نخجوانی استنساخ کرده نامه‌یی نوشته و نسخه ایشانرا خواستم این فاضل کریم بی‌مضایقت نسخه را برایم فرستاد و سالی از آن استفاده کرده و برای خود بدقت از روی آن نسخه‌یی برداشته و کتاب را مسترد نمودم. و چون میدانستم بهترین نسخه این کتاب در مسکو میباشد بوسیله وزارت فرهنگ و وزارت امور خارجه عکس آنرا خواستم سالی انتظار کشیدم و جوابی نیافتم بوسیله یونسکو و انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی نامه نوشتم نتیجه‌یی نگرفتم بالاخره پس از یاس و ناامیدی نسخه آقای نخجوانی را بزحمت تصحیح کرده و بر حسب امر استاد ارجمند جناب آقای دکتر خانلری برای چاپ آماده ساختم.

قاضی میر احمد

نام جد امی قاضی میر احمد آقا کمال الدین حسین مسیبی میباشد و چون از اولاد مسیب بن علی خزاعی بوده بدین واسطه به مسیبی اشتهار یافته است.
 پدر قاضی میر احمد شرف الدین حسین حسینی قمی معروف بمیرمنشی از فضلا و دانشمندان و شعرا و منشیان دربار شاه طهماسب صفوی «۹۱۹-۲۸۴» و نزد آن پادشاه مقرب و معزز بوده است.
 نخستین بار در زمان حکومت سام میرزا در هرات «۹۲۸-۹۴۳» بسمت منشی او تعیین گردیده و پس از مدتی در زمان وکالت احمدبیک نورکمال انشاء ممالک باو تفویض شد و سه سال عهده دار این شغل بود و سپس پانزده سال وزیر و منشی قاضی جهان وکیل گردید و آنگاه ممیز اعراب و اخلاج شد و بعد از چندی در زمان حکومت اسمعیل میرزا و شاه قلی سلطان استاجلو در ولایت شوره گل و چخور سعد وزیر کار خاصه شریفه شده است.
 در سال ۹۶۴ که شاه طهماسب حکومت خراسان را بشاهزاده کثیرالافضال سلطان ابراهیم میرزا جاهی فرزند بهرام میرزا تفویض فرموده خواست تا وزیری

بمعیت وی روانه خراسان کند که بسلامت نفس و کم طمعی و پرهیزگاری و امانت و راستی موصوف باشد بعد از تأمل و تفکر میرمنشی را انتخاب و وزارت شاهزاده مذکور را بوی ارزانی داشت چنانکه قاضی میراحمد در خلاصه التواریخ مرقوم داشته از روی عنایت بر زبان الهام بیان گذرانیدند که نیک و بد مهمات ویرا از تو میدانیم و بنواب میرزا فرمودند که میرمنشی را ریش سفید در خانه تو ساختیم باید که از سخن او بدر نروی که رضای او موجب رضای ماست و مقضی الحرام شاهزاده عالیمقام روانه آستانه عرش منزلت شدند.

میرمنشی در وزارت خراسان پیوسته به حل و عقد کارهای بزرگ مأمور بود چنانکه یکسال بعد سنه ۹۶۵ از طرف شاهزاده جهت آوردن گوهر سلطان خانم که بزرگترین دختران شاه بود از مشهد روانه درگاه شاه طهماسب شد در آن هنگام شاه در دارالسلطنه تبریز بود و میرمنشی عازم آن شهر گردید در آن نواحی بشرف پای بوس سرافراز شد و حقیقت حال را بشاه طهماسب معروض داشت شاه که ابراهیم میرزا را بسیار دوست میداشت و بیش از سایر شاهزادگان باو توجه داشت علماء و فضیای آن عصر را حاضر ساخته شاهزاده خانم را جهت ابراهیم میرزا خطبه نمود سپس بدارالسلطنه قزوین آمده میرمنشی را مرخص کرد که شاهزاده را بعد از آن روانه مشکوی شاهزاده نماید.

وزارت خراسان و ابراهیم میرزا بر عهده میرمنشی بود تا آنکه در سنه ۹۶۸ باغوای معصوم بیک صفوی از وزارت معزول گشت.

استاد وی در خط ثلث مولانا حیدرقمی و در صرف و نحو مولانا صدقی استرآبادی و هیأت و ریاضی را نزد غیاث الدین منصور دشتکی آموخته و در شعر و انشاء و هنرهای دیگر چنانکه قاضی میراحمد در صفحه ۳۴ این کتاب بتفصیل نگاشته مرتبه بی والا داشته و در شب جمعه هفتم ذیقعدة الحرام سال ۹۹۰ در هفتاد و هفت سالگی در حضرت عبدالعظیم ری وفات یافته و در آن آستانه بخاک سپرده شده است.

قاضی میراحمد از یازده سالگی تا سی و یک سالگی در سایه توجه ابراهیم میرزا و تربیت پدر عالیقدرش دوران جوانی را طی کرده و در محضر فضلا و شعرا به کسب علم و دانش کوشیده است.

چنانکه در خلاصه التواریخ نوشته ولادت او بسال ۹۵۳ در قم اتفاق

اتفاق افتاده و بسبب بستگی بدربار سلطان ابراهیم میرزا خود را ابراهیمی خوانده است.

همراه پدر در یازده سالگی در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بمشهد مشرف شده و بیست سال در آنجا بسر برده توفیق دیدار استادان مشهوری چون شاه محمود نیشابوری و میرسید احمد مشهدی و مالک دیلمی نصیب وی شده و ضمن شرح حال آنان بدین معنی اشارت فرموده و درخط نستعلیق خود را شاگرد میرسید احمد خوانده است.

در سال ۹۸۴ با اشاره شاه اسمعیل ثانی بتألیف خلاصه التواریخ پرداخته و در سال ۹۸۷ صحبت مولانا علی بیگ را در تبریز دریافته از این روی میتوان سفر او را در این سنه در تبریز مسلم دانست.

در سال ۹۸۸ استیفاء شرعیات با وزارت دیوانا لصداره شاه سلطان محمد پدر شاه عباس را بوی تفویض فرموده اند و در سال ۱۰۰۷ بسعایت میرصدرالدین محمد پسر میرزا شرفجهان قزوینی مورد بسی مهوری شاه واقع شده و بقم رفته است.

پایان کار او معلوم نیست در خلاصه التواریخ آخرین تاریخی که میتوان بدست آورد سال ۹۹۹ میباشد و در گلستان هنر در ذکر مولانا محمد امین عقیلی که از خوشنویسان اردبیل است گوید (در عاریخ شهر محرالحرآم سنه خمس عشر و الف در دارالسلطنه قزوین ملاقات افتاد) «صفحه ۱۲۲» و این آخرین تاریخی است که در گلستان هنر دیده میشود و از این پس مآل کارش معلوم نیست.

جد امی والد ما جدا و قاضی شرفالدین عبدالمجید قمی بوده و حافظ قنبر شرفی خطاط را مملوک وی بشمار آورده «صفحه ۳۲».

شرح حال پدر خود را در صفحه ۳۴ مرقوم داشته است.

میر وجیه الدین خلیل الله عم او بوده «صفحه ۱۲۰» و در جق او گوید بعد از سی سالگی در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بسر میبرد و تعلیم خط از این شاهزاده هنرمند گرفته است و در آخر شاگرد میرسید احمد مشهدی گردید و میروجیه الدین را سخت ستوده و وفات او را در سال ۱۰۰۴ ضبط کرده است.

اقوام قاضی میر احمد همه اهل فضل و بزرگ و عالیقدر بوده اند خال وی آقا فتح الله در زمان شاه اسمعیل چندی حکومت قم را عهده دار بود. و نیز یکی دیگر از منسوبان او آقا کمال منشی قمی نیز مدتی وزارت آن شهر را داشته است.

بطور قطع اسکندریک در ذکر وقایع زمان سلطنت شاه اسمعیل و شاه طهماسب از خلاصه التواریخ نیز استفاده کرده ولی هرگز بدان اشارتی ننموده قاضی میر احمد راجع بعزل خود در گلستان هنر چنین نوشته است .

«میر صدرالدین محمد ولد میرزا شرفجهان قزوینی شاگرد مولانا مالک بوده صاف و پاکیزه مینوشت در رنگ آمیزی و وصالی قدرت تمام داشتند و در علم موسیقی و ادوار وقوف بسیار داشتند..... تذکره الشعرائی بطرز و اسلوب خواجه دولت شاه که بعد از هر شاعری یکی از سلاطین زمان را ذکر می کند قریب چهل سال در میان داشتند و دست و پای بیشتری زدند و کاری نساختند و قریب ده سال هر ساله مبلغی کلی از نواب کامیاب مالک رقاب اشرف همایون ابوالمظفر شاه عباس بهادرخان خلدالله ملکه ابداء میگرفتند که تذکره را تمام کنند بالاخره عاجز آمده موقوف بتذکره راقم نمودند که این را گرفته در آن لباس بپوشانند مکرراً نواب اعلی را برین داشت که تذکره را از بنده طلبیدند چون اتمام نیافته بود بنده معذرت عرض کردم تا آنکه دیگر بهانه نیافت و نواب کامیاب تذکره او را میطلبیدند در برابر تهمت بر فقیر نموده عرض کرد که چهل و پنجسال قبل از این که والد راقم و زیر مشهد مقدس معلی بوده کتابی از کتابخانه آنحضرت گرفته و نزد او مانده الحال آن کتاب نزد قاضی احمد است آنرا بستانید و بمن دهید تا من تذکره را تمام کنم، هیچ قزوینی هرگز این حرف نگفته القصه بمؤدای القاص لایحب القاص خاطر اشرف را از این غلام منحرف ساخته معزول شده بقم آمدم و در ماه صفر که نواب مستطاب معلی القاب سیادت و صدارت پناه خداوندی امیر ابوالولی اینجو به قم تشریف آوردند و در درون روضه مقدسه منوره معصومه سلام الله علیها فقیر مصحف برداشته قسم خوردم که حکایت کتاب کتابخانه حضرت را که میر صدرالدین بعرض اشرف رسانیده که نزد بنده است کذب محض است و بنده از آن خبری ندارم و غیر واقع و تمام افتراست و در ضمن آن مباحله کرده مشارالیه را بحضرت امام رضا و همشیره اش حواله کردم و چون میر صدر

الدین محمد از دارالسلطنة اصفهان متوجه کاشان شده از کاشان بجانب خراسان عزیمت فرمودند مشارالیه در حوالی بسطام بانتقام منتقم حقیقی ناگاه از کارخانه دیوان قضا در شهر ربیع الاول تنگوزئیل سبع و الف که یکماه از مباحله میگذشت مستوجب سیاست و حدود الهی شده بآن خود رسید.

بیت

پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد
بر گردن او بماند و از ما بگذشت
ماجرای او و فقیر مجلدات می طلبد و رقعتهایی که او بفقیر نوشته شرحها
خواهد و بتقریبات در تذکرة الشعرا ایراد یافته و مسوده تذکره که مینوشت و اتمام
نیافته بود بدست اشرف درآمده از آنچه او جمع کرده بود هفت بیت انتخاب
فرمودند.

تألیفات قاضی میر احمد

- ۱- خلاصة التواریخ تاریخ عمومی مشتمل به پنج مجلدست جلد پنجم آن در احوال و حوادث دوران سلاطین صفویه میباشد که خود در گلستان هنر بدان اشارت کرده و جلد ششم را در احوال سلاطین صفویه میخواند این تاریخ را بر حسب امر شاه اسمعیل ثانی نوشته و از چهار یا پنج جلد اول اثری نیست و از مجلد آخر که تا سال ۹۹۹ یا ۱۰۰۰ میباشد نسخ متعدد دیده شده است.
- ۲- گلستان هنر کتاب موجود که ظاهراً دو تحریر دارد یعنی قاضی میر احمد نسخه اول را قبل از سال هزار نگاشته و بعد از چند سال در آن تجدید نظر کرده است.
- ۳- مجمع الشعراء و مناقب الفضلا که تذکره جامع و مفصلی است و از آن نسخه پی در مسکو میباشد.
- ۴- جمیع الخیار تذکره الشعراء دیگر شامل شش مجلد کوچک در احوال شعرا و نویسندگان آذربایجان و عراق و خوزستان و استوری در فهرست خود از آن یاد کرده است.

قاضی میراحمد در خلاصه التواریخ و گلستان هنر از خود اشعاری ذکر کرده که دور نیست دیوان اشعاری نیز داشته باشد.

نسخه‌های گلستان هنر

تا کنون از گلستان هنر نسخه‌هایی که دیده شده نخست باید از نسخه مسکو یاد کرده سخن گفت چه از هر حیث قابل توجه می‌باشد و آنگاه نسخه‌های لندن آصفیه و سالار جنگ و مرحوم داعی الاسلام که بدخترش زهرای داعی انتقال یافته است.

نسخه آقای نخجوانی که نگارنده از روی آن این نسخه را فراهم ساخت متعلق بقرن سیزدهم می‌باشد.

نسخه مسکو که اقدم‌نسخ و دارای هشت مجلس تصویر می‌باشد و در اوایل قرن یازدهم تحریر یافته است.

در زمان صفویه بسبب توجه بسیار سلاطین و شاهزادگان باریاب هنر تذکره‌نویسی بیش از سایر ادوار مرسوم بود و نیز در باب خط و خطاطی اهل ذوق بیشتر رساله تألیف کرده‌اند.

پیش از آنکه قاضی میراحمد منشی گلستان هنر را تألیف کند نویسندگانی چون شمس‌الدین محمد وصفی در مقدمه مرقع شاه اسمعیل «۹۱۶» دوستمحمد هروی در مقدمه مرقع بهرام میرزا «۹۵۳» و قطب‌قصه خوان در مقدمه مرقع شاه طهماسب «۹۶۱» و میر سید احمد مهدی در مقدمه مرقع امیر نجیب‌بیگ باختصار راجع بنقاشان و خطاطان این زمان سخن رانده‌اند این مقدمه‌ها علی‌التقریب مشابه همست و در نیم قرن بروش هم نگارش یافته و قاضی میراحمد که بعد از همه گلستان هنر را تألیف کرده یقین آنها را دیده و با اینکه سعی کرده نسبتاً مفصلتر از آنان در این باب بحث کند معذک آنچنان که باید نیست و چنانکه ملاحظه می‌شود در هر باب باختصار برگذار نموده و پس از او هم هیچکس کتابی کامل در این باب ننوشته است هر چند امتحان الفضلا و خط و خطاطان میرزا حبیب اصفهانی و عبدالمحمد ایرانی و سایر کتابها که در باب خط و

خطاطی نوشته شده تا حدی ارباب فضل را از کتابی دیگر بی نیاز مینماید لکن راجع بنقاشی و نقاشان مآخذی نداریم و اگرگاهی در کتابی بنام نقاشی برخوردیم ایم گویی گنجی یافته ایم از این روی در فصل دوم این مقدمه سعی شده است راجع بآن بیشتر سخن گفته شود.

ترجمه‌های گلستان هنر

در سال ۱۹۴۷ میلادی، ۱۳۲۶ شمسی خاور شناس مشهور شوروی پرفسور زاخو گلستان هنر را بروسی ترجمه و در مسکو چاپ نموده است.
در سال ۱۹۵۹ میلادی، ۱۳۳۸ شمسی استاد مینورسکی آنرا بزبان انگلیسی ترجمه کرده و در واشنگتن بطبع رساند و در مقدمه آن از نگارنده بعنوان نخستین کسیکه شرح حال قاضی میراحمد را نگاشته یاد کرده است.

در تیرماه سال ۱۳۲۷ در مجله پیام نو با استفاده از مقدمه زاخو بعنوان يك نسخه قدیمی بنام رساله علمی که در اتحاد جماهیر شوروی چاپ شده درج گردیده است.

از متن فارسی گلستان هنر بسیار بغارت برده و انتحال کرده‌اند که کلام الملوك میرزا یوسف لاهیجی یکی از آنهاست.
راجع بقاضی میراحمد و تألیفاتش دوست شاعر و محقق ارجمند آقای احمد گلچین در تاریخ تذکره‌ها نیز بتفصیل سخن رانده است.

بهمنماه ۱۳۵۱

احمد سیمین خواستار

متن کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای نام تو دیباچه دیوان بقا آرایش هر صفحه اوراق سما
منشی ازل صحیفه ملکت تو از کلمک ازل نوشته بر لوح قضا
حمد و سپاس مقرون باخلاص صانعی را زبید که صفحه فلك^۱
بو قلمون را بسواد و بیاض تَوَجُّعُ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَتَوَجُّعُ النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ^۲
ملمع ساخت و شکر و ستایش بیرون از حد قیاس راقم صحیفه ن وَالْقَلَمِ
و مَایَسْطَرُونَ^۳ را شاید که مرقع فلك دو آرا را باوراق الوان بهار و خزان
ترتیب داده .

مرتب ساز سقف چرخ دایر فراز چار دیوار عناصر
زبان در کام کام از نام او یافت نم از سرچشمه انعام او یافت
تعالی الله زهی قیوم دانا ز حکمت بر همه چیزی توانا
و درود بی پایان بر رسولی که جدول شریعتش احاطه صفحاتین احوال
انس و جان فرموده و لوحه رسالتش مرقع مرفع وجود را حسن و زینت
او افزوده .

عارف حق عالم امی لقب خاك درش هم عجم وهم عرب

۱ - روزگار ۲ - سورة آل عمران ۳-۲۶ ۳ - سورة القلم ۶۸-۱

رشحه جام کرمش سلسبیل مرغ هوای حرمش جبرئیل
و بر آل و اولاد فرخ بال آنحضرت که بی شیرازة محبت ایشان اوراق
ایمان مربوط نیست و بی سرمایه متابعت ایشان معامله دین مضبوطنی خصوصاً
بر اقلیم گشایی که در قلمرو وجود بی رقم قبول او عبادتی مقبول نیست و
بی اطاعت او طاعتی بر صحیفه قبول مرقوم نه^۱.

رباعی

شاه عربی سید اشراف سلف داماد نبی جامع اسباب شرف
یعنی که امیر نحل و سلطان نجف درتی که چو او نبود در هیچ صدف
پس از آن بر باقی ایمة معصومین المنصوصین بنص قل لا آسئلكم
علیه آجراً الا المودة فی القربی^۲ الموصوفین بنعت انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً^۳ صلوات الله و سلامه علیهم
آجهمین .

مثنوی

سر هر نسخه را رواج فزای^۴ نام ایشانست بعد نام خدای
ذکرشان سابقست در افواه بر همه ذکر ، بعد ذکر الله
گر بپرسد ز آسمان بالفرض سائلی من خیار اهل الارض
بزبان کواکب و انجم هیچ لفظی نیاید الا هم
اما بعد بر ضمایر ارباب بصایر پوشیده نماند که آدمی را هیچ متاعی
گرانمایه تر از فضل و هنر و هیچ حیثیتی زیباتر از حسن خط نیست چنانچه
فرمود .

نظم

خَطُّ حَسَنٌ جَمَالُ مَرِّءٍ اِنْ كَانَ لِعَالَمٍ فَاحْسَنُ

۳- سورة الاحزاب ۳۳-۳۳

۲- سورة الشوری ۴۲-۲۲

۱- نیست

والدِ رَمْعِ النَّبَاتِ أَرْزِينِ

الدِّرْمَعِ الْبَنَاتِ اجْلِي

و دیگر چنین گفته اند .

مثنوی

خط که از شایبہ حسن تھیست بهره کاغذ از روسیہیست

خط چنان بہ ز قلم رانندہ کہ بیاساید از خوانندہ

انسان کہ اشرف مخلوقات و جوہر نفیس است قابلیت و اہلیت آن دارد کہ در ہر وادی کہ سعی نماید سر آمد عصر و نادرہ دہر گردد لہذا بر ہر فردی از افراد انسان لازم و بلکہ واجب و متحتم است کہ بذل جہد در کسب فضایل و ہنر نمودہ در آن وادی بسرحد ترقی رساند .

رباعی

سررشتہ فضل ای برادر بکف آر وین عمر گرامی بخسارت مگذار

دایم ہمہ جا با ہمہ کس در ہمہ کار میدار نہفتہ چشم دل جانب یار

خواجہ حافظ شیرازی چنین فرماید .

بیت

ہزار سلطنت و دلبری بدان نرسد کہ خویش را بہنر در دلی بگنجانی

بر مرآت حقایق ارتسام و ضمیر خورشید انتظام کافہ انام ظاہر باشد

کہ ادای حقوق استادان و ذکر ایشان و ابقای آثار و حالات آن جمع بیکران

بر ذمہ شاگردان و ابنای جنس در ہر زمان واجبست و آنانکہ سلسلہ و شجرہ

خط بہر کدام از آن طایفہ کثیر الفایدہ میرسانند بمودای من علمنی حرفاً فقد

صیرنی عبداً^۱ از لوازمست چرا کہ ہر کدام از این طایفہ جلیلہ و زمردہ رفیعہ

را حالتی و مرتبہیی بودہ بواسطہ مرور و گردش دہور و انقضای شہور نام

اکثر آنها در پردہ خفاماندہ چون فقیر حقیر کثیر التفسیر قاضی احمد بن میرمنشی

۱ - منسوب بحضرت امیر المؤمنین علی علیہ سلامست .

ابراهیمی الحسینی القمی رفع الله قدرهما بالنبی والوصی بخدمت اهل فضل میرسید و از خرمن افضال ایشان خوشه میچید بخاطر فاتر رسید که نسخه‌ی پاکیزه در باب حدوث قلم و پیدا شدن و اسناد آن بحضرت شاه ولایت پناه امیر مؤمنان صلوات الله وسلامه علیه و احوال هر یک از استادان و خوشنویسان و نقاشان و افشانگران و سایر هنروران که باین طبقه منیفه منوطند و از اهل کتب و کتابخانه‌اند و طریق ساختن مرکب و ترتیب سایر لونه‌های مختلف و تذهیب در سلك تحریر و نمط تسطیر در آورد، حقا که اگر سبحان زنده شود و ابن مقده حیات یابد هیچکدام از عهده تقریر و تحریر کماهی کمالات و حالات آن جماعت نامتناهی نتوانند بیرون آیند فکیف این بی بضاعت قلیل الاستطاعت را حد و یارای آن، اما بمضمون مالا یدرک کله لا یتدرک کله عمل نموده این نسخه را جهت یاران و خلائان و جمعی از جوانان و بزرگ زادگان که باین فنون رغبت داشته باشند و بدان خاطر عاطر شکفته دارند و کسب کمال نمایند تدوین و تألیف نمود.

مثنوی

شکفته باد یارب گلشن جان بدین گلها که آید رشک بستان
 خرد چون چشم دل سویش گشاده گلستان هنر نامش نهاده
 چو گلزار ارم از بهر خوبان فقیرش داده ترتیبی بدینسان
 امید از ناظران آنکه بعین عنایت ملحوظ نظر کیمیا اثر گردانیده
 اگر چیزی ترک شده باشد داخل فرمایند و اگر چنانچه سهوی یا چیزی زاید
 و ناپسند باشد بقلم اصلاح سرکشند.

مثنوی

دارم امید که این نسخه تمام که دروهست اسامی عظام
 بنماید بمددگاری غیب پیش ارباب هنر دور از عیب

و این مجموعه بر مقدمه و چهار فصل و خاتمه مرتب گردید .
مقدمه در باب احداث قلم و پیدا شدن خط و اسناد آن بحضرت
امیرالمؤمنین علی علیه السلام و موضوع علم خط .
فصل اول در بیان خط ثلث و مایشابه .
فصل دوم در ذکر خط تعلیق .
فصل سوم در شرح خط نسخ تعلیق .
فصل چهارم در ذکر احوال نقاشان و مذهبیان و عکس سازان و قاطعان
خط و افشانگران و صحافان .
خاتمه در باب تذهیب و جدول و رنگ السوان و ساختن مرکب
بانواع مختلف .

مقدمه

در باب احداث قلم و اسناد آن بحضرت امیر عرب و عجم

بیت

شه سریر ولایت امیر کل اثیر که بازگشته بفرمانش آفتاب منیر
بدانکه اصل خط نقطه است هرگاه دوسه حرف بهم پیوستی خط
میشود و خط عبارتست از معرفت تصویر الفاظ بحروف تهجی و کیفیت و
کمیت و حالاتی که باعتبار آن کتابت طاری شود و صنعت خط بغایت اثری
معتبر و فضیلتی جانپروورست و همواره بسازیب و فرست و نزد همگان
موقر و در هر مقام سرافراز و باهر گروه مصاحب و دمساز و صاحب رازست
و همیشه با قدر و جاه و دست تعدی از دامن کوتاه در هر دیاری ازو
یادگاری و برهر دیواری رقمی از دست نگاری ظاهر و هویدا باشد که
حضرت خالق برایا عز و علا اول چیزی که موجود ساخت قلم معجز رقم
بود چنانچه نص الهی دران باب صادر شده که **اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ
بِالْقَلَمِ** و حدیث حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم موافق آن اول
خلق الله القلم .

مثنوی

هستی ز قلم رقم پذیرست زو شمع قلم فروغ گیرست
 سرویست قلم بباغ ادراک سایه ز رقم فگنده بر خاک
 و با وجود فضیلت سبقت امر کتابت وحی ازو متمشی و شغل کفایت
 امر ونهی ازو متقصی است .

مثنوی

طرفه نگاری قصب آل پوش با دو زبان در سخن اما خموش
 جلوه کنان سروقدی سایه سای گیسوی شبرنگ کشان زیر پای
 سروقدی همچو کمان توز پوش با شب تاریک رخ روز پوش
 تیرنه اما هدف ره سپر بوده ز کاغذ هدفش بیشتر
 کارگر و پرهیز خورده بین کرده همه کار بکند یمین
 پیشه او معجزه ساحری گاه کلیمست ، گهی سامری
 کرده گهی موی شکافی شعار گاه فرو مانده بمویی ز کار
 و بی شبهه مفتاح ابواب فیروزی و مصباح پیشگاه دانش افروزی
 خامه عنبر شمامه است که زاده دوده او موجب گرمی این هنگامه است .

مثنوی

کلید خرد را هنر شد علم کلید هنر چیست نوک قلم
 قلم نقشبندست و چهره گشای قلم بر دو نوع آفریده خدای
 یکی از نبات آمده دلپذیر نی قند گشته ز بهر دبیر
 دگر نوع او نوع حیوانی است کش از آب حیوان در افشانی است
 نگارنده نقش مانی فریب ازو روزگار هنر دیده زیب
 قلم آنچه از قسم نباتست کام شیرین کن کتابت کرامت آیاتست که
 نمونه بی از کرام الکاتبین و نشانه بی از ارقام علم الیقینست و آنچه حیوانیست

قلمِ موسیٰ که سحر سازانِ مانیِ فرهنگ و جادو طرازانِ ختای و فرنگ بدستیاری آن اورنگِ نشینِ کشورِ هنر و نقشبندانِ کارخانهٔ قضا و قدر گشته اند اما قلمِ کتابت که نباتیتِ حسبِ الاشاره کثیر البشاره منتخبِ جریدهٔ موجودات و منتجبِ حضرت واجب بالذات نبیِ عربی محمد الابطحی علیه و آله افضل الصلوات و اکمل التحیات که فرموده **مَنْ كَتَبَ بِحُسْنِ الْخَطِّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ دَخَلَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ الْحِسَابِ** و بعبارتی دیگر چنین مرویست که **مَنْ حَسَنَ كِتَابَةَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ دَخَلَ الْجَنَّةَ بِتَعْلِيمِ** واجب التعظیم ادیبِ دبستانِ عذب البیانِ خطهٔ امامتِ سرلوحِ دیباچهٔ وصایت و کتابتِ ایوانِ آدنا مَدینَةُ الْعِلْمِ وَعَلَىٰ بِأَجْزَائِهَا كَلِيمٌ طُورٌ سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي و لی صاحبِ سمؤ منزلهٔ هارونی .

بیت

شیرِ خدا شاه و لایتِ علی صیقلیِ شرکِ خفی و جلی

که فرمود **عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخَطِّ فَإِنَّهُ مِنْ مِفْتَاحِ الرِّزْقِ** و آنحضرت سلام الله علیه بدین شغلِ کریم و هنر واجب التکریم جهدِ موفور بکار زده اند .

غرض مرتضیٰ علی از خط نه همین لفظ بود و حرف و نقط

بل اصول صفا و خوبی بود زان اشارت بحسن خط فرمود

و بعضی دیگر از اکابر چنین گفته اند :

فزاید ز خط حسن نازک عذاران علیکم بحسن الخط ای دوستداران

شود تازه از خط بهار جوانی بدانگونه کز سبزه عهد بهاران

و هم از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه

علیه منقولست که فرموده اند .

قَعَدْتُمْ قَوَامَ الْخَطِّ يَا ذَا التَّأَدُّبِ فَمَا الْخَطُّ إِلَّا زِينَةُ التَّأَدُّبِ

فَإِنْ كُنْتَ ذَا مَالٍ فَخُطِّكَ زِينَةً وَإِنْ كَانَ مُحْتَاجًا فَافْضَلُ مَكْسَبٍ

یعنی بیاموزید نیکویی خط را برای ادب داران و اهل عقل و دانش
که اگر خطاط نیک غنی باشد خط نیک آرایش جمال اوست و اگر محتاج
باشد بهترین کسبهاست او را و او را از آن مکسب باشد .

قطعه

خط خوب ای برادر دلپذیرست چو روح اندر تن برنا و پیرست
اگر منعم بود آرایش اوست و اگر محتاج باشد دستگیرست
و هم آنحضرت سلام الله علیه فرموده حَسَنُ الْخَطِّ لِسَانُ الْيَدِ وَبِهَجَتِهِ
الضَّمِيرُ. یعنی: نیکویی خط زبان دستست و روشنی درون، چرا که اگر
درون از کدورات پاکست خط خوب میآید چنانچه گفتهاند: الْعَلَامُ الْحَسَنُ
مَصَائِدُ الْقُلُوبِ وَالْخَطُّ الْحَسَنُ فَرْهَةُ الْعَيُونِ. یعنی: هر که نیکو خواند و
گوید صید دلهای مردم کند و خط خوب حظ بچشم رساند و هر که خط
خوب بیند خواه خواننده و خواه آمی بتماشای آن مایل شود .

قال عليه السلام ايضاً اِعْلَمَ انَّ الْخَطَّ مَخْفِيٌّ اِلَّا بِتَعْلِيمِ الْاِسْتَاذِ وَقَوَامِهِ
فِي كَثْرَةِ الْمَشَقِّ وَتَرْكِيْبِ الْمَرْكَبَاتِ وَبِقِيَادَتِهِ عَلَي الْمَعْلَمِ فِي تَرْكِ الْمَنْهِيَّاتِ
وَمُحَافَظَةِ الصَّلَوَاتِ وَاصْلِهِ فِي مَعْرِفَةِ الْمَفْرَدَاتِ. و بعضی دیگر از افاضل
اکابر فرموده اند: الْخَطُّ اَصْلُ فِي الرُّوحِ وَ اِنْ ظَهَرَتْ بِجَوَارِحِ الْجَسَدِ. یعنی:
اگر روح از کدورات پاک افتاده است آنچه در درونست باعضای جسد و
جوارح مثل دست و زبان ظاهر میگردد و ازین باشد که هر که را درون از
کدورات و حسد و کینه و غیر از این از اوصاف ذمیمه پاکست خط را نیز
نیکو و صاف و پاک مینویسد و الا بد . و جمعی دیگر گفته اند: خَطُّ الْحَسَنِ
لِلْفَقِيرِ مَالٌ وَلِلْغَنِيِّ جَمَالٌ وَلِلْحَاكِمِ كَمَالٌ. و افلاطون میگوید: الْخَطُّ هِنْدَسَةٌ
رُوحَانِيَّةٌ ظَهَرَتْ بِاَلِهَ الْجِسْمَانِيَّةِ. و از اینجهت افلاطون خط را مخصوص

دست نکرده و بدست مقید نساخته که اعضا را شاملست .

فقیر شخصی را دیدم که هر دو دست نداشت و بانگشت پای قلم گرفته خوب مینوشت و شاید که بدهان قلم توان گرفت و نوشت و جاری بر عادتست و در بعضی از کتب سیر مسطورست که اول کسیکه کتابت عربی کرد و قلم بدست گرفت حضرت آدم صفی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام است بعد از آن شیت بن آدم و در زمان حضرت ابراهیم نبی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام خط عبری یافتند و بعضی نوشته اند که خط مبارک حضرت ادریس نبی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بود اما آنچه مشهورست و مذکور چنینست که از قدیم خط نبود طهمورث دیوبند در این امر شروع کرد و ابتدای آن از زمان اوست .

بدانکه اصل خط نقطه است هر گاه دو نقطه یا سه نقطه را بهم پیوستی خط شد بعد از آن هر کسی دخلها کرد و در هر عصری خطی وضع شد و باسمی موسوم گشت و آنچه از اسامی خطوط در کتب تواریخ بنظر آمده و یافعی^۱ در تاریخ خود بتقریب اسم علی بن هلال مشهور باین جواب ذکر کرده که جمیع کتابت امم از شرق و غرب دوازده خطست اول عربی دوم حمیری سوم یونانی چهارم فارسی پنجم سریانی ششم عبرانی هفتم رومی هشتم قبطی نهم بربری دهم اندلسی یازدهم هندی دوازدهم صینی اما در دیگر نسخه ها هفت دیگر نوشته اند اول تمودی دوم حجری سوم رومی مقلوب چهارم کوفی پنجم معقلی ششم جعفری هفتم گرجی و این خطوط میان مردم متداول بوده و بیکدیگر مینوشته اند و قبل از آنکه خط فارسی بر روی کار آید و کارگاه عالم چون این زمان بجواهر خطوط و نقوش بدیعه بیاراید خط

۱- امام ابی محمد عبدالله الیافعی الیمنی المکی وفاتش بسال ۷۶۸ و نام تاریخش

مرآت الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان می باشد .

معلی بود که آن مجموع سطح است و در وی هیچ دوری نیست و بهترین خط معلی آنست که سواد و بیاض آن بتوان خواند و بعد از آن خطی که دیده اولوالابصار را سرمه وار بوحی الهی و اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم روشنایی میبخشید خط کوفی بود و ارقام اقلام معجز نظام حضرت شاه ولایت پناه سلام الله علیه در میانست که چشم جان را ضیاء و لوح ضمیر را جلا کرامت میفرماید و خوشتر از آن حضرت صلوات الله علیه کس دیگر ننوشته و بهترین خطهای کوفی آنست که آنحضرت سلام الله علیه نوشته و در خط کوفی دانگی دورست و باقی سطح، و آنچه خط مبارک شاه ولایت پناه است سرهای الف دوشاخه است و بیاضی از آن الف در نهایت نزاکت و غایت لطافت و باریکی ظاهر میشود و استادان سند آن خط و سلسله شجره آنرا بدانحضرت صلوات الله علیه می‌رسانند .

بیت

سند علم خط بحسن عمل بس بود مرقضی علی ز اول
 حیث قال صلی الله علیه و آله وسلم الخط نصف العلم یعنی هر که نیکو
 نوشت چنانست که نیمه‌یی از علوم دانست .

مثنوی

خط که فرموده است نصف العلم	سرور انبیا بعلم و بحلم
آن خط مرقضی علی بودست	زان نبی نصف علم فرمودست
مرتضی شاه اولیا حقا	در زمان تغلب خلفا
انزوا را شعار ساخته بود	تا دمی وارهد ز گفت و شنود
کردی اکثر کتابت مصحف	خط از آن یافت رسم عز و شرف
آنچنان خط کجاست حسد بشر	قلم دیگرست و خطا دگر

اگر نه التیاف و استکشاف دقایق اینمعنی بر آنحضرت سلام الله علیه واضح و لایح بودی اکثر اوقات شریف صرف کتابت کی نمودی ^۱ .

بیت

اگر نه قید کتابت بود کجا باشد شکفته معنی رنگین و فکر ^۲ جانپور
و بعد از آنحضرت امام دوم و برگزیده خالق افلاک و انجم امیر المؤمنین
حسن صلوات الله و سلامه علیه خوش مینوشت ^۳ و کتابت مصحف نمودی ^۴ و در
زمان تغلب معاویه ^۵ آنحضرت نیز منزوی بود و کتابت مصحف میکرد و
مصحفی بخط آنحضرت سلام الله علیه در کتابخانه پادشاه غفران پناه جنت
بارگاہ آنکه التفات بالقباب و تعریفات ظاهری نمیکرد و خود را بدین فقرات
میستود و از مفاخرت سر بر عرش میسود خاک آستانه حضرت خیر البشر و واج
دهنده مذهب حق حضرات ائمه اثناعشر علیهم صلوات من الله الملك الاکبر
غلام خالص باخلاص حضرت امیر المؤمنین حیدر صلوات الله و سلامه علیه
ابوالبقاء شاه طهماسب الحسینی انار الله برهانه و روح روحه بود و راقم زیارت
کرده و بدیدن آن مشرف گشته و در میانه حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین بعد ایشان حضرت امام الساجدین و قبله العابدین رابع ائمه
المعصومین علی زین العابدین علیه افضل الصلوة المصلین و حضرت امام
هشتم و قبله هفتم مفترض الطاعة واجب العصمه :

بیت

شهید خاک خراسان امام طیب و طاهر علی موسی جعفر محمد باقر
خوش نوشته اند و در سناباد طوس که الحال مشهد مقدس معلی مزکی
است در موضعی که اکنون بمدرسه قدمگاه اشتهار دارد کتابت مصحف نموده اند

۱ - ن فرمودی ۲ - ز فکر ۳ - مینوشت ۴ - فرموده ۵ -

معاویه بن ابی سفیان در سال ۴۱ خلیفه شد و در سنه ۶۰ هجری درگذشت .

و از وجه هدیه آن اراضی مشهور بغسلگاه که در حوالی روضه مقدسه منوره واقعست خریداری کرده وقف فرموده‌اند که مسلمانان را در آن دفن نمایند و آن اراضی در جنب موضع مبارکیست که آنحضرت را در آنجا غسل فرموده‌اند و اکنون مسجدیست که مردم در آنجا زیارت و عبادت میکنند و در شهر سنه ست وستین و تسعمایه شاه جنت مکان علیین آشیان المشارالی بعض اوصافه الشریف مبلغ یکصد تومان تبریزی بمشهد مقدس معلی نزد والد راقم میرمنشی که در آن اوان وزیر شاهزاده فردوس آشیان ابوالفتح سلطان اجراهیم میرزا روح‌الله روحه‌العزیز بود فرستادند که آن اراضی را دیوار کشیده در گاه و دری بسازند که مردم از آنجا عبور نمایند و الاغان بدرون آن قبرستان نبرند و بسیاری از درویشان و علما و فضلا در آن مقبره مدفونند و شیخ علی طبرسی علیه‌الرحمه والرضوان از آن جمله است^۱.

۱ - ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی از مشاهیر علما و فقهاست تفسیر مجمع‌البیان از او معروفست وفاتش در سال ۵۴۸ می‌باشد.

فصل اول

در ذکر خط ثلث و مایشبه به و پیدا شدن آن

بر ضمائر ارباب بصایر پوشیده نماند که ثلث را ام الخطوط گفته‌اند و علی‌بن مقله واضع خطوط سته است که بشش قلم معروفست و او مدار خط را بر دایره نهاد و در شهور سنه عشر و ثلثمائه استخراج کرد و از طریق کوفی گردانید و مردم را تعلیم داد و آن ثلث و نسخ و محقق و ریحان و توقیع و رقاع است اما اصل این خطوط اینست که ابن مقله استخراج کرده چنانکه گذشت اصل خط را از نقطه گرفته و اخذ کرده و قاعده و اصول آنرا واضع اوست و برشش نوع قسمت کرد و هر یک را نامی نهاد مناسب لفظ و معنی .

قسم اول را محقق نام کرده‌اند دانگی و نیم دورست و چهار دانگ و نیم سطح پس مشابهت بخط کوفی و معقلی بیشتر دارد بواسطه سطحیت بنابراین این قسم را مقدم داشته و محقق نام کرده .

قسم دوم ریحان که تابع محققست از اینجهت که اصول محقق و ریحان یکیست و وجه تسمیه ریحان آنستکه بوی و رنگ ریحان دارد .
قسم سیم ثلث نامیده بدین سبب که دو دانگ دورست و چهار دانگ

سطح .

قسم چهارم نسخست که تابع ثلثست و نسخ را از اینجهت نسخ گفته‌اند که بیشتر مصاحف و کتب بدان خط کتابت مینمایند و گویا چنانست که خطوط دیگر منسوخ شده و این خط ناسخ دیگر خطوطست .

اما قسم پنجم توقیعتست نصفی دور و نصفی سطح و قضاة سجالات بدین خط مینویسند و بتوقیعات میرسد و قسم ششم رقاعست که خفی ترست از توقیع و تابع توقیعتست و شباهت بیکدیگر دارند و از هم فرق نمی‌توان کرد و رقعهها را بدان خط مینویسند و بعضی دیگر اصل وضع را که شش است از جهات سته گرفته‌اند فوق و تحت و یمین و یسار و خلف و قدام و هرچه هست ازین شش بیرون نیست و اقسام خط را بدین دلیل هشت هم میتوان گرفت که هر گاه خطی از این خطوط بقلم جلی کتابت کنی طومار باشد و اگر باریک نویسی غبار باشد پس طومار و غبار دو قسم دیگر باشد و هشت شود و هفت نباشد و دیگر آنکه اقسام خط را بر اختلاف قلم وضع میکردند اقسام خط را حد و عد نمیتوانست گفت پس معلوم شد که اقسام خط شش است و واضح هر یک را اصول نهاده که از یکدیگر ممتاز باشند. چنانچه سبق ذکر یافت ابن مقله وزارت الراضی بالله عباسی کرده و لادتش عصر روز پنجشنبه ۲۱ شوال سنه اثنی و سبعین و ماتین و فاتش در دارالخلافة بغداد در شهر سنه ثمان و عشرين و ثلثمائه بعد از رحلت ابن مقله^۱ دخترش

۱ - کنیتش ابوعلیست و نسبش بدین شرحست . محمد بن علی بن حسین بن مقله از افاضل فضلی مشهور میباشد در بدایت حال در دستگاه خلافت متصدی برخی از امور گردید خدماتش بمعرض ظهور و بروز رسید و حاکم بر بعضی از اعمال فارس شد خدمات شایسته نمود . پس از بازگشت بیغداد که زمان خلافت المقتدر بالله عباسی (۲۹۵ - ۳۲۵ هـ) بود و زمام رتق و فتق مهام امور در عهد ابوالحسن علی بن فرات کارش روی در ترقی نهاد زمانی بسعایت دشمنان ابن فرات محبوس گشت و ابن مقله ←

تعلیم علی بن هلال داد که شهرت بابن جَوَاب دارد علی بن هلال الشهیر بابن جَوَاب بواسطه آنکه شاگرد ابن مقله است و استاد خط اوست خوش نوشت و نزد سلاطین و خلفا معتبر بود و قرب و منزلت تمام یافت اول کسیکه از استادان خوشنویس شد و قطعه نوشت بعد از وضع و استخراج خط که ابن مقله شکر الله سعیه کرد علی بن هلال بود و هیچ آفریده چه در زمان او

→

نهانی با دشمنان او یار بود چون از حبس خلاص شد و وزارت یافت و دانست ابن مقله کافر نعمتی کرده بفرمود او را گرفته بحبس بردند و یکصد هزار دینارش مصادره کردند سالها در زندان بود تا ابن فرات معزول و مقتول گشت آنگاه ابن مقله از حبس برهید و متصدی امور دیوان خلافت شد و پس از عزل علی بن عیسی که بعد از ابن فرات وزارت بدو تعلق گرفته بود ابن مقله در سال ۳۱۶ هـ بوزارت رسید و سه سال در کمال اقتدار وزیر بود تا آنکه مزاج خلیفه از وی منحرف گشت و بفرمود تا او را گرفته شکنجه کرده و مال بسیار ازو گرفتند ابن مقله از بغداد بفارس رفت و چون المقتدر در سال ۳۲۵ هـ مقتول گشت و القاهر بالله برمسند خلافت نشست او را بغداد خواست و وزارت بدو داد و پس از چندی او را متهم کردند وی را ناگزیر گریخته در گوشه بی پنهان گشت چون قاهر در سال ۳۲۲ هـ از خلافت معزول شد و الراضی بالله خلیفه گشت وزارت بابن مقله تفویض فرمود دبیری نگذشت که الراضی از او رنجیده معزول و دربندش کرد و وزارت به عبدالرحمن بن عیسی بن داود بن جراح داد و عبدالرحمن بسابقه دشمنی از آزار و اذیت در حقش چیزی فرو نگذاشت و چون ابن رائق امیرالامراء بغداد شد بر تیره روزی وی بیفزود و ابن رائق از خلیفه قطع دست راست او را خواست و الراضی بفرمود دست راست او را قطع کردند و بزندان او افکندند اما او قلم بر ساعد بسته کتابت میکرد و کلام الله مجید مینگاشت .

گویند ابو عبدالله حسن بن مقله برادر ابن مقله نیز بحسن خط موصوف بود و در خط چون برادر ولادت ابو عبدالله در سال ۲۶۵ و وفاتش در سال ۳۳۸ در بغداد اتفاق افتاده است .

و چه بعد از او بدو نرسید تا زمان مستعصم^۱ که یاقوت پیدا شد کتابه نویسی و مثنی برداشتن از مخترعات ابن بوابست و او پیدا کرد .

قبله الكتاب جمال الدین یاقوت مستعصمی غلام مستعصم عباسی که آخر خلفای متغلبین است بوده و از حبش است وی تتبع خط ابن بواب کرد و خط را بدورسانید اما در قلم تراشیدن و قط زدن تغییر روش استادان پیش داد و استدلال و استرشاد از کلام معجز نظام حضرت شاه ولایت پناه صلوات الله علیه نمود حیث قال ظل حلقه القلم و اسمینها و احرف القط و ایمنها فان سمعت صلیلا کصلیلا المشرقی والاقاعد فقطه : حاصل عبارت آنکه نوك قلم را دراز بتراش و فربه بگذار و قط قلم منحرف بزنی که چون قلم بر کاغذ نهی آواز کند مثل آواز شمشیر مشرقی و این مشرقی گویند شخصی بوده که شمشیر را در غایت خوبی و لطافت ساختی چنانکه هر که شمشیر او را آزمودی و بر هر چه زدی دو نصف کردی و اگر حرکت میدادند بحرکت میآمد و از غایت نازکی آوازی می شنیدندی پس بهتر آنستکه قط قلم منحرف زنند و نوك قلم دراز و گوشت دار باشد چون بر صفحه کاغذ نهی در حرکت آید و صدایی از او ظاهر گردد و ابن بواب قلم را قط نمیزد و از آن سبب کتابت او نازک و لطیف نیست اما قبله الكتاب یاقوت قلم را قط زد و از آن قاعده تغییر کرد و در خط نیز تغییرات فرمود از بهر آنکه خط تابع قلمست بدینجهت خط او را ترجیح بر خط ابن بواب مینهند بواسطه نزاکت و لطافت نه از جهت اصول و قاعده اما اصل خط همانست که ادن مقله استخراج کرده و جمعی که اقسام خط را هفت گرفته اند طومار را يك قسم دیگر از خط نام نهاده اند چنانکه شاعر گوید .

۱ - المستعصم بالله ابو احمد عبدالله بن المستنصر آخرین خلیفه از خلفای بنی عباس میباشد که هلاکوخان در سال ۶۵۶ او را بر انداخت .

بیت

طومار و محقق و رقاع و ریحان نسخ است که ثلث او بتوقیع نوشت
و یاقوت مجموع اصل خط را در این يك بیت بر سبیل اجمال
ذکر کرده .

اصول و ترکیب کراس و نسبت صعود و تشمیر نزول و ارسال
یاقوت چون قبله کتاب شد هر روز بلافاصله دو جزء کتابت
قرآن می کرد و هر ماهی دو مصحف تمام می نمود و در آخر آن قید میکرد
که این مصحف چندمست و سیصد و شصت و چهارم را دیده اند که نوشته
بوده و هر روز هفتاد کس را سرخط می داد .

محقق بنزدیک هر کس که هست که ریحان خطش برد دل زدست
رقاعش پسندیده روزگار بتوقیع او سحر را ختم کسار
غبارش بر اطراف سیمین حریر چو آثار خط بر رخ دلپذیر
حکایت مشهورست که در وقتی که هلاکو خان بغداد را گرفت^۱ و
لشکر مغول بشهر ریختند یاقوت بمغازه بی گریخت و در آنجا دوات و قلم
همراه داشت و کاغذ مشق نداشت و مالی از جنس متقال بعلبکی با خود
داشت حرفی چند در آن نوشته بود که عقل را از دیدن آن حروف حیرت
دست می داد و آن پارچه نوشته در کتابخانه نواب غفران پناه ابو الفتح بهرام
میرزا بر دالله مضجعه بود والد ماجدم میرمنشی روح الله روحه و عطر بنسیم
الغفران مضجعه نقل می فرمود که کافی مسطح بر آنجا نوشته بود که فی الواقع
حمل بسحر و اعجاز می توانست نمود و بعضی دیگر نقل کرده اند که بی قلم
بانگشت سبابه بر آن رومال مشق کرده و این شهرت تمام دارد گویند که در
همان روز که یاقوت در مناره جای جسته بود یکی از یاران و شاگردان او

۱ - فتح بغداد در سال ۶۵۶ اتفاق افتاده است .

بی‌الا آمد و گفت که چه نشسته‌یی که لشکر مغول بغداد را قتل و غارت کرد و تمام شهر خراب شد یاقوت گفت غم نیست چرا که کافی نوشته‌ام که تمام عالم می‌آرزد چه جای يك شهر بغداد که اگر خراب شود باکی نیست یاقوت معمر بود و عمرش از صد سال تجاوز نموده و عینک می‌نهاد و کتابت می‌کرده است و فاتهش در ابتدای سلطنت سلطان غازان^۱ در شهر سینه ستو تسعین و ستمایه در دارالاسلام بغداد قبرش در جوار قبر احمد حنبل^۲ است و از شاگردان او شش کس سرآمد شده مرخص بوده‌اند که اسم یاقوت را در خط خود بنویسند و ایشان را استادان سته می‌گویند :

اول شیخ زاده سهروردی که مولدش بغداد بوده و عمارات آنجا را اکثر او کتابه نوشته و در مسجد جامع بغداد سورة الکهف را سراسر نوشته و استادان بنا آنرا منبت بیرون آورده‌اند اما زینتی ندارد و بدستور آجر است .

دویم ارغون کاملی^۳ وی هم از مشاهیرست در بغداد دو مدرسه عالیست هر دو کاشی کاری یکی در مرغابیه و یکی در کنار جسر کتابه‌های هر دو بخط اوست .

سیم نصرالله طبیب در بغداد کتابه بعضی از عمارات عالی بخط اوست .

چهارم مبارکشاه زرین‌قلم او بغایت نازک و شیرین نوشته و در کمال

۱ - غازان خان بن ارغون بن ابقای بن هلاکوخان در سال ۶۷۵ متولد شده و در ۶۹۴ سلطنت رسید بنیاد عدل و داد کرد در ترویج دین اسلام کوشید در سنه ۷۰۳ در نواحی قزوین درگذشت. ۲ - ابو عبدالله امام احمد بن محمد بن حنبل بن هلال ولادتش در سال ۱۴۱ - ۱۶۴ هـ و وفاتهش در سنه ۲۳۳ در زندان المتوکل عباسی و نیز بقولی در ۲۴۱. ۳ - ارغون بن عبدالله.

صافی و پاکیزگی سطورست گویند که چون سلطان اویس جلایر^۱ در نجف اشرف عمارات بنیاد کرد شبی حضرت شاه ولایت پناه سلام الله علیه را در خواب دید که به سلطان اویس امر فرمود که کتابه عمارات را به مبارکشاه زرین قلم بگو که بنویسد از اینجهت او را زرین قلم گفتند و شهرت تمام وی از خطه طیبه و محروسه فاخره قبریز است .

پنجم یوسف مشهدی وی خدمت یاقوت بسیار کرده و در آخر عمر از عراق عرب به آذربایجان رفته رحل اقامت در دارالسلطنه قبریز انداخت و بقیه عمر در آنجا بکتابت و مشق اوقات صرف نمود عبدالله صیرفی شاگردی او را نموده است .

ششم سید حیدر کنده نویسنده بضم الکاف یعنی جلسی نویسنده بغایت خوشنویس منجذوب و اهل حال بوده ، هر کس از او تعلیم گرفته هم خوشنویس می شده و هم بمناصب و مراتب عالی می رسیده از آنجمله خواجه علیشاه^۲ وزیر و خواجه غیاث الدین محمد رشید^۳ هر دو شاگردی وی کرده و هر دو خوشنویس گشته باقصی مراتب و مناصب و توفیقات کلیه فایز و موفق گشته اند اما همه کس را تعلیم نمی داده .

۱ - سلطان اویس بن امیر شیخ حسن از پادشاهان ایلخانیه در سال ۷۵۷ جانشین پدر شد از بغداد به آذربایجان آمده آنجا را گرفت سلطان اویس از سلاطین هنر دوست و ادب پرور بود در سنه ۷۷۶ وفات یافت . ۲ - خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی تبریزی وزارت اولجایتو سلطان محمد داشت و در امر وزارت با خواجه رشید شریک بود وفاتش سال ۷۲۳ . ۳ - خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید از مشاهیر وزراءست وزارت سلطان ابوسعید با وی بود از وزرای فاضل و ادب دوست و کریم و منشیان بلیغ بود مصنفین کتاب بسیار بنام او تألیف کرده اند در وقتیکه امیر علی پادشاه دیار بکر بهو اداری موسی خان به آذربایجان آمده با آرپاخان جنگ کرد و آرپاخان شکست خورد خواجه غیاث الدین محمد گرفتار گشت و در سال ۷۳۶ شهید گردید .

136377

احمد رومی استاد خط و نادر زمان و اعجوبه دوران بوده و ثلث و محقق و ریحان و نسخ و رقاع و توفیق را در نزاکت و خوبی بجایی رسانیده که معتقد بعضی آنست که صافتر و نازکتر از خواجه یاقوت می نوشته اما اعتقاد خودش آن بوده که پسر خود را می گفته جهدی کن که اگر همچو من نویسی مثل آن غلامک یعنی یاقوت بنویسی اما بعد از استادان سته شاگردان ایشان منهم سلیمان سلمی دیشادوری و سید شرف الدین خطاط شیراز است که در زمان پادشاهی سلطان محمد اول لجایتو^۱ بوده در وقتی که سلطان محمد سلطان ابوسعید پسر خود را بدارایی ممالک خراسان میفرستاد سید را بمعلمی او تعیین فرمود شاهزاده در احترام و تعظیم و اعزاز سید که استاد وی بود مبالغه می نمود چنانچه پیاده بمنزل او می رفت و استاد را از قیام مانع آمده در پیش او بدو زانوی ادب می نشست خط سید شرف الدین کمتر در میانست .

دیگر از شاگردان احمد رومی و پیری حیی صوفی که شاگرد او و مبارکشاه زرین قلم است صوفی مذهب و صاحب مشرب بوده و با مشایخ صوفی بسر می برده اکثر عمارات نجف اشرف علی راقدها الف الف صلوات و سلام و کتابه های آن بخط اوست و در خدمت سلاطین جلایر و ایلخانی و امیر چوپان سلدوز^۲ بوده که طایفه یی از اتراک مغولند چون بعد از فوت سلطان ابوسعید ملک اشرف^۳ نبیره امیر چوپان و بعضی دیگر از آن دودمان چند

۱ - اولجایتو سلطان محمد بن ارغون خان پس از برادر غازان خان در سال ۷۵۳ در تبریز بتخت سلطنت نشست در تقویت اسلام کوشید در سنه ۷۱۶ وفات یافت.
 ۲ - از امرای بزرگ و در عهد سلطان ابوسعید دوازده سال مدار سلطنت با او بود در سال ۷۲۸ در هرات ملک غیاث الدین کرت بفرمان سلطان ابوسعید ویرا بکشت.
 ۳ - ملک اشرف بن تیمورتاش بن امیر چوپان بعد از برادر شیخ حسن کوچک بر ممالک آذربایجان و عراق عجم واران حکومت می کرد مردی ظالم و ستمکار بود جانی بیگ خان حاکم دشت قباچاق او را در سال ۷۵۹ برانداخت .

روزی سلطنت راندند و ایشان را چوپانیان می گویند .

عبدالله صیرفی ولد خواجه محمود صراف تبریزی است یاقوت عصر خود بوده شاگردی سیدحیدر^۱ نیز نموده ، در کتابه نویسی استاد و از کاشی تراشی نیز وقوف تمام داشت عمارات دارالسلطنه تبریز خصوصاً عمارت استاد و شاگرد و کتابه های بیرون و درون و کمرهای گنبدها و سردرها تمامی بخط اوست و در نوشتن آنها سحرکار فرموده و اعجاز نموده آن عمارت را امیرسلدوز چوپانی ساخته عبدالله معاصر سلطان محمدپادشاه اولجایتو و سلاطین چوپانیان بوده و در مدرسه دمشقیه دارالسلطنه تبریز کتابه طاقی بخط اوست و در راه بلیانکوه تبریز مسجدی قریب ببقعه سلیمانیه این بیت از بیرون پنجره در کاشی کاری خط اوست و بی تکلف خط بآن خوبی مشاهده نشده .

هَذَا الْمَنْزِلُ وَالْآثَارُ وَالْأُطْلُلُ مَخْبِرَاتُ بَنِي الْقَوْمِ قَدَرًا حَلُوا

و میرزا سلطان ابراهیم بن میرزا شاهرخ که از خوشنویسان مقرر ثلث است به تبریز فرستاد این آیه مبارکه که بخط او بر سنگی نوشته شده بود سنگ تراشان کنده بشیر از برده در در دکان عمارتی که وی در میان صحن مسجد جامع بزرگ شیراز که در زمان سامانیان احداث یافته و میرزا آن عمارت را در شهور سنه عشرين و ثمانمائه ساخته نصب نموده و آن آیه اینست . **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ^۲** .
دیگر حاجی محمد بند دوز تبریزی که شاگرد صیرفیست و استاد

۱ - خواجه صیرفی شاگرد سید حیدر ، سید حیدر شاگرد خواجه یعقوب و او

شاگرد پیر یحیی صوفی و او شاگرد خواجه مبارکشاه زرین قلم و او شاگرد یاقوتست

وفات خواجه صیرفی بسال ۷۴۲ و قبرش در چرنداب تبریزست .

۲ - سورة القمر

معین الدین و مولانا شیخ محمد جندگیر خطاط در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه بخدمت امیر قیّمور رسیده کتابتی که امیر قیّمور بملک مصر فرستاد مقرر فرمود که مولانا بآب طلا نوشته این کتابت بعرض سه گز و بطول هفتاد ذرع بوده که ایلچی مصر برده نیز حاجی محمد فرزند صیرفی است و از مرخص بوده در اسم استاد نوشتن، کتابت عمارات چهار مناره دار السلطنه تبریز بخط معین الدین است و وی استاد مولانا شمس الدین مشرقی قطابی بوده و بعد از آن پسران او عبدالحق و عبدالرحیم و مولانا جعفر تبریزی که از شاگردان مولانا شمس الدین اند تمامی حکام خطه خط بوده اند.

دیگر از خوشنویسان مشهور عمر اقطع است که دست راست نداشته و بدست چپ خط بر صحایف بنوعی می نگاشت که دیده الوالابصار در آن خیره و عقل اولوالالباب از مشاهده آن طیره می گشت جهت سلطان صاحبقران امیر قیّمور گورکان^۱ مصحفی بخط غبار نوشت که در کوچکی و حجم بمثابه بی بود که در زیر نگین انگشتری می توانست گذشت و بهدیه نزد سلطان صاحبقران برسد وی بواسطه آنکه کلام حضرت ملک علام را در نهایت حقارت و کوچکی نوشته بود خوش نیامد و اقبالی نکرد و تفقدی باو ننمود و عمر اقطع ازین مهم منفعل شده مصحفی دیگر در غایت بزرگی چنانچه هر سطری از آن یکذرع بلکه بیشتر بود نوشت بعد از اتمام و تذهیب و زینت و جلد آنرا برگردونی بسته بجانب دولتخانه صاحبقران روان شد چون این خبر بمسامع سلطان صاحبقران رسید با جمعی از علما و صلحا و اکابر و امرا و اعیان دولت پیاده باستقبال شتافته اکرام و احترام بیشتر بمولانا

۱- ولادت در شب شنبه بیست و پنجم شعبان ۷۳۶ در کش از بلاد ماوراءالنهر

وفات در ۸۰۸ هـ.

فرمود و احسان بی پایان باو نمود و يك ورق از ان مصحف نزد استادى مولانا مالك دیلمی بود.

دیگر از جمله خوشنویسان قدیم مولانا معروف خطاط بغدادیست که سرآمد جهان و نادره دوران بود. غیر از حیثیت خط در اقسام هنرها و اصناف کارها ماهر بوده و اہلیت و استعداد تمام داشته و شعر را نیکو می-گفته و از سلطان احمد جلایر در بغداد روگردان شده به اصفهان پیش میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر قیّمور گور کافی^۱ آمد و در کتابخانه او از اهل تعین و اعتبار گشت گویند يك روز هزار و پانصد و بیت مقرر کرده بود کتابت نماید دو روز هیچ ننوشت و از حکم میرزا تخلف نمود سبب تغافل از او استفسار کردند گفت می خواهم که یکروز کتابت سه روزه کنم میرزا اسکندر فرمود که سایبانها و چتر و اوطاق برافراختند و یکی قلم می تراشید و مولانا می نوشت نماز دیگر چهار هزار و پانصد بیت در کمال لطافت و نزاکت تمام نمود میرزا اسکندر انعام فراوان بوی التفات فرمود میرزا شاهرخ در وقت فتح ممالک عراق مولانا را بدار السلطنه هرات آورده رقم اختصاص بروکشید و او را کاتب خویش ساخته در کتابخانه جایش داد و کتابت باو فرمود، مولانا مرد خوش محاوره شیرین کلام بوده نمود عسلی پوشیده و طاویه بلند هم از ان جنس بر سر نهادی و الف نمودی برگرد آن پیچیدی جوانان مستعد دار السلطنه هرات مثل مولانا روح الاثمه خوارزمی و غیره با مولانا معروف مصاحب بودندی بعضی بواسطه مشق خط و جمعی بمصاحبت و مولانا بسیار خوش منش و خویشتن دار بوده و میرزا بایسنغر

۱- میرزا اسکندر از جانب شاهرخ فرمانروای اصفهان بود با وی مخالفت کرده سکه بنام خویش زد شاهرخ باوی جنگ کرد اسکندر شکست خورد و اسیر گشت اورا برادرش میرزا رستم سپرد در سال ۸۱۷ برادر او را کور کرد و سپس بقتل رسید.

میرزا ابن شاهرخ خمسة نظامی بمولانا فرمود که کتابت نماید و کاغذ بجهت مولانا معروف فرستاد مولانا مدت یکسال و نیم آن کاغذ را نگاهداشت آنگاه آن کاغذ را نانوشته بخدمت میرزا فرستاد و میرزا بغایت ازو رنجیده از اتفاقات ایام و سوانح روزگار در همان اوان مولانا را بمصاحبت احمد لُر که در مسجد جامع دارالسلطنه هرات میرزا شاهرخ را کارد زده بود متهم ساختند^۱ و او را گرفتند و اکثر جوانان مستعد که پیش مولانا متردد بودند کناره نمودند ارباب طمع از آن جماعت زرها گرفتند و مولانا معروف را چند نوبت پبای دار آورده عاقبت در چاه حصار قلعه اختیارالدین هرات^۲ او را حبس کردند^۳.

مولانا معروف سرآمد مستعدان جهان و نادره دوران بود و غیر از خط انواع فنون و اصناف کمالات داشت و در جواب قصیده خواجه جمال الدین ساوجی قصیده‌یی گفته.

ز ترك چشم تو هر غمزه‌یی که آمد راست

درون سینه نشست آنچنان که دل مبخواست

مولانا عبدالله طباطبای وی از دارالسلطنه هرات بود در آنجا ترقی کرده کار او بالا گرفت و مشهور آفاق شد و خطوط را خوش نوشت و در افشان و وصالی قدرت داشته و اکثر عمارات دارالسلطنه هرات خصوصاً گازرگاه خط اوست و عمارت موسوم به آغاچه که منسوب باغاچه زوجه سلطان حسین میرزا بایقراست در مشهد مقدس معلی مزکی اکثر کتابه‌های آن بخط اوست.

۱- این سانحه در سال ۸۳۰ ه. اتفاق افتاد. احمد لُر از مریدهای فصل الله استرآبادی نقطوی بود. ۲- قلعه اختیارالدین در هرات از قلاع مشهورست از بناهای ملك اختیارالدین تولک می باشد امیر تیمور گورکان چون در سال ۷۸۲ هرات را فتح کرد آنجا را ویران ساخت در سال ۸۱۸ بامر شاهرخ دگر باره عمارت شد. ۳- معروف پس از اندک زمانی در حبس وفات یافته است.

مولانا ذمعت‌الله بواب شاگرد عبدالرحیم خلوتی بوده وی بسیار نیکو می‌نوشته کتابهٔ عمارات بقعه رفیعهٔ مظفریهٔ دارالسلطنه تبریز که از مستحدثات جهانشاه پادشاه است^۱ تمامی بخط اوست.

مولانا شمس‌الدین شاگرد ذمعت‌الله بواب او نیز خوش می‌نوشته این جماعت از شجرهٔ خطوط سته‌اند که مذکور گشت.

مولانا پیرمحمد از دارالملک شیرازست بغایت خوش می‌نوشته و گوی رجحان از خوشنویسان آنجا ر بوده و در آن او ان کسی مثل وی ننوشته اکثر کتابه‌های مزارات و عمارات شیراز بخط اوست.

امیرمجدالدین ابراهیم از خوشنویسان مقرر بوده و بظهیری منسوبست وی نیز از شیرازست.

مولانا محمود سیاوش و مولانا پیرمحمد ثانی نیز هر دو از دارالملک شیرازند و معاصر یکدیگر بوده‌اند اکثر کتابه‌های مساجد و مدارس شیراز بخط ایشانست در شهر سنهٔ عشرين و تسعمائه بوده‌اند.

مولانا شمس‌الدین محمد ظهیر و مولانا روزبهان و میرعبدالقادر حسینی و حافظ عبدالله از خوشنویسان مقرر شیرازند اکثر کتابه‌های آنجا بخط ایشانست و آثار ایشان بسیارست و اکثر خوشنویسان که در فارس و خراسان و کرمان و عراق نام بر آورده‌اند ریزه‌خواران خوان ایشانند.

مولانا شمس‌الدین بایسنغری از نوادر خوشنویسان بوده و خطوط سته را بسیار خوب می‌نوشته قلم بر قلم و قدم بر قدم یاقوت گذاشته بسی نازک و با سلوب و شیرین می‌نوشته خصوصاً چهره‌گشای خط نستعلیق که عروس خطهاست کسی بهتر از او مشاطگی نکرده فقیر خط او را با خطوط استادان سبعه موازنه کردم و بمیزان نظر سنجیدم خط وی کم از هیچکدام نیست او

۱- جهانشاه بن قرا یوسف بن قرا محمد در ۸۳۹ بحکم شاهرخ فرمانروای آذربایجان شد جهانشاه بر اکثر بلاد عراق مسلط گشت سی و دو سال در کمال قدرت سلطنت کرد در ۸۷۲ با حسن بیک آق قویونلو جنگ کرد و کشته شد.

استاد بایسنغر بوده مشهورست که میرزا بایسنغر دیوان قاضی شمس الدین طبسی^۱ را بمولانا فرموده بود که کتابت نماید و همیشه می گفت که این نوع شعر و این قسم خط که در باره این دو شمس کرامت شده از فیوضات الهیست کتابه‌های مسجد جامع مشهد مقدس معلی بیشتر بخط مولانا شمس است.

نواب میرزا بایسنغر ولد میرزا شاهرخ او نیز بغایت خوش نوشته استاد عصر بوده و تعلیم خط از مولانا شمس گرفته و مولانا شمس در خدمت میرزا می بوده و بایسنگری بدان مناسبت در اسم می نوشته کتابه‌های پیش طاق عمارت مسجد جامع مشهد مقدس که والدۀ ماجدۀ او گوهرشاد بیگم^۲ ساخته بخط اوست و اسم خود نوشته که کتبه بایسنغر بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان و کتابۀ بعضی عمارات سبزوار نیز بخط اوست^۳.

نواب میرزا اسلطان ابراهیم برادر میرزا بایسنغر او نیز بسیار خوب می نوشته شاگرد مولانا محمد شیرازیست میرزا بغایت مستعد و فاضل و هنرمند بوده و ارباب فضل و استعداد را دوست می داشته و با ایشان محشور

۱ - از شعرای مشهورست مداح صدرالدوله نظام‌الملک بود و در سال ۶۲۴

وفات یافته است. ۲ - گوهرشاد بیگم زوجه شاهرخ بن امیر تیمور گورکان یکی از زنان نیکوکار و نامدار بود و از آثار و ابنیه خیریه او مسجد جامع و خانقاه شهر هرات و مسجد جامع مشهد مقدس می باشد و بر این بقاع مستغلات و املاک زیاد وقف کرده است و این ابنیه از شاهکارهای فن معماری و هنری ایران در سده نهم می باشد که علاوه بر استحکام باکشی‌های زیبا و معرق تزئین شده و کتیبه‌های آنها بخط بسیار زیبای فرزندش بایسنغر میرزا نوشته شده و معمار آنها استاد قوام‌الدین شیرازی بوده گوهرشاد پس از مرگ شاهرخ در ۸۵۰ سال چند بزیست در نهم رمضان سال ۸۶۱ در عهد سلطنت ابوسعید گورکان هنگام غائله قیام میرزا ابوالقاسم بابر بدسیسۀ جمعی از امرای ابوسعید بدستور ان پادشاه در هرات بقتل رسید و نزدیک قبر بایسنغر در مسجد گوهرشاد بیگم هرات بخاک سپرده شد. ۳ - فضائل این شاهزاده بسیار بوده سال ۷۹۹ متولد و در ۸۳۷ از این جهان درگذشته است.

بوده . از جمله اعلم المورخین مولانا نورالدین لطف الله المشتهر بحافظ
 ابرو والهروی^۱ تاریخ موسوم بزبدة التواریخ البایسنغری که با اسم میرزا بایسنغر
 نوشته بعد از رحلت میرزا بایسنغر به شیراز رفته و در خدمت میرزا سلطان
 ابراهیم میرزا می بوده و عمدة الفضلا مولانا شرف الدین علی یزدی^۲ نیز در
 خدمت میرزا در شیراز می بوده و تاریخ ظفر نامه را با عانت و رعایت نواب
 میرزایی و پرتو التفات و همراهی جمعی کثیر از فضلا و ارباب استعداد که در
 آن اوان در آن مکان بواسطه نوشتن تاریخ مجتمع بودند نوشته میرزا بانواع
 حیثیات و کمالات آراسته بوده کتابه های مدارسی که در شیراز در آن ایام خود
 احداث نموده مثل دارالصفاء و دارالایتام بخط او بوده و در عمارت بقعه
 ظهیری^۳ نیز بخط میرزا است و در صفا مقبره شیخ العاشقین شیخ سعدی شیرازی
 غفر له این غزل بخط آن پی بدل بر ازاره آن بکاشی تراشی مسطورست.

غزل

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
 عاشقم بر همه محالم که همه عالم ازوست
 نه فلك راست مسلم نه ملك را حاصل
 آنچه در سر سویدای بنی آدم ازوست
 شادی و غم بر عارف چه تفاوت دارد
 ساقیا باده بده شادی آن کاین غم ازوست
 پادشاهی و گدایی بر ما یکسانست
 که بدین در همه را پشت اطاعت خم ازوست

۱ - بسال ۸۳۴ در زنجان وفات یافته است. ۲ - شرف الدین علی یزدی

از شعرا و فضیله و مورخین مشهور عهد شاهرخ بوده در سال ۸۵۳ وفات یافته است.

۳ - ظهیریہ نیز نوشته شده است .

سعدیسا گر بکند سیل فنا خانه عمر

دل قوی دار که بنیاد بقا محکم ازوست

و در شهر سینه خمس و ثلثین و ثمانمایه نوشته و مصحفی به قطع دو
ذرع در طول و یک ذرع و نیم در عرض نوشته و وقف بر مزار بابا عمادالدین
لطف الله نمود .

حکایت کنند که خوش طبعی سمرقندی از شیراز در سمرقند بخدمت
میرزا شاهرخ رسید وی از احوال میرزا سلطان ابراهیم استفسار نمود آن
شخص از کمالات میرزا خصوصاً مباحثات علمی و مشق خط نقل بسیار نمود
و آخر سخن را بدان منتهی ساخت که میرزا بر در و دیوار شیراز
کنته سلطان ابراهیم نوشته که تجنیس کتبه است میرزا شاهرخ را بسیار
خوش آمد و حقیقت بمیرزا سلطان ابراهیم^۱ نوشت، پادشاهان جغتای را
اینقدر وسعت مشرب و فهم و حالت بوده است .

میرزا اسلطانعلی بن میرزا اسلطان خلیل بن پادشاه جلیل حسن پادشاه در
چینی که دارایی مملکت فارس بمیرزا اسلطان خلیل مفوض شد میرزا اسلطان خلیل
را در آنجا پسری شد و آنرا اسلطانعلی نام کرد چون به نه سالگی رسید از خوش-
نویسان آن مملکت گشت چنانچه این بیت که از نتایج طبع او است شاهد بر آنست.
یکی از عنایات حق است این که نه ساله ام می نویسم چنین
و این ابیات در عمارت تخت جمشید که در مرودشت شیراز واقعست
و بر سنگ نقش شده بخط او مشاهده شد مناسب احوال نوشته .

صحبت گیتی که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند
ملك سلیمان مطلب کان هو است ملك همانست سلیمان کجاست

۱ - سلطان ابراهیم میرزا در سال ۷۹۶ متولد و در سنه ۸۳۸ در شیراز از این
جهان در گذشته و در مدرسه دارالصفاء مدفون شده است .

این گهر و گنج که نتوان شمرد
خاک شد آنکس که در این خاک زیست
هر ورقی چهره آزاد بیست
عمر بخشودی دلها گذار
سام چه برداشت سلیمان چه برد
خاک چه داند که درین خاک چیست
هر قدمی فرق ملک زاده بیست
تا ز تو خشنود شود کردگار
هر که بنیکی عمل آغاز کرد
نیکی او روی بدو باز کرد

وكان ذالك في تاريخ احدى و ثمانين و ثمانمائه .

مولانا عبدالرحی سبزواری او شاگرد مولانا عبداللہ طباطبائی است مردم
خراسان اورا استاد میدانند کتابه گنبد مبارک حضرت امام همام ثامن صلوات الله
علیه از بیرون بخط اوست .

مولانا حافظ محمد از خوشنویسان مقرر دار المؤمنین قم بوده
معاصر سلاطین آق قویونلوست در خط ثلث سر آمد زمان بوده و عدیل
خود نداشته است .

حافظ قنبر شرفی مملوک غفران پناه قاضی شرف الدین عبدالمجید قمی
جد امی والد ماجد راقم بوده شرفی بمناسبت اسم قاضی در خط می نوشته و
اصل او نیز بطریق یاقوت مستعصمی از حبش بوده وی خط ثلث را خوش
می نوشته و کتابه در گاه مسجد جامع دار المؤمنین قم و محراب مسجد و
در گاه و مزار کثیر الانوار سلطان سید ابوالاحمد در درب ری به خط اوست
و آخر رجوع بخط نسخ تعلیق کرده و بروش مولانا سلطانعلی می نوشت
دران فن نیز سر آمد شد باقی حالات او در تذکره الشعراء ایراد یافته .

مولانا نظام الدین ولد مولانا شمس الدین از دارالارشاد اردبیل بوده
و خطوط سته را نیکو نوشته و نسخ تعلیق را نیز صاف و پاکیزه می نوشته
از خوشنویسان مقرر آذربایجانست و در دارالارشاد اردبیل بکتابت اشتغال

۱ - مقصود تذکره مجمع الشعراء می باشد .

داشته و از زمان سلاطین ترکمان تا سنهٔ عشرين و تسعمائسه در قيد حیات بوده است .

مولانا حیدر قمي شاگرد حافظ قنبر شريفست خطوط سته را خوش می‌نوشته و خط کوفی را هم نیکو می‌نوشته و در قم ادیب بوده و اولاد اکابر در پیش او چیزی می‌خواندند و بمیمنت شهرت تمام داشته هر پسری که نزد او چیزی خواند بمرتبه‌ی فایز شد، کتابه‌های بیرون و درون‌گنبد حضرت معصومه سلام‌الله علیها به خط اوست و در زاویهٔ حسینیه نیز در صفة عمارت کتابه‌های ثلث و کوفی بخط اوست مولانا حیدر خوش‌آواز بوده و حافظ تمام کلام ملك علام بوده است .

مولانا سیدولی از سادات قم بوده ثلث را بغایت خوش می‌نوشته از خوشنویسان مقرر عراقست کتابهٔ صفة و درگاه حضرت معصومه علیها الصلوٰة والتحیه و درگاه زاویهٔ حسینیه واقعه در درب کنعان که از منشآت جد مادری را قسمت بخط اوست .

مولانا شهره امیر و الداستادی مولانا مالک دیلمیست کاتب و خوشنویس مقرر بوده و نسخ را خوش می‌نوشته در اوایل مولانا مالک پیش پدر مشق ثلث و نسخ می‌کرده و در آن فن یاقوت عصر بوده و تعلیم از پدر داشته است .

مولانا نظام بخارایی خطوط سته را بتمامی خوش می‌نوشته و در کتابخانهٔ نواب غفران پناه ابوالفتح بهرام میرزا بوده و از جمله مخترعات اوست که بانگشت خط ثلث را چنان باسلوب و نزاکت تمام می‌نوشته که قلم از تعریف آن عاجزست و کمالات او از حد تقریر و حیز تسطیر متجاوزست و از جمله این قطعهٔ کنایه آمیز از طبع وقاد نواب میرزایی در باب ثلث نویسی او بانگشت مشهور می‌باشد .

شناسای رقوم هفت خط مولی نظام الدین

که مانند خطش در عرصه افاق کم باشد

نویسد از سر انگشت خط ثلث را یارب

که دیدست اینچنین کاتب که انگشتش قلم باشد

مولانا محمد حسین ولد مولانا یحیی مشهور بباغ دشتی از متأخرین

خوشنویسان دارالسلطنه هرات است ثلث و رقاع و نسخ را بغایت خوش
می نوشته کاتب مسلم بوده است.

مولانا حسین فخار شیرازی با تائبگان منسوبست و از خوشنویسان

دارالملک شیراز بوده او نیز کاتب مقررست.

میرمنشی حسین قمی والد مصنف والد ماجد راقمست اسم شریف

ایشان شرف الدین حسین از جانب نواب کامیاب مالک رقاب جنت مکان علیین

آشیان شاه طهماسب مخاطب به میرمنشی شدند و باین اسم مشهور در افاق

گشتند اول مرتبه در دارالسلطنه هرات منشی نواب غفران پناه سام میرزا^۱ گشتند

بعد از آن در زمان و کالت احمد بیک دور کمال^۲ انشاء ممالک از دیوان اعلی

بدیشان مفوض شد سه سال بآن خدمت اقدام داشتند و مدت پانزده سال وزیر

و منشی جمله المناصب سرکار مغفرت پناه قاضی جهان^۳ و کیل بودند و بعد

از آن ممیز کل اعراب و اعراب و اخراج ممالک محروسه گشتند و پس از

۱ - سام میرزا فرزند شاه اسمعیل و باشاهزاده القاس میرزا از یک مادر بوده اند

سام میرزا شعر را خوش می سرود و در تربیت فضلا و شعرا سعی موفور داشت تحفه

سامی از او بسیار مشهورست وی در سال ۹۲۳ متولد شد. و در سال ۹۶۹ بزندان

افتاده و در سال ۹۷۵ در قلعه قهقهه از این جهان درگذشته است. ۲ - از بزرگان

نور کمالیه اصفهان بوده در عهد شاه طهماسب بوزارت دیوان اعلی رسید. شش سال

بالاستقلال وزارت داشت و بعد از او قاضی جهان وزیر گشت. ۳ - قاضی جهان

سیفی حسنی جسامع فضائل و کمالات بود از وزراء مشهور شاه طهماسب می باشد در

سال ۹۶۰ از این جهان درگذشت.

آن وزیر کارخانه خاصه شریفه در ولایت شوره کل و چخور سعدا بودند که نواب اسمعیل میرزا^۲ و شاهقلی سلطان استاجلو^۳ حکومت آنجا داشتند و بعد از گذشت آن هفت سال تمام بوزارت نواب شاهزاده عالم آرا سلطان ابراهیم میرزا در مشهد مقدس معلی اقدام داشتند و بعد از آن سه سال دیگر بجای آقا کمال الدین وزیر خراسان وزارت مشهد منور مقدس معلی و ولایات داشتند و از آنجا که بدرگاه عالم پناه آمدند تا زمان حیات آن خسرو فرخنده صفات شب و روز در مجلس بهشت آیین و محفل فلک تزیین بمجلس نویسی و کتابت متفرقه اقدام داشتند آنحضرت روح الله روحه در خط ثلث شاگرد مولانا حیدر مذکور بودند و ثلث و نسخ را بدرجه اعلی رسانیدند و در آخر بواسطه انشاء رجوع بتعلیق فرمودند و در آن فن نیز تتبع مولانا درویش می نمودند و شکسته نسخ تعلیق بمزه و بمشابهی می نوشتند که ارباب خط آنرا قطعه می نمودند و در انشاء فارسی و ترکی عدیل خود نداشتند و بغایت صاحب سلیقه و ماهر بودند و در کسب علوم بعد از اتمام مقدمات صرف و نحو و منطق که در بلده طیبه کاشان پیش مولانا سلطان محمد صدقی استرآبادی^۴ مباحثه نموده بودند در اردوی معلا شاگردی استاد البشر عقل

- ۱- از مضافات آذربایجان و دارالاماره ایروان بوده است برخی نوشته اند همان ایروانست
- ۲- شاه اسمعیل ثانی پس از مرگ شاه طهماسب در سال ۹۸۴ پادشاه شد و در ۹۸۵ وفات یافت.
- ۳- شاهقلی سلطان یکان استاجلو از سرداران مشهور عهد شاه طهماسب بود در زمان حکومت محمد میرزا وی همراه او بخراسان رفت و این سردار نامدار همواره مورد توجه شاه بود او آخر عهد شاه طهماسب لله شاه عباس و امیرالامراء هرات گشت و در عهد شاه اسمعیل ثانی بجرم حمایت حیدر میرزا در ۹۸۴ بقتل رسید و پسرش مرشد قلیخان جانشین وی گشت.
- ۴- مولانا صدقی از مشاهیر علما و شعرای عهد خویش بود شرح مطالع ازوست در سال ۹۵۲ از اینجهان درگذشت.

حادی عشر میر غیاث الدین منصور شیرازی^۱ کرده بودند و اکثر کتب هیأت و ریاضی را نزد آنحضرت مباحثه نمودند بعضی از مصنفات نواب میرزا با کتب معانی بیان مولانا ققی شیرازی که سرآمد شاگردان میر بود گذاردند و شرح تجوید و حواشی را با مرحومی خواجه جمال الدین محمود شیرازی گذرانیده بودند و در سلیقه شعری و بلاغت طبع و رای بدیهه مرتبه عالی داشتند اما بآن اقبال نمی فرمودند اگر تمامی کمالات و حیثیات ایشانرا با دیگر صنایع و هنرها مثل نقاری و زرگری و نقاشی و جام بری ذکر نمایم مردم حمل بر نسبت بندگی و علاقه فرزندى خواهند نمود لهذا بدین اکتفا نمودم و فضایل علمی ایشان بواسطه شغل دنیوی و خدمت و ملازمت پادشاه صفوی مخفی مانده بود و از بدایت عمر و حیات تا نهایت اوقات با برکات آن حمیده صفات بیک قاعده و تیره گذران بود و جوانی و پیری یکسان در پیش ایشان از کثرت مجاهدات با نفس و ریاضات و طاعات و عبادات و اجتناب از محرّمات و مکروهات و سلامت نفس از اوان جوانی تا انتهای عمر و زندگانی و ایام اشتغال و تقرّبات پادشاهی و تردد مجلس شاهنشاهی تا اوقات عزلت و انزوا و گوشه نشینی بیک روش بود چنانچه مرحومی مولانا معین الدین استرآبادی^۲ غفرالله له در قصیده مدح ایشان گفته .

بیت

سلیم النفس قمی میر منشی خلاف بابویه در باب مانیت

- ۱ - امیر غیاث الدین منصور بن صدر الدین محمد حسنی حسینی دشتکی شیرازی از علمای بزرگ بوده در عهد شاه اسمعیل بصدارت رسید تألیفات زیاد دارد بسال ۹۴۸ و وفات یافته است.
- ۲ - معین الدین سلطان حسین از افاضل مشهور عهد خویش بوده معین تخلص می فرموده در بذله گوئی و هزل سرائی گوی از اقران ر بوده اشعارش شیرین و بامزه است در خدمت سلطان ابراهیم میرزایی جاهی معزز و محترم می زیسته است.

القصة صاحب نفس قدسی و اخلاق ملکی بودند اکثر روزهای دراز در تابستان بوضوی صباح نماز عشا میگزاردند و بیشتر ایام متبرکات و روز پنجشنبه روزه می داشتند و هرگز بی وضو نبودند و متصل بتلاوت کلام الله مشغول بودند و در سرعت کتابت ید طولائی داشتند و در علم سیاق ایشان را مهارت تمام بود و در آن عمل و فن دستور محاسبان زمان بودند و شکسته و نسخ تعلیق آمیز و تعلیق را کس بخوبی ایشان ننوشت و در آن باب مخترع بودند و طرز نوشتن و روش خط از اول تا آخر بیک قاعده بود و در مدت العمر تغییری بواسطه پیری در خط ایشان نشد سن شریف آنحضرت هفتاد و شش سال، در آستانه امامزاده واجب التعظیم والتکریم عبدالعظیم علیه التحية والتسليم در شب جمعه هفتم شهر ذیقعدة الحرام عام تسعین و تسعمائه از دار فنا بجنّت سرای بقا ارتحال فرمود استادی مولانا عبدی جنابدی در تاریخ فوت آنحضرت گفته :

سپهر شرف میر منشی که بود فلك را سر قدر بر پای او
چو از گلشن دهر دلگیر شد ریاض جنان گشت مأوای او
چو تاریخ جستم ز پیر خرد بگفتا « بهشت برین جای او »

در درون آستانه مقدسه مذکوره مدفون شد علیه الرحمة و مغفرة

واسعه .

میر نعمت الله پسرزاده میر عبدالوهاب قبریزی مشهورست که از اکابر سادات و نقبا و فضلا بوده، در زمان سلاطین آق قوینلو بسیار مطاع گردیده و میر نعمت الله باخلاق حمیده و اوصاف پسندیده معروف و مشهور و بسلامت نفس موصوفست خطوط ثلث و نسخ را خوب می نویسد اما شکسته

۱- عبدی گونا بادی از شعرای زمان شاه طهماسب صفویست و مداح سلطان ابراهیم

میرزا جاهی بوده است مثنوی گوهر شهوار ازوست .

تعلیق امیر نیز بسیار با مزه است و مطلقاً در پیری تغییری در خط ایشان نشد بعد از واقعه دارالسلطنه تبریز که بدست رومیان افتاد شیخ الاسلام بلده کاشان گشتند بعد از آن چهار سال قاضی القضاة دارالسلطنه اصفهان شدند. مولانا علی بیگ از دارالسلطنه تبریز بود و از خوشنویسان مشهورست خطوط را بغایت نازک و شیرین و صاف می نوشت اکثر کتابه های مساجد و عمارات مجدد دارالسلطنه تبریز بخط اوست .

مولانا شیخ کمال سبزواری شاگرد مولانا عبدالحی است خطوط سته را خوش می نوشت و همیشه بکتابت کلام ملک علام و ادعیه دوازده امام اشتغال تمام داشت و فقیر در شهور سنه خمس و ستین و تسعمائه در مشهد مقدس رضیه رضویه علی شرفها الصلوة والسلام والتحیة ادراک ملاقات او نمودم پیر نورانی بود کتابه های درون روضه مقدسه بخط اوست .

مولانا علی بیگ تبریزی^۱ از خوشنویسان تبریزست راقم در شهور سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه در دارالسلطنه تبریز بادراک ملاقات او فایز شدم بغایت آدمی صفت و خوش صحبت بود خطوط او بر اکثر عمارات مساجد مجدد دارالسلطنه مذکورست .

مولانا مقصود خواهرزاده میر مفتول بند^۲ تبریزی بوده و بغایت خوش می نوشته کتابه عمارت مسجد میر مفتول بند در حوالی چرنداب^۳ تبریز بخط اوست وی به هند رفت .

میر نظام الشرف از اعظام سادات موسوی و از اجلاء اکابر دارالسعاده

۱- ظاهراً همان علی بیگ می باشد که پیش از مولانا شیخ کمال نوشته شده است.

۲- میر مفتول بند نامش میر حسن بوده و شعر نیز می سروده است وفاتش در سال

۹۹۲ اتفاق افتاده و مزارش در چرنداب تبریز بوده. ۳- چرنداب از محلات

تبریزست و قبرستان آنجا مشهورست .

اجرقوه بود جمع بین الخطوط نموده بود هم خطنسخ و ثلث و هم تعلیق را با مزه می نوشت فضیلت و مولویت داشت شیخ الاسلام و قاضی القضاة اجرقوه و چهار دانگه فارس و دواتات بود وی متخلق باخلاق جلی و به - کمالات معنوی آراسته سلیقه انشا هم داشت و در عبارت آرای و عربی دانی نظیر نداشت فوتش در حوالی گنجه در معسکر همایون اثر فی شهور سنه خمس و تسعین و تسعمایه .

قاضی محمد باقر از آدمی زادگان و قضاة خطه طیبه اردوباد بود و قضای آن ولایت بدو متعلق بود طالب علمی کرده و کمالات بسیار داشت شعر را نیز نیکو می گفت و در آن فن استاد عصر خود بود و در خط سر آمد بود خطوط سبعة را خوش می نوشت .

موتگنا میرزا علی جامع کمالات و حاوی حیثیات بسیارست در عنفوان جوانی در اندک زمانی نمایان شد و از علوم متداوله مستغنی گردید و شروع در علم فقه و حدیث نمود و در علم لغت و پیروی لغات و عربیت بلند مرتبه گردید کم کسی مثل وی تتبع آنها نموده باشد منشی بی مثل و مانندست و در علم تجوید و قرائت همچو او کسی ماهر نه و بر خواندن و نوشتن فقرات و عبارات عربی و خطبه های نیکو دیگر مثل او قادر نه و در علم قرائت استاد فن و خطابت بلبل خوش الحان انجمنست خطوط ثمانیه جمع ساخته هر یک را بهتر از دیگری می نویسد ، در کتابت ید طولی و در انشا و عبارت مرتبه اعلی دارد و فصاحت و بلاغتش درجه قصوی یافته اکثر کتب و احادیث و فقه و ادعیه را بخط نوشته و مباحثه و تصحیح و تحشیه نموده و هیچکس آن کار نکرده و آثار کمالات ایشان بسیارست و شاهد عدل بران حجج و صکوک و قبالات و امثله علیه عالیه دیوان الصدارة السامیه الانجوتیه

۱ - اردوباد از شهرهای آذربایجان و برکنار رود ارس واقع شده است .

المطاعیه است که بقلم خجسته رقم او در ایران منتشر گشته وی از بلده طیبه سلطانیه است و قضای آنجا با طارمین^۱ باو متعلق است.

مولانا علاء بیگ تبریزی^۲ از خوشنویسان مقرر دارالسلطنه تبریز بود شاگرد مولانا علی بیگ است کمالات بسیار داشته او به هند رفت.

مولانا علی رضا تبریزی شاگرد مولانا علاء بیگ تبریز است صاحب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده است بعد از فترت رومیه شومیه^۳ و خرابی

دارالسلطنه تبریز دارالسلطنه قزوین آمده در آن بلده توطن اختیار نموده و در مسجد جامع آنجا رحل اقامت انداخته بکتابت اشتغال نمودند کتابه های

مسجد جامع آنجا بخط اوست و چند مصحف در آنجا تمام نمودند و باقی حالات وی در پهلوی خوشنویسان نسخ تعلیق سمت تحریر خواهد یافت.

حسن بیگ ولد مرحومی حسن بیگ سالم است وی از تبریز است و

شاگردی مرحومی مولانا علاء بیگ تبریزی نموده آثار نجابت و آدمی -

زادگی و نامرادی و از خود گذشتگی ازو ظاهر و مترشح است او نیز بعد

از تلاطم دارالسلطنه تبریز بعراق آمده گاهی در اصفهان و اکنون در

دارالسلطنه قزوین بمشق و کتابت اشتغال دارد و در مسجد جامع قزوین

بکتابت اقدام می نماید خطش کم از استادان سته نیست مصاحف بخط او را

اهل تجارت باطراف و اکناف ربع مسکون می برند و بقیمت اعلا هدیه

می دهند.

مولانا فغان الدین بلبل در دارالسلطنه اصفهان نشو و نما و کسب

۱- طارمین ولایت گرمسیرست بر شمالی سلطانیه. ۲- علاء الدین بن شمس الدین

حافظ تبریزی. ۳- بعد از قتل سلطان حمزه میرزا در سال ۹۹۴ تبریز و اطراف

آنرا جعفر پاشا که از طرف عثمانی برای فتح آنجا آمده بود تصرف کرد و بلاد آذربایجان

در تصرف سپاهیان عثمانی تا سال ۱۵۱۲ باقی بود تا آنکه شاه عباس درین سال لشکر

بدانجا کشید و آذربایجان را فتح کرد.

کمالات و هنرها نموده و خط ثلث و نسخ و رقاع را بسرطاق بلند نهاده و بسیار با مزه و نازک می نویسد اگرچه بلند پروازیها دارد اما نمی تواند خود را از مملو کیت و رقیت خلاص سازد و جهت رفع خجالت گاهی اسم خود را اصفهانی می نویسد و بعضی اوقات بلبل رند و تجاهل می نماید که کسی پی بآن نبرد و از دو شاهد عادل خلاصی نمی یابد یکی سیاهی و دیگر نام بلبل و معهدا از مالکش وارث بسیار مانده و بهر شهر و مملکتی که رفت یکی از آنها او را پیدا کرده در معرض فروختن دارند و او با این همه حالت و استعداد از شومی بخت سیاه در هیچ شهری سفید نمی تواند شدوی شاهنامه را بسیار خوب می خواند و تتبع مولانا علیرضا تبریزی میکند و گاهی مشق نسخ تعلیق کرده قطعه ها بر کاغذهای حل کاری کرده مینویسد ، اما صورت ترقی ندارد مدتی در میدان قم آشیانه داشت و بقطعه نویسی و شاهنامه خوانی اشتغال مینمود ناگاه غوغا و هنگامه را بر طرف نموده عزم دارالسلطنه قزوین نمود .

بیت

بلبل بناله بلده قم را وداع کرد کاین شهر را ترانه او ناپسند بود

فصل دوم

در ذکر خوشنویسان تعلیق

بر مرآت حقایق نما ظاهر و هویدا باشد که خط تعلیق از رقاع و توفیق مأخوذست و خواجه تاج سلمانی که اصفهانی بوده واضع آنست و قبل از آن یکچند شکسته می نوشته و خط درست تعلیق در میان نبوده او درست کرده و بنزاکت و رعنائی نوشته چون نوبت بخواجه عبدالحی منشی رسید قاعده و نزاکت و اسلوب پیدا کرد و سلسله تعلیق نویسان و شجره ایشان باین دو استاد میرسد .

خواجه عبدالحی از دارالمؤمنین استرآبادست دو روش خط او در میانست یکی در نهایت رطوبت و حرکت که مناشیر و احکام سلطان سعید شهید میرزا ابوسعید گورکان^۱ را بدان روش نوشته و منشیان خراسان مثل مولانا درویش و میر منصور و خواجه جان جبرئیل و غیره بدان طرز نوشته اند

۱- ابوسعید بن سلطان میرزا محمد بن میرانشاه در سال ۸۷۳ در جنگ با ازون حسن گرفتار شده بقتل رسید هجده سال در ماوراءالنهر و غزنه و کابل و سیستان و خوارزم پادشاهی کرد .

و دیگری در کمال استحکام و پختگی و اصول و چاشنی که احکام پادشاه مرحوم حسن بیگ و سلطان یعقوب و سایر سلاطین آق‌قریندی را بدان طرز نوشته و منشیان عراق سیما شیخ محمد قمیمی و مولانا ادریس و غیر هما تتبع ایشان نموده‌اند خواجه عبدالحی در انشاء میرزا سلطان ابوسعید مشهور آفاق‌گشت در فن خود یاقوت عصر بوده و کسی بدو نرسیده و شیخ محمد قمیمی شاگرد وی بود و در آخر حقوق شاگردی وی را فراموش کرده بعقوب مبدل ساخت و در مجالس سلاطین گفت که بهتر از خواجه مینویسم خواجه او را نفرین کرد و بنفرین خواجه فوت شد خواجه تا اوایل ظهور دولت خسرو جلیل ابوالبقا شاه اسمعیل در حیات بود اما بواسطه کبر سن و پیری منزوی گشته در تاریخ سنه سبع و تسعمایه در دارالسلطنه تبریز فوت شد در سر خیابان تبریز حظیره‌ی ساخته مشهور بعبدالحی است مدفون وی در آنجاست .

مولانا حاجی علی منشی استرآبادیست از شاگردان نیک خواجه عبدالحی است و در هرات منشی کپک میرزا ۱ شده باسترآباد آمد و بعضی اوقات

۱ - محمدمحسن میرزا مشهور به کپک میرزا از فرزندان سلطان حسین میرزا بایقرا بود حاکم ایبورد شد با برادر خود ابوالمحسن میرزا حاکم مرو متفق شده عام مخالفت افراشتند و با پدر جنگ کرده شکست خوردند کپک میرزا فرار کرده باسترآباد رفت و آنگاه بازگشته از طرف پدر عفو شده حاکم مشهد گردید و دگر بار عصیان ورزیده باز مورد عفو قرار گرفت با آنکه سلطان حسین میرزا در سال ۹۵۶ از ابن‌جهان درگذشت وی همچنان فرمانروای مشهد بود تا آنکه در سال ۹۱۳ محمدخان شیبانی از ماوراءالنهر عازم تاخت خراسان گردید و محمد تیمور میرزا و عیدالله سلطان را با سپاه فراوان روانه مشهد کرد ابوالحسن میرزا در اینوقت پیش برادر بود و با هم لشکر آراسته به جنگ اوزبکان رفته شکست خورده اسیر شدند آنانرا دست بسته پیش محمدخان برده کشتند .

منشی شیروان و گیلان ہم شد .

خواجہ جان طغرائی شہرت وی بطغرائی از آنست کہ طغرای مناشیر و احکام را بسیار خوب مینوشته وی از قزوین بوده است .

مولانا شیخ محمد تمیمی ولد خواجہ جان است انشاء سلاطین ترکمان کرده اما شہرت بہ تمیمی داشته این قطعہ را ظرفا جہت او گفته اند .

بگولعاب نقد خواجہ جان را کہ خط مشکل آسان می نویسد
چہ منشی آنکہ طغرای نشانها بخون پادشاہان می نویسد
بہر دیوان نهد پای مبارک اناراللہ برہان می نویسد

مولانا ادریس مرد دانشمند بوده در انشاء مہارت تمام داشته خط او اگرچہ نازک و رعنا نیست اما اسلوب و اصول خوب دارد انشاء حسن پادشاہ^۱ و رستم پادشاہ^۲ و الوند بیگ^۳ کرده است .

مولانا درویش عبداللہ از خراسان بوده اصلش بلخست و ہمیشہ درویش عبداللہ بلخی می نوشته بغایت خوشنویس بوده اگرچہ بعضی او را بہتر از خواجہ عبدالحی میدانند اما ہر کدام روشی دارند و ہردو بی قرینہ بوده اند و معاصر یکدیگرند و مولانا درویش انشاء اولاد میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان حسین بایقرا^۴ و اولاد او و شاہی بیگ خان اوزبک^۵ نموده بخدمت خواجہ عبدالحی بطریق شاگردان بسر می بردہ مولانا در زمان

۱ - حسن بیگ بن علی بیگ بن عثمان بیگ بن قتلغ بیگ بن علی بیگ بن پهلوان

بیگ بن حاجی بیگ آق قویونلو در سال ۸۸۲ در تبریز وفات یافته یازده سال و کسری پادشاہی کرد .

۲ - رستم بیگ بن مقصود بیگ بن حسن بیگ در سال ۸۹۷

در تبریز بسطنت برخواست پنجماہ و نیم پادشاہی کرد بدست احمد بیگ بن اغر لو محمد بن

حسن بیگ بقتل رسید .

۳ - الوند بیگ بن یوسف بیگ بن حسن بیگ در سال ۹۰۳

در تبریز بسطنت رسید و در سنہ ۹۱۵ در دبار بکر ازین جہان درگذشت .

۴ -

۵ -

سعید دارین میرزا سلطان حسین سرآمد زمان و مسلم ایران و دوران گشته شاگردان او خواجه جان جبرئیل و میر منصور منشی نیز خوب نوشته اند .
 حکایت : مشهورست که نوبتی شایبگ خان اوزبیگ کتابتی بمولانا درویش فرمود که بیکی از سلاطین ترکستان بنویس و قدغن تمام در اتمام آن نمود. اتفاقاً مولانا را فرصت نوشتن آن نشد و خان کتابت را طلبید مولانا مضطرب شده نتوانست اظهار معذرت نماید طومار کاغذ سفیدی بیرون آورده شروع در خواندن مضمون کتابت نمود چنانچه اهل مجلس و حضار تعریفات بسیار کرده تحسین نمودند بعضی از مقربان که نزدیک بودند تعجب نمودند.

چه نامه صفحه‌یی از نور دیدند	ز سودای سوادش دور دیدند
چو روز وصل از ظلمت مبرا	چو آئینه صفا بخش و مجلا
بجای ظلمتش انوار باهر	دروصد معنی مستور ظاهر
ز نور باطن و سودای عنوان	بظلمت جا گرفته آب حیوان

بالاخره حقیقت قدرت و حالت مولانا را عرض نمودند که طومار سفید نا نوشته را چنین گذرانیده ، خان را خوش آمد وصله و جایزه بسوی شفقت کرد ، مولانا در همان مجلس قلم برداشت و کتابت را همان طریق نوشته تسلیم نمود .

خواجه میر محمد منشی قمی از شاگردان سرآمد خواجه عبدالرحی منشی است در غایت رطوبت و حرکت و پختگی مینوشته و منشی رستم

→
 سلطان حسین بن میرزا منصور بن بایقرا در ۸۴۲ متولد گشت در سال ۸۷۵ پادشاه شد هفتاد سال عمر کرد در سال ۹۱۱ از این جهان درگذشت. ۵ - شاهی بیگ خان بن بوداغ سلطان بن ابوالخیر خان بسال ۹۵۴ در ماوراءالنهر پادشاهی برخاست بعد از مرگ سلطان حسین میرزا خراسان را تصرف کرد در ۹۱۶ شاه اسمعیل باوی جنگ کرد او را بکشت و بر خراسان مستولی گشت .

پادشاه گشته مناشیر و احکام پادشاه مذکور بخط اوست.

حکایت : مشهورست که رستم پادشاه را بازترلانی طرفه بوده که بسیار تعلق خاطر داشته آن باز رنجور گشته و بسرحد انتقال و ارتحال رسیده رستم پادشاه ساعت بساعت یکیک از مقربان و پروانه چیان را به جهت تحقیق و خبرگیری بر سر آن میفرستاده و میگفته هر که خبر فوت باز را بیاورد او را بقتل میرسانم تا آنکه خواجه میرمحمد منشی را بقدغن فرستاده رسیدن خواجه و پرواز روح باز باشیانۀ عقبی مقارن افتاده خواجه برگشته عرض کرد که باز بر روی زمین افتاده و بالها گشاده و گردن کشیده و از دامگاه حیات رمیده رستم میرزا را با وجود آن طیش و حدت و تعلق از تقریر خواجه بسیار خوش افتاده و باز را فرمود دفن کردند خواجه میرمحمد بعد از رستم میرزا ترك ملازمت سلاطین کرده در قم منزوی گشت سایر حالات و اشعار او در تذکرة الشعراء ابراد یافته .

خواجه عتیق منشی از خطۀ طیبه اردوبادست بسیار پخته و کنده (بضم کاف) می نوشته و در انشاآت نواب جمجاء صاحبقران گیتی ستان علین آشیان شاه اسمعیل ترقیات کلی نموده و طغرای شاهی را که اکنون همچنان در میانست او پیدا کرده بعد از استعفا از ملازمت متولی مشهد مقدس معلی مزکی شد و سالها در آن عتبه علیه و سدۀ سنیه بسر میبرده و عمارت عالی بجهت مقبرۀ خود ساخته که آن مقبره در جنب مدرسه شاهرخی واقعست و رقیبات خود را که در آنجا داشت بر آن وقف نمود.

نواب میرعبدالباقی از دارالعباده یزدست و از اولاد عارف ربانی شاه نعمت الله ولی^۱ است سالها منصب صدارت و وکالت پادشاه جلیل

۱ - نورالدین سیدنعمه الله از مشاهیر عرفا و شعرای کرمانست صاحب کرامات

بود . تألیفات بسیار دارد میلادش در سال ۷۳۱ و در سنه ۸۳۶ در ماهان کرمان که اکنون مزار اوست از اینجهان درگذشته است .

شاه اسمعیل نمود تعلیق را بسیار خوش مینوشته و بنزاکت و پختگی خط او کم ملاحظه شده احکام و اسناد مشایخ و موالی دارالعبادۃ یزدبخط شریف آنحضرت مشاهده شد .

مولانا ادهم از قصبۃ فاخرۃ ابهر^۱ بوده یکچند انشاء دیوان نواب همایون علیین آشیان شاه طهماسب نمود در سال دویم از سلطنت آن اعلیحضرت فردوس منزلت به بی التفاتی قاضی جهان و کیل^۲ بدست دمری سلطان شاملو^۳ مقتول شد و استخوانش را بعد از مدتی بکربلای معلا نقل نمودند اصلش عرب بوده و از مادر بمالک اشتر^۴ میرسید و از جانب پدر بمحمد غزالی^۵ مولانا اجراهم از خوشنویسان مقررست و اورا ثالث خواجه عبدالحی و مولانا درویش میتوان گفت او خط را بغایت نازک و صاف ساخت از استرآبادست مدتی انشاء آستانۃ مقدسه عرش منزله نموده بعد از آن مدتی دیگر در دارالمؤمنین قم کتابت کرده و این دو بیت بخط نسخ تعلیق بر عنوان

۱- میان قزوین و سلطانیه واقعست. ۲- قاضی جهان سیفی حسنی قزوینی از وزرای معروف شاه طهماسب و ارباب قلم بود پانزده سال وزارت کرد در سنه ۹۶۰ برحمت یزدان واصل شد. ۳- دمری سلطان از امرای مشهور شاه طهماسب بود در جنگ باعبیدخان اوزبک در سال ۹۳۴ کشته شد. ۴- مالک اشتر از اصحاب حضرت رسول اکرم بسیار دلاور و جنگجو بود در ایام حیات بر اکثر شهرهای بزرگ حکمرانی کرد در سال ۳۸ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را والی مصر فرمود معاویه دهقانی را بر آن داشت که در راه مالک را مسموم کرد. ۵- مجدالدین ابوالفتوح احمد غزالی برادر حجة الاسلام امام غزالیست در فقه تالی برادر بود گویند بعد از آنکه امام غزالی ترک تدریس نظامیه گفت وی بجای برادر نشست لکن شوق و عطف بر او غالب بود . ویرا صاحب کرامات و اشارات دانسته اند کتاب احیاء العلوم را مختصر ساخت تألیفات بسیار دارد از وی اشعار فارسی در کتب و رسائل دیده شده در سال ۵۱۷ و بقولی ۵۲۰ در قزوین وفات یافته است .

در درگاه کاشی کاری آستانه مقدسه منوره متبر که حضرت معصومه صلوات الله
علیها بخط اوست .

الهی بحق بنی فاطمه که بر قولم ایمان کنی خاتمه
اگر دعوتم رد کنی و رقبول من و دست و دامان آل رسول
گاهی نیز شعر می گفت این مطلع از نتایج طبع اوست .

منم جا داده در صحرای دل مشکین غزالی را

بر آورده بخوناب جگر نازک نهالی را

مولانا سلطان محمود ولد مولانا ابراهیم است او نیز بروش پدر

خوش می نوشته و شعر نیز میگفته و نجاتی تخلص میکرده ازوست .

بیت

دو دمنسازیم ما همدم بکنج درد و غم با هم

که مینالیم از درد جدایی روز و شب با هم

مولانا اسمعیل او نیز پسر مولانا ابراهیم مذکورست تعلیق را خوب

مینوشته و شعر نیز میگفته این بیت ازوست .

آمد بهار و هر طرفی صوت بلبلست

ساقی بیار می که عجب موسم گلست

میر منصور از استرآبادست و بغایت خوش مینوشته و روش مولانا

درویش را داشته .

میر قاسم ولد میر منصور او نیز خوشنویس بوده در وقتیکه نواب

همایون پادشاه بایران آمد^۱ او ملازم و منشی آن پادشاه شده همراه وی بهند

۱- همایون بن بابر پادشاه هند در سال ۹۳۷ پس از پل پادشاه شد در سال ۹۴۹ همایون

با شیرخان افغان جنگ کرد شیرخان بروی غالب گشت همایون چون اوضاع را نامساعد

دید متوجه قندهار شده و از آنجا عزیمت بایران نمود و به شاه طهماسب پناه آورد

←

رفت و بعد از رحلت پادشاه مذکور یکچند ملازمت خلف صفدر او شاه جلال‌الدین اکبر نمود .

مولانا بهاء‌الدین حسین مشهدی منشی آستانه سدر مرتبه بوده و بسیار خوش می‌نوشت و خط او برابری بخط سایر استادان می‌نماید .
مولانا محمد قاسم ولد مولانا بهاء‌الدین حسین منشی او نیز بروش پدر خوش می‌نوشت .

خواجه نصیر او نیز منشی بود و خوش مینوشت .

خواجه اختیار منشی از دارالسلطنه هرات بود بغایت نازک و صاف می‌نوشت آثار از او بسیار مانده و قطعه بشمار نوشته مدت سی سال در دارالسلطنه هرات بانشاء پادشاه سکندر نشان سلطان محمد پادشاه که در آن اوان میرزای خراسان بود اقدام نمود مولانا از هرات بیرون نیامد و سفری نکرد .

مفخر زمان میرزا شرف‌جهان ولد نواب قاضی جهان بسیار پخته و نازک و صاف می‌نوشتند و روش مولانا در ویش داشتند .

میرزا روح‌الله ولد مشارالیه او نیز بروش پدر می‌نوشته و بغایت خط او صاف و پخته و بامزه بوده شرح حالات پدر و پسر در تذکره الشعرا ثبت شده است .

حسنعلی بیگ عربکر لو از قورچیان خاقان جنت مکان شاه طهماسب بود پسر خواجه شاه‌قلی بیگ وزیر قورچیان خاصه شریفه بود و خوش و بامزه می‌نوشت و کمال استعداد داشت و قطعه نویسی بود خط او را بهمه

→
شاه طهماسب او را یاری فرمود و با تشریفات فراوان به هند بازگردانید هنگامی که همایون بهند بازگشت با اجازت شاه بسیاری از ارباب هنر و حرف را باخویش بهندوستان برد همایون در سال ۹۶۲ از بام افتاد و از این جهان درگذشت .

جا بردند .

خواجه ميرك منشى از سادات كرمان بود وى انشاء سيدالسلطين و اكمل الخواقين شاه طهماسب نمود تعليق را خوش مى نوشت و كمال استعداد داشت در شهر سنه ثلث و اربعين و تسعمائه در رى رحلت نمود .

محمدبيگ بعد از خواجه ميرك منشى شد وى از احفاد خواجه شيخ محمدكججى^۱ است كه در خطه تبريز بقعه دارد و پسرزاده مير زكرياى وزيرست وى تعليق را خوش مى نوشت و دو مرتبه منشى شد در شهر سنه اثني و ثمانين تسعمائه در قزوين رحلت نمود .

ميرزا كافي نسبت وى بسطان المحققين و استاد الفضلاء المتبحرين خواجه نصيرالدين محمد طوسى قدس سره^۲ مى رسد آباء واجداد او هميشه در آذربايجان قاضى و از اهل شرع بودند و كمال استعداد و علم و رشاد داشت و در انشاء و محاورات و عبارات بى نظير بود تعليق و شكسته را خوش مى نوشت اگرچه منشى بود اما مصاحبت و اعتبارات تمام بشاه جنت مقام داشت در شهر سنه تسع و ستين و تسعمائه در قزوين رحلت نمود در مشهد مقدس معلى مدفون گشت بعد از او باز انشاء را بمحمدبيگ دادند وى دو سال ديگر انشاء نمود .

مير قاسم منشى از دارالمؤمنين استرآباد بود خوش مينوشت و خيلى كمالات داشت و جمع الخطوط نموده بود مدتى در مجلس بهشت آيين تقرب تمام داشت .

قاضى ابوببيگ اردوبادى اسمش قاضى عمادالاسلام است او نيز شجره

۱ - خواجه محمدكججى تبرى از اقطاب بود فضائل بيشمار داشت در

سال ۶۷۷ از اين جهان درگذشت . ۲ - مشهورتر از آنست كه در مقام وى چيزى

نگاشته آيد وفاتش در سال ۷۷۲ اتفاق افتاده است .

نسبت راجخواجه نصیرالدین محمد علیه الرحمہ میرساند منشی بی بدل بود و قرینہ خود نداشت و در خطوط سته و خط تعلیق سرآمد روزگار بسود فقیر تا باین وادی افتاده ام و بخدمت این حضرات رسیده ام منشی بخوش ادراکی و عبارت آرائی او ندیده ام وی طالب علمی و فقاہت نیز داشت و قضای اردو جاد و آن سرحد و ولایات باو متعلق بود و فقیہ اوقاف سرکار چہارده معصوم صلوات اللہ علیہم اجمعین را کہ نواب مغفرت پناہ شاہزادہ سلطانی کرده او بخطر قاع نوشته در اواخر عمر قاضی یک دوسہ سال در دارالسلطنہ قزوین در خدمت اشرف میبود چون خوش قد و بلند قامت بود شاہ جنت مکان در بدیہہ جهت او گفته بود .

بیت

قاضی اردو باد سخت کسیست بر مثال یکی درخت کسیست
و با والد ماجد راقم از قدیم مصاحب و مربوط بود و سعادت
همسایگی و قرب جوار نیز دست داده بود و بطریق شاگردان از فقرات و
منشآت ایشان مستفید و بهره مند می شد بغایت خوش صحبت و پر معرفت
و حکایت بود در شہور سنہ ثلث و سبعین و تسعمائہ در قزوین رحلت کرد .
موسی بیگ اصلش اگرچہ ترک است اما صاحب کمالات و حیثیات
بود و نویسندگی را با خوش نویسی جمع کرده بسیار خوش می نوشت و
در فن نویسندگی نیز عدیل نداشت و مدتی در دفتر خانہ ہمایون می بود تا
آخر وزیر دارالارشاد اردبیل گشت و در آنجا رحلت نمود .

قاضی عبداللہ خویی جامع اکثر حیثیات و استعدادات بود تعلیق را

۱ - مادر شاہ سلطان محمد بود ، دختر موسی سلطان موصلوی ترکمان از
امراء بزرگ بایندریہ در آغاز سلطنت سلطان محمد بدست اجامرہ امراء در قزوین
خجہ شد .

با مزه نوشتی و نسخش با کمال و لطافت و نزاکت بودی منشی بی بدل بود در فارسی و عربی و ترکی ماهر بود و قرینه خود نداشت و در اوایل در دارالصداره مثال نویس شد و بعد از آن بمجلس اشرف افتاد و بتحریر انشاء و بعضی اوقات بر آنخدمت انشاء اشتغال داشت کتابات ترکی را او مینوشت رساله‌یی در واجبات ترکی باسم سامی شاه عالی نوشته وی قاضی زاده بلده: وی است قضای آنجا تعلق بوی داشت پدرش قاضی سعدالله قاضی خوی و سلماس بوده و فضیلت داشت و شعر ترکی و فارسی را خوب میگفت از جمله این رباعی ترکی از اشعار اوست رباعی .

قاضی نه یمان شکسته حال اولمش سن

بیر بدر فراقدن هلال اولمش سن

سن بلبل ایدین گلندن آیری دوشدن

دیلین دوتلوب گورنجه لال اولمش سن

هنگام مراجعت شاه سکندرشان شاه سلطان محمد و شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا از خراسان و مشهد مقدس در حوالی سبزوار در شهر شوال سنه احدی و تسعین و تسعمائه رحلت نمود .

خواجه مجدالدین ابراهیم از دارالملک شیراز ست خیلی جامع کمالات و حاوی استعداداتست و تعلیق را پاکیزه و با مزه بروش استادان شیراز مینویسد و مدتی وزارت شاهزاده شهیده پریخان خانم نمود در آن خدمت مدد او بمسلمانان می‌رسید و خدمت سادات و اهل علم می‌کرد بعد از واقعه شاهزاده مدت بیست سال در دارالسلطنه قزوین منزوی بود و عزلت

۱ - پریخان خانم دختر شاه طهماسب بعد از مرگ برادر خود اسمعیل میرزا و جلوس شاه سلطان محمد بدست ملازمان خلیل خان که از امراء مشهور بود بخیبه کشته شد وی از زنان عاقله و جسور و متهور بود .

اختیار کرده بصعوبت اوقات می گذرانید در شهر سنه اربع و الف در قزوین رحلت نمود در آنجا مدفون گشت .

میرزا احمد ولد مرحومی میرزا عطاءالله اصفهانیست که مدتی وزیر شاه جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسب در کل ممالک آذربایجان و شروان بوده ولی چون مستعد و اهل بود تعلیق را خوب می نوشت و شعر را نیز خوب می گفت آخر وزیر مرشد قلیخان چاوشلو شد و در جنگ قربت بدست برادر زاده خود بتفنگ کشته شد فی شهر سنه تسعین و تسعمائه .

خواجه ملک محمد منشی از دارالسلطنه هرات بود خویش نزدیک خواجه اختیار منشی هروی بود شاگردی خواجه کرده خوشنویس مقرر شده بود اما سلیقه انشاء و دیگر استعداد نداشت مدت هشت سال انشاء دیوان شاه سکندر شان سلطان محمد شاه کرد و در جنگ ترکمان و تکلو با شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا در صاین قلعه^۱ نا پدید شد .

میرزا محمد ولد علی بیگ سرخ بود عمش زینل کرمدتی در دفترخانه همایون دفتر قرا الوس را داشت ایشان از اقوام میرز کریاکجی اند میرزا محمد دختر زاده خواجه میرزا منشی بود بدان نسبت و خویشی مدتی در دارالانشاء خدمت نمود و از آنجا بمجلس اشرف افتاده و مدتی خدمت انشاء کرد و در زمان شاه اسمعیل مصاحب و منشی الممالک شد و بعد از آن در زمان شاه سکندر شان^۲ بعضی اوقات در اوایل وزیر عراق و ممیز در جزین^۳ گردید و در دیگر ایام مستوفی الممالک آن پادشاه و مصاحب و انیس شاهزاده قمرلقا سلطان حمزه میرزا شد و بعد از قتل سلطان حمزه میرزا بسوزارت اعظم شاه سکندر شان سرافراز شد و در زمان دولت ابد پیوند شاه مالک رقاب

۱ - در جنوب مراغه واقعست و ناحیه یی کوهستانی و دارای قراء متعدد میباشد.

۲ - مقصود شاه سلطان محمد میباشد. ۳ - در جزین قصبه ایست در همدان.

قمر رکاب شاه عباس خلدالله ملکه ابد او و کالت مرشد قلیخان چاوشلو گرفتار شد و بمبلغی کلی جریمه رسید و بعد از فوت مرشد قلیخان ششماه باز وزیر اعظم شد تا در شهور سنه سبع و تسعین و تسعمائه در وقت مراجعت از خراسان بقتل رسید وی خوش می نوشت و سلیقه شعر هم داشت .

میرزا محمد حسین ولد مرحومی میرزا شکرالله اصفهانی مشهورست که در زمان خاقان جنت مکان^۲ مستوفی الممالک و در زمان شاه اسمعیل وزیر اعظم بود وی بسیار اهلیت و استعداد دارد، در خط تعلیق تالی مولانا درویش است و تتبع او می کند بسیار با مزه و خوش می نویسد در ولایت ایران کاری نساخت و طالعش مددی نکرد بالضروره بجانب هند رفت و اکنون آنجا بمنصب انشاء پادشاه مامورست .

میرزا حسین منشی ولد خواجه عنایت الله اصفهانی است پدر و عمش در سلسله حسن بیگ و حسن بیگ یوزباشی استاجلو وزیر و مستوفی بودند وی مدتی تحریر دارالانشاء کرد و آخر طمع انشاء برآسه داشت روزگار با او همراهی ننمود بالاخره به جانب هند رفت والیوم آنجاست .

مولانا محمد امین منشی نبیره مولانا ادهم منشی است امادر دارالسلطنه قزوین نشو و نما یافته تعلیق را خوش می نوشت و سریع الکتابت بود منشی بی قرینه و صاحب سلیقه بود مدتها در دارالانشاء اوقات صرف نموده مدار نوشتن کتابات روم ترکی و فارسی برو بود دو سال انشاء شاه و الاجاه شاه عباس نمود در سنه احدی و الف در قزوین رحلت نمود .

اسکندر بیگ منشی فقیر را بمنزله فرزندست اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده بسیار دارد در ابتداء حال بدفترخانه همایون رفته در دفتر شرعیات

۱ - ظاهراً مقصود مرشد قلیخان استاجلو سرپرست و سردار مشهور شاه عباس

میباشد که در سال ۹۹۷ بفرمان شاه کشته شد. ۲ - مقصود شاه طهماسب میباشد.

بنویسندگی اقدام می نمود در خط تعلیق بسیار نویسنده خوشنویس شد چون استیفاء آن دفاتر براقم مفوض شد فقیر آن مهم و دفاتر را باو رجوع نمود و مدتی در یساقها و سفرها با یکدیگر میبودیم چون جوهر تمام در او مشاهده می شد فقیر نوشتن بعضی احکام و ضبط سررشته و قایع و سوانح حالات باو تکلیف می کرد رفته رفته بموأنست فقیر در فن انشاء و تحریر کتابات پادشاهان و احکام همایون سرراست شده طبعش بآن عادت نمود بعد از یکدوسال که از وزارت دیوان فارغ شد بدارالانشاء رجوع نمود و یکچند بامور مولانا محمد امین منشی بتحریر اشتغال داشت نویسنده ماهر در علم سیاق خوشنویس منشی مثل وی کمست و الحال مدار بتحریر پروانجات و نوشتن کتابات سلاطین بروی است و در سرعت کتابت و لطافت طبیعت نادر افتاده و مهمات دارالانشاء باوجود منشی دانا ازو متمشی میشود و او اوقات صرف نموده دماغ از صبح تا شام و از شام تا بام می سوزد گویا که صدق مفهوم این رباعی که :

هر رند که در مصطبه مسکن دارد

بویی ز من سوخته خرمن دارد

هر جا که سیه گلیم آشفته دلیست

شاگرد منست و خرقه از من دارد

شامل حال وی و اکثر ارباب حیثیت که در میانند خواهد بود .

۱ - اسکندر بیگ ترکمان صاحب تاریخ عالم آراء عباسی است ، این تاریخ که در دوازده مقاله و دو صحیفه نگارش یافته شامل تاریخی از آباء و اجداد بطور کامل و وقایع سلطنت شاه عباس از آغاز سلطنت تا پایان عمر وی سال ۱۰۳۸ میاشد و تألیف این کتاب در سال ۱۰۲۵ آغاز و در سال ۱۰۳۸ اتمام پذیرفته و نیز ذیلی بر آن از آغاز سلطنت شاه صفی نگاشته و چون اسکندر بیگ در سال ۱۰۴۳ از این جهان درگذشته ذیل ناتمام مانده است .

خواجه علاءالدین منصور از کره رود است تعلیق را خوش می نویسد در بدو حال در خدمت میرزا کافی منشی بتحریر دارالانشاء اشتغال داشت و مدت ها در مجلس راه داشت و در ایام محمدی بیگ منشی نیز اعتبارش بیشتر شد و بعد از فوت او همچنان خدمت می نمود و طلا خود میکشد بعد از رحلت شاه جنت مکان استیفاء ترکان اختیار نموده آخر در ولایت کره رود منزوی شد عزلت اختیار کرد .

فصل سیم

در ذکر خوشنویسان نسخ تعلیق

واضح خط نسخ تعلیق خواجه میرعلی تبریزی است و او تعلیم پسرش عبیدالله داد و او درین فن سرآمد دوران شد و بعضی دیگر نوشته‌اند که خطش صورتی برنکرد اما قول اول اصحست و اقرب مولانا جعفر شاگرد عبیدالله است او خوش نوشته مولانا اظہر و مولانا عبدالرحمن خوارزمی روش دیگر نوشته‌اند و از عبدالرحمن دو پسر نیکو سیر مانده‌اند.

یکی مولانا عبدالرحیم مشہور باذیسی شہرت او باذیسی آنست کہ

۱- خط نستعلیق در نیمه دوم قرن هشتم ابداع گردیده و در نیمه اول قرن نهم دو میرعلی تبریزی میزیسته‌اند یکی میرعلی بن الیاس تبریزی و دیگری میرعلی بن حسن تبریزی بخط میرعلی بن الیاس چند مثنوی از خواجوی کرمانی در بریتیش موزیم میباشد کہ در تاریخ ۷۹۶ نوشته شده و کتابخانہ سلطنتی قطعہ بی بخط میرزا جعفر بایسنغری داراست کہ چنین رقم کرده (کتبہ العبد المذنب جعفر الکاتب.. علی طریق واضح الاصل علی بن حسن السلطانی) بنا بر این قول باید واضح خط نستعلیق را علی بن حسن دانست وفات میرعلی تبریزی را صاحب شاهد صادق در سال ۸۵ ثبت کرده است.

مصاحب و افسیس یعقوب پادشاه بوده و پادشاه مذکور او را آفیسسی خطاب می فرمود و ظرافتها با وی می نمودند بدان لقب آفیسسی تخلص می کرده این بیت از نتایج طبع اوست.

بیت

یاران مکنید خوشنویسی کاین ختم شده است برانیسی
و این مطلع نیز از اشعار اوست:
مژه مانع نشود اشک من محزونرا

نتوان بست بخاشاک ره جیحون را

اکثر کتاب دارالملک شیراز تتبع بروش آفیسسی کرده اند و شاگرد و خوشه چین خرمین اویند.

دیگر مولانا عبدالکریم مشهور پادشاه بروش برادر خود آفیسسی می نوشته چنانچه تفرقه میان خط او و برادرش نمیتوان کرد باعث آنکه وی خود را پادشاه می خوانده و می نوشته آنست که دماغش مخبط شده بود بمردم حکمهای غریب می نمود اما فقیر و کم آزار بوده و در آخر قطعه ها کتبه زرافه و گاهی کتبه پادشاه می نوشته با وجود آن حالت گاهی فکر شعر می کرده این ابیات ازوست.

ترا در دیده جا کردم که از مردم نهان باشی

چه دانستم که آنجا هم میان مردمان باشی

سخن بامن نمی گویی و آنگاهی که می گویی

ز بس حیرت ندانم با که می گویی چه می گویی

مولانا سیمی نیشابوری بغایت مستعد و صاحب فنون بوده و در مشهد مقدس اعلی مزکی ساکن گشته بمکتب داری اشتغال داشته بهفت قلم خط

نوشتی و در فن شعر و پاکیزگی و سرعت کتابت عدیل نداشته و معماری خوب بوده و در رنگ آمیزی و سیاهی ساختن و افشان و تذهیب سرآمد روزگار بوده و در این فن رسایل خوب دارد و ترسلی نیز تألیف نموده و صاحب فن بوده اولاد اکابر مشهد مقدس معالی بواسطه میمنت همیشه پیش او چیزی می خوانده و هر کس که پیش او تعلیم گرفته بمرتبه عالی رسیده خواجه عبدالحی منشی از جمله شاگردان اوست و اهل زمان او را مسلم میداشتند مشهورست که مولانا سیمی در یکروز دوهزار بیت بدعوی خود گفته و نوشته و این حد هیچکدام از اهل شعر و ارباب کتابت نبود و هیچکس توفیق این مرتبه نداشت و نیافته و جهت سجع انگشتی خود این بیت را گفته و بحکاک داده که نقش کرده و در انگشتی نهاده.

يك روز بمدح شاه پاکیزه سرشت

سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت

وی در زمان علاءالدوله بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بن امیر قیمور^۱ بوده.

اما کسیکه گوی رجحان از میان خوشنویسان ربوده قبله الکتاب مولانا سلطانی مشهدی بود که خطش در میان خطوط کالشمس بین سایر الکواکب عالمگیر شد و خط او بجایی رسید که از محالاتست که دست کسی بدانجا رسد مولانا حالات خود و ایام مشق و ترقی و نظر یافتن از جانب حضرت امیر کل را در رساله منظومه که نقل آن در این نسخه شده نموده چون مولانا خط را بسرحد اعجاز رسانیده و آوازه وصیت طنطنه او

۱- ولادت او در سنه ۸۲۰ و وفاتش در سال ۸۶۵ بیشتر در مغرب خراسان فرمانروایی میکرد و سیزده سال آخر عمر سرگردان بود تا آنکه در رستمدرکنار دریای خزر درگذشت.

با کناف و اطراف عالم رسید سعید دارین سلطان حسین میرزا اور ابدار السلطنه هرات طلبیده در کتابخانه خاصه جا داده مولانا بکتابت سرکار خاصه نواب اشتغال داشت و در نسخه‌ها اسم خود که می‌نوشت کاتب السلطانی قید میکرد

۱- سواد نامه سلطان حسین میرزا بایقرا بسطان علی مشهدی در باب سهو و اشتباه او هنگام تحریر دواوین شعرا: زبده الکتاب مولانا نظام الدین سلطانعلی بداند که عنایت و تربیت مربی رأی عقده گشای که درباره او بوقوع پیوسته اظهار من الشمس است و حسن عقیده همیون در باب هنروری او این من الامس است و پیوسته صحیفه آمال او مرقوم کلك عاطفت ساخته رقم نسخ برخط استادان سابق کشیده ایم و او را در این فن از همه برتر دیده در آن فرصت که دواوین خاصه که نگاشته کلك بدایع نگار اوست سهو و غلط بسیار در نظر می‌آید و حك و اصلاح در خطی چنان دلفریب مقدور کسی نمی‌آید چه گفته‌اند. مصرع. سهل باشد جامه نیمی اطلس و نیمی پلاس: و با وجود آنکه او را در کتابت اشعار ترکی و قوف تمام حاصل است و در طریق نظم و نثر شروع کامل این صورت بغایت غریبست و مقررست که در نهایت معنی و ترکیب لفظ يك بیت بلکه يك مصراع ناظم را کوشش می‌باید نمود و در تفتیح يك مضمون عرصه مشیت تمام می‌باید پیمود هر گاه از تصرف کاتب یا سهو قلم خلل بقواعد ارکان او راه یابد موجب توزع ضمیر خواهد گشت و نقصان آن بر ضمیر قابل گران خواهد گذشت این سخن مشهور است که یکی از اعظم ارباب نظم در اثنای (راه) برخشت مالی عبور فرمود که ایات او را غلط و ناموزون ساخته میخواند و بدان تشجید خاطر مینمود و چون آن صاحب کمال دید که ترکیب الفاظ نه باندازه قالب معانی میریزد فی الحال قدم انتظام بخشهایی که مالیده بود نهاد و با خاک برابر ساخت و او را در غضب آورده در معرض اعتراض انداخت خشت مال از روی خشونت و اعتراض و زجر گفت که چرا رنج مرا ضایع میسازی و خود را در ورطه حیف و جور می‌اندازی وی جواب فرمود که هیات گوهری را که من بصد خون جگر بکف آورده در سلك نظم کشیده‌ام تو بسنگ جفا خورد می‌کنی و باک نداری و قبه خشتی چند که مالیده‌ی عرصه شنت میسازی. لاف از سخن چو در توان زد* آن خشت بود که پرتوان زد: غرض ازین مقدمات آنکه چون توجه خاطر ناظم را بجانب زاده طبع و نتیجه فکر طبیعی دخل است کاتب را و راقم را

و کتابه‌های عمارات و منازل باغ جهان آرا مشهور بباغ مراد تمامی بخط مبارک ایشان است و اوراق مجالس النفایس که از تألیفات ترکی امیر کبیر علیشیر است و درخانه امیر درحوض آب بسنگ مرمر نوشته و اکنون هر صفحه وورقی از آن حرز مثال مردم دارند بخط شریف ایشانست مشهورست که در وقتی که شاهی بیگ خان اوزبک^۱ دارالسلطنه هرات را گرفت مولانا قطعه‌یی نوشته بدیدن اورفت آن ترك جاهل قلم بدست گرفته و مولانا را پیش طلبیده آن قطعه را بقلم تعلیم و اصلاح درآورده مولانا در همان ایام بعد از رحلت نواب سلطان حسین میرزا و انقراض دولت خاندان اودمشهد مقدس معلی مزکی عرش درجه آمده منزوی گشت تا ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد. و وفاتش در تاریخ دهم شهر ربیع الاول سنه ست و عشرین و تسعمائه (غم بیحساب) بطریق تعمیه تاریخ گشته قبرش در محاذی مابین پای مبارک حضرت امام همام ثامن ضامن مفترض الطاعه و واجب العصمه صلوات الله و سلامه

→

در باب صحت و صواب آن واجب و متحتم می باید که من بعد بواجبی ملاحظه نموده سعی نمایند که مرقومات خامه غرایب نگارش از آسیب خطا و خلل مصون ماند و صفحات کتاب مراد اتش از حاجت حك و اصلاح محفوظ و مصون ماند و هرچه نویسد بمقابله آن کمابینی مراسم سعی بتقدیم رساند که تلافی ما سبق تواند شد والسلام.

۱ - شاهی بیگ خان بن بوداغ سلطان بن ابوالخیرخان از نسل جرجی خان بن چنگیزخان بود در سال ۹۰۴ ماوراءالنهر را از تصرف اولاد تیمورخان بیرون برد و چون نه سال در آن دیار سلطنت کرد سلطان حسین میرزا بایقرا وفات یافت و پسرانش در خراسان بر سر پادشاهی اختلاف پیدا کردند شاهی بیگ در محرم سال ۹۱۳ لشکر بخراسان کشید و با بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا جنگ کرد و ظفر یافت شاهی بیگ بتخت سلطنت خراسان جلوس کرد و سه سال و نیم بلامعارض در خراسان پادشاه بود تا آنکه شاه اسمعیل با سپاه خویش بخراسان رفت و بساوی جنگ کرد و او را در سال ۹۱۶ در حدود مرو بکشت.

علیه از بیرون متصل بگنبد امیر علیشیر و مدرسه شاهرخی نزدیک به پنجره فولادی مدت عمرش هشتاد و پنجسال و مولانا شاگردان سرآمد داشته سوای مولانا میرعلی که برابری با استاد مینماید و پنج کس دیگر بوده‌اند مولانا محمد ابریشمی ، مولانا سلطان محمد نور ، مولانا سلطان محمد خندان ، مولانا زین‌الدین محمود ، مولانا میرعلی جامی و اینها در خدمت مولانا خوشنویس گشته سرآمد زمان و خوشنویسان دوران بوده‌اند .

آنکه در عالم بخط مشکفام نسخ کرده خط استادان تمام گشته شاگردانش از راه یقین در طریق حق کرام الکاتبین از جمله آنها مولانا محمد ابریشمی است که سرآمد شاگردان وی بوده این ابیات را گفته و در لوح مزار مولانا بخط خود نوشته شعر .

آن کو رقم زدی قلمش خط جانفزا

در حرف او کشیده قلم کاتب قضا

جان یافتی قلم چو رسیدی بخط او

آخر، ولی شدش قلم دست خاک پا

خطش همین نبود نکو در طریق نظم

لطف سخن چو حسن خطش بود دلگشا

ره داد از مناسبت نام نزد خویش

سلطان ابوالحسن علی موسی رضا

رو در فناست هرچه بینی بغیر او

ماند همین خدا و نماند بجز خدا

و این رباعی را نیز از اشعار مولانا سلطان علی مولانا محمد ابریشمی

در حاشیه آن لوح نوشته :

رباعی

عین عدم و الم بود عالم دون

زنهار درو مجوی آرام و سکون

چون اکثر جزو عالم آخرالمست

رفتیم ازین الم دل غرقه بخون

کتبه محمد اجریشمی

مولانا سلطانی شعر را بسیار خوب میگفته این مطلع ازوست .

گل در بهار از ان رخ گلگون نمونه ایست

چون اشك من كه از دل پر خون نمونه ایست

و ایضاً اشعار فی شرح حاله :

مرا عمر شصت و سه شد بیش و کم

هنوزم جوانست مشکین قلم

هنوز آنچنان هستم از فضل حق

که باطل نگردانم الحق ورق

توانم هنوز از خفی و جلی

نویسم که العبد سلطان علی

و از آثار خطوط مولانا رحمه الله که تا قیام قیامت باقیست این عبارات

و فقراتست که بر سنگ مرمر بردیوار تخت مقبره پادشاه مغفور مبرور

میرزا منصور بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن امیر قیصر گورکان^۱

نوشته سعیددارین میرزا اسلطان حسین قبر والد ماجد خود را که میرزا منصور

باشد و در پهلوی مزار فایض الانوار پیر هرات خواجه عبدالله انصاری^۲

۱ - میرزا منصور در سال ۸۴۹ از اینجهان درگذشت. ۲ - شیخ الاسلام

ابو اسمعیل عبدالله بن ابو منصور انصاری ولادتش در سال ۳۹۷ در طوس وفاتش در سنه

۴۸۱ مزارش در گازرگاه هرات است .

واقعت تختی وسیع بسته و بر آن سنگ مولانا این فقرات را نوشته هر که مشاهده کرده قدرت و اعجاز ویرا در خط میداند و هیچیک از خوشنویسان نتوانسته اند که نقل آن بدان عنوان نمایند .

نقل العبارة:

این صفة بدیع البنیان منبع الارکان که از کمال صفوت و صفا و غایت بهجت و بها حاکمی نزهت ریاض رضوان و راوی زینت مناظر جنان است و انوار رحمت و آثار فیض فضل نامتناهی از ساحت باراحتش لایح و تابان از برای مرقد سلطان سعید مغفور غیاث السلطنه والدین منصور و اولاد مبرورش عمارت یافت بتاریخ سال هشتصد و هشتاد و دو که فضل بی پایان بیان آن مینماید و نسایم خلد برین از شمایم عنبرینش متنسم میآید .
چون بهشت از مرقد منصور سلطان رخ نمود

این عمارت را بوجهی بس نکو تاریخ بود

حرره العبد سلطان علی مشهدی

و سنگ مزار اکثر شاهزاده های تیموری و امیرزادگان جغتای که در آن مزار و حوالی آن بلدة فاخره واقعت بخط مولانا است و این رساله در باب خط و تعلیم مشق از اشعار آبدار اوست که بطریق منظوم در این نسخه مرقوم گشته .
در بیان حمد و سپاس حضرت باری تعالی گوید :

بسم الله الرحمن الرحيم

ای قلم تیز کن زبان بیان	بهر حمد خدای هر دو جهان
آن خدایی که آفریده قلم	زان قلم حرف صنع کرده رقم
هر چه بود دست و هست و خواهد بود	بُت فرموده در صحیفه جود
کاملان جمله محو ذات ویند	واصفان عاجز از صفات ویند

۱- نام این منظومه صراط السطور میباشد .

خود ثنا خوان خود بودیزدان رو ثناء عليك را برخوان
 در نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
 مصطفی را که فیض از مولیست حاجت خواندن و نوشتن نیست
 شده معلوم اوز روز قدم قلم صنع هر چه کرده رقم
 لوح محفوظ بیگمان دل اوست قاب قوسین جا و منزل اوست
 در طبقهای آسمان بنگر سر بسر پر جواهر و گوهر
 مانده از باقی نثارست آن شرح معراج را بخوان و بدان
 تاشوی آگه از کمال نبی نبی هاشمی مطلبی
 در نسبت خط بحضرت شاه ولایت صلوات الله علیه

پیشتر از زمان شاه رسل خلق را رهنمای نشاء قل^۲
 سر بخطی که خامه فرسودی خط عبری و معقلی بودی
 مرتضی اصل خط کوفی را کرد پیدا و داد نشو و نما
 وین خطوط دگر که استادان وضع کردند هم ز کوفی دان
 واضعان کاسمشان درین بابست ابن مقله است و ابن بوابست
 سند علم خط بحسن عمل پس بود مرتضی علی ز اول
 زانکه هم اوست در تمام علوم علما را بعلم امام عموم
 وین همه علمها امیر بحلم کسب فرموده از مدینه علم
 هر که داند در مدینه علم نقد و قتش شود خزینه علم

در تعریف و فضیلت خط^۳

غرض مرتضی علی از خط نه همین لفظ بود و حرف و نقط
 بل اصول و صفا و خوبی بود زان اشارت بحسن خط فرمود

۱ - لوح محفوظ. ۲ - نشانه قل. ۳ - علیکم بحسن الخط فانه من

خط که فرموده است نصف العلم
آن خط مرتضی علی بودست
آنچنان خط کجاست حد بشر
قلم پاک آن رفیع جناب
دست در پاش او خزانه رزق
از مدادش چه گویم وزدوات
ورقی را که خط شاه بر اوست^۲
بشنو این بیت راز من که رواست
هر عدو را که او فکند ز پای
نشوی غافل از بنی هاشم
مدح شه کاملان چنین گفتند
منکه جز حسرتم بضاعت نیست
چه قلم بود یارب آن و چه دست

سرور انبیا بعلم و بحلم
زان نبی نصف علم فرمودست
قلمی^۱ دیگرست و دست دگر
خورده از جویبار جنت آب
خامه او کلید خانه رزق
آب حیوان نهفته در ظلمات
بوسه گاه ملایک و بشر اوست^۳
که حدیثی بمدح شیر خداست
نام بردستش وز بنده خدای
وز یدالله فوق ایدیم
همه درهای معنوی سفتند
چون روم کعبه کاستطاعت نیست
قلم اینجا رسید سر بشکست

در بیان حال خود و شروع در مشق خط

در جوانی بدی بخط^۴ میلم
بر سر کوی کم قدم زدمی
گه ز انگشتهای قلم کردی
از قضا میر مفلسی روزی
قلم و کاغذ و دواتم جست
بنوشت و روان بدستم داد
زانکه ابدال بود و صاحب حال
زین سبب عشق خط زیاده شدم

عشق خط راندی از مژه سیلم
تا توانستمی قلم زدمی
بخیال خطی رقم کردی
پیشم آمد بسان دلسوزی
بیست و نه حرف از حرف نخست
شدم از التفات او دلشاد
گشته حالش مبدل الاحوال
دل گرفتار مرد ساده شدم

۴ - بخط بدی.

۳ و ۲ - برانست.

۱ - قلم.

بعد از آن مدتی برین بگذشت
 نیت روزه علی کردم
 در خیال اینکه کار بگشاید
 تا شبی خواب دیدم از ره دید
 بیش ازین زین سخن نیارم گفت
 خواب را مختصر نمودم باز
 تا کسی پرده خرد ندرد
 بنده سلطانعلی غلام علیست
 روز و شب گوید از علی ولی^۲

مهر^۱ خطم از آن و این بگذشت
 قلم مشق را جلی کردم
 شه بخوابم جمال بنماید
 که خطم دید و جامه ام بخشید
 که ندارم مجال گفت و شنفت
 قصه خواب هست دور و دراز
 در حق من گمان بد نبرد
 شهرت خط او ز نام علیست
 ذکرم اینست از خفی و جلی

در بیان احوال خود گوید

سنه عمر چون به بیست رسید
 رو نهادم بکنج مدرسه‌یی
 روز تا شام مشق می کردم
 اکثر روزها چو ماه صیام
 شام در روزه رضا بودم
 چونکه از روزه آمدم بیرون
 خدمتش را بجان کمر بسته
 تا بتانستمش^۳ نیازدم
 از پدر زان نگفتم و حالم
 من ازو هفت ساله مانده جدا
 شرح تقوی و طاعت هر دو
 رحمت ایزدی بر ایشان باد

خط سودا از صفحه ام بدمید
 بی خیال کجی و وسوسه‌یی
 نه غم خواب بود و نه خوردم
 روزه می داشتم بصدق تمام
 سر بر آن آستانه میسودم
 پیش مادر شدم بخانه درون
 در مطلوب خویش در بسته
 روزگاری بدو بسر بردم
 که سفر کرده بود ازین عالم
 او بچل سالگی بریده ز ما
 نبود از من شکسته نکو
 جایشان در جوار پاکان باد

۱ - عشق ۲ - از نبی و ولی ۳ - بدانستمش

در بیان ترقی خود گوید

چونکه از مشق بیحد و بیعد
شدم القصه شهره مشهد
پیش من گلرخان سیم ذقن
بهر تعلیم خط بوجه حسن
آمدندی ز دور و از نزدیک
خواه از ترك و خواه از تاجیک
جمله یار و برادرم بودند
همه روزه برابرم بودند
چشم سربستم و گشادم سر
دیدن چشم سرچو نیست مضر
چشم سر عیب بین معیوبست
چشم سر هرچه دید محبوبست

در ذکر خوشنویس شدن

بعد ازین ترك مدرسه کردم
کس ندیدی بمدرسه گرم
سر نهادم بکنج خانه خویش
گفتم از سوز سینه با دل ریش
کای دل آن به که ترك خط گویم
نقش خط را ز لوح دل شویم
یا چنان سازمش کزان گویند
حرف حرف مرا بجان جویند
پس نشستم بجهد و جهد تمام
حاصل قصه روزها تا شام
مشق را چون قلم کمر بسته
پس زانوی خویش بنشسته
ببریدم ز یار و خویش ا و رفیق
آخر الامر یافتم توفیق
گفت پیغمبر آن شه سرور
سر مپیچ از حدیث پیغمبر
هر که کوبد دری ز روی نیاز
میشود عاقبت برویش باز

در بیان حسن خط

خط که مایقرأست شهرت او
آن اشارت بود بخط نکو
بهر آنست خط که بر خوانند
نه که در خواندنش فرومانند
ایکه مایقرأش همی خوانی
نتوان خواندنش باسانی
حسن خط چشم را کند روشن
قبیح خط دیده را کند گلخن

در بیان قلم گوید

اولا میکنم بیان قلم
 که قلم سرخ رنگ میباشد
 نه سیاه و نه کوتاه و نه دراز
 معتدل نی سطر و نه باریک
 نه دروپیچ و نی دروتابی
 گر قلم سخت باشد و گرسست
 بشنو این حرف از زبان قلم
 نه بسختی چو سنگ میباشد
 یاد گیر ای پسر از روی نیاز
 و ندروش سفید نه تاریک
 ملک خط راست نیک اسبابی
 دست از این و آن نباید شست

در بیان مرکب ساختن

بطلب دوده تمام عیار
 زاک و مازو بجوچه زودوچه دیر
 صمغ در آب ریز پاک ز خاک
 یکدور و زش بصمغ محکم کوب
 تا بصد ساعتش صلابه بکن
 زمه از زاک بهتر است بسی
 در سیاهی بود ز زاک ضرر
 آب مازو بجوش و دار نگاه
 زمه نرم را بدو کن ضم
 بعد از آن اندک اندکش میریز
 تا بوقتی که با قوام آید
 زور بازو ازو دریغ مدار
 دوده یکسیر و صمغ خوب چهار
 گیر یکسیر ازین وزان دوسه سیر
 تا چو ماء العسل گدازد پاک
 خانه را از غبار پاک بشوب
 یاد گیر از من این ستوده سخن
 وین ندانسته جز فقیر کسی
 عوض زاک بس زمه بهتر
 تا شود نیک صاف و خاطر خواه
 روشنت گفتم آنچه بسد مبهم
 تجربه میکن و بدو مستیز
 در نوشتن دلت بیاساید
 ورنه میدان که کرده یی بیگار

در تعریف کاغذ و رنگ کردن

کاغذی بهتر از ختایی نیست
 حاجت آنکه آزمایی نیست

حبذا کاغذ سمرقندی
 خط برو صاف و خوب می آید
 خواه رسمی و خواه سلطانی
 هیچ رنگی به از حنایی نیست
 زعفران و حنا و قطره چند
 خط برو خوب و هم طلا خوبست
 چشم را رنگ سرخ و سبز و سفید
 بهر خط نیم رنگ می باید
 رنگهایی که تیره رو باشد
 کاغذ سرخ را سفید نویس
 کاغذی کان کبود رنگ بود

در باب آهار ساختن و کاغذ آهار کردن

ساز آهار از نشاسته کن
 اولاً کن خمیر و آب بریز
 پس لعاب سرش بدو کن ضم
 رو بکاغذ بسال و سعی نمای
 کاغذ خویش چون دهی آهار
 یاد گیر این ز پیر پخته سخن
 پس بجوشش دمی بآتش تیز
 صاف سازش نه نرم و نه محکم
 تا که کاغذ نیوفتد از جای
 مال آبی بروی او زنهار

در صفت مهره زدن

مهره کاغذ آنچنان باید که رخ رخ درو به نماید
 تخته مهره پاک باید شست زور بازو ولی نه سخت و نه سست

در تعریف قلمتراش

با تو ذکر قلمتراش کنم تیغ او نه دراز و نه کوتاه
 حرفهای نهفته فاش کنم تنک و پهن نیست خاطر خواه

تا که در خانه قلم گردد و آن قلم قابل رقم گردد
در باب قلم تراشیدن

تا قلم را درست دست دبیر نتراشد بگزلك تدبیر
نرود بر مراد دل قلمش خوش نباشد بچشم کس رقمش
تا توانی قلم روان متراش دیربتراش و خویش را مخراش
خانه‌های قلم دراز مکن بهر خط خوب نیست ختم سخن
تیز و کوتاه مکن که نیست نکو بشنو این نکته و دلیل مجو
اندکی از درون او بگذار با برون قلم نداری کار
شق گشاده مکن که نیست پسند در تشویش خویش را در بند
شیوه اعتدال مرعی دار که وسط بهترست در همه کار
وحشی و انسیش برابر کن چار دانگ و دو دانگ گشته کهن

در باب قط زدن

نی قط صاف و پاک می باید که درو عکس روی بنماید
از سطبری نی ملول مباش بهر خط بهتر است کردم فاش

در بیان قط زدن قلم

شرط قط دان که بیشمار بود هر که دانست مرد کار بود
گیر محکم قلم تراش اول با نی قط اگر نیی احوال
قلم خویش بر نی قط نه گر بگیری قلم باصبع به
ساز محکم قلم بناخن خویش تا که در قط زدن نگردد ریش
قط اول نکو نمی آید قط دیگر اگر زنی شاید
قط محرف زنی خطا باشد متوسط زنی روا باشد
تا صدای قط قلم شنوی غافل از آن قلم نشوی

۱ - ورنه میدان که کرده بی پیکار

گه صدای قط از قلم نه نکوست بل صدای ندای علت اوست
صاف باید قط قلم باری تا براید زدست تو کاری
در بیان تجربه قلم بنقطه

کاتباً چون قلم تراشیدی خاک بر پشت خامه مالیدی
آن قلم را بنقطه تجربه کن بشنو این حرف راز پیر کهن
از قلم نقطه چون درست آید خوشنویسی اگر کنی شاید
در بیان واضح خط نسخ تعلیق

نسخ تعلیق اگر خفی و جلیست واضح الاصل خواجه میرعلیست
نسبتش بوده با علی ازلی نسبتش نیز می رسد بعلی
تا که بودست عالم و آدم هرگز این خط نبوده در عالم
وضع فرموده او ز ذهن دقیق از خط نسخ و از خط تعلیق
نی کلکش از آن شکر ریزست کاصلش از خاک پاک تبریزست
نکنی نفی او ز نادانی بیولایت نبوده تا دانی
کاتبانی که کهنه و نویند خوشه چینان خرمن اویند
مولوی جعفر و دگر اظهر خوشنویسان اظهر و اظهر
در جمیع خطوط بوده شگرف زا استادان شنیده ام این حرف
خط پاکش چو شعر او موزون هست تعریف او ز حد بیرون
بد معاصر بمجمع الافضال شیخ شیرین مقال شیخ کمال^۱
آنکه شعرش چو میوه های خجند هست شیرین تر از نبات و زقند
همه رفتند ازین جهان خراب رخ نهفتند در نقاب تراب
بهرشان ز آنچه خوانم و دانم روح الله روحهم خوانم

۱ - مقصود کمال الدین مسعود خجندی عارف و شاعر مشهور است که در سال ۸۵۳

در گذشته است .

در باب ترکیب و قواعد خط

ظاهر خط اصول و ترکیب است
 بعد اینها بود صعود و نزول
 نسخ تعلیق را مجسو ارسال
 هست ارسال در خطوط دگر
 جمع میکن خطوط استادان
 طبع تو سوی هر کدام کشید
 تا که در چشم پر شود ز خطش
 کرسی و نسبتش بترتیب است
 شماره هم داخلست و هست قبول
 کاندرین باب نیست^۱ قال و مقال
 این بدان و ازین سخن بگذر
 نظری میفکن درین و در ان
 جز خط او دگر نبایسد دید
 حرف حرفت چو در شود ز خطش

در بیان نقل خط

بر دو نوعست مشق و ننهفتم
 قلمی خوان یکی دگر نظری
 قلم مشق کردن نقلی
 نظری دان نگاه کردن خط
 هر خطی را که نقل خواهی کرد
 حرف حرفش نکو تأمل کن
 قوت و ضعف حرفها بنگر
 در صعود و نزول آن می بین
 باش از شماره های حرف آگاه
 چونکه خط روی در ترقی کرد
 مختصر نسخهبی بدست آور
 هم بدان قطع مسطر و قلمش
 پس از آن مینویس حرفی چند
 با تو ای خوبرو جوان گفتم
 نبود این سخن منی و مری
 روز مشق خفی و شام جلی
 بودن آگه ز لفظ حرف نقط
 جهد کن تا نکوبی آهن سرد
 نه که چون بنگری تغافل کن
 دار ترکیب او به پیش نظر
 تا که حظی بری از آن و ازین
 تا شود^۲ پاک و صاف و خاطر خواه
 بنشین گوشه یی و هرزه مگرد
 بخط خوب و دار پیش نظر
 ساز ترتیب تا کنی رقمش
 خود پسندی بخویشتن مپسند

جهد کن تا زمشق نقلی خویش
نقل را اهتمام باید کرد
نه که هر سطر چون کنی بنیاد
بگذاری و باز حرف دگر
کز غلط هیچکس کسی نشود
بوریبا هرگز اطلسی نشود

در ذکر تعلیم خط و قواعد آن

نظم فرمودن قواعد خط
توان هم به نثر بنوشتن
زانکه خط را حد و بدایت نیست
لیکن از مفردات حرفی چند
هست الف بی و کاف خرد و دراز
هست نزد فقیر محض غلط
واندرین باب نیست هیچ سخن
همچو الفاظ کش نهایت نیست
می کنم عرضه بیش ازین مپسند
با سر جیم و هی بدان آغاز

در بیان کششهای خط

مد سین کشیده و سر عین
چند حرفی که هست صورتشان
ذکر منظوم حرفها اینست
گرچه از مفرد و مرکب خط
جمله را می توان قواعد گفت
خط چو ظاهر بود توان گفتن
ای که حرفی نکرده بی بنیاد
زانکه تعلیم خط بوجه حسن
سرخطت غایب و تو حاضر نی
حسن خط چونکه^۲ هست پوشیده
نزد تو سازمش بیان بی شین
ع جمله مانند هم یکی میخوان^۱
گر صوابست و گر خطا اینست
از الف تا بهمزه و بنقط
یک دوسه نوع و از کسی نهفت
هنر و عیب آن و بنهفتن
بتو تعلیم چون دهد استاد
غایبانه نمی توان گفتن
اعتراض تو هست بیمعنی
کس ندانسته تا نکوشیده

تا نگوید معلمت به زبان
شرح دانستنش ز بیش و ز کم
معتبر لیک تو زبانی دان
نتوانی نوشتنش آسان
قلمی باشد و زبانی هم
تا شود جمله مشکلت آسان

در بیان تعلیمات مفردات

حُرکت در الف سه می‌باید
بی و تی را اگر کنی تو دراز
لیک هر گه نویسیش کوتاه
کن سرجیم را دو نقطه و نیم
چون بتحریر در نمی‌آید
اول کافها دراز اولیست
مد سین همچو بی و تی دراز
دان سر عین صادی و نعلی
سر عینی که با صعود بود
این دو نعلی بود دگر صادی
گر چه این هر دو را بشکل دگر
می‌توان هم نوشتنش آسان
هی بود دال و فی و ذو صادین
بعد هی مد اگر بود خوبست
میتوان نیز هی ذو صادین
دو سه نوع دگر بود هی نیز
نیست اصلاح خط پسندیده
گر بود ریش نیز حرفی چند
بالضرور از قلم کن اصلاحش
گرچه آن از قلم همی شاید
اولش بر اخیر مشرف ساز
راست باید کشید و بود آگه
دور او را چسان دهم تعلیم
با تو تقریر اگر کنم شاید
آخر کافها چو بی و چوتیست
اولش بر اخیر مشرف ساز
نیست نوعی دگر چو عین علی
یا که چون عد بدال پیوندند
با تو گفتم ز روی استادی
که خوش آینده‌تر بود بنظر
یک چو فم الاسد دگر ثعبان
وین دو خطر ادهندزینت وزین
زانکه تر کیب خوب مطلوبست
گر صعودش بود میان دو عین
ظاهرست آن بنزد اهل تمیز
نزد استاد نیست سنجیده
که باصلاح باشد آن در بند
دور میباش لیک از الحاحش

نکنی از قلمتراش اصلاح کاتبان را چه کار با جراح
در باب خوشنویس شدن

ایکه خواهی که خوشنویس شوی
خطه خط مقام خود سازی
ترك آرام و خواب باید کرد
سر بکاغذ چو خامه فرسودن
ز ارزوهای خویش بگذشتن
نیز با نفس بد جدل کردن
تا بدانی جهاد اصغر چیست
وانچه با خود روا نمیداری
دل نیازار گفتمت زنهار
ورد خود کن قناعت و طاعت
همه وقت اجتناب واجب دان
از حسد دور باش و اهل حسد
حیله و مکر را شعار مکن
هر که از مکر و حیله و تلبیس
داند آنکس که آشنای دلست
خط نوشتن شعار پاکانست
گوشه انزوا نشیمن کن

خلق را مونس و انیس شوی
عالمی پر زنام خود سازی
وین زعهد شباب باید کرد
زین عمل روز و شب نیاسودن
وز ره حرص و آز برگشتن
نفس بد کیش را زدن گردن
بازگشتن بسوی اکبر چیست
هیچکس را بدان نیازاری
کز دلازار حق بود بیزار
بی طهارت مباش یکساعت
از دروغ و ز غیبت و بهتان
کز حسد صد بلا رسد بجسد
صفت ناخوش اختیار مکن
پاک گردید گشت پاک نویس
که صفای خط از صفای دلست
هرزه گشتن نه کار پاکانست
یادگیر این سخن ز پیر کهن

در باب انزوا که لازمه خوشنویسی است

مرتضی شاه اولیا حقا
انزوا را شعار ساخته بود
کردی اکثر کتابت مصحف
در زمان تغلب خلفا
تا دمی وارهد زگفت و شنود
خط ازین یافت رسم عز و شرف

وین علومی که در جهانست علم
ورنه در عهد خواجه دوسرا
غرض این فقیر ازین تحریر
کانزوا لازم خط است و علوم
هم در ان دور ریختش ز قلم
کی بدی فارغ از جهاد و غزا
این بود از نقیر و از قلمبر
گوشه‌یی گیر تا کنی معلوم^۱
در باب معذرت گوید

نوجوانی بسی سخن گفتن
از قضا ایستاده بد پیری
گفت اورا جوان تو هم سخنی
پیرگفتا اگر نه مدهوشی
کاتب مشهدی تو هم بنیوش
عمرها کاغذ سفید سیاه
ترك تعليم این تعلم گیر
این زمان کت سیاه گشت سفید
جهد کن کز کمال آگاهی
ورق نامه را نگردانی
داد تعلیم در جهان دادی
بگذر از کاغذ و دوات و قلم
همه دم قصه کهن گفتن
بهر اخذ و ادای تکبیری
گوی یا از نوی و یا کهنی
سخنی به بود ز خاموشی
قول پیرگدا و شو خاموش
ساختی و دلت نشد آگاه
بهره‌یی گیر از تکلم پیر
کرده از حیات قطع امید
عذر تقصیر خویشتن خواهی
نامه عمر خویش بر خوانی
چون بدیدی حقوق استادی
گرچه زینها بعالمی تو علم

در صفت حال و مدت سال

بود هشتاد و چار عمر عزیز
در جوانی اگرچه نیز نبود
بهر تو عذر لنگ از ان گفتم
که ز دست بلای شوم فرنگ
گشته زایل تمام عقل و تمیز
اندرین باب عذر لنگ چه سود
ای پسندیده یار و ننهفتم
شده بودم ز رنج آبله لنگ

مدت چند^۱ سال پیوسته
 خسته دل و ز قوا نمانده اثر
 خاصه در مشهد خراب بیاب
 و اندرین درد بی دوا دردا
 آشنا حال آشنا پرسد
 نحو استم ذکر خویش و حالت خویش
 ذکر و حشت چو و حشت افزایش
 عرض^۲ تاریخ و سال ماه کنم
 در ختم این نسخه گوید

سال تاریخ نظم این نامه
 بود ماه نخست اول سال
 شرح آداب خط زیب و ز کم
 آنچه دانستم و ندانستم
 هنر و عیب خود بیان کردم
 ای خوش آنانکه عیب پوشانند
 حق نگهدار عیب پوشان باد
 نهصد و بیست زد رقم خامه
 که با آخر رسید قبل و مقال
 کردم آخر درین رساله رقم
 گفتم القصة تا توانستم
 آنچه بودی نهان عیان کردم
 نه که سر خیل عیب کوشانند
 بالنبی و آله الامجاد

مولانا میرعلی از سادات عظام حسینی دارالسلطنه هراتست در خط
 گوی سبقت و تفوق از همه ر بوده چه در اسلوب این خط واضح قاعده
 جدید و ضابطه شدید است اما بمولانا سلطانعلی نمیرسد چنانچه گفته اند:
 مصرع: آری که هیچ میر بسطان نمیرسد. میر در کمال حسن و وجاهت و
 اهلیت و قابلیت بوده و جامی از جمله عشاق او بوده شرح آن در تحت اسم
 جامی در تذکره الشعرا ایراد یافته وی در اوایل حال پیش مولانا زین الدین

۱ - پنجسال ۲ - درد ۳ - ذکر

محمود شاگردی کرده بعد از آن در مشهد مقدس معلی بخدمت مولانا سلطانعلی رسید و مشق و تعلیم گرفت و در آنجا نشو و نما یافت هم جلی و هم خفی و هم قطعه نویسی و هم کتابت را بدرجۀ اعلی و مرتبۀ قصوی رسانید و آخر خط را برطاق بلند نهاد که دست هیچ خطاطی بدان نمی‌رسد از جمله یادگاری او درین روزگار این اشعارست که بقلم گهر بار جلی نوشته و در دارالسیاده مشهد مقدسه بر در دارالحفاظ نصب فرموده:

سلام علی آل طسه و یس	سلام علی آل خیرالنبیین
سلام علی روضه حل فیها	امام ینامی به‌الملک وال‌الدین
امام بحق شاه مطلق که آمد	حریم درش قبله گاه سلاطین
شه‌کاخ عرفان گل باغ احسان	مه برج امکان در درج تمکین
علی بن موسی الرضا کز خدایش	رضاشد لقب چون رضا بودش آئین
پی‌عطر رو بند حوران جنت	غبار درش را بگیسوی مشکین
اگر خواهی آری بکف دامن او	برو دامن از هر چه جزاوست در چین
	خادم آل علی میر علی حسینی

مقطع این غزل را که اینست :

چو جامی چشد لذت تیغ مهرش

چه غم کز مخالف خورد خنجر کین

میر ننوشته بودند و این دوبیت را که میر در باب تاریخ آن کتابت گفته بقلم متوسط از هر جانب صفحه در پایین دو مصرع محرف بدین طرز نوشته :

ماند بر صفحه ایام ز مشکین قلم

یادگاری که بگویند از آن اهل قلم

بهر تاریخ مه و سال کتابت امروز

دهم ذی قعدة كلك قضا كرد رقم

و این ابیات نیز از نتایج طبع وقاد میرست که بقلم جلی نوشته

و هم در دارالسیاده متبر که در محاذی بالینگاه چسبانیده قطعه :

هست در مدح امام هشتم این نظم بدیع

وارث علم نبی نقد امیرالمؤمنین

آن شهنشاهی که آمد آستان عزتش

کعبه ارباب دولت قبله ارباب دین

این هم از آثار فیض او بود کاین نظم را

سال تحریر آمده «مدح امام هشتمین»

و این رباعی نیز از اشعار حضرت میر قدس سره است که در پائین

آن نوشته :

ای خاک درت سجده‌گه خاص و عوام

آب رخ هفت کشور آن طرفه مقام

هر کس نبود آتش مهت بدلش

تا هست بصد محنت و غم باد مدام

این قطعه در مدح ظهیرالدین محمد بابر پادشاه ممالک هند گفته :

سر من خاک ره پادشه ملک سخن

فخر شاهان ممالک شرف نسل تمر

پادشاه فضلا بحر سخا کان کرم

سر ارباب هنر شاه محمد بابر

۱ - ظهیرالدین بابر بن میرزا پیرمحمد بن میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید

گورکان نخستین پادشاه گورکانی هند ولادتش در سال ۸۹۹ و فاتش در ۹۳۷ و سی و

چهار سال پادشاهی کرد .

و هم از اشعار حضرت میر است در باب اظهار مضمر .

رباعی

سر حلقه دهر و سر هر بیوطنی

خاقان دلاوری و خضر زمینی

بعد از سخت نیست بگیتی اکنون

مجموعه معنی شه ملک سخنی

این مطلع و رباعی که مبنی است از صنعت اظهار المضمر و شعرست

برمدح مربی اهل علم و فضل و هنر نتیجه طبع اوست .

مطلع

دلا مگو غم و دردم اگر بیابی راه

به پیش آصف عالی گهر حبیب الله

رباعی

ای ذات تو فیض بخش با اهل کرم

از حسن تو گردیده فزون ذوق و طرب

تو معدن ملک جودی و دیده نهند

صاحب جهان پاپیت از عین ادب

شرف ملک و صاحب عهدی

صنعت این رباعی و مطلع آنست که هر حرفی را که در مطلع مندرجست

چون در ضمیر نگاه دارند باصطلاحی که متعارفست عمل نموده بمصراعی

که در آخر نوشته شده رجوع کنند بوضوح پیوند که حرف مضمر

کدامست .

این قطعه را در باب خط و قاعده مشق و خوشنویس شدن فرموده .

پنج چیزست که تا جمع نگرود در خط

هست خطاط شدن نزد خردمند محال

دقت طبع و وقوفی زخط و خوبی دست

طاقت محنت و اسباب کتابت بکمال

ور ازین پنج یکی راست قصوری حاصل

ندهد فایده گرسعی نمایی صد سال

مولانا مدتی در دارالسلطنه هرات بسر میبرده چون عبیدخان اوزبک^۱ در ایام دارائی سام میرزا و للهگی حسینخان شاملوهرات را گرفت مولانا میرعلی را همراه سایر اعیان آنجا در شهر سنه خمس و ثلاثین و تسعمائه ببخارا فرستاد میرمدتی در بخارا در کتابخانه عبدالعزیزخان ولد عبیدخان بکتابت اشتغال داشت و اینقطعه را در آنوقت از غایت خستگی دماغ و دلتنگی در بخارا گفته .

عمری از مشق دوتا بود قدم همچون چنگ

تا که خط من بیچاره بدین قانون شد

طالب من همه شاهان جهانند و مرا

در بخارا جگر از بهر معیشت خون شد

سوخت از غصه درونم چکنم چون سازم

که مرا نیست ازین شهر ره بیرون شد

این بلا برسرم از حسن خط آمد امروز

و ه که خط سلسله پای من مجنون شد

۱ - عبیدخان بن محمود سلطان بن ابوالخیرخان از سلاطین بخارا بود شش مرتبه در عهد شاه طهماسب لشکر بخراسان کشید و مشهد مقدس را محاصره کرد خرابیهای بسیار بدان سامان وارد آورد بالاخره در سال ۴۷۶ وفات یافت و عبدالعزیزخان پسرش جای او نشست .

مولانا شعر و معما بسیار دارد و تمامی آنها در تذکرة الشعرا ایراد یافته و این ابیات از اشعار اوست .

تاریخ

میر عرب قطب زمان غوث دهر

ساخت چنین مدرسه‌یی بوالعجب

بوالعجب اینست که تاریخ اوست

مدرسه عالی میر عرب

و این معما باسم مهدی ازوست:

رباعی

خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده

بیگانه ز خویش و آشنا گردیده

یکبارگی از قید خرد وارسته

در میکده ها بیسر و پا گردیده

این رباعی نیز ازوست:

چشم سیه تو کشت زارم چکنم بر بود ز دل صبر و قرارم چکنم

بیتو نفسی صبر ندارم چکنم القصه زدست رفت کارم چکنم

و این رباعی را بترکی گفته و از جهة عبیدخان اوزبک بقلم جلی

رباعی

نوشته :

خان دهر باشیمه سایه گستر اولسون

دولت انکایار و بخت یاور اولسون

کونکلی داکی آرزو میسر اولسون

یا رب آنکا آفاق مسخر اولسون

فی شهر سنه ۹۴۴ مولانا در بخارا رحلت نمود علیه رحمة من الله

الودود مرقع و قطعه و نسخه‌های ایشان در ربع مسکون منتشر است. خواجه محمود بن خواجه اسحق الشهابی از قریه سیاهوشان دارالسلطنه هرات است پدرش خواجه اسحق الشهابی در زمان حکومت دورمیش خان شاملو کلانتر دارالسلطنه هرات بود در وقتی که عبیدخان هرات را گرفت چنانچه مذکور شد خواجه اسحق را با کوچ و فرزندان ببخارا فرستاد چون مولانا میرعلی نیز همراه بود خواجه محمود را بمناسبت همشهری بودن بشاگردی برداشت و در مقام تربیت و ترقی او شد خواجه محمود در خدمت میرکار را بجائی رسانید که بعضی خط او را بر خط میر ترجیح میدادند و میر میگفته که شاگردی بهتر از خود بهمرسانیده‌ام و این قطعه را مولانا میرعلی جهت او گفته در همین باب همین قطعه او را کافی است.

خواجه محمود آنکه يك چندی

بود شاگرد این حقیر فقیر

بساد دادم باو ز قلت عقل

آنچه دانستم از قلیل و کثیر

بهر تعلیم او دلم خون شد

تا خطش یافت صورت تحریر

در حق او نرفت تقصیری

گر چه او هم نمیکند تقصیر

هرچه او مینویسد از بد و نیک

جمله را میکند بنام حقیر

خواجه محمود بعد از چند مدت که در آنجا بسر میبرد دلگیر شده

به ام‌البلاذ بلخ آمد و در آنجا ساکن شد و جمعیت بسیار بهمرسانید و

احتیاج بکتابت و قطعه نویسی نداشت از آن جهت خط وی کمیابست وی مصاحب سلاطین بود و شترغو را نیکو مینواخت و بیشتر از لعب و لهُو میدفیلا هر کس بدیدن اورفتی قطعه‌یی باو تکلیف میکرد این بیت ازوست که در آخر قطعه‌ها بسیار نوشته بود .

بود این مشق محمود الشهابی

که مثلش در جهان هرگز نیابی

مولانا کمال‌الدین محمود رفیقی ازدارالسلطنه هرات بوده وی خوش مینوشته و لطافت داشته و شعر را هم نیکر میگفته است .

مولانا مجنون چپ نویس ولد مولانا کمال‌الدین رفیقی است مولانا مجنون از خوشنویسان و کاتبان دارالسلطنه هرات است و نسخ تعلیق را با مزه و خوش و پخته مینوشته و خطی از خود اختراع کرده بود که از ترکیب کلمات آن صورت انسان و حیوان بهم میرسید و از جمله این مصراع را که «نرخ شکر و قند شکست از شکرستان» از دو طرف نوشته بود بصورت سه چهار آدمی که بر زبر یکدیگر بوده باشند و صورت و خط هر دو در کمال خوبی و تخلص مجنون مذکور بود و کتاب ناز و نیاز از اشعار آبدار اوست و کتاب لیلی و مجنون هم از منظومات اوست که با اسم سامی نواب سام میرزا نوشته و نواب میرزائی در تذکره الشعرا ی سامی^۱ ذکر او نموده این بیت از قصیده بیست که در مدح شاه غفران پناه جنت بارگاه شاه طهماسب گفته :

فیروزه سپهر در انگشترین تست

روی زمین تمام بزیر نگین تست

مولانا مجنون رساله‌یی در باب تعلیم و آداب خط بتفصیل نوشته و

تعلیمات مفردات را يك يك از حروف تهجی نوشته .

مولانا ادهم از یزد بوده به ادهم کور مشهورست خط نسخ تعلیق را نازک مینوشته اکابر نور کمال از خراسان او را باصفهان فرستاده کتابه های منازل ایشان را او نوشته و رعایت کلی یافته گویند که مولانا حیرتی^۱ نیز در آنوقت در سلسله نور کمالیه میبوده و قصاید مدح جهة ایشان میگفته مولانا حیرتی و مولانا ادهم هم وثاق بوده اند مولانا ادهم همه وقت مشق میکرده و مولانا حیرتی از وضع او بتنک آمده این بیت گفته بود .

کور کاتب شدی ز مشق استاد

آنقدر مشق کن که کور شوی

مولانا شیخ عبداللہ کاتب از کاتبان مقرر دارالسلطنه هرات بود و قریب بچهل و پنجسال با امیر کبیر علیشیر^۲ سربرده و از موانست و مصاحبت او بهره یی تمام یافته و پیوسته در سلك مشاهیر فضلا و ظرفا منتظم با وجود علو نسب و حسب هرگز خیال کبر و انانیت را پیرامن خاطر نگذاشته خط تعلیق و خط نسخ تعلیق را در غایت لطافت مینوشته و خطوط استادان ما تقدم را خوب می شناخته و شعر نیز میگفته این مطلع ازوست .

چنین کان ترك مست خویش را بیباک می بینم

بسا سرها که در پای سمندش خاک می بینم

مولانا سلطان محمد بن مولانا نور الله که بسلاطین محمد نور بین الجمهور اشتهار دارد شاگرد خوب مولانا سلطان علی است و کاتب مقرر دارالسلطنه هرات بود و خفی را بسیار نازک و پاکیزه مینوشته .

مولانا سلطان محمد خندان او نیز شاگرد سلطان علی است و کاتب

۱ - مولانا حیرتی از شعرای مشهورست در سال ۹۶۱ هجری وفات یافته است ۲ -

امیر علیشیر نوائی ولادت ۱۷ رمضان ۸۴۴ هجری وفات ۱۲ جمادی الثانی ۹۰۶ هجری

خوب بود و از شعر و معما بهره تمام داشته و مدت‌العمر در دارالسلطنه هرات بکتابت مشغول بوده و در قطعه نویسی بی‌عدیل است قطعه‌های خوب بر صفحه روزگار گذاشته .

مولانا عبدی از خطه طیبه نیشابورست خط‌نسخ تعلیق را خوب مینوشته و کاتب بی‌بدل بوده و بخدمت نواب کامیاب علین آشیان شاه طهماسب سرافراز شده و اکثر اوقات در ملازمت آن پادشاه خجسته صفات بسر میبرد مولانا بسیار فانی و درویش و آدمی صفت بوده و شعر را بسیار خوب می‌گفته این اشعار ازوست .

ما را سریر سلطنت آن خاک در بست

وز برق آه بر سر ما تاج زر بست

ایدل کشیده دار چو عبدی عنان صبر

کز مهر مهوشان هوست اینقدر بست

مولانا شاه محمود مشهور به زرین قلم خواهرزاده مولانا عبدیست و از نیشابورست شاگرد وی بوده مشهورست که مولانا عبدی در حالت اعراض همیشه بمولانا شاه محمود می‌گفته که ای بسدبخت جهدکن که تا خوشنویس شوی اگر همچو من نویسی باری مثل این سلطان علیک و میر علیک بنویسی مولانا شاه محمود ثالث مولانا میرعلی و مولانا سلطانعلی بود مشهور آفاق شد و در کتابت عدیم‌المثل بوده و نظیر خود نداشته و در قطعه نویسی جلی و خفی ید بیضا نموده و خمسه شیخ نظامی را بخط غبار جهت کتابخانه شاه عالم پناه شاه طهماسب نوشته که جمیع استادان عصر و صاحب وقوفان دهر انصاف داده‌اند که هیچ خوشنویسی بدان قاعده و پاکیزگی و یکدست کتابت نکرده و آن خمسه بتصویر استاد بهزاد نقاش اتمام یافت مولانا در ایام ترقی و جوانی و خلاصه نشو و نما و حیات و

زندگانی ملازم رکاب شاه مالک رقاب علین آشیانی^۱ بوده و همه روزه با کاتبان و نقاشان در کتابخانه شاه جهانیان خسرو ایران بکتابت مشغول بوده و بعضی اوقات که اردوی همایون در دار السلطنه تبریز بود مولانا در مدرسه نصریه^۲ در بالاخانه جانب شمال آنجا بسر میبرد و در آخر کار که آن پادشاه کیوان و قار از وادی خط و مشق و نقاشی دلگیر شده بمهمات ملک و مملکت و معموری بلاد و رفاه حال رعیت مشغول گشتند مولانا رخصت تسوطن مشهد مقدس و مجاورت آن روضه اقدس گرفته بدان آستانه عرش نشان رفت و در مدرسه مشهور بمدرسه قدمگاه حضرت امام علیه السلام که در جنب چهار باغ آنجا واقعست بسر میبرد و زیارت و عبادت مشغول بود و در ضمن آن کتابت میکرد و قطعه مینوشت و یاران اهل و شاگردان خالی از جهل بخدمتش رسیده از صحبتش فایز بودند مولانا قریب به بیست سال آنچنان اوقات صرف نمود و هرگز تأهلی اختیار ننمود و بمقتضای آیه کریمه ان الله يبشرك بيحيى مصدقا بكلمته من الله و سيداً و حصوراً^۳ عمل نموده حضور بود و قوم و خویشی هم نداشت همچنان فرد و تنها بود و از هیچ ممر و وظیفه و سیورغالی نداشت و از کسی رعایتی هم نمی یافت و اوقاتش بحق کتابه میگذشت مولانا سلیقه شعر هم داشت و شعر را بسیار خوب میگفت خواه قصیده و خواه غزل و خواه رباعی و قطعه همه را نیکو میگفت این ابیات از قصیده اوست که در مدح امام هشتمین ثامن ائمه معصومین گفته و در پای مناره در راهرو دارالسیاده نصب کرده چسبانیده بود.

الهی همه عمر محمود کاتب

اگر چه بعضیان سیه کرده دفتر

۱ - مقصود شاه طهماسب است ۲ - مدرسه و مسجد نصریه در سال

۸۸۲ بنا بر وصیت ازون حسن سلطان یعقوب آق قویونلو بنا فرموده است در جوار مزار

اوزون حسن ۳ - سوره آل عمران ۳-۳۴

بحرف خطایش خط عفو درکش

بحق علی بن موسی بن جعفر

ترحم که هستم قلیل البضاعه

بغفلت بسر برده اوقات یکسر

دمادم ز یاد گناهان ماضی

باشک ندامت کنم چهره را تر

بفضل خود ای پادشاه خطا بخش

بخط خطایش بسکش خط سراسر

مولانا پانصد بیت از اشعار دارد و اکثر آن در تذکرة الشعرا ایراد

یافته فقیر راقم در ایام صبی در شهور سنه اربع و ستین و تسعمائه بمشهد

مقدس رسیدم و مدت بیست سال در آن روضه خلد مثال بودم مولانا بهمان

منوال اشتغال داشت يك دو مرتبه بواسطه تیمن و تبرک بخدمت ایشان رسیده

تعلیم سرمشق گرفتم و بتقریبی از ریاضت و مجاهدت خود اظهار فرمود

گفت که اشتیاق من بمشق آنقدر بود که شبهای تابستان از اول شب تا صبح

در مهتاب نشسته مشق جلی میکردم و مولانا عمر را قریب بهشتاد رسانیده

بود و هشت سال دیگر بعد از این تاریخ در حیات بود مولانا بعینک قطعه

نویسی و کتابت میکرد تا اینکه در شهور سنه اثنی و سبعین و تسعمائه در

آن بلده طیبه ندای إرجعی رَبَّكَ راضیة مرضیة^۱ را البیک گفته بجانب فردوس

برین روان شد و در جنب قبر مولانا سلطانعلی مدفون شد.

مولانا قاسم شادیشاه وی نیز از خوشنویسان و کاتبان مقرر خراسان

بود و او را قرینه مولانا سلطان محمد نور و خندان میدانند وی قطعه

نویس بوده و با مزه مینوشته و تاسنه خمسین و تسعمائه در حیات بود اما

قلم در دست و قلمتراش در مشت داشته و هر روز پنج بیت مینوشته و بقلمتراش اصلاح میکرده از شاگردان خوب او میر محمدحسین با خرسی است که اسم او مذکور خواهد شد .

مولانا جمشید پسر مولانا احمد رومی است اما در دارالسلطنه هرات نشو و نما یافته و در آنجا خوشنویس شده کتابت وی با مزه و بسیار پخته و خوبست در فن معما عدیل نداشته و بمعنائی اشتهار داشته .

میر عبدالوهاب از سادات حسینی مشهد مقدس بود وی از دختر مولانا سلطانعلی بوجود آمده مولانا را چون پسری نبوده او را تربیت کرده بود خطش بغایت صاف بود اما نزاکت نداشت در همان ایام که راقم در مشهد مقدس بودم وی در سن هشتاد بود و ریش رنگ میکرد و خیلی زکی و با مشربست و لباس رنگین برنگ آمیزی میپوشید و همیشه جزودان بزرگ پر از قطعه بخط خود همراه داشت که همه را افشان و حاشیه و جدول کرده بود و بمردم مینمود و تعریف خط خود میکرد و احیاناً یکی از آنها گاهی بارباب مناصب تکلف میکرد .

استاد میرسیداحمد آنحضرت از سادات حسینی مشهد مقدس بود پدرش بامر و خدمت شمع ریزی سرکار آستانه مقدسه منوره سدره مرتبه اشتغال داشت حضرت میر در اوایل حال چون خطش صورتی پیدا کرد ذوق خوشنویسی در سرش افتاده از مشهد مقدس عزیمت دارالسلطنه هرات نموده خود را بخدمت مولانا میرعلی رسانید و در سلك شاگردان او منتظم گردید و سرآمد شاگردان میر شد و در آن ایام آنچنان گردید که هرچه مینوشت از خط میر فرقی نداشت میر از هرات به بلخ کپنک پوش و پیاده رفت و از آنجا عزیمت بخارا نمود یکچند در خدمت مولانا میرعلی در کتابخانه عبدالعزیزخان بود بمودای العود احمد بمشهد مقدس معلی عود

نمود بعد از چندسال که در مشهد مقدس بودند عزم در گاه شاه جمجاه انجم سپاه شاه طهماسب نمود و به عراق و آذربایجان رفت و مدتی در اردوی معلی ملازم رکاب ظفرانتساب بود و همگی اوقات در مجلس بهشت آئین راه داشت و رعایتها یافت و در آن اوان کتاباتی که به سلطان سلیمان خواندگار مینوشتند خدام میر بقلم جلی مینوشت بعد از آن میر مرخص شده به مشهد مقدس آمد و مقرر شد که جهت نواب اعلی کتابت نماید و تحویلی مقرر شد که جهت او مرحومی آقا وزیر خراسان از وجوهات خاصه شریفه بدو رساند و سیورغالی نیز در مشهد مقدس بدو عنایت شد میر قریب ده سال در آن محروسه مطهره فارغالبال و خوشحال بیکلال و ملال بامر کتابت و قطعه نویسی اقدام داشتند جمعی کثیر از ساده رخان مشهد و لاله عذاران آن سرحد در ملازمت میر مشق و تعلیم در روزدوشنبه و پنجشنبه میگرفتند و در آن زمان بازار عشق و جنون و هنگامه مشق و کیفیت افیون گرم بود و ازدحام عشاق و معشوقان در منزل ایشان در آن دو روز صحبت فراوان بود و آن انجمن بطریق گلشن پر از گل و گرفتاران چون بلبل بود میر دوشاگرد مشهدی الاصل داشتند که هر دو منظور نظر ایشان بودند و تعلق خاطری و گرفتاری نزد آنها داشتند یکی .

مولانا حسنعلی وی از خوشنویسان مقرر شده بود و خوش مینوشت مولانا بعد از ارتحال حضرت میر به هرات افتاده مدتی آنجا بسر برد و از آنجا به نیشابور آمده از نیشابور پای کوبان و سرودگویان به عراق آمده از عراق آهنگ زیارت عتبات عالیات نمود و سه چهار سال در بغداد ماند و از آنجا توجه زیارت حرمین شریفین نموده به حجاز رفت و در شهور سنه ثلاث و الف در حجاز فوت شد دیگری مولانا علیرضا او نیز بسیار خوش مینوشت و بعد از میر مدتی دیگر در مشهد مقدس بود

و زود رحلت نمود القصه که حضرت میر سید احمد چون بکتابت سر کار خاصه شریفه مشغول بود بیجهت خاطر مبارک اشرف از چنان عدیم المثل مردی منحرف شده بیکبار تحویلات و سیورغال سنوات را از آن مرد بیگناه مسترد کرده بحواله دادند و سیورغال را در کل قطع فرمودند میر به امداد بعضی از تجار از زیر بار آن حواله بیرون آمده اراده رفتن نمود آن فکر صورت نبست و در آخر کار میر پریشان و بی چیز شد اتفاقاً مرحمت پناه میر مرادخان والی مازندران^۱ در اوانی که در مشهد مقدس معلی بود فی شهور سنه اربع و ستین و تسعمائه رابطه‌ی میان او و میر بهمرسیده بود کس از مازندران بطلب میر با جزوی خرجی فرستاد میر عزیمت مازندران نمود چند سال در مازندران بکتابت اشتغال داشت و لوایح جامی را بقلم جلی نوشته جهت نواب میر و میر سلطان مراد در همان ایام رحلت نمود میر باز به مشهد مقدس معلی عود نمود پس از آنکه شاه اسمعیل بر سریر سلطنت متمکن شد از عقب میر به مشهد مقدس فرستاده میر را بدار السلطنه قزوین آورد و او را در بالانخانه سردرباغ سعادت آباد دار السلطنه قزوین فرود آورده جای داد و او را مشمول عواطف بیدریغ شاهانه گردانید چون نواب شاه اسمعیل بعالم آخرت خرامید^۲ میر باز به مازندران رفته و در آنجا فوت شد فی سنه ست ثمانین و تسعمائه میر گاهی شعر میگفت این رباعی ازوست . رباعی

گاهی ز حجاب هستیم بود ملال

که داشتم از زمانه صد فکر محال

۱ - مقصود ظاهراً سلطان مرادخان ولد امیرخان میباشد که در زمان شاه طهماسب

والی مازندران بود پدرش از مقربان پادشاه و بشرف مصاهرت شاه سرافراز بود .

۲ - در سال ۹۸۵

ناگاه بدم دلبری افتادم

از جمله قیدها شدم فارغبال

فقیر دو مرتبه که بمشهد مقدسه رفتم و بمطالعه اشتغال داشتم گاهی مشق از حضرت میر گرفته و تعلیم ار و میگرفتم و در سلك شاگردان او منتظم بودم میر مفردات و مرقعی و قطعه بسیاری با اسم فقیر که همنام ایشان بودم نوشته آنها همه بواسطه انقلاب زمان و حوادث دوران و ناسازگاری چرخ بوقلمون از دست بدر رفت .

مولانا مالك اگرچه بدیلمی اشتهار دارد اما وی فیلوا کوشی قزوینی است در بدو حال پیش والد خود مولانا امیر شهره خط ثلث و نسخ مشق کرد و خطوط سته را خوش مینوشت و نسخ او را کسی از نسخ یاقوت تفرقه نمیکرد آخر بوادی خط نسخ تعلیق افتاد و بزور ثلث در نسخ تعلیق سرآمد دوران گردید و بیشتر از دیگران شهرت گرفت و در فضیلت و مولویت نمایان بود و اکثر اوقات صرف مطالعه و مباحثه نمودی و اکثر علوم را مثل نحو و صرف و منطق و معانی و بیان منقح ساخته بود و در علم ریاضی خصوصاً حساب و هندسه و نجوم و موسیقی کمال مهارت و دانش داشت و معمارا نیز خوب میدانست در اوایل حال در سلسله رفیعه قاضی جهان وکیل در اردوی معلای شاه جمجاه میبود و چون در آن اوان اکثر زمان استادالعلما خواجه جمال الدین محمود شیرازی^۱ در آن سلسله میبود مولانا پیش خواجه شرح تجرید و حاشیه و بعضی نسخه‌های دیگر دیدند پس از آن حسب الامر شاه عالمیان پناه در کتابخانه شاهزاده ظفرلوا ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا جاگرفت و در شهور سنه اربع و ستین و تسعمائسه

۱ - از فحول علمای شیراز و مورد توجه بزرگان بود در سنه ۹۵۳ از اینجهان

همراه نواب میرزائی به مشهد عالی رفت و یک سال و نیم در آن روضه مقیم بود در آن اوان فقیر گاهی سرمشق از ایشان کس فرستاده می‌گرفتم چون سید سلاطین و مروج مذهب آباءه الطاهرین شاه طهماسب عمارات دولتخانه مبارکه دارالسلطنه قزوین را با تمام رسانیده بودند بکتابه احتیاج بود حکم قضا نفاذ باحضر مولانا عزاصدار یافت که شاهزاده کیوان وقار او را بدرگاه گیتی پناه فرستد مولانا حسب الامر اعلیٰ بدارالسلطنه قزوین آمده بدان خدمات اقدام نمود آنچه در ایوان چهل ستون نوشته‌اند این غزل خواجه حافظ شیرازیست علیه‌الرحمه که بر بوم طلا بخط لاجورد نوشته .

جوذا سحر نهاد حمایل برابرم

یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم

ساقی بیا که از مدد بخت کسار ساز

کامی که خواستم ز خدا شد میسر

شاهها من ار بعرش رسانم سریر فضل

مملوک این جنابم و مسکین این درم

ورباورت نمیشود از بنده این حدیث

از گفته کمال دلیلی بیاورم

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر

آن مهر بر که افکنم این دل کجا برم

عهد الست من همه با عهدشاه بود

در شاهراه عهد برین جهد نگذرم

گردون چو کرد نظم ثریا بنام شاه

من همچنین چرا نکنم از که کمترم

شاهین صفت چو طعمه چشیدم زدست شاه

کی باشد التفات بصید کبوترم

شعرم ز یمن مدح تو صدملك دل گشاد

گوی که تیغ تست زبان سخنورم

بال و پری ندارم و این طرفه تر که نیست

غیر از هوای صحبت سیمرخ در سرم

بر گلشنی اگر بگذشتم چو باد صبح

نه عشق سرو بود نه میل صنوبرم

بوی تو می شنیدم و بریاد روی تو

دادند ساقیان طرب یکدو ساغرم

با سیر اختر فلکم داوری بسست

انصاف شاه باد در این قصه یاورم

نامم ز کارخانه عشاق محو باد

گر جز محبت تو بود کار دیگرم

ای عاشقان روی تو از ذره بیشتر

من چون رسم بوصل تو کز ذره کمترم

بنمایم که منکر حسن رخ تو کیست

تا دیده اش بگزلک غیرت بر آورم

شکر خدا که باز در این اوج بارگاه

طاوس عرش می شنود صیت شهپر

کتبه فی سنه ست وستین و تسعمائه . و این غزل مولانا حسام الدین

مداح را حسب الامر اعلی در سردرها و پنجره های ایوان مذکور نوشته

ما غلامان شاه مردانیم رهبری غیر او نمیدانیم
 خاک پای ابوذر غفار بنده اعتقاد سلیمانیم
 در وفای محبت حیدر هرچه گویی هزار چندانیم
 تشنه راه کربلا و نجف حاجی کعبه خراسانیم
 هرچه در وصف مرتضی باشد یافته در کلام سبحانیم
 نامه کز نام او بود خالی گر سر ما رود نمیخوانیم
 تا گریزند رو بهان از ما آشنایان شیر یزدانیم
 ناصبی همچو غنچه دلخونست ماچو گل سرخ روی و خندانیم
 شکرالله که چون حسام الدین در گدائی گدای سلطانیم

مولانا بعد از اتمام کتابه‌ها رخصت مراجعت به مشهد مقدس نیافت
 نواب جهانبانی میرزایی مکرر از مشهد مقدس عرضها بیایه سربر اعلی در
 باب رخصت دادن مولانا نوشت و آن تاریخ از نتایج طبع مرحومی
 قاضی عطاءالله و رامینی^۱ است. تاریخ

زهی قصر با رفعت شاه عادل
 که شد آستانش بکیوان مقابل
 چو شه بر فرازش رود عقل گوید
 کلیمی گرفته است در طور منزل
 پی سال اتمام آن فکر کردم
 ز يك مصرع آمد دو تاریخ حاصل
 شه از سال تاریخ پرسید گفتم
 (بهشت برین) است (خیرالمنازل)

۱ - وی برادر قاضی محمدست و از فضلا و شعرای مشهور زمان و از بزرگان
 دربار شاه طهماسب بود. و رتبه ندیمی داشته تواریخ بسیار بسلك نظم کشیده و در
 این فن کمال مهارت داشته است.

تا آنکه در سنه تسع و ستین و تسعمایه در قزوین بعالم آخرت
رحلت نمود یکی از فضلا در تاریخ فوت مولانا گفته اند .

صد حیف کز جهان رفت مالک یگانه عصر

خطاط بود و فاضل درویش بود و سالک

یاقوت عصر خود بود روزیکه از جهان رفت

تاریخ فوت او شد (یاقوت عصر مالک)^۱

مولانا مصحفی بخط نستعلیق بنیاد کرده بود و مینوشت توفیق اتمام
نیافت و ظاهراً هر که این کار کرد تبناً برو خوب نیامد باقی حالات و اشعار
مولانا در تذکره الشعرا ایراد یافته .

میر صدرالدین محمد ولد میرزا شرفجهان قزوینی وی شاگرد
مولانا مالک بود و صاف و پاکیزه مینوشت و در رنگ آمیزی و وصالی
قدرت تمام داشتند و در علم موسیقی و ادوار و قوف بسیار داشتند و صورتها
و نقشها بسته و تذکره الشعرای بطرز و اسلوب خواجه دولتشاه که بعد از
هر شاعری یکی از سلاطین زمانرا ذکر میکند قریب چهل سال در میان داشتند
و دست و پای بیشتری زدند و کاری نساختند و قریب ده سال هر ساله مبلغی
کلی از نواب کامیاب مالک رقاب اشرف همایون ابوالمظفر شاه عباس
بهادرخان خلدالله ملکه ابداً میگرفتند که تذکره را تمام کنند بالاخره عاجز
آمده موقوف بتذکره راقم نمودند که این را گرفته در آن لباسی بپوشانند
مکرر نواب اعلی را برین داشت که تذکره را از بنده طلبیدند چون اتمام
نیافته بود بنده معذرت عرض کردم تا آنکه بهانه نیافت و نواب کامیاب تذکره
او را میطلبیدند در برابر تهمت برفقییر نموده عرض کرد که چهل و پنجسال
قبل از این که والد راقم وزیر مشهد مقدس معلی بود کتابسی از کتابخانه

۱ - یاقوت عصر مالک ۹۶۸ میباشد و یکی کم دارد .

آنحضرت گرفته و نزد او مانده الحال آن کتاب نزد قاضی احمد است آنرا بستانید و بمن دهید تا من تذکره را تمام کنم هیچ قزوینی هرگز این حرف نگفته القصه بمودای القاص لایحِب القاص خاطر اشرف را از این غلام منحرف ساخته معزول شده به قم آمد و در ماه صفر که نواب مستطاب معلی القاب سیادت و صدارت پناه خداوندی امیر ابوالولی اینجوبه قم^۱ تشریف آوردند در درون روضه مقدسه منوره معصومه سلام الله علیها فقیر مصحف برداشته قسم خوردم که حکایت کتاب کتابخانه حضرت را که میر صدرالدین محمد بعرض اشرف رسانیده که نزد بنده است کذب محض است و بنده از آن خبری ندارم و غیر واقع و تمام افتراست و در ضمن آن مباحله کرده مشارالیه را بحضرت امام رضا و همشیره اش حواله کردم و چون میر صدرالدین محمد از دار السلطنه اصفهان در شهر صفر متوجه کاشان شده از کاشان بجانب خراسان عزیمت فرمودند در حوالی بسطام بانتقام منتقم حقیقی ناگاه از کارخانه دیوان قضا در شهر ربیع الاول تنکوزئیل سبع والف که یکماه از مباحله بگذشت مشارالیه مستوجب سیامت و حدود الهی شده بآن خود رسید .

پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد

بر گردن او بماند و از ما بگذشت

۱ - امیر ابوالولی ولد میر شاه محمدانجوی شیرازی از سادات عالیقدر و فضلا بود مدتی تولیت آستان قدس رضوی را داشت بسبب نزاعی که باشاه ولی سلطان ذوالقدر حاکم مشهد کرد از این مقام معزول شد و بهمراهی میر ابوالمحمد برادرش متولی اوقاف غازانی شد و پس از چندی میر ابوالمحمد به تنهایی اوقاف غازانی را تولیت داشت و میر ابوالولی متولی آستانه صفویه گشت و در عهد شاه سلطان محمد منصب قضای معسکر بوی تعلق گرفت و در زمان جلوس شاه عباس بمنصب عالی صدارت ترقی کرد ولی در سال ۱۰۱۰ معزول گشت .

و در تاریخ فوت امیر ابوطالب کاشی این ابیات بر لوح بیان نگاشته :

صدرانام اختر برج شرف	میر فلک رتبه عالی گهر
گوهر یکتای گرامی صدف	اختر تابنده هفتم سپهر
فخر کند از بوجودش سلف	از شرف و سیرت خلقش سزد
مادر ایام ندارد خلف	چون گهر ذات گرامی او
شد ز قضا نقد حیاتش تلف	عاقبت از دار فنا رخت بست
گشت رخ ماه کبود از کلف	خانه سیه کرد فلک زین عزا
قدوه و ملجا و ملاذ و کنف	حیف که ارباب خرد را نماند
بدچو از و اهل طرب را شعف	بود چو ارباب نعم را ملاذ
ماند ز آهنگ و نوا چنگ و دوف	نغمه سرایان همه بستند لب
عود بر آورد فغان از اسف	بربط و طنبور گسستند تار
بود طلبگار چو از هر طرف	از پی تاریخ و فاتش خرد
پیش وی آورد برسم تحف	فکر بیک بیت دو تاریخ کرد
صدر جهانی و جهان شرف	ملجا دنیا و ملاذ انام
خاک در مسند شاه نجف	باد حنوطش ز پی مغفرت

ماجرای او و فقیر مجلدات میطلبد و رقعه هائیکه او بفقیر نوشته شرحها خواهد سر بسته بتقریبات در تذکره الشعرا ایراد یافته و مسوده تذکره بیکه او مینوشت و اتمام نیافته بود بدست اشرف در آمده از آنچه او جمع کرده بود هفت بیت انتخاب فرمودند .

مولانا دوست محمد از شهر هرات بود شاگرد مولانا قاسم شادیشاه است مصحفی بخط نسخ تعلیق او تمام کرده بود شاه رضوان بارگاه را بدو لطفی بود جمیع کاتبان و نقاشان را از کتابخانه اخراج نمودند بغیر از مولانا که بحال خود ماند وی تعلیم خط بشاهزاده سلطانم میداد .

مولانا رستمعلی خواهرزاده استاد بهزاد نقاش بود نسخ تعلیق را خوش مینوشت و کاتب خوب بود در اوایل در کتابخانه نواب غفران پناه بهرام میرزا میبود و در آخر پیری هفت سال دیگر در کتابخانه پسرش نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا نورالله مرقدہ در مشهد مقدس انور بسر میبرد در آنجا رحلت کرد و در جنب مزار مولانا سلطانعلی مشهدی مدفون گشت فی شهور سنه سبعین و تسعمائیه .

مولانا محبعلی ابراهیمی خلف مولانا رستمعلی است جلی و خفی را خوب مینوشت کتابدار نواب شاهزادگی ابراهیمی گشت و در آخر اسم ابراهیمی مینوشت مولانا محبعلی چون رشید افتاده بود بکتابداری قناعت نمی نمود و در مزاج نواب میرزائی دخل تمام داشت و در امور ملکی دخل میفرمود بعد از هشت سال که در خدمت نواب بود شاه جمجاه او را از خدمت اخراج کرده بدارالسلطنه قزوین طلبید مولانا بعد از ایامی که در قزوین بود رخصت زیارت عتبات عالیات یافته روانه زیارت شد بعد از رجعت هم در آن اوقات در دارالسلطنه قزوین فوت شد نعش او را به مشهد مقدس برده در جنب پدرش نهادند در تاریخ فوت او گفته اند :

رفت از جهان فانی ملا محبعلی حیف

یسا رب بصدر جنت او را مقام بادا

چون نزد اهل دنیا مقبول و محترم بود

در آخرت الهی با احترام بادا

تاریخ سال فوتش پرسیدم از خردگفت

ملا محبعلی را شافع امام بادا

این تاریخ را استاد میر سید احمد مشهدی بخط خود [برسنگ قبر او]

نوشتند .

حافظ باباجان از تربیت زاوه است او نیز نسخ تعلیق را خوش مینوشته و ساز و عود را نیکو مینواخت بعضی او را قرینة مولانا عبدالقادر^۱ قدیم میدانسته اند وی زر نشانی هم میکرده و او برادر حافظ قاسم خواننده بوده که در خوانندگی مشهور آفاق است و نظیر خود نداشته پدر ایشان حافظ عبدالعلی تربتی در خدمت پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا میبوده آخر از هرات به عراق افتادند و در عراق متوطن گشتند .

میرزا محمود ولد خواجه قباحت جراح خاصة شریفه بود چون وی سفره چی نواب مرحومی شاه نعمت الله باقی بود^۲ بود و شاه همگی ایام بساختن مرقع اشتغال داشت میرزا محمد نیز مشقی میکرد و قطعه‌ها مینوشت و خیلی شاه را خط او خوش افتاده بود استادی مولانا مالك نقل مینمود که روزی نزد شاه نعمت الله رفته قطعه‌یی برده گذرانیدم شاه قطعه‌های میرزا محمد را بیرون آورده بمن نمود که چون مینویسد ببینید و آخر فرمود که بهتر از مولانا سلطانعلی و مولانا میرعلی نوشته بند، گفتم شاهم بهتر از بنده نوشته اما بهتر از ایشان نمیتواند نوشت این همان پسر است که یکی از طرفاجهت خواجه قباحت گفته است : لطیفه

۱ - عبدالقادر بن غیبی الحافظ المراغی از مشاهیر موسیقی دانان و نوازندگانست در ادوار و موسیقی تألیفات بسیار مفید دارد ولادت او در سنه ۷۵۴ می باشد و در سال ۸۳۷ از این جهان در گذشته است .

۲ - شاه نعمت الله بن امیر عبدالباقی از اولاد شاه نعمه الله ولی و مرجع اشراف طبقات و دارای فضائل و کمالات بسیار بود در عهد شاه اسمعیل امیر عبدالباقی و کالت اوقاف تمام ایران را از طرف شاه در قبضه کفایت داشت و عتبه اش ملاذ امرا و وزراء گشت وی در سال ۹۲۰ در جنگ شاه اسمعیل با سلطان سلیم شهید شد و پس از او شاه نعمه الله باقی مورد توجه شد شاه طهماسب او را تربیت فرمود و زمام اختیار یزد را بوی سپرد و همشیره شاه طهماسب خانش بیگم بعقد ازدواج او درآمد .

کند خواجه قباحه دعوی فهم

همیشه نزد ارباب فصاحت

ولی فرزند حیز بی تمیزش

دهد کون و نمیفهمد قباحه

میرصفی نیشابوری او نیز خوش مینوشته چون از شعرای مقرر

است اسم او و حالات او در تذکره الشعرا ایراد یافته .

میر محمد حسین از اکابر سادات رزه باخرز است شاگرد مولانا

قاسم شادیشاه بوده و از اولاد میرصانعی باخرزی است که بعضی اوقات

وزیر سلطان حسین میرزا بوده کتابت وی بسیار پخته و بامزه است و خوشنویس

قزوین بوده با اکثر اعیان دولت قاهره مصاحب بوده بعد از رحلت شاه

جنت مکان به خراسان رفت و در وطن خود بزراعت و عمارت اشتغال داشت

تا آنکه در فترات و انقلابات خراسان پریشان و بیسامان از ظلم و تعدی

ترکان و عوانان شده هم در آن ایام رحلت نمود میر محمد حسین بغایت

از خود گذشته و فانی و نجیب زاده بود و اختلاط و صحبتی رنگین داشت

و شعر را هم خوب میگفت و در مصاحبت و همزبانی عدیل نداشت ازوست

بیت :

بیخبر از ذوق مستی شیخ منع ما کند

کاش نوشد جرعه پی تا حالتی پیدا کند

میرخلیل الله برادر زاده میرمحمد حسین است وی در قطعه نویسی و

نزاکت خط از عم ابوت منزلت خود گذرانیده بود وی از شاگردان میرسید

احمد مهدی و در مشهد مقدس خط را بآن اعتبار و درجه رسانیده بود

و تعلیم از میر داشت میرخلیل الله در آن ایام که شاه سپهر احتشام در مشهد

مقدس معلی بود سرخطی بنواب اعلی میداد و همراه رایات عز و جلال از

خراسان به عراق آمد و از قزوین به کاشان رفته چند روزی در کاشان توقف نمود و از آنجا به هندودکن رفت و در آنجا اعتبار تمام یافته بیک مرتبه مبلغ دو بیست تومان از نفایس هند برسم نثار و پیشکش و نذر جهت شاه عالمیان فرستاد .

میر محمود از سادات عریضی صحیح النسب سبزوار است و از اعیان آن مملکت بود بسیار خوش مینوشت چون احتیاج بکتابت نداشت کمتر بکتابت اشتغال داشت و همواره در مجلس بهشت آئین شاه جنت مکان بود تقرب و عزت تمام داشت .

مولانا عبدالله شیرازی اگرچه خوشنویس نبود اما کتابت را یک دست و پاک و صاف میکرد شاه علیبن آشیان^۱ او را از شیراز بدار السلطنه قزوین آورده مقرر کرده بودند که هر کاغذی را که خواهند بر سر^۲ نویسند تا بندگان اشرف بخواند او مینوشت مدتی در دولتخانه مبارکه این کار میکرد تا در شهر سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه در دار السلطنه قزوین فوت شد .

حافظ کمال الدین حسین و احد العین از دار السلطنه هرات بسود نسخ تعلیق را خوب مینوشت و جمیع خطوط سته را هم مشق کرده بود و لاجورد شوی خوب هم بود از خراسان که به عراق آمد دارالمؤمنین قم را خوش کرده چند مدت در آنجا توقف کرد قرآن را بسیار خوش میخواند از قم باردوی معلی و در مجلس اشرف تکلیف قرآن خواندن بر او کردند گفت خوانندگیم نمیآید شاه جنت مکان را خوش آمد اسب و استر و اشتر و خیمه و جمیع ضروریات و مایحتاج باو شفقت کرد مطلقاً قبول نکرد بسیار درویش و فانی و از خود گذشته بود همچنان نمده پوش بود و پیاده سفر مینمود و در علم اکسیر مهارت تمام داشت باز از عراق به خراسان عود نموده در مشهد

۱- مقصود شاه طهماسب میباشد .

مقدس در سنهٔ اربع و سبعین و تسعمائه فوت شد .

مولانا سلیم کاتب از غلامزاده‌های صدر مرحوم میرجمال‌الدین استرآبادی^۱ بود پدرش را از حبش آورده بودند چون استعداد ذاتی داشت در فن خط زود ضبط نموده و ترقی کرد و خوشنویس گشت در رنگه‌نویسی قرینه نداشت هم قطعه نویس بوده در کتابت او را قرینهٔ سلطان محمد نور مینگرند همیشه در مشهد مقدس انور بود و در آنجا فوت شد و شعر هم میگفت و این مطلع ازوست :

یارب از عالم برافکن ناقبولی چند را

سربصحرای عدم ده طرفه غولی چند را

مولاناشاه محمد مشهدی کاتب شاگرد وی بود پدرش سرتراشی میکرد مولانا سلیم او را برداشته تربیت نمود و آخر خوشنویس ساخت کتابت را بغایت خوب میکرد و سلیقه شعر هم داشت و واقفی تخلص مینمود این رباعی ازوست :

آنم که دم شاد بعالم نزدم

غم نیست اگر يك دم بی غم نزدم

جانم اگر از ریاضت آمد بر لب

چون واقفی از حالت خود دم نزدم

مولانا محمد امین او نیز مشهدی بود شاگرد مولاناشاه محمد است مولانا پیش او تعلقی داشت کمال حسن و رعنائی با او بود پیش از آنکه خط بر آورد خوشنویس شده بجانب هند رفت .

۱ - میرجمال‌الدین از سادات عظیم‌القدر فاضل و پرهیزگار استرآباد بود اوایل

سلطنت شاه طهماسب با اتفاق امیر قوام‌الدین حسن اصفهانی برتبهٔ صدارت رسیدند وی در صدارت از این جهان درگذشت .

مولانا عیسی از کاتبان مقرر دارالسلطنه هرات بود کتابت را خوش
مینوشت و روش مولانا سلطان محمد نور داشت از هرات به مشهد مقدس
انور آمد و در کتابخانه شاهزاده ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا بود و کتابت
میکرد و صاحب مواجب و انعام کلی بود مولانا تریاکی گذاره بود و شعر
را نیکو میگفت ازوست : مطلع

چرخ در بزم تو راهم ازستمگاری نداد

کوشش بسیار کردم بخت من یاری نداد

در مشهد مقدس انور فوت شد .

مولانا عبداللهادی برادرزن مولانا مالك بود از قزوین است پیش
مولانا مالك چیزی خوانده بود و طالب علم خوب بود و در ریاضی و علم
موسیقی نیز عدیل نداشت و تصنیفات کرده بود و نقشهای بسیار بسته و خط
نسخ تعلیق را خوش مینوشت بتخصیص جلی را و در کتابه نویسی قدرت
تمام داشت و قلم را محرف قط میزد و شعر را خوب میگفت و اقسام اشعار
داشت و صاحب دیوان بود این غزل ازوست :

مرا گفתי چو من یاری نداری

تو همچون من گرفتاری نداری

چه دانی حال زار بیدلان را

که بر دل داغ دلداری نداری

قبولت چون شود بار دل من

که همچون من بدل باری نداری

نباشد غیر آزار منت کار

بجز آزار من کاری نداری

شود ظاهر چو میرم در وفایت

که چون هادی وفاداری نمداری

مصنفان قزوین این غزل را در نیشابورک نقش بسته بودند در شهر

سنه ست و سبعین و تسعمائه در قزوین رحلت نمود .

مولانا یاری از کاتبان مقرر دارالسلطنه هرات بود بغایت مستعد و اهل

و پاکیزه بود خفی را بغایت با مزه و پاکیزه مینوشت از هرات بیرون نرفت

و سفری نکرد از آن شهرت نیافت طبع نظم هم داشت در هرات فوت شد.

عیسی بیگ پسر شاطر محمد مشهور بود که از شاطران و خدمتگاران

پادشاه کشور گشای جلیل ابوالبقا سلطان شاه اسمعیل بود وی مدتی بخدمت

رکابداری شاه جنت مکان شاه طهماسب اقدام داشت خط نسخ تعلیق را خوب

مینوشت و قطعه نویس بود و رنگه را خوب مینوشت و قطعه بمردم تکلیف

میکرد بعد از رحلت شاه فردوس منزلت متولی امامزاده واقعه در کاخک

جناب شد و مدتی در آنجاها بود تا در خراسان فوت شد .

نواب میرزائی ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا روح الله روحه از

جمله خوشنویسان مقرر بودند اگرچه چند روزی تعلیم خط از مولانا مالک

گرفتند اما چون ادراک و قابلیت جبلی و ذاتی آن اعلیحضرت عطار فطنت

را بود از روی خطوط و قطعات مولانا میرعلی مشق میفرمودند و بروش

ایشان مینوشتند و در اندک زمانی ترقی فرمودند .

خط یاقوت را هر کس که دیدی

بیک مثقال زر حرفی خریدی

اگر یاقوت خط او بدیدی

بصد مثقال هر حرفی خریدی

نواب میرزائی جلی را بسیار پاکیزه و با مزه و خوش مینوشتند و

گاهی کتابت خفی هم میفرمودند و بغایت یکدست و بنزاکت و طراوت میافتاد .

خطش چون خط نیکوان دلفریب

زدل برده آرام و از جان شکیب

بود کلکش آن جادوی بوالعجب

که بر روی روز افگند زلف شب

فقیر هیچکس را چنان طالب و راغب و فریفته و شیفته بخط مولانا میرعلی ندیدم که آن بهرام تربیت را و بیشتر از آن اعلیحضرت کسی خط مولانا میرعلی را در اندک زمانی جمع نکرده بود گمانم اینست که آنچه از اقسام چیزها مولانا در مدت العمر خود نوشته باشد نصف آن در کتابخانه آنحضرت جمع شده بود چه در آن زمان و ایام که در مشهد مقدس و آن روضه اقدس تشریف داشتند چند جلد مرقع را که مولانا جهت روزگار واپسین و سفر حجاز و ایام انزوا نوشته بودند با دیگر نسخهها و قطعهها از مولانا بوارث شرعی منتقل گشته بود تمامی آنها بطوع و رغبت بسرکار فردوس منزلت انتقال بیعی یافت تفصیل تقریر و تحریر استعدادات و حیثیات و کمالات آن حمیده صفات بحریت بیکران و کار هیچ مورخی نیست که اگر سبحان زنده شود و ابن مقله حیات یابد حقا که هیچکدام از عهده ذکر آن نتوانند بیرون آمد و اگر احیاناً کسی متعهد آن امر شود مهلتی و فرصتی باید که نسخهها پرداخته شود .

محقق است که گر ابن مقله زنده شود

تراشه قلمش را بمقله بر دارد

اما چون این بنده دیرینه که مملوک و غلامزاده آن جامع اوصاف

حسنه است و در غلامی و بندگی آن در درج سلطنت و هنرمندی و مجموعه

کمالات و سخن گستری نشو و نما یافته لاجرم مجملی از آن مفصل مشحون بایجاز و اختصار در جلد سادس کتاب مستطاب خلاصة التواریح که در ذکر وقایع حالات سلاطین صفوی و دودمان مرتضوی نوشته اندکی از ایام سلطنت و روزگار با حشمت و نشاط و عشرت آن ثریا منزلت را ایراد نموده و همچنین در خاتمه کتاب افادت انتساب تذکرة الشعرا در حالات پادشاهان و سلاطین و شاهزادگان و امرا و ترکان نیز مجملی از حالات خجسته صفات و اشعار معجز سمات آنحضرت را شرف تسطیر داده و درین نسخه نیز نموداری مالایدرک کله لایترک کله اندکی از محامد آن خلاصه اماجد را عرض مینماید تا فلك چشم خود باز کرده در هیچ زمان بجامعیت و قابلیت آن فرشته سیرت کسی دیگر ندیده القصة که نواب میرزائی ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا قدس سره العزیز پادشاهی بود بفنون فضایل معروف و سلطانی بود بصنوف خصایل موصوف قبای سلطنت بر قامت دولت او خلعتی بود دوخته و حدود اطراف خراسان بانوار معدلت او افروخته بقوت طبیعت و قاد انواع فنون و اصناف علوم معلوم و مفهوم میفرمود و بحدت ذهن نقاد حقایق معانی و دقایق بیان ابداع مینمود از بدایت صباح تا نهایت رواح از پی انجام مصالح مملکت اوقات صرف میفرمود و از مقطع شفق تا مطلع فلق در پی تحصیل کمالات میبود تعداد فضایل و هنرها و کسب کمالات آن خسرو خجسته صفات امریست متعذر که لایعدولا یحصی است احاطه جمیع از معقول و منقول نموده و حاوی تمامی فروع و اصول گردیده بودند و همیشه در قرائت کلام ملك علام مواظبت داشتند و قرائت عشر و علم تجوید را پیش شیخ فخرالدین طوسی و والد ماجد او شیخ حسن علی گذرانیده بودند و بعد از تنقیح علم صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و اصول تتبع علم رجال و تصحیح کتب احادیث نبوی و امامی فرموده از علم سیر

و نسب و تواریخ استحضار بسیار و تذکر بيشمار بهم رسانیده بودند آنگاه متوجه حکمیات از طبیعی و الهی و معالجات طبی قانون زمان و باعث شفای همگان بودند و در علم ریاضی و مجسطی از هندسی و حسابی و نجومی و موسیقی صاحب فن و مصنف بودند و نقشها و صورتها در ادوار از آن کامگار برالسنه اهل زمانه مانده و در ربع مسکون مشهور است با وجود اینهمه فضایل حمیده و خصایل پسندیده در همه احوال مجالست اصحاب کمال و مخالطت اهل علم و ارباب فضل را برخوردار فرض عین و عین فرض میدانست و در اقامت مراسم و تکریم این طبقه کرام و تقدیم مناظم اجابت مرام این طایفه عظام غایت عنایت و نهایت رعایت بظهور میآورد و اصداف اسماع جهانیان بلائی مآثر مآثوره آنحضرت مشحون شده صیت صدق و عنایت و آوازه حسن رعایت آن سپهر منزلت بحال اهل فضل باطراف هفت کشور و اقالیم بحر و بر رسید خردمندان کامل و هنرمندان فاضل از اطراف و اکناف عالم دولت مثال روی امید بدرگاه او آوردند و پیوسته علمای زمان و شعرای او ان که پشت سپاه دانش و روی لشکر فضل و بینش اند پیوسته بخدمت آن شاهزاده قمر طلعت میرسیدند و خاک درگاه او را سر مه کردار در چشم میکشیدند و آستانه وار ملازم در کتابخانه همایون میشدند و بشرف مجالست اختصاص مییافتند و بواسطه کمال کرم و بذل نعم و خوش سخنی و تازه رویی مطیع و منقاد او میگشتند و خانان اطراف و حدود و امرا و مقربان این دودمان خلافت مکان و دیگر سلاطین هندوستان و ترکستان از مشاهده عظمت و جلالت و اسباب سلطنت و فر و شکوه و کشور ستانی و انتظام امور جهانیانی و تمهید قواعد او انگشت تحیر بدندان میگزیدند و انواع هنرمندان و پیشه‌وران از هر صنف و کاری که بود ایشان را بنوعی تربیت فرموده که هر يك وحید زمان و یگانه دوران شدند و همگان بعد از اسم

خود ابراهیمی قید فرموده آنرا اتمام بدین همیون نام داده مسجل ساختند و در شعر و شاعری شیرین زبان و درست بیان بودند تخلص جاهی بمناسبت شاهی اختیار فرمودند و شعر فارسی و ترکی را هر دو خوب میگفتند و دو ساقی نامه گفته و در علم عروض و قافیه و معما خود ماهر بودند دیوان اشعار ایشان قریب بسه هزار بیت علیحده راقم جمع نموده دیباچه بر آن نوشته این رباعی تیمناً در این نسخه نوشته شد .

آنشوخ بمن دشمن جانست هنوز

بیمهر چو روزگار فانست هنوز

با آنکه مراتاب تجلیش نماند

با من بمقام لن ترانست هنوز

القضه دریای خاطر فیاضش منبع جواهر حقایق و مصباح رأی منیرش

مطلع انوار دقایق بود .

چو کلکش نهد دانه مشک فام

بسی طعایر معنی آرد بدام

بشیرین کلامی چو آن خسروی

که طرز حسن یافت از وی نوی

زهی چون نظامی نادر کلام

ازو یافته کار نظم انتظام

ببزم وی از غیب آید سروش

ز جامش چو جامی سزد جرعه نوش

هیچکس از پادشاهان و شاهزادگان عالمیان کتابخانه رنگین بهتر از

آن شاهزاده با تمکین نداشتند خوشنویسان نادر زمان و نقاشان بهزادسان و

مذهبان و مصوران و صحافان بیشتر در آن کتابخانه مقیم و ملازم بودند

از شعرا خاقانی ثانی خواجه حسین ثنائی مشهدی^۱ که از تربیت یافتگان آن خسرو عالمیان بود همواره در ملازمت آن شاهزاده بسر میبردند و قریب بسه چهار هزار جلد کتاب از هرچه خواستی در کتابخانه عالی نواب میرزایی حاضر بود و در فن و سلیقه انشاء عدیل و نظیر نداشتند منشیان عطار د نشان طفل مکتب آن جنت مکان بودند مکالمات شریفش لطایف و سخنان منیفش طرایف بود مزاجش بخوش طبعی راغب و بسرور و ابتهاج مایل هرچه از کلمه و کلام درر بار آن عالیمقام سر میزد تمامی ثبت و نوشتن داشت در جواب رقعہ شعرای مذکورہ مولانا لطفی جرفادقانی^۲ و مولانا میلی^۳ و مولانا شرف حکاک^۴ و مولانا حرفی^۵ و مولانا کمال شوشتری و مولانا شعوری نیشابوری^۶ و خواجه احمد میرک صوفی مشهدی که در مشهد مقدس انور بخدمت نواب جهانبانی میرزایی نوشته .

۱ - خواجه حسین ثنائی از شعرای مشهور میباشد در سال ۹۹۶ وفات یافته و در لاهور مدفونست ۲ - در هیچیک از تذکره‌ها نامش نیست ۳ - مولانا میلی (میرزاقلی) از بزرگ زادگان قزلباش بود در شعر طبعی بغایت نازک و لطیف داشت با خواجه حسین ثنائی و غزالی مشهدی و وحشی بافقی مشاعره و مباحثه داشته از ایران بهند رفت بخدمت اکبر شاه رسید مداح سلطان ابراهیم میرزا بود و سالها در خدمت وی در مشهد میزیست در سال ۹۹۶ در لاهور وفات یافته است ۴ - مولانا شرف در حکاکی و سخن سنجی استاد بود او نیز خدمت سلطان ابراهیم میرزا معزز بود ۵ - حرفی از شعرای عهد شاه طهماسب بوده او نیز در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بود در این عهد دو شاعر حرفی تخلص می‌زیستند که یکی از آنان اصفهانی بود و کمال شوشتری شناخته نشد ۶ - شعوری نیشابوری از شاعران آن عهد بوده و خط نستعلیق را خوش مینوشت در خدمت سلطان ابراهیم میرزا مورد توجه بود در سال ۹۹۷ در مشهد حین محاصره سپاه اوزبک بشهادت رسید اشعار نغز دارد خواجه احمد میرک صالحی از اولاد خواجه عبدالله مروارید بود. در عهد شاه طهماسب منصب وزارت مشهد مقدس بوی تعلق داشت در فن انشاء مهارت تمام داشت صوفی تخلص داشت برادرش محمد میرک صالحی نیز بسیار مشهورست .

نادرالعصری مولانا قاسم قانونی را طلب نموده بودند که همراه بسیر برده ساز قانون ازو بشنوند چون مولانا قاسم از جانب نواب بجان من مخاطب بودند اینچنین مرقوم قلم نجسته رقم ساخته بودند صورت خط شریف و ارقام المنیف .

جان من لطفی کرده باتفاق شعرا هر جا که میلی داشته باشند بسیر روند و شرف خود دانند و حرفی در باب عذر نگویند و برزبان نرانند که کمال بیشعوری از صوفیگری دورست .

مولانا قاسم قانونی از دارالسلطنه هرات بود از مشاهیر سازنده های عالم است و در علم ادوار بی قرینة دوران و در نغمه داری بی مثل جهان بود و علم و عمل بایکدیگر جمع کرده بود اگر معلم ثانی ابونصر فارابی بودی شاگردی او اختیار کردی چون نواب مستطاب شاهزاده عالم آرا ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا آوازه قانون و نغمات دلکش آن ساز همایون را از واردان دارالسلطنه هرات در مشهد مقدس استماع فرمود غایبانه عاشق آن نادره زمانه گردیده جهت عیش و حضور و فراغت و سرور بر حسب کلام حکیم الهی افلاطون یونانی من لم یسبح بصوت الشجی والحسن البهی فهو فاسد الخراج المحتاج الی العلاج عم راقم امیر وجیه الدین خلیل الله را که از مقربان و در سلك برادران مؤمن ایشان انتظام یافته بود ببهانه پرسشی و نوازش ایالت پناه قزاق خان تملو^۲ که در آن زمان از ترس خاقان جنت-

۱ - محمد بن محمد ترخان از بزرگترین فلاسفه و موسیقی دانان و حکمای ایران تألیفات زیاد دارد وفاتش در سال ۳۳۹ در هشتاد سالگی اتفاق افتاده است.
۲ - قزاق خان تملو از امرای مشهور شاه طهماسب و حاکم هرات بود که بر حسب امر شاه امیرالامراء معصوم بیک صفوی با فوجی از امرای بقتل او مأمور شده او را گرفته در حبس به سال ۹۷۱ کشتند .

مکان کسی مرتکب شنیدن ساز و نگاهداشتن سازنده‌ها نمیشد در خفیه اظهار فرستادن مولانا قاسم از خان نمود خان‌عالیشان نیز امتثال امر عالی نواب جهانبانی کرده مولانا را سپرد مولانا در شهر سنه سبع و ستین و تسعمائه همراه عم فقیر به مشهد مقدس آمده نواب میرزایی در چهار باغ که عمارت عالی ساخته مولانا را در آنجا میداشت مولانا نیز از غایت شفقت و احسان بی‌پایان آن شاهزاده عالمیان همواره حسینی‌وار دم از يك جهتی و ولای آن سپهر اعتلا زده همیشه در سلك سازنده‌ها و مقام نغمه سراها داعی دعای اجابت آن دولت عظمی بوده از غایت راست اعتقادی در پنجگانه بنوازم بندگی قیام نموده در دو گاه صبح و شام بخدمت اقدام داشت اقبال مثال در آن کنج باغ بفراغ بال پناه گرفته صبا صفت در بوستان آن گلستان که قبله آمال ترك و عجم بود راه یافته آوازه قول و پیشرو عملش بعراق و حجاز رسیده و نغمات سازندگی او اهل آوازه نیشابورك و اصفهان و تبریز را حلقه در گوش کشیده غالباً این فن مغلوب او گردیده بود و بسرحد اعجاز رسیده :

مثنوی

شد بسازندگی چنان مشهور	که شده رام او وحوش و طیور
بر کشد چون بضر ب دست آواز	از بدن مرغ جان کند پرواز
نغمه اش چون صبا فرح افزای	عمل و قول او الم فرسای
ساز او بود روح روحانی	همچو داود نبودیش ثانی

پس از آن مولانا قریب بده دوازده سال دو مرتبه در مشهد مقدس و در سفر هرات و حکومت ولایت قاین و سبزوار با آن شاهزاده نامدار همراه بودند چون در آن ایام خواجه محمد مقیم وزیر شاه ولی سلطان قاتی اغلی^۱

۱- شاهقلی سلطان از امرای مشهور ذوالقدر بود حکومت مشهد و للهگی سلطان سلیمان میرزا را داشت در سال ۹۷۸ معزول شد .

که در طنبور بقرینه دوران بود و بواسطه مخالفت شاهزاده عالم آرا سلطان حیدر میرزا^۱ شاه سپهر اعتلا فرمودند که او را از حلق کشیدند و بر سر او امر مطاع بنفاذ پیوست که سازنده‌ها و گوینده‌های ممالک محروسه را عموماً و مولانا قاسم قانونی را خصوصاً بقتل آورند شاهزاده حقیقت‌انتما سلطان ابراهیم میرزا چون از این حکم واقف شد در منزل نشیمن خود سردابه کنده بگج و آجر ترتیب داده چند مدت مولانا را در آنجا بواسطه اطمینان خاطر که خود ناظر و واقف باشد نگاه میداشت و قالی و نمذ بروی آن مخزن انداخته مینشست تا آنکه چند مدت ازین گذشت مولانا را بیرون آورد اتفاقاً مولانا در همانروز بجوار رحمت ایزدی پیوست القبه نواب میرزایی در شعر سنجی و دقایق شعری و نکته‌دانی و تصوف و عاشقی خاقانی ثانی و امیر خسرو دهلوی و مولوی معنوی بودند و از شعرای متأخرین اعتقاد تمام باشعار مولانا لسانی شیرازی^۲ داشتند و او را مخاطب بیابا میفرمودند و پانزده هزار بیت انتخاب و گزین از اشعار و کلیات دیوان بابا فرموده همگی آن دیوان را همراه و در نظر داشتند همیشه این بیت بابا را بر زبان گوهر نشان میراندند .

هرگز غبار خاطر موری نبوده‌ام

این سلطنت بملك سلیمان برابریست

و در تهور و شجاعت و مردانگی میراث مرتضوی و صولت صفوی و نشانه مهابت اسمعیلی داشتند تا جهانست سلطانی چون و بر تخت

۱ - سلطان حیدر میرزا پسر سیم شاه طهماسب بود در سنه ۹۶۲ ولادت یافته و در سال ۹۸۴ پس از وفات پدر مدعی سلطنت و ولیعهدی شد یکروز بعد بشهادت رسید. ۲ - لسانی از شعرای مشهور شیراز میباشد اکثر اوقات در بغداد و تبریز بسر میبرد وفات او در تبریز بسال ۹۴۲ اتفاق افتاده و در سرخاب مدفونست .

کامرانی ننشسته و سروی باعتدال او در جویبار مملکت نرسته.

بیت:

بکوشش چو رستم ببخشش چو حاتم

بحکمت چو هرمس دلاور چو حیدر

وشکار کومه و کلنگ بسیار میفرمودند و بصید کبک و باز رغبت تمام داشتند و تیر را بدست چپ میانداختند و در تیراندازی و قیق بازی و چوگان بازی در جهان انبازی نداشتند. نظم

بچوگان چو او ترکتازی نمود بگوی سر خصم بازی نمود

تفنگ را آنچنان مشق کرده و بجایی رسانیده بودند که گلوله بغیر از نشانه بجای دیگر میل نمینمود و در شناگری سفینه وار بی لنگر حرکت میفرمودند و بروی آب چون ماهی عبور میکردند و در آن حالت تیر میانداختند و لنگری پر از طعام بسیار بروی دست گرفته در آبهای قوی و طویل شنا مینمودند و در طراحی و نقاشی نمونه بی از مانی و یادگاری از استاد بهزاد هروی بودند و از سازها طنبور را خوش مینواختند و از لهو و لعب بازی شطرنج غایبانه خوب میدانستند و در طبخ و تنقلات فرنگی و پختن نان گرجی و ساختن جوارشات و سایر حلویات و مربیات و اطعمه بالوان ید بیضا داشتند و از سایر هنرها و صنعتها مثل ساز تراشی و زهگیر تراشی و بهله دوزی و طنبور سازی و صحافی و مذهبی و افشانگری و عکس سازی و رنگ آمیزی و زرگری استاد بودند و طبع شریفش و ذهن منیفش و سلیقه مستقیمش بهر صنعتی که رغبت میفرمود حکم و اضع آن بطرزی علیحده داشت هیچ هنری و صنعتی از دست وی جان نبرده بود استادان هرفن بطریق شاگردان در خدمت آن خلاصه زمان اخذ تعلیم و کسب تفهیم نموده تصرفات ایشان را پیروی میکردند و با وجود نسبت نسب سلطنت و

ارتفاع حشمت هرگز بجاه و اعتبارات بی اعتبار میل نمیفرمودند و گریزان از آن اوضاع بودند و پیوسته با فقرا و گوشه نشینان و درویشان صحبت داشتی و آن شیمه را بهتر از حشمت و سلطنت دانستی و ازین شغلها و هنرها بهتر عشق و عاشقی بود که هرگز بی منظوری خوب روی نبودند و همگی اوقات شریف صرف جوانان و میل لاله رخان میفرمودند چنانچه خود میفرمایند.

هرزه گردی بود مجنون سخت جانی کوهکن

رسم آئین محبت در جهان جاهی گذاشت

دادعیش و نشاط و عشرت و خوشدلی و کامرانی دادند و اوقات با برکات آن حضرت بلا یعنی و تعطیل صرف نشد و در حسن و پاکیزگی عبارت و ادب و ترحم و شفقت و الفت بر کافه برایا مشابه آبای عظام و اجداد کرام و مشایخ عالی مقام بودند هنگام غضب و اعراض و وقت انحراف مزاج و اعتراض هرگز لفظ رکیکی و سخن کریهی از زبان مرحمت بیان آن نیر برج خلافت استماع نیفتاد هر که آن خلاصه دودمان مرتضوی و قدوة خاندان صفوی را ملازمت کرده بود و حالات و صفات و اخلاق و اطوار آن کیوان وقار نامدار را مشاهده کرده بود بعد از قتل و آن ستمی که از روزگار غدار و مزاحمت اشرار بر آن زبده ابرار واقع شد دیگر خوشدلی را بچشم ندید و هرگز خود را شاد و مسرور نیافت و از شرب مدام که لازمه سلطنت و پادشاهیست احتراز و اجتناب لازم دانسته بعضی اوقات بمداومت برش و دیگر وقتها بخوردن فلونیا و تریاک اقدام مینمودند سن شریف آن اعلیحضرت خلیل منزلت یوسف خلّت سی و چهار سال بود و در عین شباب و جوانی و هنگام عشرت و شادکامی و خلاصه حیوة و زندگانی ازینجهان فانی بسرای جاودانی از قضای آسمانی و چشم زخم فلك دولابی درجه شهدا وسعدا یافتند

و تفصیل آن گاهی در جلد سادس خلاصة التواریخ^۱ شرف تحریر یافته القصه که آفتاب چرخ عالی از برج اقبال انتقال کرد و کوکب فلك سعادت از اوج جلال بحضیض و بال افتاد زهی سنگ دل کوه گرانجان که از سختی این واقعه اختلال باستحکام و بنیان آن راه نیافت و زهی سیه رویی زمین که از استماع این مصیبت خاک بر رخسار و خاشاک بر سر نکرد و چشم ستاره‌ها را چه پیش آمد که قطرات عبرات ریزان نساخت و سقف مرفوع آسمان را چه افتاد که باوجود این قضیه هائله نگداخت .

آسمان هم بران قرار خودست

هم بران قطب و هم بران محور

الحاصل که فرمان عمر آن شاهزاده عالمیان بعنوان کل من علیها فان^۲

مختوم شد .

دریغ آنکه چون راندی او بارگی

نهادی زمین تن به بیچارگی

دریغ آنکه چون برنشستی برخش

زدی نعل اسبش بگردون درخش

زمانه در سوکواری آن شاهزاده باین ترانه و سرود افغان مینمود.

یا رب غم عمرو زندگانش خوریم

یا درد و دریغ جاودانش خوریم

شرح دل تنگ نا امیدیش دهیم

یا حسرت خوبی و جوانیش خوریم

درتمادی قلیل از ایام نافر جام بعد از سن تمیز کسب اینهمه کمالات

و توفیقات نمودند و بعد تأییدات الهی و اعطاف نامتناهی چیزی دیگر نیست

۱- خلاصة التواریخ شش مجلدست و جلد ششم آن مشتمل بر وقایع و حوادث عهد صفویه تا هنگام تألیف که ظاهر آن سال ۱۰۰۵ می باشد. ۲- سورة الرحمن ۵۵-۲۶

و هنگام قتال شاهزادگان و اولاد امجاد شاه جنت مکان که هر کدام ماهی بودند از برج آسمان سلطنت و خلافت و هرچند روز یکی ازیشان بقتل میرسید این رباعی بزبان حال و بیان قال در آن ایام پرملال و قریب بوقت ارتحال برزبان الهام بیان جاری ساختند.

رباعی

ای دل چونشمن تو این کهنه سراسر است

غافل منشین گذرگه سیل فناست

رفتند یکان یکان همه همراهان

تا چشم بهم نهاده‌یی نوبت ماست

وقوع این واقعه نازله و غایله هایلله در دارالمحن قزوین آخر روز شنبه پنجم شهر ذیحجه سنه اربع و ثمانین و تسعمایه صبیئه آن شاهزاده کثیر الافاده نواب گوهرشاد بیگم نعش مبارک آن در دریای معرفت و حقیقت را با نعش والدة ماجده اش نواب گوهر سلطان خانم بنت شاه جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسب به مشهد مقدسی انور نقل فرمود و در حرم و روضه محترم که سابقاً در دارائی مشهد مقدس و مجاورت آن روضه اقدس خود ترتیب داده بودند دفن کردند و از غرایب حالات آنکه در همان محل اراده سردابه پاکیزه‌یی ظاهر شده که کمال پاکیزگی و صفا و ضیاء و روشنی داشت و این مقدمه خالی از سرتی و بخشی نخواهد بود آن علیاجناب پدر و مادر را در آنجا مدفون ساختند افصح المتأخرین مولانا عبدی جنابدی رحمه الله در تاریخ آن واقعه گفته :

گل گلزار حیدر کرار	خلف آل احمد ابراهیم
برفلك سود افسرش که نهاد	در مقام رضا سر تسلیم
وقت رفتن ازین سرای غرور	با دل مستقیم و طبع سلیم

گفت تاریخ سال قتل مرا بنویسید (کشته ابراهیم)

۹۸۲

أَللّٰهُمَّ احْشُرْهُ مَعَ مَنْ يُّلَقَّبُ بِأَبِي الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَتَجَاوَزْ
عَنْ قَفْصِيْرَاقِهِ وَعَطْرِ بِنْسِيْمِ الرَّحْمَةِ قَرَابِهِ .

میرمعزالدین محمد از سادات حسینی دارالامان کاشان بود بغایت
فانی و لا ابالی و اکثر ایام و لیالی بسیر بازار و کبوتر بازی اشتغال داشتی خط
را بمعراج و مرتبه اش رسانیده بود هم جلی و هم خفی هر دو را خوب مینوشت
خطوط او هر چه نوشت تجار بجانب هند بردند سلیقه اش در نظم اشعار ملایمت
بسیار داشت این مطلع ازوست :

آن گل زدا غ دست خود افگار کرده است

هر گز کسی بدست خود این کار کرده است

در شهر سنهٔ خمس و تسعین و تسعمائه در کاشان فوت شد .

مولانا محمد حسین ولد مرحومی مولانا عنایت الله تبریزی است
وی به مشهد مقدس معلی آمده و شاگردی استادی میرسید احمد مشهدی اختیار
نمود و چون دستش قابل بود در اندک روزی ترقی کرد و خط را بمرتبه بی
رسانیده که همگان او را بر استادان ترجیح مینهادند در زمان سلطنت شاه
اسمعیل ثانی مدار کتابه نویسی عمارات دولتخانه و درها متعلق باو بود در
ایام جوانی فوت شد .

مولانا باباشاه از اصفهان بود او نیز از خوشنویسان مقرر بود
کتابت را بهتر میکرد و بغایت با مزه مینوشت بعبات عالیات رفت و مدتی
در بغداد بکتابت اشتغال داشت در شهر سنهٔ ست و تسعین و تسعمائه در
دارالسلام بغداد رحلت نمود .

۱- بنا بقول صاحب عرفات تا سال هزار در قید حیات بوده شعر نیز میسروده و
چنانکه صاحب کتاب کشف الرمل نوشته در طلسمات و اعداد و جفر نیز استاد بوده است .

مولانا محمدرضا چرختاب از مشہد مقدس بود شاگرد استادی میر سید احمد مشہدی است بسیار بسیار خوش مینوشت و از کاتبان مقرر گردید و از آنجا بدارالعبادہ یزد افتادہ در آنجا ساکن شد .

مولانا محمد زمان اگرچہ اصلش از دارالامان کرمان بود اما در دارالسلطنۃ تبریز نشو و نما یافتہ در خط تبریزی مینوشت و در آنجا ترقی کردہ خوشنویس شدہ بود خطش بسیار نازک و بامزہ است کمتر از یاران نمینویسد قطعہ نویس بود و در کتابت ہم نظیر نداشت .

میروجیہ الدین خلیل اللہ عم راقم است اگرچہ در اوایل مشق تعلیق میکرد و روش مولانا درویش داشت بعد از سی سالگی بوادی مشق خط نسخ تعلیق افتاد چون در مشہد مقدس در خدمت شہزادہ عالم آرا ابوالفتح سلطان ابراہیم میرزا بسر میبرد در ملازمت میرزایی شروع در مشق نمود و تعلیم از نواب جہانبانی گرفت خطش ترقی نمود بسیار صاف و پاکیزہ و پختہ مینوشت جلی را بغایت خوش مینوشت و در آخر پیش استادی میرسید احمد مشہدی تعلیم گرفت و بروش حضرت میر چیزی مینوشت وی از جملہ برادران مؤمن و مخصوصان آن شہزادہ عالمیان بود و در شجاعت و تیراندازی و سپاہیگری و تفنگ اندازی عدیل نداشت و تفنگ را بمرتبہ بی رسانیدہ بود کہ ہرگز خطا نمیکرد و مکرر ابوالخان اوزبک بحوالی مشہد مقدس معلی آمدوی ہمراہ غازیان بیرون رفتہ دست بردہانمود و در چوگان بازی و قیق اندازی با نواب جہانبانی ہمبازی بود و گوی تفوق و رجحان بواسطہ سیف و قلم از سایر تاجیکان ربودہ بود بعد از رحلت شہزادہ کثیر الافادہ دیگر اختلاط با کسی نکرد و قطع نظر از دنیا و مافیہا کردہ در ولایت ہم بزراعت و عمارت و طاعت و عبادت اشتغال داشت و سلیقہ شعر

و طبع موزون داشت هر گاه که نواب جهانبانی شعری یا رباعی میفرمودند
حسب الامر تتبع مینمود این مطلع ازوست.

دوری از بزم وصال از من مهجور نیست

بخت بد کرده است از بخت من اینها دور نیست

آخر در دارالمؤمنین قم در شهور سنه اربع و الف رحلت نمود عمرش
هفتاد و دو سال بود.

مولانا محمد شریف از بزرگ زادهای اعراب نمیری است بواسطه استعداد
ذاتی کسب فضایل نمود هم جلی وهم خفی را خوش مینوشت و از دیگر حیثیات
مثل حکاکای بهره‌ی تمام داشت و نسخ تعلیق را بطریقی که مینوشت در عقیق
نقش مینمود و در سپاهیگری و شجاعت خود صاحب میراث بود.

میر عماد از سادات سیفی دارالسلطنه قزوین اند از خوشنویسان مقرر
گردیدند هم جلی وهم خفی را خوب مینویسد خطش در ربع مسکون
دوید و خود نیز تا حجاز رفت بعد معاودت از آنجا چند سال در سلك کاتبان
کتابخانه مرحومی فرهاد خان قرمانلو انتظام یافت و در خطه سمنان بسر
میرد بعد از قتل خان مشارالیه در دارالسلطنه قزوین که وطن مألوف و
مسکن مشعوف ایشانست بکتابت و قطعه نویسی اشتغال دارند و از خدمت
و ملازمت سلطان محترز است.^۱

۱- میر عماد در حدود سال ۹۶۱ در قزوین متولد شده و چون بحد رشد رسیده
به تبریز رفته خط نستعلیق را نزد مولانا محمد حسین تبریزی مشق کرد برخی گویند
میر شاگرد مالک دیلمی بود علی ای حال پس از چندی بخاک عثمانی مسافرت کرده و
به حجاز رفته و پس از مراجعت بخدمت فرهاد خان پیوست و در خدمت وی عازم هرات
گشت و پس از قتل او در سال ۱۰۰۷ بگیلان سفر کرد و از آنجا بقزوین بازگشت و
بکتابت و قطعه نویسی اشتغال جسته و پس از سالی چند باصفهان رفت و اینکه بعضی نوشته‌اند
میر بدر بار رفت و از مقربان و ندیمان شاه عباس شد و نوازش یافت صحیح بنظر نمیرسد ←

مولانا باقر خورده از کاشان است برادر مولانا مقصود شاعر است جلی و خفی را هر دو خوب مینویسد و خطش خیلی مزه و نزاکت دارد . مولانا مالک از کاتبان و خوشنویسان دارالمؤمنین قم است او نیز جلی و هم خفی را خوش مینویسد و در قم بدرویشی و کتابت اشتغال دارد و خطش بواسطه آنکه در قم مانده و سفری نکرده در پرده خفا مانده . مولانا میرحسین سهوی : قبریزی است پدرش سراج بود شعر را خوب میگوید و تخلصش سهویست مشق بسیار کرده و در آن فن زحمت بسیار کشید تا خطش پیش آمد جلی و خفی هر دو را خوب مینوشت بعد از فترت قبریز به عراق افتاد و کاشان را خوش نمود در آنجا ساکن شد و قرب دوازده سال در آن بلده فخره بسر برد و آخر دلگیر گشته با فرزندان عزیمت هندوستان نمود این مطلع از اشعار اوست .

طرفه حال است که دارد شب هجران عاشق

خواب نا کرده و صد خواب پریشان دیدن

حکیم رکنا: اسمش مسعود است از خانواده حکمت و افاضت است آبا و اجداد عظام او از حکمای پادشاهی و مقربان درگاه خلافت پناهی بودند وی نیز بدستور در زمره حکمای دیوان منخرط بود استعداد تمام و اهلیت بسیار داشت خوش و بامزه مینویسد و از شعرای مقرر است اشعار او در تذکره الشعرا ثبت افتاده مدتی حکیم دیوان شاه عالمیان پناه عباس بهادر خان بود مزاج و هتاج اشرف را ازو انحرافی پیدا شده او را از ملازمت اخراج

→ چه با صفت آزاد منشی و احتراز او از خدمت شاه و قتل وی این نظر تأیید نمیگردد
بهر تقدیر میرعماد در سال ۱۰۲۴ بتحریرک شاه عباس و بدست استاد مقصود مسگر بقتل رسید و پس از او بازماندگانش هر يك بسویی سفر کردند برخی چون عبدالرشید خواهر زاده اش بهند رفتند و بعضی بخاک عثمانی پناه بردند مولانا ابراهیم پسر میرعماد و گوهر شاد دخترش در خط نستعلیق استاد بوده اند .

فرمودند و مواجیش را مسترد کردند وی هرچه داشت تنخواه نمود و يك دو سال در کاشان برد که ودکان نشسته بامر طبابت اشتغال داشت و از آنجا عزیمت زیارت مشهد مقدس و روضه اقدس نمود در آنجا نیز شاه عالم آرا باو توجهی نفرمود در وقتی که نوآب مالک رقاب متوجه سفر بلخ بودند او با فرزندان متوجه هندوستان گردید این مطلع ازوست :

شهید چشم مست آنچنان کیفیتی دارد

که در روز قیامت نیز مست از خواب برخیزد

مولانا شمس الدین محمد: اصلش از ولایت بسطام است و در مشهد مقدس شاگردی استادی میرسیداحمد نموده و کاتب مقرر گشته و در کتابخانه اشرف بکتابت اشتغال دارد و صاحب تیول و مواجب است و با مزه و خوش مینویسد .

مولانا سلطانحسین قونی: شاگرد مرحومی میرمحمدحسین باخرزیست خط نسخ تعلیق هم خفی و هم جلی را خوب مینویسد از کاتبان مقرر است از خراسان به عراق آمد او نیز یکچندی در سلك کاتبان فرهادخان^۱ انتظام داشت .

مولانا محمدامین در سلك خوشنویسان زمان منتظم است و از شاگردان سرآمد مرحومی مولانا محمدحسین قبریذری اند هم جلی و هم خفی را خوب مینویسد وی از اولاد عقیل^۲ است و در رستمدرار بوده اند و پدر وی بغایت عابد و متقی بوده و عمش مولانا میرحسین عقیلی در زمان خاقان جنت مکان علیین آشیان ابوالبقا شاه طهماسب انارالله برهسانه از جمله فضلاء و صلحاء

۱- فرهادخان قرمانلو از امرای بزرگ شاه عباس بود و مورد عنایت خاص امیرالامراء خراسان گشت حکومت هرات بوی تعلق گرفت امیری هنردوست بود و اهل هنر مورد توجه وی در سال ۱۰۰۷ بامر شاه عباس اللهوردیخان او را کشت. ۲- عقیل بن ایطالب برادر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

وقت بود و او را داخل مجالس علماء نموده‌اند و والدمشارالیه همراه نوآب
غفران پناه سام میرزا بدارالارشاد اردبیل رفته مولانا محمد امین در آن بلده
طیبه متولد شده و در میانه شیخاوندان بزرگ شده و کسب خط نموده و پس
از سن تمیز در ایام نوآب کامیاب قمر رکاب یعنی شهید سعید سلطان حمزه
میرزا کتابدار مرحومی اسمی خان شاملو^۱ گشتند و همواره منظور نظر
شاهزادگی میبودند و او را صاحب السیف و القلم تعریف میفرمودند بعد از
ارتحال ایشان پای همت در دامن عزلت و قناعت کشیده بدرویشی و عبادت
اقدام دارند و علایق و عوایق را بالکلیه برطرف نموده و کنار نهاده‌اند و
و بمشق و کتابت اکتفا مینمایند طبعش در گفتن اشعار ترکی بغایت ملایمت
دارد و سخنان خوب و مضامین مرغوب از سر زده این رباعی از آن جمله
است :

دیلدن منی صالدی آتش هجراننک

من او ستمه گل گل اولاهم قرباننک

گیجدن منی بوگون آتشی دریلندن

شیمدی منونک السونای بکم درباننک

در تاریخ شهر محرم الحرام سنه خمس عشر و الف در دارالسلطنه

قزوین ملاقات افتاد .

مولانا علی رضا تبریزی سابقاً در تلو خوشنویسان ثلث و نسخ ذکر
ایشان شد اما چون در جبلت بیعتش مذکور بوده که در فن خط نسخ تعلیق
سرآمد زمان و نادره دوران گردد طبع شریفش بدان مایل و ذهن منیفش بدان
راغب گشت و شروع در مشق آن نمود و در اندک زمانی بزور و قوت

۱- اسمی خان شاملو «اسماعیل قلی بیگ» پسر ولی خلیفه شاملو از سرداران معروف

صفوی برادر مرشد قلبی خان شاملو است که در سال ۹۹۶ هجری بتحریر مرشد قلبی خان استاجلو بقتل رسید.

ام الخطوط که عبارت از ثلث است خوشنویس گشت و خط را بجای بلند رسانید و هرچه از مولانا میرعلی نقل مینمایند تفرقه‌یی چند ندارد و آنچه از قلم گوهر ریز ایشان میریزد روز بروز تفاوت بیّن ظاهر میشود وی بعد از ایّامی که در مسجد جامع دارالسلطنه قزوین بکتابت و قطعه نویسی اشتغال داشتند بملازمت فرهادخان رسیدند و خان مشارالیه او را تربیت و رعایت فرمود و جهت مومی‌الیه کتابت میکرد دو سال همراه خان به خراسان و مازندران رفت چون شاه مالک رقاب سپهر رکاب از حقیقت احوال او اطلاع یافتند ایشان را از خان گرفته ملازم خود ساختند اکنون ده دوازده سالست که در ملازمت رکاب ظفر انتساب شاه کام بخش کامیاب در جمیع یورشها و یساقها اقدام دارند و از جمله مقربان و مخصوصان پادشاه عالمیاند و گاهی بکتابت و قطعه نویسی اشتغال دارند و پیوسته در مجلس بهشت آئین و محفل خاص خلد برین در سلك مقربان شرف اختصاص دارند و بتفقدات و انعامات و نوازشات بیغایات سرافراز و مفتخرند و طبع سلیم ایشان بنظم اشعار نیز ملایمت بسیار دارد و این رباعیات از اشعار اوست^۱ :

۱ - علیرضا تبریزی در نسخ شاگرد علاءالدین تبریزی و در نستعلیق تلمیذ محمد حسین تبریزی بود ابتدا در تبریز میزیست و آنگاه بقزوین آمد و در مسجد جامع بکتابت و قطعه نویسی اشتغال جست بعد از چندی بخدمت فرهاد خان قراملو سردار نامی آغاز سلطنت شاه عباس درآمد با او بخراسان و مازندران رفت حسن خط و هنر وی بگوش شاه عباس رسید او را از فرهادخان خواست علیرضا در سال ۱۰۰۱ بنا بقول ملا جلال منجم در سلك ندیمان مخصوص شاه انتظام یافت و بخلع فاخر سرافراز شد و نزد شاه عباس ترقی بسیار کرد در سال ۱۰۰۷ منصب کتابداری را جبراً و قهراً از صادقی بیک افشار شاعر و نقاش مشهور گرفت ولی صادقی بیک از کارکناره نجسته و همواره در منصب کتابداری معارض علیرضا بوده چنانکه موجب این شغل تا پایان عمر بوی پرداخته شده و در کارهای کتابخانه دخالت داشته علیرضا در دربار شاه عباس مصدر کارهای هنری بود در سال ۱۰۱۰ که شاه ابنیه آستان قدس رضوی را تعمیر کرد وی ←

تا زاتش عشقت جگرم گشت کباب

پیوسته رود ز دیده و دل نمک آب

آسودگی و عشق تو امریست محال

صبر و دل بیقرار نقشیست بر آب

* * *

تاخانه نشین شدی تو ای در خوشاب

پیوسته مراست در غمت دیده پسر آب

من خانه دل خراب کردم ز غمت

تو خانه نشین شدی و من خانه خراب

مولانا نعمت الله از مقری زاده های مشهد مقدس معلی است پدرش

در سلك مقر بان آن آستان عرش سان انتظام داشت وی در اوایل حال در

مشهد مقدس پیش استادی میرزا سیداحمد مشهدی تعلیم گرفت و در آخر

→ نظارت این تعمیر را بعهده داشت و کتیبه های صحن مبارک و خواجه ربیع را بخط ثلث

نگاشت و الواح زرین دور ضریح که بوسیله استاد مستعلی زرگر ساخته شده بخط

نستعلیق وی زینت یافته در سال ۱۰۱۷ با امر شاه باتفاق شیخ بهائی و ملاجلال منجم

برای تجدید بنای رصدخانه مراغه اقدام کرد و در سال ۱۰۲۰ شاه خانه های او را بمبلغ

سیصد تومان خرید و برای بنای مسجد جامع تخصیص داد و استاد بدیع الزمان تونی

طرح و بنای آنرا عهده دار شد و کتیبه آنرا علیرضا نگاشت که اکنون بمسجد شاه

معروفست از علیرضا کتیبه های متعدد در اصفهان و قزوین باقی مانده و چنانکه از آثار وی

برمیآید تا سال ۱۰۲۵ در قید حیات بوده و از این پس نامی از او نیست و پایان

عمرش نامعلوم می باشد .

صاحب عرفات گوید علیرضا و خوشنویس عهد بعد باهم موافقت و هر دو ۱۱۱۱

میشوند ویرا میرعلی ثانی میخواندند علی ای حال علیرضا وقتی که ملازم شاه عباس

شد خود را بشاه منسوب کرده عباسی خواند سپس شاهنواز را لقب خود ساخت از

علیرضا دو پسر فاضل باقی ماند نخست بدیع الزمان نام داشت که در خط نستعلیق استاد

بود دوم محمد رضا که نسخ را نیکو مینوشت .

در دارالسلطنه هزوین در خدمت مولانا علیرضا تبریزی مشق می‌گرفت و
خطش صورتی بر کرد و سلیقه شعر هم دارد بعد از تسخیر مشهد مقدس بوطن
خود رفته آنجا میباشد این ابیات ازوست :

حرام باد بران دیده ذوق دیدارت

که خواب را بخیال تو آشنا سازد

رباعی

از دیر بسوی کعبه می‌آیم باز

از اهل حقیقتم نه از اهل مجاز

جان در کف و دل در آستین می‌آیم

سویت بهزار حاجت و عجز و نیاز

فصل چهارم

در ذکر احوال نقاشان

سابقاً مذکور شد که قلم بردونوع است یکی نباتی و آن قلم کتابتست که شرف عرض یافت و دیگری قلم حیوانیست که قلم مو باشد که سحر سازان مانوی فرهنگ و جادو طرازان ختایی و فرنگ بدستاری آن اورنگ نشین کشور هنر و نقش بندان کارخانه قضا و قدر گشته اند و چون چهره گشایان پیکر این فن بدیع اثر نسبت هنر را نیز بقلم معجز رقم شمسہ خمسہ آل عبا علی المجتبی الرضی المرتضی و وصی المصطفی صلوات اللہ و سلامہ علیہ درست مینمایند و متمسک بدین اند که در نقوش اقلام کرامت نظام آن حضرت که بتذہیب ایشان مزین است به رأی العین مشاهده نموده اند که قلمی فرموده اند کتبہ و ذہبہ علی بن ابیطالب و حکایتی درین معنی بحلیہ نظم آمده :

منظومہ

شنیدم کہ صورتگران ختای	نخستین کہ گشتند صورت گشای
بخون جگر رنگی آمیختند	مثال از گل و لاله انگیختند
چو مو گشته باریک از آن آرزوی	پی موشکافی قلمشان ز موی
ز گلہا یکی صفحہ آراستند	بآیین و زیبی کہ خود خواستند

نهادند از آن رو ختایش نام
 چو دور نبوت به احمد رسید
 خطا پیشگان ختایی نژاد
 بدعوی یکی صفحه آراستند
 نه از نقش آراسته يك ورق
 ببردندش از عین کافر دلی
 چو شاه ولایت بدید آن رقم
 رقم کرد اسلامی دلربای
 چو آن اصل افتاد در دستشان
 که کلك ختایی از او یافت کام
 قلم بر سر دیگر ادیان کشید
 نمودند نقش نخستین سواد
 نظیرش ز شاه رسل خواستند
 که پر کرده از لاله و گل طبق
 بدعوی سوی شاه مردان علی
 باعجاز بگرفت در کف قلم
 که شد حیرت افزای اهل ختای
 بشد نقشهای دگر پستشان

پوشیده نماند که خیالات عجیبه و انگیزهای غریبه اهل این صنعت
 مشهور هر دیار و منظور اولوالبصار است و قوت مخیله و نزاکت طبع که
 این طایفه راست از اهل صنعت هیچکس را نیست پیکری که در لوح خاطر
 نقاش چهره میگشاید در آینه خیال هر کس روی ننماید .

حکایت

آورده اند که در خراسان نقاشی بیمانند و زرگری هنرمند باهم مصاحب
 و بصحبت هم مایل و راغب بودند ظاهراً نقاش را صورت افلاس روی داد
 چنانچه بهیچوجه نقش بودن در وطن مألوف با خود نمیتوانست بست با
 زرگر خیال بندی سفر روم در میان نهاد و برفاقت او از خراسان بآن بوم رفت
 و رحل اقامت در بتخانیهی انداخت بزرق و شید عاکفان آن بتخانه را مرید
 و معتقد خود ساختند سالی در آنجا بسر بردند و چون محل اعتماد گشته بودند
 کلید بتخانه در دست ایشان میبود شبی بتان را در هم شکسته زر و سیم
 بیشمار از آن دیر بدر بردند و خود را بلطایف الحیل رهانیده

بتدریج و مرور بوطن خود رسانیدند و زر و سیم را در صندوقی ضبط کرده و در خانه نهادند و بوقت حاجت میگشادند و خرج میکردند روزی زرگر نصفی از آن زر و سیم خیانت کرده بموضعی دفن کرد چون نقاش را چشم برصندوق افتاد بفراست دریافت و هر چند زبان زرگر را کافت اعتراف نمود لاجرم بصوب تدبیر شتافت و باصیّادی مصاحب شد و بعد از ایصال خدمات لایقه دو خرس بچه از صیّاد گرفت و بمنزل برد و پیکری از چوب تراشیده بصورت زرگر چهره گشایی کرد و هر گاه خرس بچه‌ها را طعمه میداد آن طعمه را در جیب و بغل آن تمثال مینهاد تا ایشان بدان عادت کردند روزی زرگر را با دو پسر بمهمانی برد و ایشان را شب نگاهداشته پسران را از او بدزدید صباح زرگر هر چه گردید پسران را نیافت و باتفاق نقاش بسرای حاکم شتافت نقاش در حضور حاکم گفت صورت غریبی حادث شده پسران او را شب در منزل کرده و چون صباح در گشادم ایشان را مسخ یافتم بصورت دو خرس بچه از انفعال این راز را با او در میان نهادم و کار بدینجا رسید که حاضران گفتند مسخیت از امت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم نمیباشد آیا چه صورت از روی نموده که موافق ملت حضرت نبوی نبوده که مهم پسران او این شکل بر کرده بنا برین خرس بچه‌ها را بمجلس حاضر کردند چون دو روز از وعده طعمه ایشان گذشته بود و خرس بچه‌ها بغایت گرسنه بودند چون نظر ایشان بزرگرافتاد او را همان تمثال پنداشتند و سربجیب و بغل زرگر میبردند و تملق مینمودند همه کس این رامسلّم داشتند و آن هر دو از مجلس برخاستند زرگر را حکایت خیانت خود بخاطر رسید دست بتوبه و انابت بر آورده بخانه نقاش آمد و سر در قدم نقاش نهاد زر و سیم دزدیده را باز داد نقاش خرس بچه‌ها را ازو گرفته بدرون خانه برد و پسران

اورا باز آورد و پرده از روی راز برگرفت و زرگر او را دربر گرفته عذر خواست .

حکایت

گویند که بود پادشاهی
بودش به رخی چو لاله راغ
فرخنده مصاحبی قرین داشت
مانی رقی که گاه تصویر
بر سنگ چو نقش آب بستی
بر دور مه از قلم کشیدی
از عین تری که در قلم داشت
نقش رقمش طراز چین بود
از عالم جان صد آفرین داشت
خورشید لقا شه فلک خشم
مانی قلمی دگر قرین داشت
میخواست که حیلہ یی بسازد
زد نقش کزوشه جهاندار
آن نقش طراز مانوی دست
برداشت صحیفه دل افروز
شه را تیری بدست و از خشم
از تیر گه کجی ستادن
زین تازه خیال آن خردمند
شه یافت چو فکر سحر سنجش

مه طلعت و آفتاب جاهی
یک نرگس ناشکفته در باغ
کو نقد هنر در آستین داشت
ماندی رقمش بنقش تقدیر
هر کس دیدی سبو شکستی
مه ظلمت سلخ را ندیدی
آثار حیات در رقم داشت
صورتگریش بلای دین بود
جان خود قلمش در آستین داشت
میدید بمانیش بیک چشم
کزوی دردل نهفته کین داشت
با وی نقشی بمکر باز
شد صورت خویش را طلبگار
با خویش خیال نقش شه بست
بنگاشت بر آن بطبع فیروز
زد تباب سنان بگوشه چشم
باید چشمی بهم نهادن
بگشاد ز رشته هنربند
بخشید دو ملک دسترنجش

زان يك صله هنر طرازش وان يك صله خيال بازيش
 زان كار دل حسود بشكست نوميد بكنج غصه بنشست
 و همچنانكه در خط شش قلم اصل است درين فن نيز هفت اصل
 معتبر است :

اسلامی . ختایی . فرنگی . فصالی . ابر . واق . گره .

مثنوی

خوشا خامه سنجان جادو طراز

روانبخش از خامه سحر ساز

به هر آفریده در آویخته

نظیری ز هر يك بر انگيخته

شده پرو صنع يزدان پاك

ز پرگار افلاك تا سطح خاك

سوی آفرینش نظر داشتند

سوادى في هر اصل برداشتند

به نقش جهان صنعشان رهنمون

قلم پیششان بهر سجده نگون

ندانم بصورت چه فن میکنند

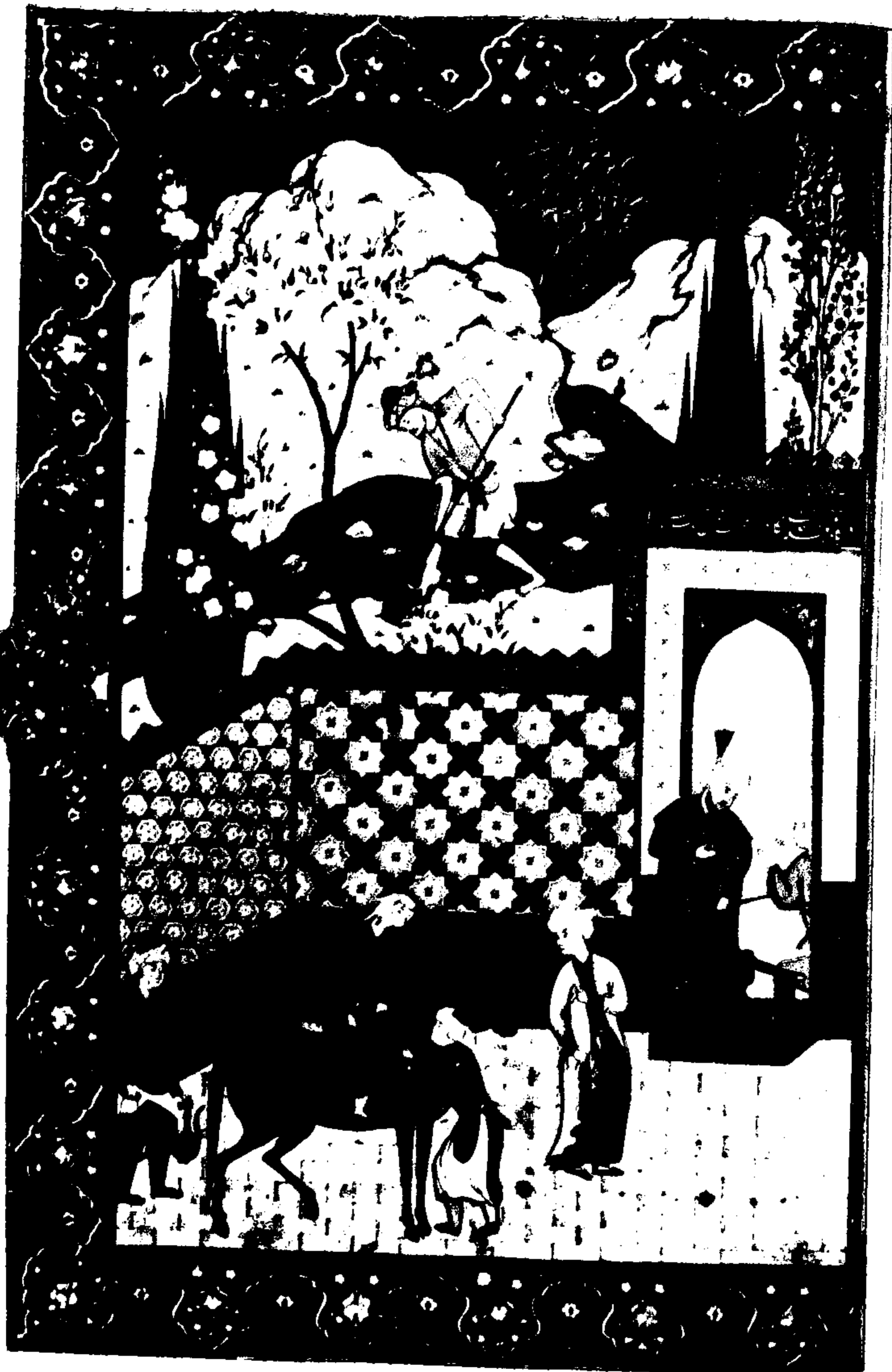
که گویی بمردم سخن میکنند

چون استادان این فن بیش از آنند که در دایره احصا و حیطة احصار

توان در آورد و افزون از آنند که در کارگاه و صوركم فاحسن صوركم^۱ روی

شناسان ایشان را توان شمرد اگر تمامی مهندسان و نقاشان را درین اوراق

مذکور سازد مطالعه کنندگان راقم را بدراز نفسی منسوب سازند لاجرم



بر همین قدر اختصار افتاد و نی قلم سخن ساز ذکر بعضی از متأخرین ایشانرا
آغاز نهاد .

اما استادان مشهور ممالک خراسان مثل خواجه میرک و مولانا حاجی
محمد و استاد قاسم علی چهره گشا و استاد بهزاد ایشان در زمان سعیددارین
سلطان حسین میرزا زبده مصوران روزگار و قدوة نقاشان شیرین کار بوده اند
مولانا قاسم علی نقاشی را در کتابخانه امیر کبیر علیشیر کسب نموده و بسبب
تعلیم ایشان گوی سبقت از اقران ربوده و پیوسته در ملازمت امیر کبیر کمر
خدمت بسته و خواجه میرک^۱ و مولانا حاجی محمد^۲ نیز در آن زمان بوده اند
با وجود مهارت در فن تذهیب و تصویر خواجه میرک در علم کتابه نویسی
نیز شبیه و نظیری نداشتند بلکه خطوط کتابه نویسان ما تقدّم را منسوخ ساختند
و بیمن التفات امیر علیشیر لوای آنا و لا غیر باوج سپهر برین رسانیده بعد
از ایشان :

استاد درویش و خلیفه حیوة شبیه و عدیل نداشتند پس از آن .

۱ - میرک هروی در علم تصویر و تذهیب و خط در عهد خود بی نظیر بود اکثر
کتیبه های عمارات هرات را در آن عهد او مینوشت و فاتهش در زمان استیلای محمد خان
شیبانی بر خراسان «۹۱۳» اتفاق افتاده است. ۲ - حاجی محمد ذوفنون عهد خود بود
بقلم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر مینمود در فن تذهیب و
تصویر مهارت تمام داشت و در چینی پزی فغفوری استاد بود مدتی کتابدار امیر علیشیر بود
و در کتابخانه امیر صندوق ساعتی ساخته بود و پیکر صورتی تعبیه کرده بود که چوبی
در دست داشت و چون یکساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب را یکنوبت بر نقاره
که در پیش او بود میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو نوبت و الی آخر حاجی محمد
پس از مدتی از امیر علیشیر رنجیده از خدمت او دوری جست در سال ۹۰۴ که بدیع
الزمان میرزا بمحاصره هرات پرداخت بشاهزاده پیوست و کتابدار او گشت و در اوانیکه
محمدخان شیبانی بر خراسان استیلا یافت «۹۱۳» از اینجهان درگذشت.

نادره دوران و اعجوبه زمان و بهترین نقاشان استاد بهزاد وی از دارالسلطنه هرات است .

استاد زمانه حضرت بهزاد است

کو داد هنروری بعالم دادست

کم زاد بسان مائی از مادر دهر

بالله که بهزاد ازو به زادست

استاد از طفولیت از مادر و پدر مانده و استاد میرک که کتابدار پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا بود او را برداشته تربیت نمود و در اندک زمانی ترقی فرمود کارش بجائی رسید که تا صورت نقش بسته همچو او مصوری کس در این روزگار ندیده .

مثنوی

نگار زغالش بچابک روی بهست از قلم گیری مانوی

اگر مائی ازوی خبرداشتی ازو طرح و اندازه برداشتی

بود صورت مرغ اود لپذیر چو مرغ مسیحا شده روح گیر

استاد از زمان عشرت نشان پادشاه کامران سلطان حسین میرزا تا چند مدت از اوایل سلطنت و پادشاهی شاه جنت مکان علین آشیان سیدالسلطنین و افضل الخواقین شاه طهماسب در عرصه روزگار بودند و آثار معجز نگار ایشان بسیار است فوتش در دارالسلطنه هرات در حوالی کوه مختار در حظیره پراز نقش و نگار مدفون است^۱.

۱- لقب استاد بهزاد کمال الدین است در اواسط نیمه دوم قرن نهم در هرات متولد شده و دوران جوانی را در آنجا گذراند بیمن تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر در نقاشی بمرتبه عالی ترقی کرد و سلطان حسین میرزا بآنجناب التفات و عنایت بسیار داشت بهزاد در سایه توجهات استاد میرک هروی در نقاشی بمقامی عالی رسید چون سلطان حسین میرزا در سال ۹۱۱ وفات یافت و پسرهایش در هرجا بودند دم از—



برقم کمال الدین بهزاد صفحہ ۱۳۴



استاد دوست‌دیرانه او از شاگردان بی‌قرینه استاد بهزاد است در کمال زیرکی و فطانت بوده و مدتی در خدمت شاه جمجاه رضوان بارگاه شاه

→ خود سری میزدند بدین واسطه خراسان را نظمی مترتب نبود تا آنکه شیبک خان اوزبک خراسان را گرفت و شاه اسمعیل در سال ۹۱۶ لشکر بدانجا کشید و با وی جنگ کرد و او را شکست داده و مقتول ساخت و خراسان را گرفت و برخی از هنرمندان را مثل استاد بهزاد و میرک و حاجی محمد و قاسمعلی که در هرات میزیستند با خود به تبریز برد بهزاد نخستین نقاشی است که اسلوب نقاشی مغولی را در ایران متروک ساخت و سبک و شیوه‌ی خوش مخصوص ایرانیان را بوجد آورد.

بهزاد پیوسته در خدمت شاه اسمعیل معزز و محترم بود و بریاست کتابخانه شاهي ارتقاء جست با توجهات شاه اسمعیل و شاه طهماسب که پس از وفات پدر در سال ۹۳۰ سلطنت رسید بهزاد در تبریز شاگرد بسیار تربیت کرد که خواجه عبدالعزیز و استاد مظفرعلی سرآمد آنان بودند اینکه قاضی میراحمد وفات او را در هرات نوشته اشتباه است استاد بهزاد در تبریز بسال ۹۴۲ وفات یافته و قبر وی در باغ شیخ کمال در جنب مزار شیخ واقع شده و این قطعه بر سنگ مزار وی نقش بوده است:

و حید عصر بهزاد آنکه چون او	ز بطن مادر ایام کم زاد
اجل چون صورت عمرش پرداخت	قضا خاک وجودش داد بر باد
زمن صورتگری تاریخ پرسید	بدو گفتم جواب از جان ناشاد
اگر خواهی که تاریخش بدانی	نظر افکن به (خاک قبر بهزاد)

۹۴۲

سواد فرمان شاه اسمعیل برای کلانتری کتابخانه همایون بنام بهزاد

چون ارادت کارخانه ایجاد و تکوین و هشیئت محرر رنگارخانه آسمان و زمین که بر طبق کلمه و صورت کم فاحسن صورت کم نقش وجود غرایب نمود بنی نوع بشر در احسن صورت بر صفحه امکان پرداخته قلم قدرت اوست و تصویر صورت تفضیل افراد انسان بر سایر مخلوقات ربثانی بمقتضای و فضلناهم علی کثیر ممتن خلقنا تحریر کرده انامل حکمت او منشور انا جعلناک خلیفه فی الارض را بر صحیفه حلکاری خورشید بخامه عطارد بنام همایون اتسام ما امضاء نموده و او را قسپهر لاجوردی راجهت کتابت روزنامه آثار ←

طهماسب بسر برد. بعد از آن بجانب هند رفت و در آنجا ترقی کرد^۱.

→ فتح و نصرت ما بافشان نقره کوب کواکب و جدول شنجرف گون شفق منقش و مزین فرموده لایق آن و مناسب چنان مینماید که لوح ضمیر الهام پذیر همایون که مطرح اشعه انوار الهی و مظهر صور آثار خیرخواهی است بدینصورت مصور باشد که هر مهم از کرایم مهمات سرکار کامرانی و هر امر از عظیم امور کارخانه جهانبانی بهنرمندی دانا و کاردانی فضیلت انما که بطراحی ذهن باریک بین و رنگ آمیزی طبع ظرافت آئین طرح ابداع انواع کفایت و نقش اختراع اصناف فراست بر تخته وجود ظاهر تواند نمود و نقاب حجاب از چهره مطلوب و مقصود تواند گشود و مفوض و متعلق باشد بناء علی هذا درین ولا نادر العصر قدوة المصو رین و اسوة المذهبین استاد کمال الدین بهزاد را که از قلم چهره گشایش جان مانی خجل شده و از کلك صورت آرایش لوح ارتنگ منفعل گشته و پیوسته قلم و ارسر بر خط فرمان واجب الاذعان نهاده و پرگار مثال پای در مرکز ملازمت آستان خلافت آشیان استوار کرده مشمول الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخته حکم فرمودیم که منصب استیفاء و کلانتری مردم کتابخانه همایون و کاتبان و نقاشان و مذهببان و جدول کشان و حلکاران و زرکوبان و لاجورد شویان و سایر جماعتی که بامور مذکوره منسوب باشند در ممالک محروسه مفوض و متعلق بدو باشد سبیل امرای روشن ضمیر و وزرای بی شبه و نظیر و نواب درگاه عالم پناه و ایسلچیان بارگاه سپهر اشتباه و مباشران امور سلطانی و متصدیان مهام دیوانی عموماً و اهالی کتابخانه همایون و جماعت مذکوره خصوصاً آنکه استاد مشارالیه را مستوفی و متعهد کلانتری دانسته کارهای کتابخانه را باستیفا و بر آورد او رسانند و آنچه بر آورد کند بمهر و ثبت او معتبر دانند و از سخن و صوابدید او که در باب ضبط و ربط امور کتابخانه همایون گوید عدول و تجاوز نمایند و آنچه از لوازم امور مذکورست مخصوص بدو شناسند و مشارالیه نیز باید که صورت امانت و چهره دیانت بر لوح خاطر و صفحه ضمیر منیر مصور و مرتسم گردانیده بطریقه راستی در این امر شروع نماید و از میل و مداهنه مجتنب و محترز بوده از جاده صدق و صواب انحراف و اجتناب نکند از جوانب برین جمله بروند و چون این حکم همایون بنقش توقیع و قیوع اشرف اعلی منقش و مشرفو محلتی گردد اعتماد نمایند تحریراً فی ۲۷ جمادی الاولی سنه ۹۲۸.

۱- مولانا دوست بعد از آنکه بهندوستان رفت ملازم همایون شد همایون پادشاه در نامه‌ی بهرشیدخان پادشاه کاشغر نوشته فضائل مآب نادره العصر مولانا دوست مصور که ←

استاد سلطان محمد از دارالسلطنة تبریز است در وقتی که استاد بهزاد از هرات به عراق آمد استاد سلطان محمد روش قزلباش را بهتر از دیگران ساخته بود وفاتش در دارالسلطنة تبریز بود^۱.

مولانا میرزا علی ولد مولانا ی مشارالیه است در فن نقاشی و تصویر و چهره‌گشایی نظیر و عدیل نداشت و تصویر را بجایی رسانیده بود که کم کسی مثل او شد و در ایام پدر در کتابخانه شاه جمجاه شاه طهماسب نشوونما یافت^۲.
شاه جنت بارگاه ابوالبقاء سلطان شاه طهماسب انارالله برهانه اگر چه ترك آداب و سوء ادبست و گستاخی که آن اعلیحضرت فردوس منزلت را باین امر نسبت دهد اما چون شرف عرض یافت که شجره این صفت و ثمره این صنعت بحضرت شاه ولایت پناه سلام الله علیه منتهی میشود و آن اعلیحضرت را چون میل و توجه تمام بدین شغل معجز نظام بود و در این فن استاد روزگار و مهندس معجز آثار بودند تیمناً و تشرفاً لهذه النسخة الشریفه و تزئیناً و تبرکاً لذا الرسالة المنیفه اسم مبارك آن جنت مکان را ذکر نمود و دربدو حال بمشق نسخ تعلیق و مشق تصویر رغبت تمام داشتند و اوقات با برکات صرف آن میفرمودند و استاد بسی بددل گشتند و در طراحی و چهره‌گشایی بر تمامی نقاشان فایق آمدند و برکات ریزه اقلام و حرکات نمونه

→ نسبت قدیم ملازمت دارد و در تصویرمانی زمان و در تذهیب نادره دوران و در خطبری و تحریر بی شبه نظیر است. و يك صفحه تصویر قلم سیاهی از کارهای او را برای رشیدخان فرستاده بهر تقدیر شرح حال مولانا دوست بعد از همایون معلوم نیست ظاهراً در هندوستان وفات یافته است.

- ۱- سلطان محمد استاد شاه طهماسب میباشد و پیوسته با استاد بهزاد و ميرك انیس بود و پس از مرگ استاد بهزاد از اینجهان درگذشت و قبرش در باغ شیخ کمال پهلوی قبر بهزادست.
- ۲- میرزا علی نزد پدرش فنون نقاشی را فرا گرفت و درین هنر ترقی بسیار کرد تا اواخر عهد شاه طهماسب در قید حیات بود.

ارقام معجز انجامش را صد هزار تحسین و چندین هزار آفرین لازمست.

مثنوی

تعالی الله آن خامة دلفریب	کزو یافت اورنگ افلاک زیب
چسان جان نیابد ز کلکش رقم	که جان میچکاند ز نوک قلم
بود آفرینش همه پست او	زده بر رقم بوسه بردست او
چو خواهد قلم از برای رقم	ز پسر فرشته بیند قلم
ز شوقش صدف سر بر آرد ز آب	که از ابر دستش شود کامیاب
قلم را از آن کار بالا گرفت	که اندر دو انگشت او جا گرفت
قلم چون بتشعیر گیرد دبیر	از آن موی خیزد بر اندام شیر

تصویر و کار آن والا گوهر بی نظیر بسیار است و چند مجلس در ایوان
چهل ستون دار السلطنه قزوین است از آن جمله مجلس یوسف و زلیخا و
نارنج بری خواتین مصر و زنان زیبا و در آن صفحه این بیت مسطور است:
مصریان سنگ ملامت بر زلیخا میزدند

حسن یوسف تیغ گشت و دست ایشان را برید

و در پائین ایوان برجانب غرب چسبانیده اند و در آن اوان که شاه
عالمیان نقاشان و کاتبان را مقرب ساخته بودند اتفاقاً در باغچه دولتخانه
دار السلطنه قبریز خراغهای مصری سوار شده سیر میفرمودند و ایام عروج
قاضی جهان و کیل که قزوینی بود با آنها جمع گشته مولانا منوف دامغانی
این بیت را فرمود :

بی تکلف خوش ترقی کرده اند

کاتب و نقاش و قزوینی و خرا

نواب ابوالفتح بهرام میرزا آنحضرت را نیز میل تمام بنقاشی بود

۱- این بیت را به بوق العشق نام شاعری نیز نسبت داده اند و منوف شناخته نشد.



کار شاه طهماسب صفحه ۱۳۸

و مشق تصویر را باعلی مرتبه رسانیده بود و در کتابخانه آن اعلیحضرت فردوس منزلت نیز کاتبان و نقاشان سرآمد بودند و همیشه بکار مشغولی داشتند و نسخه‌ها پرداختند .

مولانا نظری قمی نقاش بی‌بدل بوده اوایل در خدمت کاتبان و نقاشان در کتابخانه همایون شاه عالمیان بسر می‌برده و آخر کلید دار کتابخانه عامره گشته و باشاه رضوان پناه مصاحب شده و با آن اعلیحضرت مشق تصویر مینمود و شعر را هم خوب میگفته این مطلع محققانه حسب حال از وی سرزده:
عشق بت صورتگری افگند شوری در سرم

خلقی بصورت عاشق و من عاشقی صورتگرم

آقامیرك نقاش از سادات دارالسلطنه اصفهان بود در طراحی قرینه خود نداشت آخر گرك یراق آن خسرو آفاق گشت و بیشتر در دارالسلطنه قبریز بسر میبرد نقاش بی‌بدل و هنرمند ارجمند و عاشق پیشه و لسوند و مصاحب و مرد خردمند بود.

میرمصور اصل او از بسدخشانست اسمش منصور است شبیه کش و پاکیزه کار بود بغایت تصویر را لطیف و رعنا میساخته خواب همایون ابن محمد بابر پادشاه در وقتی که بایران آمد عرض کرد که اگر سلطان وجه الارض یعنی خلیفه الله فی الارض شاه طهماسب میرمصور را بمن دهد هزار تومان پیشکش از هندوستان قبول دارم و میفرستم ازین حکایت پسرش میرسیدعلی که در هنرمندی از پدر بهتر بود بیشتر به هند شتافت پسر و پدر هر دو بجانب هند افتادند در آنجا رحلت کردند چنانچه گفته اند.

۱ - صاحب عرفات العاشقین اصل این پدر و پسر را از ترمذ دانسته میرسیدعلی

در شعر جدایی تخلص داشت و در شاعری نیز استاد بود پدر و پسر جامع جمیع فنون و خاصه در نقاشی و تذهیب بسیار چابک دست بودند اوایل عهد شاه طهماسب در کتابخانه ←

جانب هند میروم کسانجا کار اهل هنر نکو رفته
 که سخا و کرم ز اهل زمان بزمین سیه فرو رفته
 مولانا قدیمی مرد ابدال صفت بوده و شاه عالم پناه رضوان جایگاه
 شاه طهماسب جهت شبیه کشیدن او را در کتابخانه معموره نگاهداشت شعر را
 نیز نیکو میگفت^۱ این مطلع ازوست.

میخواست رقیب آید ناخوانده بمهمانت

دربان تو شد مانع ای من سگ دربان

خواجه عبدالوهاب و پسرش خواجه عبدالعزیز^۲ از کاشانند در امر
 تصویر بقرینه بودند شاه جنت مکان رضوان آشیان عبدالعزیز را شاگرد
 خود میخواندند و تعلیم تصویر از آن پادشاه بی شبه و نظیر داشت خواجه

→ پادشاه کار میکردند صادقی بیک نوشته است بواسطه رنجشی که داشتند بهند رفتند و
 بملازمت همایون پادشاه اختصاص یافتند غرض میر سیدعلی بسیار مورد توجه بود و
 بخطاب نادرالملکی سرافرازگردید و بعد از همایون جلالالدین اکبر برعایت و عزت
 میرسید علی افزود و او را ترقیات کلی دست داد چنانکه پیوسته با مولانا قاسم مذهب
 و عبدالصمد و دوست مصوم^۳ ر ملتزم رکاب شاه بودند و جلالالدین اکبر نزد آنجناب
 مشق تصویر میفرمود و در خدمت آن پادشاه بین او و غزالی مشهدی مهازلات رکیک میشد
 تقی الدین اوحدی نوشته پس از پنج سال رخصت سفر مکه گرفته و در آنجا وفات یافته
 است ظاهراً مرگ وی در حدود سال ۹۶۷ اتفاق افتاده است.

۱ - قدیمی گیلا نیست.

۲ - خواجه عبدالعزیز ابتدا شاگرد استاد بهزاد بود در کتابخانه سلطنتی کار میکرد
 وی در زر دوزی نیز استاد بود با مولانا علی اصغر کاشی پدر آقا رضا مهرشاه را تقلید
 میکنند فرمان قتل آنسان داده میشود در وقتیکه شاه میخواست از کشتن آنسان بگذرد
 خواجه قباح جرح سراسیمه از اندرون بیرون دویده میگوید شاه دستور داد که بینی
 و گوشهای آنان را بپرید و این امر بلادرنگ اجرا گردیده اما خواجه عبدالعزیز پس
 از قطع بینی برای خود بینی ساخته و کار گذاشته بود که از بینی حقیقی بهتر بوده گویند
 این بیت را مناسب حال خود ساخته است :

نه میکشند و نه از دست میگذارندم دماغ کار ندارم چه کار دارندم

عبدالعزیز در خدمت اشرف قرب تمام یافت در آخر با جمعی از ناقصان و جاهلان همزبان شده مهرشاه رضوان بارگاه را تقلید نموده بدان سبب گوش و بینی برباد داد .

میرزا غفار قزلباش در تصویر کار را بجائی رسانید که همه کس او را قبول داشتند و بیقرینه بود .

مولانا مظفر علی خواهر زاده مولانا رستمعلی است که در تلو کاتبان اسمش شرف تسطیر یافت شاگرد خوب استاد بهزاد بود آخر کار را بجائی رسانید که مردم او را قرینه استاد بهزاد میدانستند و سوای تصویر در مثنوی برداشتن و تحریر خط اعجاز داشت خط نسخ تعلیق را نیز خوب مینوشت و افشان و تذهیب را نیکو میکرد و در رنگ و روغن کاری سرآمد روزگار بود و بجامعیت او کم کسی بود او نیز مرقعی ترتیب داد .

آقا حسن نقاش از هرات بود در نقاشی بی بدل روزگار افتاده اندرون روضه مقدسه مطهره عرش منزله رضیه رضویه علی مشرفیها و ساکنیها الف الف صلوة وسلام و تحیه را وی بفرموده مرحوم محمد بن شرف الدین

۱ - مولانا مظفر علی اصلاً تربتی بود وی فرزند حیدر علی خواهرزاده استاد بهزادست نه خواهر زاده مولانا رستمعلی ، مولانا رستمعلی خود نیز خواهرزاده بهزاد میباشد درین باب مؤلف اشتباه کرده است گویند مظفر علی بسیار بی طالع بوده صادقی بیک در تذکره مجمع الخواص نوشته شاه طهماسب تصاویر کار او را بر کارهای بهزاد ترجیح میداد و خود از شاه جنت مکان استماع کردم . اسکندر بیک مینویسد تصویرهای عمارت دولتخانه همایون و مجالس ایوان چهل ستون « در قزوین » طراحی مشارالیه و اکثر نگاشته ارقام زرین قام اوست صادقی بیگ گوید بوی امر شده بود در قطعه‌های کار خود « نقاش شاهی » رقم نماید وفاتش اواخر نیمه دوم قرن دهم و قبرش در شاهزاده حسین قزوین میباشد .

اوغلی تعلو نقاشی نموده بود و این بیت را مناسب احوال و حسب حال در برابر ضریح مبارک بر بالای محراب نوشته است.

حسن بگرد درت گشته بر طریق طواف

تو کعبه وار همه حاجتش روا کرده

فوتش در دارالسلطنه هرات و در جنب مزار پیر هرات در خانه پر نقش

و نگار مدفونست .

میر حسن دهلوی شاگرد و دختر زاده استاد سلطان محمد بود در تذهیب

و تصویر و نقاشی کم از دیگران نبوده در کارخانه شاهی در تمانی عمر بامر

نقاشی و خدمتگاری از ترتیب تاج و نقاشی و سایر ضروریات مجلس

پادشاهی اشتغال داشت و صاحب مواجب و انعامات بود .

مولانا شیخ محمد از دارالمؤمنین سبزوارست پسر مولانا شیخ کمال

ثالث نویس میباشد که تعریف او مذکور شد وی نقاش بی بدل بود شاگرد

استاد دوست دیوانه بود و خط نسخ تعلیق را خوب مینوشت و قلم بر قلم

ختائیان در نقاشی داشت هر چند که در صورت خطا میکرد و در مثنی

برداشتن خط استادان را نقل میکرد و بقلم مو اصلاح مینمود بنوعی که فهم

نمیشد مصور و محرر و مذهب خوب بود و در مشهد مقدس معلی در

کتابخانه شاهزاده سپهر اعتلا نواب ابوالفتح سلطان اجراهیم میرزا کار میکرد

و ملازم و صاحب انعام بود .

سرخیل سروران دنیا ابوالفتح سلطان اجراهیم میرزا آن اعلیحضرت

۱- محمدخان شرف الدین اوغلی از امرای مشهور تکلثو بود در آغاز سلطنت

شاه طهماسب مدتی حکومت بغداد را داشت و در جنگ با عیدخان اوزبک با سایر

امرای بزرگ قزلباش همراه و پس از آنکه حکومت خراسان در ۹۴۲ به محمد میرزا

تفویض گشت وی به لنگی محمد میرزا و امیرالامرائی خراسان منصوب شد .

درین فن نیز استاد بودند در تصویر یدبضا داشتند بفکر دقیق ورأی ثاقب و خیال عمیق تصرفات نیکو در آن مینمودند . بیت:

موی قلمش ز اوستادی جان داده بصورت جمادی

درمشهد مقدس معلی انور مرقعی ترتیب دادند از خطوط استادان و تصویر استادبہزاد و دیگر نقاشان و آن مرقع بدستیاری استادان نادر و هنرمندان قادر و خط شناسان بی بدل و خوشنویسان بی مثل اتمام یافت فی الواقع ترتیبی روی نمود و مرقعی چهره گشود که هر صفحه اش سزاوار صد تحسین بلکه هر قطعه اش لایق صد هزار آفرین مع هذا اگر صحایف روزگار صرف تعلیق اوصاف حسن خطش شود هنوز ثلثی از خامه دوران به بیاض بیان نیامده باشد اگر صفایح فلك دو آرمملو از تعریف صور و اشکال غریبه اش گردد هنوز عشری از اعشار محسناتش بر آینه ظهور جلوه گرنشده باشد و صور پاکیزه اش نمی نماید . مثنوی:

که از روی پاکیزگی و تمیز

بجز جان نگنجد در او هیچ چیز

ز اشکال گلهای و نقش طیور

بهشتی ز باد خزان بی قصور

هزاران گل و لاله اش شاخ و برگ

همه امن از آسیب باد و تگرگ

مصور جوانان خورشید روی

لب از شرم هم بسته در گفتگوی

بهم یکجہت جمله در صلح و جنگ

نه چون اهل عالم دو روی و دورنگ

شب و روز با یکدیگر هم وثاق

به همصحبتی مردم بی نفاق

بعد از رحلت آن شاهزاده کثیرالافاده که شاه اسمعیل آن فعل قبیح نمود حلیله جلیله آن اعلیحضرت گوهرسلطان خانم بنت شاه جمجاه جنت بارگاه آن مرقع را بآب کشید که بنظر شاه اسمعیل نرسد قیمتش بخراج اقلیمی برابری مینمود .

القصه که کارهای تصویر آن شاهزاده سعید شهید بسیار و در هر اقلیمی

بیشمار است

مولانا علی مشهور به کله کوش او نیز گوش در معامله تقلید مهر شاه عالم پناه همراه یاران بیاد داده بود کاشانیست در مشهد مقدس در کتابخانه نواب میرزایی بود و کار میکرد و مواجب و انعام داشت .
مولانایاری مذهب از هرات و معاصر استاد بهزاد بود و ادراک زمان سعید دارین سلطان حسین میرزا کرده و در خدمت مولانا سلطانعلنی مشهدی کمالات و حیثیات بسیار داشته و مذهب بیقرینه بود شعر را نیز نیکو میگفته این غزل ازوست .

۱- مولانا یاری نقاش و مذهب و خطاط و شاعر بود برخی او را هروی نوشته اند امیر علیشیر نوشته از شیراز بخراسان آمده بنده او را به نقاشان سفارش کردم تا استاد شد و الحق این ملا یاری عجب نقشا بر روی کار آورد در وادی تحریر و تذهیب از بی مثلان روزگار بود صاحب عرفات نوشته بخیالات فاسد مهر پادشاه و امراء و وزراء را تقلید کرد پروانجات و نشانها نوشت و بولایات فرستاد بعد از وقوف او را بخشیدند و مثل او مذهب و محرر توان گفت که هرگز نبوده در تذکره ها یاری دیگر نیز آمده که یزدیست و شعر میسروده است مولانا یاری نقاش تا زمان شاه طهماسب در قید حیات بوده است .

غزل

پربرخی که بود عزم رفتن از وطنش
 هنوز نا شده دارم امید آمدنش
 ز بوستان گل رویش اگرچه رفت نماند
 خیال قامت چون سرو و روی چون سمنش
 مرا نه قوت رفتن نه طاقت ماندن
 تو ای رفیق بگوشمهی ز حال منش
 سفیدگشت مرا چشم انتظار کجاست
 صبا که سوی من آرد نسیم پیرهنش
 مرا که قوت گفتار نیست پنهانی
 چگونه شرح کنم حال خود در انجمنش
 بود که رحم کند یار با من ای همدم
 بگوی قصهٔ مجنون و حال کوهکنش
 مگر ز وصل تو یابد حیات خود یاری

وگر نه بیتو مساویست مرگ و زیستنش

مولانا غیاث الدین محمد مذهب مشهدی و اضع افشان اوست و در
 تذهیب بیقرینه بوده معاصر مرحومی مولانا سلطانعلی مشهدیست در تاریخ
 سلخ جمادی الاول سنهٔ اثنی و اربعین و تسعمائه در مشهد مقدس معلی مزکئی
 فوت شده در جنب مولانا سلطانعلی مدفون گشت .

استاد حسن مذهب بغدادی الاصل میباشد اما در تبریز نشوونمایافته و
 در تذهیب بی بدل زمان خود بوده و زینت آستانه مقدسه امام همام خامس

۱ - سواد پروانچهٔ مولانا حسن مذهب انشاء قاضی عبدالله خویی که او آخر عهد
 شاه طهماسب نگارش یافته و در حقیقت فرمان ریاست و کلانتری او بر جماعت مذهبان
 و نقاشان و صحافان و طلاکوبان و کاغذ فروشان دارالسلطنهٔ تبریز میباشد. ←

آل عبا سیدالشهداء ابا عبد الله الحسين صلوات الله سلام عليه نموده فی الواقع در آن کارید بیضا نموده الی انقراض الزمان و ایام ظهور مظهر موعود منظور عالمیان خواهد بود .

→ چون لوح پرداز صحایف ابداع و صفحه طراز صحایف ایجاد و اختراع که خامه صنمیش بزنجیر کهکشان بر حاشیه چرخ زرفشان ترتیب نموده و قلم قدرتش اوراق نه رواق لاجوردی را با زر ورق ثوابت و سیارات که سپهر جدول خطوط شعاعی مهر تذهیب فرموده شمس ایوان سلطنت و پادشاهی ما را زینت مجلدات افلاک گردانیده و دیباچه خلافت و شاهنشاهی ما را از دوات سیمین ماه و مداد شب سیاه بر صفحات روز بفلک ثبات و استمرار تحریر کرده چنانچه دبیر خرد موشکاف مضمون این قطع را درین باب رقم زده که قطعه

از کتب خانهاش اوراق فلک دیوانیست
از شهاب و خور و قوس قزح سیاره
که برو ثبت شده از کرم یزدانی
جدول و شمس و شیرازه و زرافشانی
ما بر سایه چتر مکرمت و رشحه ابر مرحمت بر ساحت حال و ریاض آمال جمعی که در
طریق هنروری بر اقران سابق و در وادی صنعت گستری از دیگران راجح دقایق
باشند افکنده درین ولا که تقوی شعار نادر العصری مولانا حسن مذهب بغدادی که با وجود
اتصاف و محبت ارثی و جبلی خاندان نبوت و ولایت سمت اخلاص و دعا گوئی این
دولت ابدی الغایه در فن تذهیب بی بدل زمان و در دقایق آن حیثیت عجیب بی نظیر و
عدیل دورانست بعد از آنکه بیاری توفیق و ادراک سعادت تقبل آستان سنده نشان
حضرت امام همام معصوم مظلوم ابی عبد الله الحسین علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها من بیان الائمة من ذریة مصدوق مقال الدعای مستجابته تحت قبة امام الثقلین و قبة
الخافقین مشرف شده مضمون این بیت مصداق حال او شده بود نظم:

حسن بگرد درت گشته از طریق طواف تو کعبه وار همه حاجتش روا کرده
بخدمت نقاشی قبه منوره و روضه مطهره آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه قایز
گردیده چنانچه این قطعه مشتمله بر تاریخ که از نتایج طبع صافی اوست و در آن روضه
مقدسه مرقوم ساخته شاهد این معنی است:

بود چون توفیق نقاش ازل
خواستم از هانفی تاریخ گفت
شد تمام این طرح و نقش از کلک من
«نقش کرد این قبه زیبا حسن» ←

مولانا عبدالصمد مشهیدی او نیز معاصر مولانا سلطانعلی مشهیدیست

در افشانگری بی بدل بوده و شعر را نیز نیکو میگفته این رباعی ازوست .

→ نامه بخت خود را بطغرای غرّ ای سعد من تاستی بنا و منشور عمل خود را بمهر
مهر آثار انّ لهم اجراً حسناً مزین و موشح ساخته بجز بساط بوسی مجلس بهشت آئین مشرف
و سرافراز گشت و بعضی از کارهای خود که فی الواقع بمقتضای کریمه قل کل بعمل
علی شاکله کارنامه مهندسان روزگار و در سلك صنایع استادان غرایب نگار است بنظر
همایون رسانید و باوجود این حالات سیمای صلاح از چهره حالش ظاهر و عکس انوار
غبار آن عتبه مقدسه از جبهه آمالش باهر بود مشمول عنایت بیغایت شاهانه و عاطفت
بینهایت خسروانه فرموده تقدّم و ریاست جماعت مذهببان و کاتبان و مجلدان و نقاشان
و طلاکوبان و کاغذ فروشان دارالسلطنه تبریز را بدو تفویض فرمودیم که بحقیقت حال
هر يك از ایشان باز رسیده جمعی که صحایف احوال و جراید آمالشان بطغراء دلکش
لایمسته الاالمطهرّون موشح و مزین نگشته باشد از آیات قرآنی و کلام مجید سبحانی
ممنوع گردانیده مقرر دارد که بعد از اکتساب آداب طهارت مرتکب این امر جلیل القدر
شوند و کسانی را که طرح تقوی و پرهیزگاری بر لوح افعالشان منقش باشد مرخص
و ممکن گردانند که بشغل مذکور قیام نمایند و نگذارد که آلات و مصالح مجلدی و مذهبی
و کتابت که دغدغه نجاست درو باشد در جلد و اجزا و اوراق مصاحف و تفاسیر و احادیث
و امثال آن صرف کند و از هر کس از جماعت مذکوره بطریقی بی ادبی سرزند منع و
تأدیب نماید و جماعت مذکوره نادرالعصر مشارالیه را رئیس و مقدّم خود دانسته
اطاعت و انقیاد بجای آورند و از سخن و صلاح او تجاوز ننمایند . و چون بتوقیع
رفیع اشرف اعلی مزین و محلی گردد اعتماد نمایند.

مولانا حسن فرزند قوام الدین بغدادی میباشد مولانا صادق بیگ در مجمع الخواص
نوشته با اینکه پدرش محسنات زیاد داشت وی برعکس پدر آنچه از دستش برمی آمد
اذیت و آزار در حق مردم دریغ نمیکرد قدی کوتاه داشت و کارهای عجیب از وی
سر میزد وقتی مهر شاه اسمعیل ثانی را ساخته بود رسوا شد مورد عفو واقع گشت
صادقی بیگ گوید سنگ سماقی از پشت بام بلندی بر سر پدرش افگند که اگر بر سرش
خورده بود او را با مردگان هزار ساله برابر میساخت من این ماجرا از زبان پدرش
شنیدم مولانا قوام الدین بخط و مهر بزرگان بغداد نوشته بی عراق فرستاده بود که هر کس
حسن مذهب را بکشد در دنیا و آخرت من جواب آن را میدهم غرض مولانا حسن با این
هنر که در زمان خویش نظیر نداشته مردی فتنه انگیز بوده و ظاهراً تا آغاز سلطنت
شاه عباس حیات داشته است .

سیمین بدنت چو مغز بادام ترست

بادام دو چشم تو از آن خوبترست

دندان و لب تو در تکلم گویی

با یکدگر آمیخته شیر و شکرست

مولانا محمد امین جدول کش مشهدیست در تذهیب و جدول کشیدن قرینه خسود نداشت استاد فقیر است و در وصالی و افشانگری خواه لینه و خواه میانه و خواه غبار و خواه حل کرده قرینه نداشت و در کاغذ رنگ کردن و ابریهای مختلف نادر عصر بود هفتاد رنگ کاغذ رنگ مینمود مجملاً که در این فنون نظیر خود نداشت و کمال درویشی و آدمی گری و استعداد و اهلیت و قابلیت و کمالات و حیثیات داشت در مشهد مقدس معلی رحلت نمود علیه الرحمة من الله الودود .

مولانا عبدالله شیرازی در تذهیب و ترتیب سر لوحها و شمسه های دیبضا داشت رنگ و روغن را کسی بهتر از او کار نمیکرد وی مدت بیست سال تمام در کتابخانه شاهزاده بهرام مقام سلطان ابراهیم میرزا خدمت نموده و از مخصوصان و معتمدان آن شاهزاده عالمیان گردید بعد از رحلت آن اعلیحضرت ترك ملازمت کرد به مشهد مقدس رفته ساکن گردید و آخر فرآش حرم محترم آن امام عالم و هادی تمامی امور و كافة بنی آدم شد و خدمت سر قبر شاهزاده مشارالیه مینمود .

سیاوش بیک مملوک شاه رضوان بارگاه شاه طهماسب از گرجستان بود شاه جمجاه او را از طفولیت بنقاشخانه داده بود پیش مولانا مظفر علی شاگردی میکرد در تصویر سرآمد دوران گردید و در آن امر نادره جهان شد بغایت قادر است اکنون از آن کار بازمانده و در سلك غلامان شاهی همراه همشهریان خود در شیراز و در خدمت یساقها اقدام مینماید و بدان کار مشغولی

نمیکند اما استاد فن خود است^۱.

ابوالمعصوم میرزا ولد موسی سلطان موصلو خالوزاده نواب سلطان محمد پادشاست در تصویر دست بامزه دارد و در طراحی قرینه ندارد همیشه اوقاتش صرف هنر و کارها می شود و لحظه یی از فکر دقایق کارها و نقش بندی غافل نیست در نقاشی و نقاری و وصالی و فصالی و افشانگری و صحافی و مقواسازی و حکاکی و خوان تراشی و قاشق تراشی و لاجورد شویی و سندروس تراشی و سایر خورده کاری و دیگر صنایع عدیل و نظیر ندارد و همیشه منظور نظری داشته و عمر شریف را صرف ساده رخان و گلزاران نموده و ایام شباب را در این کار بشیب رسانیده و همواره بهنرمندی اقدام داشت تا آنکه در شهر سنه خمس و الف در قم رحلت نمود در صحن آستانه مقدسه منوره معصومه سلام الله علیها مدفونست خالی از هممتی و از دنیا گذشتنی نبوده همیشه در صحبت او اهل هنر و استعداد و فقرا و نامرادان جمع بودند و از خوان احسان او تمتع می یافتند .

آقارضا ولد مولانا علی اصغر کاشانی است اگر زمانه بوجود باوجود او افتخار نماید می شاید چون در تصویر و چهره گشایی و شبیه کشی نظیر و عدیل ندارد و اگر مائی زنده بودی و استاد بهزاد حیات یافتی روزی یکی

۱- اسکندریک منشی او را شاگرد استاد علی مصور دانسته و گوید چون نزاکت قلمش خاطر نشان اشرف گردید بنفس نفیس متوجه تعلیم او گشته در شاگردی آنحضرت ترقی عظیم کرد بسیار نازک قلم بود سیاهی قلم و کوه پردازی او را هیچ استادی بدست نمی توانست گرفت و مجلس سازی او بی عیب بود سیاوش بیگ در زمان شاه اسمعیل ثانی (۹۸۴ - ۹۸۵) از اصحاب کتابخانه همایون شد و در عهد سلطان محمد (۹۸۵ - ۹۹۵) با برادرش فرخ بیگ در سلك معتمدان و مقربان سلطان حمزه میرزا انتظام یافتند و در زمان شاه عباس افتخار ملازمت داشته و تا حدود سال ۱۰۱۵ حیات داشته است.

صد آفرین بروی نمودی و دیگری بوسه بردستی وی نهادی همگی استادان و مصوّران نادرهٔ زمان او را باستادی مسلم دارند و هنوز ایام ترقی و جوانی او باقیست وی در خدمت اشرف شاه کامیاب مالک رقاب سپهر رکاب سلطان شاه عباس خلدالله ملکه میباشد اما بغایت کاهل طبیعت افتاده و اختلاط نامرادان و لوندان اوقات او را ضایع میسازد و میل تمام بتماشای کشتی گیران و وقوف در تعلیمات آن دارد، یکمرتبه صورتی ساخته و پرداخته بود که

۱- ولادت آقارضا در حدود سال ۹۷۰ میباشد وی فن تصویر و چهره گشایی را نزد پدرش که در آنعهد مصوّر ری معروف بود آموخت در طراحی قلم سیاهی از پدرسبقت جست ابتدا مورد توجه و عواطف شاه عباس قرار گرفت و رعایتهای زیاد یافت اما از اطوار ناهنجار صاحب اعتبار نشد و بنا بقول اسکندریک همیشه مفلس و پریشان حال بود بالاخره بار سفر بسته به هندوستان رفت و بخدمت جلال الدین اکبر پیوست و پس از سالی چند که اکبر وفات یافت جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷) ویرا مشمول عنایت و التفات فرمود و او و پسرش ابوالحسن که در نقاشی ترقیات بسیار کرد در خدمت این پادشاه نوازش بسیار یافتند.

جهانگیر در تزوİK خود نوشته است (درین تاریخ « سال ۱۰۲۷ » ابوالحسن مصوّر بخطاب نادر الزمانی سرافراز گشت مجسّس جلوس مرا در دیباچهٔ جهانگیر نامه کشیده بنظر در آورد چون سزاوار تحسین و آفرین بود مورد الطاف بیکران گشت کارش بعیار کامل رسیده و تصویر او از کارنامه‌های روزگارست درین عصر نظیر و عدیل خود ندارد و اگر درین روز اوستاد عبدالحی و استاد بهزاد در صفحهٔ روزگار میبودند انصاف کار او میدادند پدرش آقارضای مروی (جهانگیر اشتباهاً او را مروی نوشته) در زمان شاهزادگی من بخدمت پیوسته او را نسبت خانزادی باین درگاهست غایهٔ او را هیچ آشنائی و مناسبتی بکار پدرش نیست بلکه از یک عالم نمیتوان گفت و مرا نسبت باو حقوق تربیت بسیارست از صغرسن تا حال خاطر همیشه متوجهٔ تربیت او بوده تا کارش بدین درجه رسیده الحق نادرهٔ زمان خود بوده) آقارضا خود را بجهانگیر منسوب ساخته آقارضا جهانگیر پادشاهی خواند.

و هم در هندوستان این پدر و پسر وفات یافته‌اند مصوّر کاشی نقاش و شاعر که در آن زمان از هنرمندان معروف بوده داماد اوست و چنانکه نوشته‌اند وی در خدمت ←



کار آقا رضا مصور صفحه ۱۵۰

شاه عالمیان بجایزه آن بوسه بردست او نهادند .

مولانا حبیب‌الله از ساوه است بغایت آدمی صفت و درویش است و در تصویر و شبیه کشی نظیر ندارد از ساوه بقم آمده مدتی در قم بکار مشغول بود از چرب دستی و چابکی انگشت نمای جهان شده و در نقش بندی مقبول اهل زمان گشته روز بروز در ترقی است نوآب حسینخان شاملو^۱ حاکم

۱ - حسینخان شاملو از امرای مشهور عهد شاه طهماسب بود در سال ۹۳۷ از شیراز آمده در اصفهان بخدمت شاه رسید و مورد نوازش قرار گرفت بعد از مرگ برادرش درمیش خان حاکم هرات شد در جنگ با عییدخان دلاوری بسیار کرد و ایالت و دارائی هرات باو تفویض گردید حسینخان تا اوائل عهد شاه عباس بیگریگی خراسان بود.

→ اعتمادالدوله ساروتقی وزیر مازندران بود و پس از کشته شدن او در ۱۰۵۵ از اینجهان در گذشته است درالله آباد هندوستان در سردر باغ خسرو از باغهای قدیم سلطنتی کتیبه‌بی بخط نستعلیق عبدالله مشکین قلم خطاط مشهور بدین مضمون میباشد حسب الحکم حضرت شاهنشاه جهان پناهی ظل‌اللهی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی با اهتمام مرید باخلاص آقارضا مصور این بناء عالی صورت اتمام پذیرفت . از این کتیبه بر می آید که آقا رضا در خدمت جهانگیر مصدر همه گونه کارهای هنری بوده است .
برخی از معاصرین آقا رضا مصور کاشانی را و آقا رضا جهانگیر پادشاهی را دونفر دانسته‌اند لکن اشتباه کرده‌اند .

اما مولانا علی اصغر پدر آقارضا که استاد بی نظیر بوده و در پرداخت و رنگ آمیزی و کوه پردازی و درخت سازی از اقران پیش بود ابتدا نزد سلطان ابراهیم میرزا مقرب و در زمان شاه اسمعیل ثانی در کتابخانه سلطنتی کار میکرد چنانکه در شرح حال خواجه عبدالعزیز نوشته شد بسبب خیانتی که از مولانای مشارالیه و خواجه عبدالعزیز سرزده و مهر شاه را تقلید کرده ساخته بودند حکم قتل آنان صادر شده بود و آنگاه بخشوده و بینی و گوش آنانرا بریدند .

سواد فرمان شاه عباس برای آقارضا

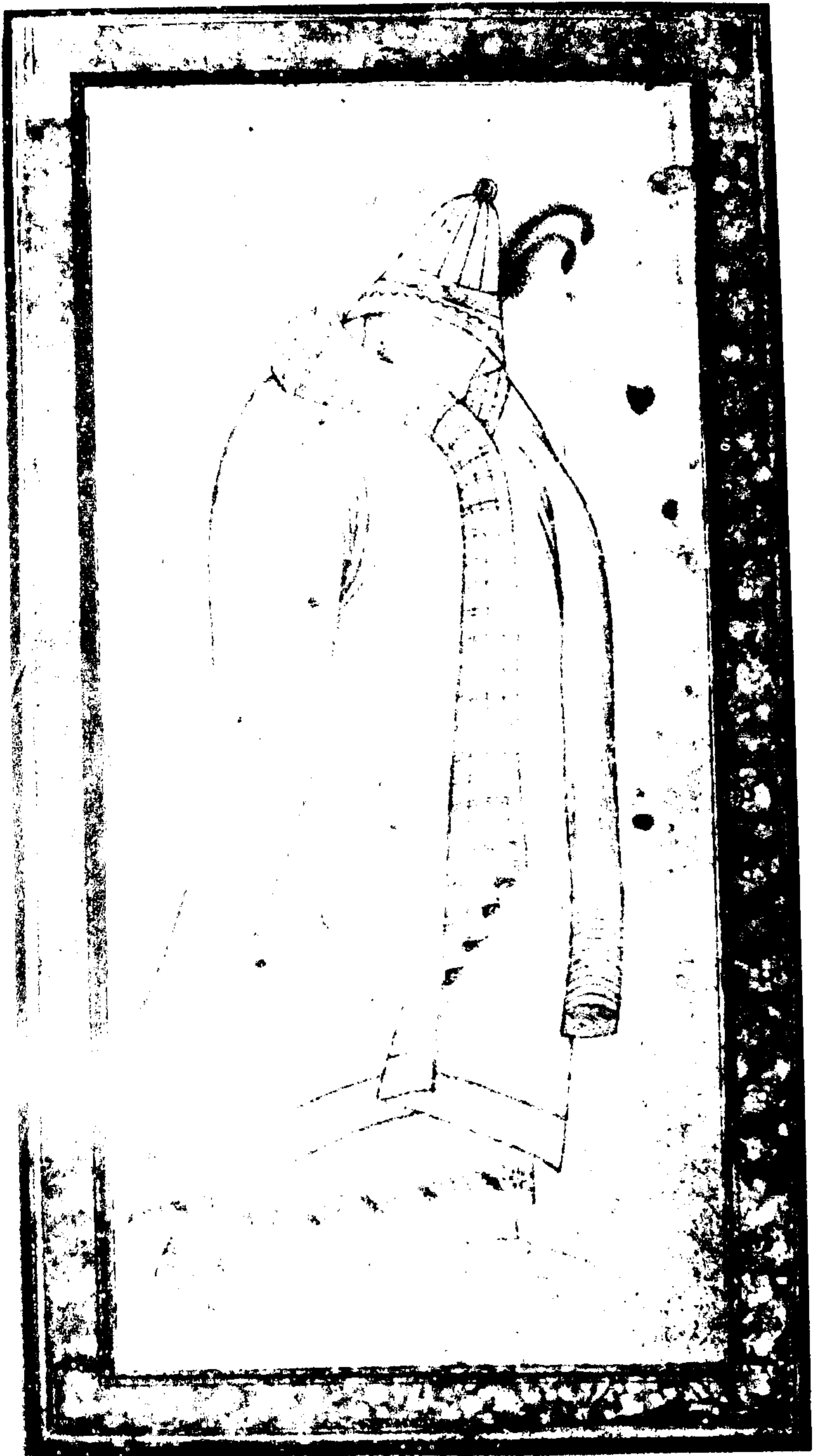
چون مصور کارخانه انه مصور الاشیاء و قادر علی مایشاء بمخص قدرت ازلی بقلم لم یزلی نقش نواب فلکجناب ما را بمقتضای آیه احسن صور کم در صفحه جهان ←

دارالمؤمنین قم او را ملازم ساخته به هرات برد نواب کامیاب سپهر رکاب او را از خان گرفته حالا در دارالسلطنه اصفهان بخدمت سرکارهایون اشتغال دارد و در سلك نقاشان خاصه شریفه منخرط است .

صادق بیک از اویماق افشارست و در فن نقاشی و تصویر ببعیدیل و نظیرست و الحال منصب کتابداری پادشاه صاحبقرانی گیتی ستانی ظل سبحانی بدو مرجوعست و شعر را بسیار خوب میگوید و قصاید و غزلیات و قطعه و رباعی بسیار دارد و در تصویر و رنگ آمیزی و چهره کشایی بغایت استادست و تکسیر را بجایی رسانیده که دیده اولوالابصار در نظاره آن خیره و حیران میگردد و در جلالت و شجاعت نیز خود را کمتر از دلاوران

→ و لوح خواطری بنی نوع انسان کالتقش فی الحجر تحریر و تصویر فرمود و پیرگاروار کرة خاک و دوائر افلاك را در تحت تصرف مکان ما آورد لاجرم هر نقش مرادی که در صفحه اندیشه طرح و هم نگاشته قلم مانی رقم و بسان خط رخسار خوبان و مثال صفحه حلکاری خورشید پر زینت و زیب بروفق مقاصد و مطالب ماچهره گشا میگردد و بشکر این مواهب عظمی همواره ما را نیز در صفحه خاطر خطیر این صورت نقش پذیر گشته که جمعی از هنرمندان نادره کار و نقاشان هدایع نگار که در زمان دولت روزافزون در ظل عواطف تربیت ما نشو و نما یافته اند بروجهی رعایت و تربیت فرمائیم که پیکر فراغت و رفاهیت ایشان به رنگ حصول امانی و آمال مصور بوده مرفه الحال و فارغ البال روزگار گذرانند لهذا شمهائی از مراحم بیغایت شاهانه را در باره سعادت آثار نادره الزمانی و حید دورانی آقارضای مصور خاصه که از عنفوان شباب آثار قلم معجز نگارش دستورالعمل نقاشان نادره کار و مورد تربیت نواب هایون ماست فرموده ...
بقیه این فرمان بدست بیامد

۱- صادق بیک در شعر صادقی تخلص داشت و از بزرگان ایل خدابنده لوی افشار بود پدر صادقی بیک در زمان شاه اسمعیل با ایل افشار از شام به ایران آمد و صادقی در سال ۹۴۰ و بقولی در ۹۳۳ ولادت یافت از آغاز جوانی ملازمت شبانروزی استاد مظفرعلی را اختیار نمود و استاد چون آثار قابلیت و ترقی در ناصیه اش ملاحظه کرد همت بتربیت وی مصروف داشت و صادقی در شاگردی مظفرعلی ترقیات بسیار نمود و در فن نقاشی بغایت ماهر شد اما بسبب کسادی بازار و عدم رواج اینکار چون زمانه برحسب ←



رقم صادقی بیگ صفحہ ۱۵۲

روزگار نمیشمارد .

میردیحیی از سادات صحیح‌النسب دارالسلطنه قبریذ و مذهب بقرینه است اصلش از حنه بوده استاد عصر و بغایت آدمی صفت و درویش

→ آرزویش نبود ترك نقاشی کرد و در لباس قلندری سیاحت میکرد امیرخان موصولی که در آنوقت حاکم همدان بود از حال او خبریافت او را از لباس قلندری بیرون آورد و ملازم خود ساخت و او نزد امیرخان بعزت و احترام میزیست در زمان شاه سلطان محمد (۹۸۵ - ۹۹۵) ملازمت بدرخان و اسکندر خان افشار که از امراء مشهور بودند اختیار نمود و در جنگ ترکمانان استرآباد بنا بقول اسکندر بیک جلادتهای بی عقلانه از او بظهور رسید اما هیچوقت از نقاشی غافل نبود و در اواخر ترقی بسیار کرد و طراح و مصوری بی نظیر شد و در انواع نقاشی بغایت استاد بود صادقی مرد متهور و شجاع و در شیوه قزلباشی دعوی جلادت و شجاعت میکرد.

وی در عهد شاه اسمعیل ثانی (۹۸۴ - ۹۸۵) داخل کتابخانه سلطنتی شد و در زمان پادشاهی شاه سلطان محمد بمنصب کتابداری (رئیس کتابخانه) سرافراز گشت و مورد شفقت و عنایت گردید در آغاز سلطنت شاه عباس همچنان این منصب و مقام را داشت و در خدمت شاه عباس کمال قرب و منزلت یافت تا آنکه علیرضای عباسی در حدود سال ۱۰۰۷ جبراً و قهراً این منصب را ازو گرفت لیکن تا آخر ایام حیات موجب کتابداری از دیوان اعلی میگرفت .

چنانکه نوشته‌اند او بدمزاج و تندخو و تنگ‌حوصله بود همیشه بایاران بدسلوکی را از حد اعتدال میگذرانید و در درشت‌خویی با همه کس افراط میکرد صادقی بیگ در نثر و نظم فارسی و ترکی استاد بود و سلیس و روان شعر میگفت و بغیر از دیوان فارسی و ترکی و منشآت و فتوحات شاه عباس بیحرم تقارب و تذکره الشعراي مجمع الخواص و مثنوی سعد و سعید منظومه‌یی در فن نقاشی و رنگ‌سازی و آداب این هنر دارد بنام قانون‌الصور که درینجا نقل میگردد .

صادقی در سال ۱۰۱۷ از این جهان رفته و تاریخ فوت او را میرالهی همدانی در این مصراع یافته دگر عجب که دمد صبح صادق از شب ما

قانون‌الصور

سلاطین را در آغاز جوانی بخدمت صرف کردم زندگانی ←

و نامراد است همیشه بکسب اشتغال دارد بعد از فترت رومیة شومیة و خرابی دارالسلطنه تبریز به عراق افتاد و مدتی در قزوین ساکن بود و اکنون چون دارالسلطنه اصفهان شد در آن بلده طیبه ساکن است .

→ ش مردم عار آئین دگر را
ولی گاهی ز طبع نکته زایم
که از قرب سلاطین دوری اولی
مکن این نکته را از من فراموش
بدست آور هنر تا میتوانی
چو شد ذوق طلب بادل هم آغوش
دلم را بخت و دولت رهنمون شد
ولی شهباز طبع چرخ پرواز
بهر کاری که رغبت میفزودش
تمنای دلم این بود پیوست
کشم رخت هوس در کوی صورت
دلم را کز فن صورت خبر بود
بود ظاهر به پیش مرد هشیار
بدینسان کرد پیر عقلم ارشاد
بآیین هوس میشد ز هر سو
برغبت هر کرا جویندگی هست
شد آخر هادیم روشن ضمیری
مروت پیشه‌یی نیکو نهادی
یکی از وارثان کلک بهزاد
در ایوان قلم بالا نشینی
بچشمی گرمه و خورشید دیدی
خردمندی که چون گشتی قلمزن
شدی گر صورتی را چهره پرداز
بتمثال کسی کردی چو رغبت

فرو نگذاشتم رسم پدر را
بگوش دل رسیدی این ندایم
ازین بزم هوس مهجوری اولی
که تا باشی پی کسب هنر کوش
که باشد بی هنر کم زندگانی
بکلتی کردم از خدمت فراموش
پی کسب هنر رغبت فزون شد
بهر صیدی نمیشد چنگل انداز
به پیش دیده آسان مینمودش
که گیرد همت بهزادیم دست
شوم معنی طلب از روی صورت
بخود در راه معنی پی سپر بود
که بی استاد گردد کار دشوار
که باید برد اول ره با استاد^۴
دلم استاد بهزادی نسب جو
دهد جوینده را یابندگی دست
چراغ افروز رایم دستگیری
فریبد عصر نادر اوستادی
ز شاگردی او بهزاد دلشاد
بآیین بصارت دورینی
بمویی هر دو عالم را کشیدی
عطارد را زبان گشتی باحسن
توانستی شمردی سحر و اعجاز
چنانش ساختی کز اصل صورت ←

مولانا ندرعلی قاطع از بدخشان است به مشهد مقدس آمد در لباس
نمد پوشی و درویشی میگذشت بغایت پیر نورانی با صفا بود خط مولانا
میرعلی را در نظر مینهاد و آنچنان میبیرید که هیچ فرقی و مزیتی میانه

مگر از جنبش و از ایستادن
هوس را پای لغزیدی بصد جای
نمودی نوبت دیگر ارم را
تهوّر مومیایی جسته از عقل
صفا را از حیا خون در جگر بود
شدم در شیوه خدمت کمر بند
که از صورت بمعنی راه بردم
شدم بر کشور این فن مظفر
منور باد روح پر فتوحش
غریق رحمت فیض بقا باد

→ نیارستی کسی فرقی نهادن
ز رعنائی چو گشتی صورت آرای
بنقاشی چو سردادی قلم را
دلیری را چو دادی صورت از نقل
برنگ و روغنش هر گه نظر بود
بآیین غلامی مدتی چند
ره صورتگری چندان سپردم
چو نام نامی آن پیر سرور
زلطف حق چو گردد شادروحش
ز تقصیرات دنیایی جدا باد

سبب نظم این رساله

که بر راه وفایش داشتم روی
عنائش را بدست شوق بسپرد
نیفزودی کدورت بر کدورت
نه جز نقش و صور مشغول کاری
در آمد از درم آن یار جانی
ز درج در چنین گوهر فشان شد
خرد را کرده رایت رهنمونی
که ذوقم میفزاید روز بر روز
ترا زینسان تغافل شیوه کار
مرتب ساز قانونی درین فن
که باشد کز شما ممنون نباشد
(غرض نقشیست کز ما باز ماند) ←

یکی از دوستان آدمی خوی
دلش را ذوق نقاشی زره برد
شب و روز از خیال نقش و صورت
نه شب آرام و نه روزش قراری
شب نیکوتر از روز جوانی
دلش را مرهم داغ نهان شد
که ای مشهور علم ذوفنونی
مرا شمع طلب شد رغبت افروز
مرا زینگونه باشد کار دشوار
پی پاداش منت داری من
اگر این کار بی قانون نباشد
کسی احوال فردا را نداند

آن بریده و آن قطعه نبود هرچه از آن بیرون میآمد قطعه میشد و آن بریده خود قطعه‌یی دیگر بود در مشهد مقدس معنی رحلت کرد مردم بسیار شاگردی او کردند و تتبع او نمودند و باو نرسیدند.

→ چو بر ترتیب کارم ساخت مأمور
بدین قانون نوشتم صفحه‌یی چند
الهی این عروس حجله ناز
دهی قرب قبول خاص و عامش

بگذر این که المأمور معذور
بقانون الصور کردم نشانمند
که کرد از خلوت خود جلوه آغاز
کنی توفیق مقبولی بنامش

نصیحت فرزند

مجو تعلیم ز استادان تصویر
اگر فهمت کند سستی درین فن
وگر کردی با آسانیش تفهیم
بود مردی نه مرد ریش و دستار
نمیگویم که خود سر رهسپر باش
اگر زان گونه استادی نیابی
که آوردم بهر آیین و دادی
نیاشد صادقی را غیر ازین کام
همین دارم ز تو چشم دعایی

که از فرزند خود دارند تقصیر
بشاگردی گرایی تا بمردن
حسد گردد حجاب راه تعلیم
که در قید حسد باشد گرفتار
ولی جو یای مرد راهبر باش
ز قانون الصور رو برنتایی
ترا بی‌مزد و منت اوستادی
که گه گاهش به نیکویی بری نام
که هستی را نمی‌بینم بقایی

در صفت نقاشی و بستن قلم موی

شود چون شوق نقاشیت غالب
مخوان حرف هوس از نامه کس
ز کاتب این صفت نیکو نباشد
قلم را مودم سنجاب باید
بمقدار قلم از وی جدا کن
بچین پهلوی هم زانگونه نیکو
درست آندم شود آن خامه بسته
چو دادی از شکست مود امانش

قلم بستن بود اصل مطالب
مکن عادت بطور خامه کس
که کلکش را کسی دیگر تراشد
ولی آن مو که با نرمی گراید
ز یکدیگر بزور شانه واکن
که نبود زیر و بالا یکسر مو
که نگذاری درو موئی شکسته
سه جا باید که بر بندی میانش ←

مولانا پیک از هرات بود عکس را خوب میساخت و در مشهد مقدس معطر معتکف بود و در مدرسه شاهرخیمه بسر میبرد اختراعات و تصرفات در آن فن نموده بغایت نقشهای غریب و طرحهای عجیب و رنگ آمیزی طرفه

→ مشو در عقد اول سخت تدبیر
مکن در عقد سیم سست کاری
چو بر کف خامه آید غنچه وارت

مبادا خامهات گردد گلوگیر
که از پرغاز آسانش براری
دمد گلهای امیدی ز خسارت

در گرفتن قلم

قلم گاه گره گیری مکن مشت
سه دیگر ستون آن دو باید
بگناه کار میاید دلیری
ز نقاشی چو خواهی کام یابی
اگر امداد طبعت کار سازست
ولی جز مفت نبود اصل این کار
چنین کرد اوستادم رهنمائی
ز ابر و واق اگر آگاه باشی
مکن از بند رومی هم فراموش
چو اصل کار دانستی درین کار
رقم سازی چو از هر اصل معلوم
بگلهای مدور باش سر راست
بود با ازک بیجان بسته آنها
بطرح کار مستعجل نباشی

قلم را جایگه ساز از دو انگشت
که تحریر قلم سنجیده آید
نمیاید قلم را سخت گیری
کشایم بر تو از هر سوی بایی
تصوف را در دست درازست
چگویم زانکه دارد فرع بسیار
که هست اسلامی و دیگر ختائی
چو نیلوفر فرنگی خواه باشی
کنی چون اسم هر یک جای در گوش
نگردد بر تو فرع کار دشوار
مساوی بایدت هم برگ و هم بوم
که پرگاریش سازی بی کم و کاست
ز بیچک کن قیاس ریسمانها
ز جوش ریسمان غافل نباشی

در رنگ آمیزی

برنگ آمیز چون گردی هوسناک
بنه گر بیش خواهی ساخت و ر کم

بباید رنگهای شسته پاک
دو رنگ عاشق و معشوق با هم ←

ابداع نموده عکسهای او مردم را از افشان فارغ ساخت .
مولانا قاسم بیک تبریزی صحائف بی بدل و مجلد بی عوض بود و چنان
در آن امر نادر و قادر بود که اوراق فلک را شیرازه بستی و ایام روزگار را

در صفت شستمان

نمایم بر تو این راز نهران را
یکی دم شوی دان دیگر میان شو
مدار آئین دم شورا نهفته
بباید از میان شو دستبارت
چو آوردی برون از قید روغن
بده از شست و شو آنگه صفایش
که حل کاریست اصل کاروبارت
بباید که جلا خوشحال گردی

کنون پویم طریق شستمان را
دو طور شستمان نغزست و نیکو
کنی گر نقش پُر رنگ شکفته
بود بر عکس آن گر بوم کارت
از آن پس قید روغن کن باحسن
بگیر از خشت بغدادی جلایش
بحل کاری بود زان بس مدارت
زحل کاری چو فارغبال گردی

در حل طلا و نقره

بدینموال کردم مشکلک حل
بخیشان و پس آنگه نه بر آتش
چو بگدازد بدان گرمی بریزش
مکن هر قطره بی را یک ورق بیش
درو انداز و میمال ای خردمند
چو از تری سوی خشکی گر آید
برو افشان و از سردی حذر کن
نباید بود ای مرد هنرکیش
سرآبش را بگیراندر پیاله
ازو تانیم ساعت دست کوتاه
کزو مرد هنرور کام بیند
نماند غیر آب صاف بر سر ←

اگر از سیم و زر خواهد دلت حل
که بستان از سریشم پاک و بیغش
بصحنی کرده از چربی تمیزش
ولی از بیش و کم بودن بیندیش
ز ملح نیم سوده دانه بی چند
بخشکی دست مالیدن نشاید
سر انگشتان بآب گرم ترک کن
زمان مالش او ساعتی بیش
ز صحنش چون بشستن شد حواله
گرفتی چون سرآب ای مرد آگه
بباید داشت تا برته نشیند
بکلی چون نشیند سیم بازر

شتره کشیدی کُنجهای کارش مانند انجم بودی و ترنج کارهایش چون خورشید
 نمودی بسیار درویش و فانی بود بعد از فترت رومیة شومیه و تخریب
 دارالسلطنه قبرجز بعراق آمده در دارالسلطنه قزوین ساکن شد و بصحافی

→ بریز آبش اگر بسیار باشد
 زیکسو اندک اندک کارگر شو

وگر نه آب هم در کار باشد
 بملك کامیابی راهبر شو

تعریف صورتگری

اگر صورتگری باشد مراد است
 درین وادی تتبع سست رانیست
 کی از قید غلط آزاد باشد

بود پس آفرینش اوستادت
 در زحمت بروی خود گشائیست
 اگر مانعی وگر بهزاد باشد

درصفت جانورسازی

کنی گر جانور سازی اراده
 بیکسو از طریق بیش و کم باش
 ز راه و رسم استادان مکش پای
 مدان صاحب روش از صد یکی را
 مبادا ای در دریای حیرت
 بگویم جانور سازی کدامست
 یکی سیمرخ دیگر هست از در
 ولی معلوم این فن برسه قسمت
 شوی چون برگرفت و گیر راغب
 ز سستی جانورها دور باید
 شوی گراز دو جنگی نقش پرداز
 مبادا پنجه بی بیکار باشد
 مکرر ساختن هم نیست مرغوب
 مکرر گرچه سحر آمیز باشد

ز گلگون تصرف شو پیاده
 براه پیروی ثابت قدم باش
 باآئین تتبع راه پیمای
 بجو آئین آقا میرکی را
 ندانی جانور سازی ز صورت
 چه سان وچند وهریک راچه نامست
 هژبر و گاو و گنج است ای برادر
 گرفت وگیر حملش نام واسمست
 درین وادی سه چیزت هست واجب
 ستون دست و پا پر زور بساید
 نباید برتن هم پنجه انداز
 در آن صورت مگر ناچار باشد
 ولی غیر مکرر هست مطلوب
 طبیعت را ملال انگیز باشد ←

اشتغال داشت و آخر اراده توطن دارالارشاد اردبیل کرد قاید توفیق رفیق
نگشت و بمصدوقه و ماذا تدری بای آرض تموت در سنه الف در دارالسلطنة
قزوین بهجوم طاعون رحلت نمود علیه الرحمة من الله الودود .

در بیان رنگ و روغن

→ شوی گر رنگ و روغن را طلبگار
بود این هم دو اصل ای بار جانی
یکی جسمی و دیگر نقره پوشست
ازینها خواهی ارکامت برآید
بباید بوم کارت را رسانی
بطانه آستر کاریست دریاب
ز بعد آسترکاری درین فن
مکرر بایدت کردن سفیداب
برو اکنون بهر راهی که خواهی

ترا پاکیزگی باید بناچار
بگویم تا بفکرت در نمایی
ولی این کار نیش پر ز نوشت
یکایک با تو گویم آنچه باید
بآیین بطانه تا بدانی
سریشت و سریشم گچ بدوساب
علاجت از سفیدابست و روغن
که تا گردد زمین کار نایاب
بکن هر رنگ دلخواهی که خواهی

طریق رنگ جسمی

مرادت گر بود جسمی درین کار
بغیر از لاجوردی رنگها را
برای لاجوردی بر رخ کار
زنی کف تا شود هموار و یکدست
برنگ آستر روغن هم آغوش
میان باب دگر روز دگر کن
بروز سیم از روکش صفا ده
ز کاغذ لق مشو غافل که یاریست
و گر روز تویی گرد و غبارست

ء بدل از نقره کاری یاد مگذار
بروغن گیر و رونق ده صفا را
کشی روغن ولی نه کم نه بسیار
گذاری تا بلند او شود پست
شود چون ریزیش با پای خرگوش
ولی از گرد و از باران حذر کن
بچارم روز از روغن جلا ده
پی رفع کدورت سازگاریست
ترا با قید کاغذ لق چه کاریست

در آداب نقره پوش

وگر از نقره پوشت کام جوئیست مدار بوم کارت بر نکویست ←

خاتمه کتاب

در باب جدول و تذهیب و رنگهای الوان و ساختن مرکب و سایر لوازم کتابخانه و شستن لاجورد.

قاعده جدول مرصع بطریق نظم

کش سه خط را قریب یکدیگر

وز طلا حل و آخرین برتر

ولی خشکی میر از حد بتابش
بچسبان نقره اش یکدست هموار
ز پیش دست و پابگذار یکسو
کشم بر صفحه تقریر لاریب

→ بکش روغن بنه بر آفتابش
چو گردد نیم خشک آور بهنجار
چو چسباندی و کردی خشک نیکو
کنون از رنگهای پاک بی عیب

در قاعده رنگ زنگار

ولی او را بیاید ریخت یکبار
بکن از صبح تا پیشین تحمل
بمالش پاچه خرگوش پیوست
صفای کار خود را بر ملاکن

بود چون لاجوردی رنگ زنگار
مکن زنگار ریزی بی تأمل
بریز آنکه بروی کار یکدست
چو گردد خشک از روغن جلاکن

روش رنگهای سریشمی

بنفش و ارغوانی زرد و گلگون
شود ظاهر ترا راز نهانی
ولی شربنیش باید بقانون
جدا گردد بگاہ خشکی از هم
برین تقدیر با اندازه باید ←

زگلهایی که آید رنگ بیرون
بگیر آبش بهر طوری که دانی
کنی گر بستان ز اندازه بیرون
چو در رنگ تو باشد چاشنی کم
وگر بسیار شد جوشش نماید

گوشه‌ها کن نشان بچار درست

تا کشی روبرو و پشت به پشت

آنچه مابین این دو خط شاید

کمتر از پشت کار وی بساید

→ رسد گردست چربی بر رخ کار
بکش بر روی هم آن رنگ پیوست
منه زافزونی وقتت بدل بار
چو گردد خشک روغن کاریش کن
درین وادی که نبود از خطر باک

بشو با اندروت آتش بهنجار
که گردد رنگ تو هموار و یکدست
که گردد آخر کار تو هموار
ز کاغذ لق ولی غمخواریش کن
ترا با یاری طبع هوسناک

در ساختن سفیداب و سرنج

بود مشکل بمنزل راه بردن
کنم چون با تودارم حق یاری
بگیر از سرب هر چندان که باید
بنه بر دیگدان دیگ مقرر
بآهن کفچه‌اش یکسان بیاشور
بسان سرمه گردد تیره خاکی
بنه سرپوش و محکم دار پیوند
چو گردد سرمه باید پختن خوب
سه بارش چون بشستی ای نکورای
بعدب از وی نشادر پاک بستان
چو کردی شستن و سحش مکرر
ز بعد آن خلاص او را بشو پاک
بری گر بار دیگر در خلاصش
چو فارغبال گردی از دواتش

بخود سر راه هر منزل سپردن
ز تعلیمت رفیقی سازگاری
بدیگی از سفالین کن که شاید
بکن آتش که گردد آب یکسر
چو خاکستر ز سیالی شود دور
فتد آتش درو از تابناکی
گشوده راه آتشگاه مپسند
بآب ملح شستن پاک و مرغوب
بنه نوشادر و با سرکه می‌سای
بکن خشک و دگر میسای با آب
پرداز از خلاصش بار دیگر
که گردی از صفای او فرحناک
ببفزایی خلاصی در خلاصش
برون آید سرنج پاک بیفش

در زنگار ساختن

صفایح کن تنک لیک از مس پاک ←

بکن چاهی دوگز در جای نمناک

در میان هم دو خط بود اولی
تا نگردد بیاضها همه جا
بعد از آن مهره کش مکن تقصیر
تا توانی کشیدنش تحریر
کش دو تحریر دو خط اولی
پس سه تحریر کش خط اخیری
چون میان را کنی مثنی هم
چار تحریر باید آنرا هم

→ بریز از سرکه نا صاف چندان
در آن چاهش بنه یکمه کم و بیش
پس از یکماه بنگر کان تمامی
که گردد صفحه‌ها در سر که پنهان
پوشان از کم و بیشش میندیش
شود زنگار خاطر خواه نامی

در شنجرف پختن

بدست آور گریزنده سه و چار
بسای اندر صلابه ساعتی بیش
بنه در شیشه مطین دلکش
چو گردد سرد بیرون آرو بنگر
سه مثقال دگر کبریت کن یار
شود خاکستر تیره میندیش
بیفروز از پسین تا شام آتش
که شنگرفی شود نیکو و احمر

در ساختن لعلی

ز رنگ لاک بستان نغز و خوبش
پگیر از آب اشنان پاک و بیغش
درو میریز رنگ لاک کم کم
چو خالی گشت لاک از رنگ بیشک
پس از ده جوش دیگر صاف کن پاک
ز صاف او شود لعلی پدیدار
بنیکویی جدا گردان ز چوبش
بکن در دیگ و آنگه نه بر آتش
بزن با چوبکی هر لحظه برهم
ز لتر سوده در وی ریزانندک
که دل از دیدنش گردد فرحناک
زمر باشد ز درد او نگهدار

در پختن روغن کمان

بگیر از سند روس پاک بکمن
بضرب تیشه فندق وار بشکن ←

کنجها مگذران ز یکدیگر

جهد کن تا نهند سر بر سر
 در میانه دو خط اول کش
 لاجوردی که نبودش مرغش
 هست پیوسته آن دو خط میان
 در میان نیز لاجورد بران
 باز پایین آن دو خط دگر
 خط سیلو بکش وزین مگذر

جدول دونه: اول خط باریک بکش بعد از آن در پس آن خط گنده تر
 میان هر دو خط آخر را چهار تحریر بکش دو از پیش و دو از پس آنکھی
 لاجورد بروش بکش .

بکن بر دیگران آن دیگ را بار
 که تا گردن بگل گردد نمان دیگ
 بر آور کز همه جانب شود تنگ
 ز تند و تیزی آتش مپرهیز
 درون کوره آهن را و فولاد
 بیفکن سندروس و کن کناره
 مرو نزدیک و خود را دار ازان دور
 بریز از روغن بزر ای برادر
 که در روغن فتد آتش بیکبار
 دمی از دیگران آتش برون کش
 چکان در آب اگر شد منعقد آن
 بجوشان تا شود ظاهر نشانش
 مقامی دورتر از شهر باید

→ بدیگی نو که دروی گنجد آن بار
 بگیر از چار جانب در گل آن دیگ
 کنار دیگ را از خشت و از سنگ
 ز بعد آن بیفروز آتش تیز
 بتفسان دیگ را زانسان که حداد
 درون دیگ گردد پر شراره
 دگر با کفچه آهن بیاشور
 چو گردد سندروس آب یکسر
 دو وزن سندروس اما بهنجار
 و گر طغیان کند روغن ز آتش
 چو جوش چند دادی قطره یسی زان
 بود پخته و گرنه همچنانش
 ولی این کار در منزل نشاید

پایان

جدول مشنی: اول دو خط طلا بکش در برابر هم بعد از آن طلا را مهره بکش و هر خطی را دو تحریر بکش بعد از آن گرد او لا جوردد بکش .
 جدول سه تحریر: اول خطی از طلا بکش و مهره بکش بعد از آن دو تحریر یکی از پیش و یکی از پس بکش و در آخر لا جوردد بکش .
 در صفت مالیدن لا جوردد: می باید لا جوردد را در ظرفی ریزی و قطره دوئی صمغ برو ریخته خمیر باید کرد بعد از آن قطره قطره آب بروی باید ریخت و مالید و ملاحظه کرد اگر غلیظ است قطره بی چند آب می باید ریخت و اگر رنگ می ریزد قطره دویی صمغ می باید اضافه کرد و بعد از آن گفته اند که صمغ در رنگها خطاست و خوب نیست الا سرخی که درو زیاده می باید .

در صفت لا جوردد شستن: بدانکه بهترین سنگها لا جوردد بحق باشد و بعد او بر تبه و دیگر بار جسم و بعد از اینها دیولامی و نیکوترین سنگها آنست که خوش رنگ باشد و درفشان و کیفیت صلاحیه کردن آنست که سنگ را ریزه ریزه سازند و خوش رنگ را از کم رنگ جدا سازند و هر يك ازین قسمها را درهاون جدا گانه نرم سازند و بعد از آن از آرد بیز بگذرانند بعد از آن اول با صابون عراقی بشویند ، طریق شستن با آب صابون آنست که پاره آب صافی در ظرفی کنند و صابون مذکور را کف زنند چندانکه تیزاب تند شود و سنگ بیخته را در آب ریزند و برهم زنند و ساعتی صبر کنند چندانکه آب در حرکت بسکون آید بعد از آن آبراه بقدر دیگر ریزند هر چه ته نشسته باشد و درشت باشد آنرا جمع کرده بار دیگر صلاحیه کنند به تیز آب بشویند و در ظرف دیگر نقل کنند آنچه ته نشین شده باشد آنرا جمع کنند و بشویند و بمالند با آب صابون مذکور و آب شیر گرم نیز میتوان شست مکرر چندانکه لا جوردد بتامی مستخلص از آن بیرون آید بعد از آن آنرا

خشك کرده در کاغذ کنند.

قاعده طلا حل کردن : هر ورق طلا زیاده از چهار قطره صمغ نمیباید کرد در ته کاسه میباید مالید نه در کنار البته زود بکنار کاسه نمیباید آورد و طلا را بسه انگشت یا چهار انگشت آنقدر باید مالید که اصلاً درو خورده نماند چون دست خشك شود اندك اندك بآب تر باید کردن طلا را از اول مالش تا آخر دوسه ساعت زیاده نمیباید مالید که پوچ می شود و چون نرم مالیده شود که اصلاً درو رشته نماند چهار دانگ پیاله را آب میباید کرد و طلا را از دست و کنار کاسه میباید شست تا همه بند آید بعد از آن سر کاسه را با کاغذ میباید پوشید و البته سر کاسه را باز نگذارند و یکدو ساعت بگذارند بعد از آن آب را از روی طلا بگذارند و کاسه را بالای آتش میباید نهاد تا خشك شود زود میباید برداشت بسیار در بالای آتش نمیباید گذاشتن بعد از آن سریشم سیاه را اندك برو ریخته واکنند و قطره‌یی چند بر طلا ریزند و دیگر بمالند تا نیم روز بعد از آن قدری آب برو ریزند بگذارند اندك زمانی که بته بنشیند چنانکه اگر نگاه کنی عکس روی نماید بعد از آن اندکی باقلم موی بردارد و بکار بردفی الحال مهره جزع برو بکش اگر بستیمان طلا کمست دیگر بستیمان کن و اگر رنگ طلا سیاه است پاره آب نیز برو بریز .

در صفت رنگهای الوان و آمیختن آن بهم : بدانکه رنگها که بکار دارند اول آنرا بآب صمغ عربی بیاید آمیخت و اگر مدهون بود یعنی از جهت آلت چوب آنرا به زرده تخم مرغ باید آمیخت زنگار را سر که در وی کنند و چون سرمه بسایند و بآب صمغ عربی پیامیزد و آب بروی افزایش بدن مقدار که باشد .

شنگرف : شنگرف را چون سرمه بساید پس از آن بشوید و شستن

وی چنان بود که آنرا در کاسه رنگین کند و آب در وی کند و بجنباند و ساعتی رها کند تا آب صافی شود بعد از آن آبرای بریزد و دیگر صلایه کند و دونوبت دیگر چنین کند البته سه کرت باید شستن و چون شسته باشد از خاک و غبارش نگاهدارد و دیگر باره بساید و آب صمغ عربی در وی کند تا سطر شود و اگر برای قلم بکار برد تنک باید کرد تا قلم برود .

رنگ لاجورد: لاجورد را بساید بسنگ و بسر که و آب صمغ عربی باوی بیامیزد تا سطر شود و شستن وی چون شستن شنگرف بود همه رنگها شسته بهتر بود .

رنگ زرنیخی: اگر کسی خواهد که زرنیخ زردابه و ارباب صلایه کند پس آب صمغ عربی باوی بسر شد تا روان گردد .

رنگ سرخی: اگر خواهد زرنیخ سرخ آید نخست وی را بساید نیک هر چند که خشک بیاید سرخ تر گردد .

رنگ سفیدی: سفیداب را آب باید کردن و بهر کوی تنک مالیدن تا پاک و روشن گردد بعد از آن آب صمغ در وی بیامیزد و بکار برد .

رنگ آسمانی: که لاجوردی مرکب است اگر خواهد که لاجورد را سفید سازد برنگ آسمان گون نیل و سفید آب را بهم بساید نیک چندانکه خواهد و با سفید آب و لاجورد خوبتر آید .

رنگ گلگون: اگر خواهد که گلگونه کند زنگار را با سفید آب بیامیزد و با آب صمغ عربی یا با زرده تخم مرغ چنانچه گذشت بکار برد اگر خوب بود اگر کاغذ بود بصمغ عربی بکار برد اگر نقش خواهد کرد نوعی دیگر لاجورد را باشنگرف بیامیزد جمله را با آب صمغ عربی حل کند نیک بود .

در صفت ساختن انواع مرکب

همسنگ دوده زاجست همسنگ هر دو مازو

هم وزن هر سه صمغست آنگاه زور بازو

دوده را در ته سفالینه باید گرفت بهتر آنست که از روغن بزرک بگیرند و در کاغذی کردن و آن کاغذ را در خمیری گرفتن و در تنور گرم بر سرخشت پخته نهادن چندانکه خمیر پخته شود آنگاه روغن از او رفته باشد پس دوده را از کاغذ بیرون آورده صمغ عربی پاکیزه بریزد و بر ظرفی کند و آب بر آن ریزد این مقدار که دانه از آن آب بقوام عسل می آید و بگذارد که چون عسل شود پس دوده در هاون کند و قدری از آن صمغ خیس خورده چون عسل بقوام آمده باشد و بر سر دوده ریزد تا خمیر شود و بسیار بکوبد بعد از آن مازوج خورد کرده را در ظرفی کند و ده چندان آب درو کند و برگ حنا و برگ مورد از هر يك درمی و نیم درم و سه و نیم درم افیمون بر سر مازوج ریخته و يك، شبانه روز بگذارد و بعد از آن بجوشاند چندانکه مازوج بر کاغذ نشو نکند پس آنرا بکشد و بکرباس نو بپالاید و صاف نموده آب مازوج را نگاهدارد بعد از آن زاج قبرسی را در آب حل کند تا حل شود و صاف نموده بآب مازوج ملحق سازد و یکروغ بگذارد و بعد از آن صاف آب مازوج و زاج را دیگر باره صاف کند چنانکه اصلا درو دردی نماند و قدری از آن در هاون بر سر دوده و صمغ ریزد و این مقدار که سحق توان کرد سحق کند بعد از آن پاره بی نیل سر آب با اندکی صبر در هاون اندازد و سحق کند تا صد ساعت که تخمیناً پنج شبانروز خواهد بود بعد از آن تمام باشد و ازین کمتر سحق ناتمام باشد آنگاه قدری نمک هندی با نبات مصری در هاون ریزد و همه آب زاج و مازوج را اندک اندک در هاون میریزد و میساید و تجربه می کند تا بحد مطوسی رسد بعد از آن از هاون بیرون آورده بپالاید بحریر و نیم درم مشک تبّتی و يك مثقال زعفران درده درم گلاب حل کند بغایت صاف شود و صاف مشک و زعفران را در مرکب ریزد و کتابت کند که بغایت

خوب و روان و مسطوتس باشد .

نوعی دیگر بستاند نشاستج گندم را در دیگ مسین کند و بآتش نرم بریان کند تا سیاه گردد و نگاهدارد تا نسوزد پس بساید و قدری مازوج در آب کند تا نرم شود و بگذارد تا صاف شود در میان نشاستج ریزد و بروی افگند و در آتش نهد تا بجوشد پس بیالاید و قدری زاج در وی کند پس بکار برد و این نوع مرکب را نشاستجی گویند و نوع را صمغی و این نوع که مذکور میشود نیز صمغی است .

نوعی دیگر بستاند دوده چراغ و در هاون کند و بساید که سخت سائیده شود پس آب صمغ عربی صاف کرده بگیرد چنانکه نه سطر شود و نه تنک و اندک اندک در هاون ریزد و نیک بساید تا قوی گردد پس لختی نبات و طبرزد و نمک بگلاب بگذارد و اندکی باوی بیامیزد و این جمله را بامداد دیگر بساید نیک در شیشه کند و در وقت حاجت بکار برد اگر خواهد که مگس بروی ننشیند اندکی زهره گاو در دوات اندازد .

نوعی دیگر قلعی : بگیرد قلع و سیماب هر یکی را برابر یکدیگر و قلعی را بگذارد و سیماب بروی ریزد و صلایه کند چنانچه نرم شود و آب صمغ عربی در وی ریزد و کتابت کند و بر پشت مهره بمالد .

طریقه نوشته از کاغذ بردن : بستاند سفید آب ارزیز و بآب صمغ آنرا بساید و بر نوشته مالد چون خشک شود مهره بزند نوشته زایل گردد امید از ناظران این نسخه منیفه آنست که بمؤدای من صنف قد استهدف عمل نموده هر کس که امرار نظری بر این اوراق نماید آنچه بخاطر فیض مآثر ایشان رسد و ترك شده باشد داخل فرمایند و هر چه زاید و ناپسند طبع بلند ایشان باشد بقلم اصلاح در آورند مثنوی :

کار بسیارست در پیش قلم
 باد الطاف الہی رہبرم
 تادہم این داستانرا اختتام
 والحمدلہ رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقہ سید۔
 الانبیاء و خاتم الاوصیاء وآلہ المعصومین برحمتک یا ارحم الراحمین۔

فهرست نام گسان

ابراهیم عمو (میرزا) بیست و یک	آباقا میرزا نقاش، پنجاه و دو
ابراهیم بن هلال، پانزده	آدم (ابوالبشر) ۷۲، ۱۲
ابراهیم صغیر، بیست و چهار	آرپاخان، ۲۲
ابراهیم میرزا صفوی، چهل و یک، پنجاه و	آغاجه، ۲۷
شش، پنجاه و هفت، پنجاه و هشت، ۳۵.	آل احمد، ۱۱۸
۳۶، ۳۷، ۹۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰.	آقا نقاش (میرزا) پنجاه و دو
۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۱.	آقا (وزیر خراسان) ۹۱
ابراهیم بن میر عماد، نوزده، ۱۲۲	آقا کوچک نقاش (استاد) پنجاه و دو
ابراهیم قزوینی، بیست	آقابالا نقاش، پنجاه و دو
ابراهیم همدانی (میر)، چهل	آقا بزرگ نقاش (میرزا) پنجاه
ابراهیم تبریزی مذهب، چهل	آقاجان پرتو اصفهانی، بیست
ابراهیم (مولانا) ۴۷، ۴۸	آبقای بن هولاکو، ۲۱
ابراهیم (ابوالحسن) یازده	ابراهیم غزنوی (سلطان) پانزده
ابرش، نه	ابدال بیگ نقاش، چهل و هشت
ابریشمکار، بیست و یک	ابراهیم ع (خلیل الله)، ۱۱۶، ۱۲
ابن اسفندیار، سی و یک	ابراهیم میرزا (سلطان) نوزده، سی و شش،
ابن ام شیبان، ده	۱۵، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۱
ابن بواب، ۱۲، ۱۹، ۶۵	ابراهیم سگزی، نه
ابن خلدون، دو، هفت، هشت، چهارده	ابراهیم نقاش (میر) پنجاه و دو

- ابن الخمار، بیست و شش
ابن خمیره، ده
ابن رائق، ۱۸
ابن سقطی، بیست و چهار
ابن عربشاه، سی و پنج
ابن فرات، ۱۷، ۱۸
ابن معدان کاتب، یازده
ابن مقله (بمحمد رجوع شود)
ابن مقله (بحسن رجوع شود)
ابن ندیم، هشت، ده
ابو اسحق اینجو، سی و چهار
ابو البرکات رازی، پانزده
ابو الحسن اصفهانی نقاش، پنجاه
ابو الحسن غفاری (صنیع الملک) پنجاه و یک
ابو الحسن غفاری مستونی، چهل و نه
ابو الخان اوزبک، ۱۲۰
ابو الخیر خان، ۶۱، ۸۲
ابو بکر غزنوی، پانزده
ابو ترابخان غفاری، پنجاه و یک، پنجاه و سه
ابو ذر غفاری، ۹۶
ابو ریحان بیرونی، بیست و شش
ابو القاسم بابر، ۲۹
ابو القاسم مذهباشی، پنجاه و دو
ابو سعید (سلطان) سی و سه، ۲۲، ۲۳، ۲۹،
۴۲، ۴۴
ابو القاسم حسینی مذهب، چهل و هشت
ابو القاسم اینجوی، بیست و یک
ابو القاسم قائم مقام « «
ابو طالب مدرس مذهب و خطاط، پنجاه
- ابو القاسم مصحح، بیست
ابو المحسن میرزا، ۲۷، ۴۳
ابو محمد ایتخو (میر) ۹۸
ابو المعالی (میر) نوزده
ابو المعصوم (میرزا) ۱۴۹
ابو الولی اینجو (میر) پنجاه و نه، ۹۸
ابو حدی کوفی، ده
ابو حذیفه، هشت
ابو جعفر النحاس، نه
ابو سفیان بن حرب، پنج، هشت
ابو سهل مسیحی، بیست و شش
ابو علی سینا، بیست و شش
ابو الفضل بیهقی، بیست و شش، بیست و هشت
ابو الفضل خازن دینوری، پانزده
ابو الفضل ساوجی، بیست و یک
ابی بن کعب، هشت
ابی نصر نقاش، بیست و یک، بیست و پنج
ابو المعالی النحاس اصفهانی، پانزده
ابو عبدالله بن جعفر بغدادی، چهارده
ابو عبیده بن جراح، هشت
ابو الفرجی، ده
ابو الفرج بن جوزی، پانزده
ابو موسی بن عمار، بیست و چهار
اتسرخوارزمشاه، سی و یک
احصائی، بیست و یک
احمد انجوی (سید) بیست و یک
احمد بن اویس جلایر (سلطان) پانزده، سی
و پنج، سی و شش، ۲۶
احمد نیری (میرزا) نوزده

احمد بن ابو خالد، نہ
 احمد بن سلیمان نجار (ابو بکر) چہارده
 احمد بن محمد بن خلیل بن ہلال، ۲۱
 احمد حنبل، ۲۱
 احمد رومی، ۲۳
 احمد ابر، ۲۷
 احوں محرر، نہ، ده
 اختیار الدین تولک (ملک) ۲۷
 اختیار منشی (خواجہ) ۴۹-۵۳
 اخوسہیل، ہشت
 اخوین، بیست و یک
 ادریس (مولانا) ۴۳، ۴۴
 ادہم ابہری، ۴۷
 ادہم قزوینی (منشی) ۵۴
 ادہم یزدی، ۸۶
 ادیب صابر ترمذی، سی و یک
 اردشیر بن حسن (حسام الدولہ) سی و یک
 ارغون خان، ۲۳
 ارغون بن عبداللہ کاملی، ۲۱
 ازرقی ہروی، سی و یک
 ازون حسن (اق قوینلو) بحسن پادشاہ رجوع
 شود۔
 اسحق بن ابراہیم؛ یازده
 اسحق بن خمار، نہ
 اسد اللہ خوانساری، بیست و یک
 اسد اللہ شیرازی، بیست و یک
 اسد اللہ مذہب مشہدی، پنجاہ و دو
 اسکندر بیک منشی، پنجاہ و پنج، پنجاہ و شش،
 پنجاہ و نہ، ۵۴، ۵۵، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۰،

احمد شاملو، بیست
 احمد وقار بیست
 احمد نقاش، سی و سہ
 احمد بن محمود کمال مذہب، سی و نہ
 احمد نقاش، چہل و پنج
 احمد نقاش (میرزا) پنجاہ
 احمد تبریزی (استاد)، پنجاہ
 احمد مذہب باشی (میرزا) پنجاہ و دو
 احمد (آقا سید) پنجاہ و دو
 احمد بن حسن نقاش، پنجاہ و دو
 احمد بن محمد حسین مذہب، پنجاہ و دو
 احمد نقاش باشی (میرزا) پنجاہ و دو
 احمد نقاش (شہاب الدین) پنجاہ و ہشت
 احمد مشہدی (میرسید) پنجاہ و ہشت،
 شصت و یک، ۹۰، ۹۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲
 احمد بیگ، ۴۴
 احمد غزالی (مجدالدین ابو الفتوح) ۴۷
 احمد اصفہانی (میرزا) ۵۳
 احمد بیگ نور کمال، پنجاہ و شش، ۳۴
 احمد حسینی (میر) نوزده
 احمد (شیخ) بیست و یک
 احمد حسینی (قاضی میر) نہ، پانزده، سی
 و نہ، چہل و چہار، پنجاہ و پنج، پنجاہ و
 شش، پنجاہ و ہفت، پنجاہ و ہشت،
 شصت، شصت و دو، ۵، ۹۸
 احمد بن المحسنی، پانزده
 احمد کلبی، نہ
 احمد بن ابی نصر عتیق، پانزده، سی و سہ
 احمد موسی نقاش، سی و سہ

اللهوردی نقاش (استاد) پنجاه
 الوبیگ اردوبادی (قاضی) ۵۰
 الهی همدانی (میر) ۱۵۳
 اکیدر بن عبدالملک، پنج
 امرء القیس، چهار
 امسلمه، بیست
 امیرجان، ۹۲
 امیرچوپان ۲۳
 امیرخانی، بیست و یک
 امیرسلدوز، ۲۴
 امیرشهره دیلمی به شهره امیررجوع شود
 امیرعلیشیر نوایی سی و نه، ۶۲، ۸۶، ۱۳۳،
 ۱۴۴، ۱۳۴
 امیرعلی پادشاه، ۲۲
 امیرالکتاب، بیست و یک
 امیر تیمور گورکان، پانزده، سی و چهار، سی
 و پنج، سی و شش، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۶۳
 انیسی (عبدالرحیم) ۵۸
 اوکتای قاآن میرزا، پنجاه و دو
 اویس جلایر (سلطان) ۲۲
 اولجایتو (سلطان محمد) ۲۲، ۲۳
 بابا شاه اصفهانی (خطاط) نوزده، ۱۱۹
 بابا حیدر نقاش، سی و پنج
 بابا عمادالدین (لطف الله)، ۳۱
 بابر پادشاه (ظهیرالدین ابوالقاسم) ۴۸،
 ۱۳۹، ۸۰
 بایسنغر بن شاهرخ گورکانی، نوزده، سی و
 شش، سی و هفت، سی و هشت، سی و نه،
 ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۵۹

۱۵۳
 اسکندر بن میرزا عمر، ۲۶
 اسکندر خان افشار، ۱۵۳
 اسمعیل بن ابراهیم (ابوالقاسم)،
 اسلم بن سدره، یک، چهار
 اسمعیل خان جلایر، پنجاه و دو
 اسمعیل قاجار (میرزا) بیست و یک
 اسمی خان شاملو، ۱۲۴
 اسمعیل صفوی (شاه) سی و نه، چهل، پنجاه
 و نه، شصت و یک، ۳۴، ۳۵، ۴۶، ۴۷،
 ۵۳، ۶۱، ۱۳۵، ۱۵۲
 اسمعیل صفوی ثانی (شاه) پنجاه و شش
 پنجاه و هشت، شصت، ۳۵، ۵۲، ۶۴، ۹۲،
 ۱۱۹، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳
 اسمعیل قلی بیگ (اسمی خان) ۱۲۴
 اسمعیل بن ابراهیم (خطاط) ۴۸
 اسمعیل بن حماد، پانزده
 اصمعی، دو
 اظهر، ۵۷، ۷۲
 اغرلو محمد، (اققوینلو) ۴۴
 افراسیاب، سی و یک
 افضل حسینی نقاش، چهل و پنج
 افلاطون، ۱۱
 اکبر شاه (جلال الدین) چهل و یک، چهل و
 پنج، ۴۹، ۱۴۰، ۱۵۰
 الغ بیگ، سی و هشت، سی و نه
 الوند بیگ، (اققوینلو) ۴۴
 الیاس تبریزی، ۵۷
 القاص میرزا صفوی، ۳۴

پیر حسین کاتب، نوزده،	باقر نقاش (آقا) چهل و نه
پیر محمد ثانی، نوزده ۸۲	باقر معمار (استاد) پنجاه و دو
پریخان خانم صفوی، ۵۲	باقر خورده کاشانی، ۱۲۲
پیریحیی صوفی، ۲۳، ۲۴	باقر شیرازی (میرزا) پنجاودو
پیر محمد بن میرزا عمر شیخ، ۸۰	بدرخان افشار، ۱۵۳
پیری نقاش اصفہانی، چهل	بدرالدین نقاش، سی و سه
پهلوان بیگ، ۴۴	بدیع الزمان میرزا، سی و نہ، ۶۱، ۱۳۳
تاج سلمانی، پانزده، ۴۲	بدیع الزمان بن علی رضا، نوزده ۱۲۶
تاج الدین علیشاہ جیلانی، ۲۲	بدیع الزمان تونی، ۱۲۶
تذہیبی (مولانا) چهل و دو	بدیع الزمان ہمدانی، بیست
ترابی (ملا) چهل و ہشت	بزرگ غفاری (میرزا) پنجاه و یک
تقی شیرازی (مولانا) ۳۶	بشر بن عبدالملک، پنج
تقی الدین اوحدی، ۱۴۰	بلبل رند (فغان الدین) ۴۰
تیمورتاش بن امیر چوپان، ۲۳	بھائی (شیخ) ۱۲۶
تیمورخان، ۶۱	بھرام میرزا صفوی، سی و ہفت، چهل و یک،
تیمور گورکان بہ امیر تیمور رجوع شود	پنجاه و شش، شصت و یک، ۲۰، ۳۳،
جانی بیگ خان، ۲۳	۱۳۸
جامی (عبدالرحمن) ۷۹	بھرام قلی افشار نقاش، پنجاه
جاہی بہ ابراہیم رجوع شود	بھزاد ہروی (کمال الدین) سی و نہ، چهل،
جعفر بایسنغری (میرزا) شانزده، سی و ہفت،	چهل و پنج، ۸۷، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۴،
۷۲، ۵۷، ۲۵	۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴
جعفر پاشا، ۴۰	۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۹
جعفر خالدی، چہارده	بوداغ سلطان، ۶۱
جعفر صافی، بیست و یک	بودزی، بیست و یک
جعفر قزوینی، بیست	بوق العشق، ۱۳۸
جعفر بن نجفقلی نقاش، پنجاه و دو	پرویز ساسانی، ہفت
جلال منجم (ملا) ۱۲۵، ۱۲۶	پیر احمد زرکوب مصور (غیاث الدین)
جلال الدین سبزواری، نوزده	سی و ہشت
جمشیدرومی، ۹۰	پیر احمد باغ شمالی نقاش، سی و شش

حسن نقاش (آقا) ۱۴۱
 حسن نقاش دهلوی (میر) ۱۴۲
 حسن کرمانی (میرزا) بیست
 حسن بن حسین فارسی، سیزده
 حسن بیگ یوزباشی استاجلو، ۵۴
 حسن بیگ سالم، ۴۰
 حسن مفتول بند (میر) ۳۸
 حسن بن مقله (ابوعبدالله) یازده، ۶، ۱۷،
 ۶۵، ۱۹، ۱۸
 حسن خان شاملو، نوزده
 حسن بن خداداد نقاش، چهل و نه
 حسن بن میکال (ابوالفضل) بیست و شش
 حسن ایلخانی (شیخ) ۲۳، ۲۲
 حسن مشرف (میرزا) بیست و یک
 حسنعلی بیگ عربکرو، ۴۹
 حسنعلی (شاکرد میرسید احمد) ۹۱
 حسنعلی مصور (میرزا) پنجا،
 حسنعلی گروسی (امیر نظام) بیست و یک
 حسین بن علی ع (امام) ۱۴۶
 حسین (شاهزاده) ۱۴۱
 حسین مذهب (قوام الدین) چهل و هشت
 حسین مذهب، پنجاه و دو
 حسین کاشانی، بیست
 حسین مسیحی (کمال الدین) پنجاه و شش
 حسین منشی قمی (میر) پنجاه و شش، ۳۴،
 ۳۷
 حسین نقاش (کمال الدین) چهل
 حسین نخجوانی (حاج) پنجاه و شش

جمال الدین محمود شیرازی به محمود رجوع
 شود.
 جمال الدین عبدالرزاق، سی و سه
 جهانشاه بن قرا یوسف، ۲۸
 جهانگیر پادشاه، چهل و پنج، ۱۵۰، ۱۵۱
 جهم بن العلت، هشت
 جنید بغدادی نقاش، سی و پنج
 جوجی خان، ۶۱
 چنگیز خان، ۶۱
 حاجی بیگ، ۴۴
 حافظ شیرازی، ۹۴، ۳
 حافظ ابرو (لطف الله) ۳۰
 حافظ عبدالله، ۲۸
 حافظ قنبر شرفی، پنجاه و هشت، ۳۲، ۳۳
 حبیب الله (وزیر) ۸۱
 حبیب الله ساوی مصور، ۱۵۱
 حبیب الله نقاش، پنجاه و دو
 حبیب الله نقاش مشهدی، چهل و پنج
 حبیب اصفهانی، شصت و یک
 حسام الدین مداح، ۹۵، ۹۶
 حدیثی اصفهانی نقاش، چهل
 حرب بن امیه، چهار، پنج
 حسن پادشاه به (ازون حسن) رجوع شود
 حسن بن علی ع (امام) ۱۴، ۲۸، ۳۱، ۴۲،
 ۴۳، ۴۴، ۸۸
 حسن بغدادی مذهب (استاد) چهل، ۱۴۵،
 ۱۴۶، ۱۴۷
 حسن بن بدیع نقاش (فخر الدین) سی و سه

خشنام بصری، ده
 خلیل اللہ (میر وجیہ الدین) پنجاہ و ہشت
 ۱۲۰
 خلیل قلندر، نوزدہ
 خلیل اق قوینلو (سلطان) سی و شش، سی و
 نہ، ۳۱
 خلیل خان (امیر) ۵۲
 خلیل مصور (امیر) سی و دو، سی و ہفت
 خواجه جان جبرئیل، ۴۲
 خواجه جان طغرائی، ۴۴
 خلیفہ محمد حیوۃ نقاش، چہل، ۱۳۳
 خواجه کرمانی، شانزدہ
 خوارزمشاہ، بیست و شش
 داعی الاسلام، شصت و یک
 داود نقاش، چہل و ہشت
 داوری، بیست و یک پنجاہ و دو
 دایمینک خان (پادشاہ ختا) سی و شش
 درمیش خان نقاش ۸۴، ۱۵۱
 درویش نقاش (استاد) ۱۳۳
 درویش عبداللہ، ۳۵، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۴۸
 ۱۲۰، ۵۴، ۴۹
 درویش عبدالمجید طالقانی (بعبد المسجید
 رجوع شود)
 دمری سلطان شاملو، ۴۷
 دوست دیوانہ نقاش (استاد) چہل و یک
 ۱۳۵، ۱۴۲
 دوست مصور (استاد) ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰
 دوست محمد ہروی، شصت و یک

حسینخان شاملو، ۸۲، ۱۵۱
 حسین فخارشیرازی، ۳۴
 حسین منشی (میرزا)، ۵۴
 حسین منشی مشہدی (بہاء الدین) ۳۹
 حسین میرزا بایقرا (سلطان) بیست، سی و
 شش، سی و ہفت، سی و نہ، چہل و دو،
 چہل و چہار، ۲۷، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۶۰
 ۶۱، ۶۳، ۱۳۳، ۱۳۴
 حسینعلی نقاش (استاد) چہل
 حفصہ، ہشت
 حکیم شیرازی، بیست و یک
 حویطب، ہشت
 حمزہ بن علی طوسی، سی و سہ
 حیرتی (شاعر) ۸۶
 حمزہ میرزا صفوی ۴۰، ۵۲، ۵۳، ۱۲۴
 ۱۴۹
 حیدرعلی، ۱۴۱
 حیدرعلی قلمدانساز، پنجاہ و دو
 حیدرقلی نقاش، پنجاہ و دو
 حیدر میرزا صفوی، ۳۵
 حیدر ثلث نویس (مولانا) ۳۵
 حیدر کندہ نویس (سید) ۲۲، ۲۴
 حیدرقمی، پنجاہ و ہفت، ۳۳
 حیدر ذہنی نقاش، چہل، چہل و پنج
 حیدرعلی نقاش (استاد)، پنجاہ
 خاطر، ہشت
 خالد بن ابوہیاج، ہشت
 خانلری (دکتر ناتل) پنجاہ و شش
 خداداد نقاش، چہل و نہ

روح الاثمہ خوارزمی، ۲۶
 روح اللہ منشی (میرزا)، ۴۹
 زاخو (پرفسور) شصت و دو
 زرافہ (به عبدالکریم رجوع شود)
 زرین خط (حسن)، بیست و یک
 زرین قلم، بیست و یک
 زلیخا، ۱۳۸
 زکریا وزیر (میر)، ۵۰
 زکریا کججی (میر) ۵۳
 زمان نقاش (آقا) چهل و نہ
 زمانای نقاش، چهل و پنج
 زہرای داعی، پنجاہ و پنج، شصت و یک
 زین الدین، سی و سہ
 زین العابدین ع (امام) ۱۴
 زین العابدین نقاش (میر) چهل، چهل و یک
 زین العابدین مذهب اصفہانی، چهل و ہشت
 زین العابدین اشرف الکتاب، بیست
 زین العابدین محلاتی، بیست
 زین العابدین مستوفی، بیست و یک
 زین العابدین قزوینی، بیست
 زین العابدین یزدی، بیست
 زینل گر، ۵۳
 سام ۳۲
 سام میرزا صفوی، چهل و چہار، پنجاہ شش،
 ۱۲۴، ۸۵، ۸۲، ۳۴
 ساروتقی (اعتماد الدولہ) ۱۵۱
 سباء، دو
 سفاح، نہ
 سفیان بن امیہ چہار، ہشت

دوست محمد قطع، چهل و دو
 دولت نقاش، چهل و پنج
 دولت شاہ سمرقندی، سی و ہفت، پنجاہ و نہ،
 ۹۷
 دولتیار مصور (امیر) سی و سہ
 دیوانہ نقاش، سی و نہ
 ذہنی نقاش بحیدر رجوع شود
 الراضی باللہ ۱۷-۱۸
 راوندی، سی و یک
 رجبعلی نقاش (استاد) پنجاہ و دو
 رحیم نقاش (استاد) پنجاہ و دو
 رستم پادشاہ آق قویونلو ۴۴-۴۶
 رستم بن شاہرخ (میرزا) ۲۶
 رستمعلی (مولانا) ۱۴۱
 رشید خان (پادشاہ کاشغر) ۱۳۶
 رشیدالدین محمد بیکدلی، بیست و یک
 رضا (حضرت امام رضا ع) پنجاہ و نہ ۱۴،
 ۳۲، ۶۲، ۶۷، ۷۹، ۸۰، ۸۸، ۸۹، ۹۸
 رضا مصور (آقا رضا) چهل و پنج ۱۴۰،
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
 رضا عباسی، چهل و پنج
 رضا مذهب، چهل و نہ
 رضا مذهب باشی (میرزا) پنجاہ و دو
 رضاقلی تفرشی، بیست و یک
 رضی تبریزی (میرزا) بیست و یک
 رضی طالقانی مذهب، پنجاہ و سہ
 رفیقی (کمال الدین محمود) ۸۵
 رودکی، بیست و شش
 روزبہان، ۲۸

سلیمان خواندگار (سلطان) ۹۰	سعد، ہشت، ۱۵۳
سمیرمی (نقاش) پنجاہ و دو	سعد اللہ خوئی (قاضی) ۵۲
سنجر بن ملکشاہ (سلطان) سی و یک	سعدی شیرازی ۳۰، ۳۱
سنگلاخ (خطاط) بیست و یک	سعید، ۱۵۳
سہیلۃ یاسین، دو	سعید بن زرارہ، ہشت
سہوی تبریزی (میر حسین) ۱۲۲	سعید بن ابراہیم (ابوالقاسم) پانزدہ
سیاوش بیگ نقاش، چہل و یک، چہل و پنج	سعید بن محمد سہلویہ، پانزدہ
۱۴۸ : ۱۴۹	سلاحشور، بیست و یک
سیدی احمد نقاش (استاد) سی و ہفت، سی	سلطان حسین تونی، ۱۲۳
و نہ	سلطان علی قاضی، نوزدہ
سیف الدین نقاش، سی و نہ	سلطان علی مشہدی (نظام الدین) شانزدہ، ۳۲
سیمی نیشابوری، سی و نہ، ۵۸	۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۸
شادی خواجہ، سی و شش	۷۹، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷
شاہرخ بن تیمور گورکان، سی و شش، سی	سلطان علی بن خلیل آق قوینلو ۳۱
و ہفت، سی و ہشت، سی و نہ، ۲۴، ۲۶	سلطان محمد خندان ۶۲، ۸۶، ۸۹
۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۵۹	سلطان محمد نور ۶۲، ۸۶، ۸۹
شاہقلی مصور (استاد) چہل	سلطان محمد مصور (استاد) چہل، ۱۳۷،
شاہقلی سلطان استاجلو، پنجاہ و شش، ۳۵	۱۴۲
شاہقلی بیگ وزیر (خواجہ) ۴۹	سلطان سید ابواحمد، ۲۳
شاہی بیگ خاں اوزبک، ۴۴، ۴۵، ۶۱	سلطان محمود نجاتی (خطاط) نوزدہ، ۴۸
شاہ قاسم، نوزدہ	سلطانم (شاہزادہ) ۵۱
شاہ محمد انجوی (میر) ۹۸	سلیمان ساوجی، ۲۷
شاہ محمد اشرفی، نوزدہ	سلیمان فارسی، ۹۶
شاہ محمود نقاش (ملا) چہل و ہشت	سلیم خادم، نہ
شاہ محمود نیشابوری، پنجاہ و ہشت، ۸۷، ۸۸	سلیم نیشابوری مذہب و خطاط، چہل
شاہ مظفر خراسانی نقاش (استاد) چہل	سلیمان ع (پیمبر) ۳۲
شاہ ولی سلطان ذوالقدر، ۹۸	سلیمان سلمی نیشابوری، ۲۳
شریفی، بیست و یک	سلیمان بن احمد سلمی، پانزدہ
شعرانی، نہ	سلیمان صفوی (شاہ) چہل و پنج

شفاء، هشت
 شفیعا (محمد شفیع حسینی) بیست و یک
 شفیع عباسی، چهل و پنج
 شقیر خادم، نه
 شرفجهان قزوینی، پنجاه و هشت، پنجاه و نه،
 ۹۷، ۴۹
 شرفالدین حسین به حسین حسینی رجوع
 شود.
 شرفالدین علی یزدی، ۳۰
 شرفالدین عبدالمجید قمی، ۳۲
 شرفالدین خطاط شیرازی (سید) ۲۳
 شکرالله اصفهانی (میرزا) ۵۴
 شمسالدین نقاش، ۳۵
 شمسالدین بن فخرالدین فقیه، پانزده
 شمسالدین محمد بسطامی، ۱۲۳
 شمسالدین حافظ تبریزی، ۴۰
 شمسالدین اردبیلی خطاط ۳۲
 شمس خطاط، ۳۹
 شمسالدین طبسی، ۲۸
 شمس بایسنغری، ۲۸
 شمسالدین محمد ظهیر، ۲۸
 شمسالدین خطاط، ۲۸
 شمسالدین مشرفی قطابی ۲۵
 شیخ بن آدم ع، ۱۲
 شیبیک خان اوزبک سی و نه، ۱۳۵
 شیرخان افغان، ۴۸
 شیخزاده سهروردی، ۲۱
 شیخ حسن ایلخانی به حسن رجوع شود
 شمسی قمی نقاش، چهل و پنج

شناء، هشت
 شهره امیر (پدرمالک دیلمی) ۹۳، ۳۳
 صاحب بن عباد، پانزده
 صادق نقاش (آقا) چهل و نه
 صادق (میرزا) چهل و نه
 صادقی بیگ افشار نقاش، چهل، ۱۲۵، ۱۴۰،
 ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶
 صالح بن عبدالملک، نه
 صدراالفاضل، بیست و یک
 صدراالدین (میر) پنجاه و هشت، پنجاه و نه،
 شصت، ۹۷، ۹۸
 صدراالدین محمد حسنی حسینی دشتکی، ۳۶
 صدقی استرآبادی (سلطان محمد) پنجاه و
 هفت، ۳۵
 صفی (شاه) ۵۵
 صهباء، پنج
 طالب میرک مذهب، چهل
 طراز یزدی، بیست و یک،
 طهماسب صفوی (شاه) سی و هشت، چهل،
 چهل و یک، چهل و دو، چهل و سه، پنجاه
 و شش، پنجاه و هفت، پنجاه و نه، ۱۴، ۲۴،
 ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۹، ۵، ۵۲، ۵۳، ۵۴،
 ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۴،
 ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰،
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۱
 طغانشاه سلجوقی، سی و یک
 طغرل بن ارسلان، سی و یک
 طلحة بن عبدالله، شش، هشت
 طهمورث، ۱۲

عبدالرحمن خوارزمی، ۵۷
 عبدالرحیم افسر، بیست و یک
 عبدالرحیم خلوتی (خطاط) ۲۵، ۲۸
 عبدالرحیم انیسی، ۵۷
 عبدالرزاق سمرقندی، سی و شش
 عبدالرزاق نقاش (خواجہ) چہل
 عبدالرسولی، (مرتضی) بیست و یک
 عبدالرشید دیلمی، نوزده، ۱۲۲
 عبدالصمد زرین قلم نقاش (خواجہ) چہل
 چہل و یک، چہل و پنج، ۱۴۰
 عبدالصمد کاشانی نقاش (میر) چہل
 عبدالصمد مشہدی، ۱۴۷
 عبدالعلی بن محمد تربتی، نوزده
 عبدالعلی یزدی، بیست
 عبدالعلی مذهب (میرزا) پنجہ
 عبدالعلی نقاش و مذهب، پنجہ و دو
 عبدالعزیز نقاش کاشانی (خواجہ) چہل
 چہل و پنج، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۱
 عبدالعزیز خان اوزبک ۸۲، ۹۰
 عبدالعظیم ع (حضرت) پنجہ و ہفت، ۳۷
 عبدالغفار شیرازی خطاط، بیست
 عبدالغفار نقاش (کمال الدین) چہل
 عبدالفتاح شیرازی مذهب، چہل
 عبدالقادر حسینی، ۲۸
 عبدالقادر مراغی، سی و ہشت
 عبدالقیوم بن کرمشاہ تبریزی خطاط، پانزدہ
 عبدالکریم خطاط (میرزا) بیست و یک
 عبدالکریم (میرزا) « «
 عبدالکریم پادشاہ خطاط (زرافہ) ۵۸

ضحاک بن عجلان، ہشت، نہ
 ضیاء لشکر، بیست و یک
 عاد، دو
 عامر بن جدرہ، یک
 عباس صفوی (شاہ) چہل و ہشت، پنجہ و
 نہ، ۳۵، ۴۰، ۵۴، ۵۵، ۹۷، ۹۸، ۱۲۱،
 ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۹، ۱۵۰،
 ۱۵۳، ۱۵۱
 عباس شیرازی نقاش، پنجہ و یک
 عباس نقوری، بیست و یک
 عباس میرزا، بیست
 عبدالباقی (میر) ۴۶
 عبدالجبار استرابادی نقاش، چہل، چہل و
 پنج
 عبدالجبار رومی، نہ
 عبدالجواد عنقا (میرزا) بیست و یک
 عبدالحسین اصفہانی (میرزا) بیست و یک
 عبدالحسین ثابت نقاش (میرزا) پنجہ و دو
 عبدالحسین صنیع ہمایون نقاش « «
 عبدالحق سبزواری ۳۲، ۳۸
 عبدالحی نقاش (استاد) سی و پنج، سی و
 شش، سی و نہ، ۱۵۰
 عبدالحی خطاط (خواجہ) ۲۵، ۴۳، ۴۴،
 ۴۷
 عبدالحی منشی، ۴۲
 عبدالرحمن کاتب، نوزده
 عبدالرحمن بن محمد خطاط و مذهب، پانزدہ
 بیست و پنج
 عبدالرحمن بن عیسی، ۱۸

عبدالله کاتب (شیخ) ۸۶
 عبدالله درویش، ۱۲۰
 عبدالله شیرازی، ۱۴۸
 عبدالله مشکین قلم، ۱۵۱
 عبدالله قطاع، چهل و دو
 عبدی جنابدی، ۳۷، ۱۱۸
 عبدی نیشابوری ۸۷
 عبدالله بن میرعلی، شانزده، ۴۷
 عبدالله سلطان، ۴۳
 عبدالله خان اوزبک ۴۷، ۸۲، ۸۳، ۱۴۲-۱۵۱
 عثمان بن عفان، شش، هشت
 عتیق منشی (خواجہ) ۴۶
 عثمان بن زیاد، نه
 عثمان وراق، بیست و پنج
 عثمان بیگ (آق قوینلو) ۴۴
 عزالدوله دیلمی، پانزده
 عزیز بن محمد، نوزده
 عضدایجی (قاضی) هفده
 عضد مذهب (میر)، ۳۹
 عضدالدوله دیلمی، سیزده، پانزده
 عطاء ورامینی (قاضی) ۹۶
 عطاءالله اصفهانی (میرزا) ۵۳
 عطارچیان، ۲۱
 علاءالدین تبریزی، ۴۰، ۱۲۵
 علاءالدوله بن بایسنقر، سی و هشت، سی و
 نه، ۵۹
 علاءالخضرمی، هشت
 علی اشرف نقاش، چهل و هشت، چهل و نه

عبدالمحمد نقاش، چهل و نه
 عبدالمحمد ایرانی، شصت و یک
 عبدالمجید قمی (شرف الدین) پنجاه و هشت
 عبدالمجید طالقانی، بیست، بیست و یک
 عبدالمطلب نقاش، پنجاه و سه
 عبدالملک نقاش، بیست و شش
 عبدالملک بن حسن، چهارده
 عبدالوهاب نقاش (خواجہ) چهل
 عبدالوهاب شیرازی مذهب (کمال الدین)
 چهل
 عبدالوهاب مذهب باشی (میرزا) پنجاه و دو
 عبدالوهاب امامی (میرزا) «
 عبدالوهاب تبریزی (میر) ۳۷
 عبدالوهاب حسینی، ۹۰
 عبدالوهاب کاشانی نقاش (خواجہ) ۱۴۰
 عبدالله بن سعد، هشت
 عبدالله بن شداد، نه
 عبدالله بن محمد همدانی، پانزده
 عبدالله مروارید پانزده، چهل و چهار
 عبدالله زیارتگاهی، نوزده
 عبدالله یزدی، نوزده
 عبدالله عاشور، بیست
 عبدالله خان نقاشباشی، پنجاه
 عبدالله سلطانی، چهل و هشت
 عبدالله صیرفی ۲۲، ۲۴
 عبدالله طباطبائی، نوزده، ۲۷، ۳۲
 عبدالله خوئی (قاضی) ۵۱، ۱۴۵
 عبدالله بن ابومنصور انصاری (خواجہ) ۶۳
 ۱۴۲

- علی اصغر کاشانی مصور، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۱
 علی اصغر (میرزا) بیست ویک
 علی اکبر نقاش (میرزا) پنجاہ، ویک
 علی اکبر نقاش (درویش) « «
 علی اکبر شیرازی نقاش و مذہب، پنجاہ و دو
 علی اکبر حجار « «
 علی اکبر مزین الدولہ، پنجاہ و سہ
 علی عسکر ارسنجانی، بیست
 علیقلی مصور، پنجاہ
 علیقلی ارناوت نقاش، چہل و ہشت
 علیقلی ماہر نقاش و حکاک « «
 علی محمد صفا، بیست ویک
 علی محمد (میرزا) « «
 علی محمد شریف نقاش، پنجاہ و دو
 علی بن الیاس تبریزی، ہیجده، ۵۷
 علی بن حسن تبریزی، شانزده، ۵۷
 علی (خواجہ) سی و نہ
 علی (میرزا) چہل
 علی ہجرانی نقاش، چہل
 علی مذہب (ملا) «
 علی بن محمد بن زید، پانزده
 علی بن زبیر، چہارده
 علی بن ہلال (ابن بواب) چہارده، ۱۲، ۱۸
 علی فایضی، نوزده
 علی جواہر رقم (سید) نوزده
 علی شیرازی (میر) بیست ویک
 علی فسائی (سید)، بیست ویک
 علی مصور (میرزا) پنجاہ، پنجاہ و دو
- علی طبرسی (شیخ) ۱۵
 علی بن مقلہ، ۱۶
 علی بن عیسی (وزیر) ۱۸
 علی (میرزا) ۳۹
 علی منشی (حاجی) ۴۳
 علی (میرزا) ۱۳۷
 علی مصور (میرسید) چہل، چہل ویک، چہل
 و پنج، ۱۳۹، ۱۴۰
 علی مصور (خواجہ) سی و ہفت، ۱۴۹
 علی بن ایطال علیہ السلام، شش، ہشت، نہ،
 ۲، ۵، ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۹،
 ۴۷، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۷۶، ۸۰،
 ۹۶، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۲۹
 علی کلہ گوش، ۱۴۴
 علی بیگ تبریزی، پنجاہ و ہشت، ۳۸
 علی بیگ آق قوینلو، ۴۴
 علی بیگ سرخ، ۵۳
 علی جامی (میر) ۶۲
 علی ہروی (میر) ۶۲، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۴،
 ۸۷، ۹۰، ۱۲۵، ۱۵۵
 علیشاہ (خواجہ) ۲۲
 علی رضا عباسی، نوزده، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶،
 ۱۵۳
 علی رضا مشہدی، ۹۱
 عماد الاسلام (قاضی) ۵۰
 عماد الدولہ دیلمی، سیزده
 عماد قزوینی (میر) نوزده، ۱۲۱، ۱۲۲
 عماد نقاش (میرزا) چہل و پنج
 عماد طاہری، بیست ویک

فخرجهان خانم نقاش، پنجاه و يك
 فخرالدین جعفر (به جعفر رجوع شود)
 فرج الله نگارستانی، بیست
 فرخ بیگ نقاش، چهل و پنج، ۱۴۹
 فردوسی، بیست و شش
 فرصت شیرازی پنجاه و دو
 فروغی (مهندس) ۲۷
 فرهادخان قراملو، ۱۲۱، ۱۲۵
 فرهنگ، بیست و يك
 فضل الله (خواجہ رشید) ۲۲
 فضل بن حسن طبرسی (ابوعلی) ۱۵
 فضل بن سهل، ده
 فضل الله استرآبادی، ۲۷
 فضل الله ساوجی، بیست و يك
 قابوس (شمس المعالی) پانزده، بیست و
 شش.
 قاسم بن اسمعیل (ابومحمد) یازده
 قاسم خطاط (میر) ۴۸
 قاسم منشی (میر) ۵۰
 قاسم شادیشاه، ۸۹
 قاسم مذهب چهل و يك، ۱۴۰
 قاسم بیگ تبریزی (صحاف) ۱۵۸
 قاسمعلی چهره گشا، سی و نه، ۱۳۳، ۱۳۵
 قاضی جهان وکیل پنجاه و شش، ۳۴، ۴۷،
 ۴۹، ۹۳، ۱۳۸
 القاهر بالله، ۱۸
 قاضی زاده خوئی، ۵۲
 قاطمی مذهب، چهل و پنج
 قباح (خواجہ)، ۱۴۰

عمادالکتاب، بیست و يك
 عمر اقطع، ۲۵
 عمر شیخ گورکانی، ۶۳، ۸۰
 عمر بن خطاب، شش، هشت
 عمر بن عبدالعزیز، هشت
 عمر بن مسعده، نه
 عنایت الله تبریزی، ۱۱۹
 غازان خان، ۲۱
 غروی، بیست و يك
 غزالی مشهدی، ۱۴۰
 غفار قزلباش (میرزا) ۱۴۱
 غلام نقاش (میرزا) چهل و پنج
 غلامحسین مذهب (میرزا) پنجاه و دو
 غلامرضا (میرزا) بیست و يك
 غلامعلی اصفهانی، بیست
 غیاث الدین کرت (ملك) ۲۳
 غیاث الدین مذهب، چهل و هشت
 غیاث الدین محمد مذهب به محمد رجوع
 شود.
 غیاث الدین نقاش (خواجہ) سی و شش
 غیاثی، چهل
 فارسی، چهل و يك
 فرادی، بیست و يك
 فتح الله قمی، پنجاه و نه
 فتح الله شیرازی نقاش «
 فتحعلی حجاب، بیست و يك
 فتحعلی محلاتی، نوزده
 فتحعلی شاه، بیست، چهل و نه
 فخر صحاف: چهل و يك

- قتلخ تگین بهشتی، سی
 قتلخ بیگ ۴۴
 قدیمی گیلانی نقاش، ۱۴۰۰
 قرا یوسف ترکمان، ۲۸
 قرا محمد ترکمان، ۲۸
 قطب قصه خوان، شصت و یک
 قطبه، هشت
 قلقشندی، نه
 قوام الدین مجلد (استاد) سی و هفت
 قوم الدین بغدادی، ۱۴۷
 قوام الدین شیرازی (معمار) ۲۹
 قوام السلطنه، بیست و یک
 قهرمان میرزا نقاش، پنجاه و دو
 کاتب خاقان، بیست و یک
 کاظم خان (میرزا) پنجاه، و دو
 کافی منشی (میرزا) ۵۰، ۵۶
 کاوه، بیست و یک
 کپک میرزا (محمد محسن میرزا) ۴۳
 کپک هروی (عکس ساز) چهل و سه، ۱۵۷
 کلبعلی نادر تبریزی، چهل و هشت
 کمال اسمعیل، سی و سه
 کمال سبزواری (شیخ) ۳۸
 کمال (شیخ) ۱۴۲
 کمال منشی، پنجاه و نه
 کمال (محمد تقی) بیست و یک
 کمال الدین (آقا) ۳۵
 کمال خجندی، ۷۲
 کمال الملک (محمد غفاری) پنجاه و یک،
 پنجاه و سه، پنجاه و چهار
- کوهکن، ۱۱۶
 کی فر، بیست و یک
 کیمیا قلم، بیست و یک
 گلچین (احمد)، شصت و دو
 گلستانه (سید علی اکبر) بیست
 گل محمد نقاش، چهل و پنج
 گوهر سلطان خانم (دختر شاه طهماسب)
 پنجاه و هفت، ۱۴۴
 گوهر سلطان خانم (مادر ابراهیم میرزا)
 ۱۱۸
 گوهرشاد بیگم (همسرشاهرخ) ۲۹
 گرهشاد بیگم (دختر ابراهیم میرزا) ۱۱۸
 لایق (حکیم) چهل و هشت
 لطف الله مذهب « «
 لطف الله مستوفی نقاش، پنجاه و دو
 لطف الله حمروی نقاش « «
 لطف الله سهیل نقاش « «
 لطفعلی خان شیرازی نقاش « «
 لیلی، ۸۵
 مافی، بیست و یک
 مالک اشتر، ۴۷
 مالک دیلمی، پنجاه و هشت، پنجاه و نه، ۲۶
 ۹۳، ۹۷، ۱۲۱
 مالک قمی، ۱۲۲
 مأمون عباسی بانه، ده
 مانی نقاش، ۹، ۱۰، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۴
 ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۹
 مانی شیرازی نقاش، چهل
 مبارکشاه زرین قلم، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴

مبارك ميرزا نقاش، پنجاه و دو
 مبین شیرازی، بیست و یک
 متوکل علی الله عباسی، ۲۱
 مجدالدین شیرازی (خواجہ) ۵۲
 مجنون (قیس) ۱۴۵
 مجنون چپ نویس، ۸۵
 محبعلی تبریزی مذهب، چهل
 محسن (آقا) نوزده
 محمد امین بن دانشمند، نوزده
 محمد امین منشی، ۵۴
 محمد امین، ۱۲۴
 محمد امین مشهدی جدول کش ۱۴۸
 محمد امین عقیلی، پنجاه و هشت
 محمد صفوی (سلطان) پنجاه و هشت، ۳۵
 ۱۴۹، ۱۴۲، ۹۸، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۴۹
 ۱۵۳
 محمد نقاش (حاجی) چهل و هشت، ۱۳۳
 ۱۳۵
 محمد بنددوز (حاجی) ۲۴، ۲۵
 محمد بن علی (ابن مقله) یازده، چهارده،
 ۱۸، ۱۷، ۱۶
 محمد قدیمی نقاش، چهل
 محمد غزالی (حجة الاسلام) ۴۷
 محمد لاهیجی (نورالدین) نوزده
 محمد (مشهور باقا) بیست و یک
 محمد میرزا، بیست
 محمد بزاز (ابو عبدالله) چهارده
 محمد بزاز (ابونصر) پانزده
 محمد انصاری، نوزده

محمد کاشانی (میرمعزالدین) نوزده، ۱۱۹
 محمد ابری ساز (میرزا) پنجاه و سه
 محمد بن محمد حسین شیرازی نقاش (میرزا)
 پنجا و سه
 محمد امامی « «
 محمد بن کاظم شیرازی نقاش (سید) پنجاه
 و دو.
 محمد نقاشباشی (سید) پنجاه و دو
 محمد نقاش (استاد) « «
 محمد نقاش، چهل و هشت
 محمد شاه قاجار، پنجاه و یک
 محمد سبزواری نقاش (شیخ) چهل و شش،
 ۱۴۲
 محمد بن خداداد، چهل و نه
 محمد نقاش (میرزا) چهل و پنج
 محمد بن ایبک، سی و یک
 محمد (مبارزالدین) سی و چهار
 محمد اولجایتو (سلطان) سی و سه، ۲۴
 محمد بن عبدالله (ص) چهار، هشت، ۱۰،
 ۴۷، ۱۲۸، ۶۵۱۲۹
 محمد بن مسعود ابهری، پانزده، سی و سه
 محمد بن عبدالرزاق (ابومنصور) بیست و
 شش
 محمد مذهب (غیاث الدین) بیست و چهار،
 چهل و چهار، ۱۴۵
 محمد (درویش) چهل، چهل و یک
 محمد بهائی، بیست و یک
 محمد غیاث الدین (خواجہ) ۲۲
 محمد بن اسحق، هشت

محمد حسن نقاش (ابوبکر) بیست و پنج
 محمد بن عبداللہ مدنی، نہ
 محمد خان تکلو (شرف الدین) ۱۴۱،
 ۱۴۲
 محمدخان شبانی، ۳۳، ۱۳۳
 محمد ابریشمی، ۶۲، ۶۳
 محمد (میرزا) ۵۳
 محمد کججانی (خواجہ) ۵۰
 محمد بیگ تعلیق نویس، ۵۰
 محمد منشی (خواجہ میر) ۴۶
 محمد تمیمی (شیخ) ۴۳، ۴۴
 محمد شیرازی، ۲۹
 محمد ابراہیم قمی مذهب و خطاط، نوزده.
 چهل و هشت
 محمد ابراہیم (آقا) پنجاه و دو
 محمد اسمعیل نقاش، پنجاه و دو
 محمد اسمعیل انجوی، بیست و یک
 محمد باقر کاشانی، بیست و یک
 محمد باقر میناساز، چهل و نہ
 محمد باقر اردوبادی (قاضی) ۳۹
 محمد باقر بن میرعلی ہروی، نوزده
 محمد بقال، نوزده
 محمد بن مطہر نیشابوری، نوزده
 محمد تیمور میرزا، ۴۳
 محمد تقی نقاش (استاد) پنجاه،
 محمد تقی مذہبیاشی، پنجاه و دو
 محمد تقی مشہدی، بیست
 محمد تقی، نوزده
 محمد تقی (میرزا) بیست و یک

محمد زمان خطاط، ۱۲۰
 محمد زمان نقاش، چهل و هشت
 محمد جعفر شریف قاینی نقاش، پنجاه و دو
 محمد جعفر دلودوز (میرزا) بیست و یک
 محمد جعفر خان نقاش، پنجاه و سه
 محمد جواد قلمدان ساز « «
 محمد حسن نقاش، پنجاه و سه
 محمد حسن شیرازی مذهب، پنجاه و دو
 محمد حسن افشار نقاش، پنجاه
 محمد حسن نقاش ناخنی، پنجاه و یک
 محمد حسین اصفہانی (میرزا) ۵۴
 محمد حسین باغ دشتی، ۳۴
 محمد حسین صبوری نقاش، چهل
 محمد حسین باخرزی، ۹۵-۱۲۳
 محمد حسین تبریزی، نوزده، بیست، ۱۱۹-
 ۱۲۱-۱۲۵
 محمد حسین شیرازی نقاش، پنجاه و یک
 پنجاه و دو
 محمد حسین نقاش اصفہانی، پنجاه و یک
 محمد حسین زند نقاش، پنجاه و سه
 محمد حسین آغولی نقاش « «
 محمد حسین (کاتب سلطان) بیست و یک
 محمد حسین حکاک، بیست و یک
 محمد خلیل، بیست و یک
 محمد رضا امامی نقاش، پنجاه
 محمد رضا چرختاب، ۱۲۰
 محمد رضاہندی، چهل و هشت
 محمد رضا بن علی رضا، ۱۲۶
 محمد رضا امامی خطاط، نوزده

محمد حسن نقاش (ابوبکر) بیست و پنج
 محمد بن عبداللہ مدنی، نہ
 محمد خان تکلو (شرف الدین) ۱۴۱،
 ۱۴۲
 محمدخان شبانی، ۳۳، ۱۳۳
 محمد ابریشمی، ۶۲، ۶۳
 محمد (میرزا) ۵۳
 محمد کججانی (خواجہ) ۵۰
 محمد بیگ تعلیق نویس، ۵۰
 محمد منشی (خواجہ میر) ۴۶
 محمد تمیمی (شیخ) ۴۳، ۴۴
 محمد شیرازی، ۲۹
 محمد ابراہیم قمی مذهب و خطاط، نوزده.
 چهل و هشت
 محمد ابراہیم (آقا) پنجاه و دو
 محمد اسمعیل نقاش، پنجاه و دو
 محمد اسمعیل انجوی، بیست و یک
 محمد باقر کاشانی، بیست و یک
 محمد باقر میناساز، چهل و نہ
 محمد باقر اردوبادی (قاضی) ۳۹
 محمد باقر بن میرعلی ہروی، نوزده
 محمد بقال، نوزده
 محمد بن مطہر نیشابوری، نوزده
 محمد تیمور میرزا، ۴۳
 محمد تقی نقاش (استاد) پنجاه،
 محمد تقی مذہبیاشی، پنجاه و دو
 محمد تقی مشہدی، بیست
 محمد تقی، نوزده
 محمد تقی (میرزا) بیست و یک

محمد کاظم نقاش (آقا) پنجاه و یک
 محمد مقیم مصور، چهل و پنج
 محمد مومن افشانگر، چهل و چهار
 محمد مهدی حسینی امامی، چهل و نه
 محمد وصفی (شمس الدین) شصت و یک
 محمد ولی نقاش، پنجاه و دو
 محمد هادی نقاش، چهل و هشت
 محمد هادی نقاش (شیخ رمزی) چهل و پنج
 محمد یوسف مصور، چهل و پنج
 محمد یحیی، نوزده
 محمد بن یحیی نیشابوری، پانزده
 محمدی هروی مصور، سی و نه، چهل
 محمدی بیگ منشی، ۵۶
 محمود بن اسحق شهابی، ۸۴
 محمود ای نقاش، چهل و پنج
 محمود صراف تبریزی (خواجہ) ۲۴
 محمود (زین الدین) ۶۲، ۷۸، ۷۹
 محمود سلطان بن ابوالخیر، ۸۲
 محمود رفیقی (کمال الدین) ۸۵
 محمود غزنوی (سلطان) بیست و پنج، بیست
 وشش، بیست و هفت، بیست و هشت، بیست
 و نه، سی.
 محمود مذهب، سی و نه
 محمود مذهب (میرزا) پنجاه و دو
 محمود خان ملک الشعراء، بیست و یک، سی و
 نه، پنجاه و سه
 محمود سلطانی، نوزده
 محمود شیرازی (جمال الدین) ۳۶، ۹۳
 محبی الدین هروی، نوزده

محمد رضا تبریزی خطاط، نوزده
 محمد رضا صفا، بیست و یک
 محمد رضا کلهر « «
 محمد سلیم تبریزی، چهل و نه
 محمد شریف، ۱۲۱
 محمد شفیع ارسنجان، بیست
 محمد شفیع حسینی (شفیعا) بیست
 محمد صادق بن محمد امین، نوزده
 محمد صالح، نوزده
 محمد صالح بن غلامحسین، نوزده
 محمد طاهر کاشانی مصور، چهل و پنج
 محمد طاهر ابوری ساز (میر)، چهل و دو
 محمد علی، چهل و پنج
 محمد علی بہار مذهب، پنجاه
 محمد علی فرهنگ مذهب، پنجاه
 محمد علی محرم مذهب (میرزا)، پنجاه
 محمد علی نقاش، چهل و هشت، چهل و نه
 محمد علی نقاش شیرازی، پنجاه و سه
 محمد علی قمی، نوزده
 محمد علی تبریزی، بیست
 محمد علی خوانساری، بیست
 محمد علی درویش، بیست و یک
 محمد قاسم، مشہدی، ۴۹
 محمد قاسم نقاش، چهل و هشت
 محمد قاسم خان نقاش، چهل و نه
 محمد قاسم مصور، چهل و پنج
 محمد قاسم (میرزا کوچک) بیست و یک
 محمد قاسم سراجی نقاش، چهل و پنج
 محمد محسن (میرزا) ۲۷

معروف بغدادی (خطاط) ۲۶، ۲۷
 معصومی، بیست و یک
 معصومه س (حضرت) پنجاه و نه، ۳۳، ۴۸
 ۱۴۹
 معصومعلی مذهب، پنجاه و سه
 معین (معین الدین) ۳۶
 معین الدین استرآبادی، ۳۶
 معین الدین خطاط، ۲۴-۲۵
 معین مصور، چهل و پنج
 معصوم بیگ صفوی، پنجاه و هفت
 مفید بلخی (ملا) چهل و هشت
 مقتدر بالله عباسی، یازده، ۱۷، ۱۸
 مقریزی، دو
 مقصود مسگر (استاد) ۱۲۲
 مقصود کاشانی «
 مقصود بیگ آق قویونلو، ۴۴
 مقصود تبریزی، ۳۸
 ملک اشرف، ۲۳
 ملک الخطاطین، بیست و یک
 ملک قاسم نقاش، چهل
 ملک محمد منشی (خواجه) ۵۳
 منصور عباسی، نه
 منصور بن بایقرا (غیاث الدین) سی و نه، ۴۵
 ۵۶، ۶۳، ۶۴
 منصور دشتکی (غیاث الدین) پنجاه و هفت
 ۳۶، ۶۴
 منصور استرآبادی (میر) ۴۸
 منصور رجوع بمیر مصور شود.
 منظوری، بیست و یک

مراد خان (سلطان) ۹۲
 مرامر بن مره، یک، دو، چهار
 مرتضی برغانی (سید) بیست و یک
 مرتضی قلی سلطان شاملو، بیست
 مرتضی نجم آبادی، بیست و یک
 مرشد قلیخان استاجلو، ۳۵، ۵۴
 مرشد قلیخان چاوشلو ۵۳، ۵۴
 مرشد قلیخان شاملو، ۱۲۴
 مستعصم عباسی، ۱۸
 مستنصر عباسی، ۱۹
 مسحور، ده
 مسعود غزنوی (امیر) پانزده، بیست و شش،
 بیست و هشت، بیست و نه، سی
 مسعود نقاش، چهل و پنج
 مسعود غفاری (میرزا)، پنجاه و یک
 مسعود (حکیم رکن) ۱۲۲
 مسعود مذهب (قوم الدین) چهل
 مستعلی زرگر (استاد) ۱۲۶
 مسیب بن علی خزاعی، پنجاه و شش
 مسیحا، ۱۳۴
 مسیح نقاش، پنجاه
 مشرفی شمشیرگر، ۱۹
 مصطفی شیرازی نقاش، پنجاه و دو
 مصور کاشانی، چهل و پنج، ۱۵۰
 مظفر حسین میرزا، سی و نه، ۶۱
 مظفر علی نقاش (استاد) چهل، ۱۴۱، ۱۴۸
 ۱۵۲، ۱۵۵
 معاویه بن ابی سفیان، هشت، ۴۷
 معتصم عباسی، ده، بیست و چهار

مینورسکی (استاد) شصت و دو	منوف دامغانی، ۱۳۸
میرزا جانی نقاش، چهل و نه	منذر، هفت
میرک حسینی، نوزده	منذر بن عمرو، هشت
میرک اصفهانی نقاش (جلال الدین) سی و	موسی بیگ ترک، ۵۱
هشت، چهل، ۱۳۹	موسی سلطان موصولو، ۱۴۹
میرک هروی (استاد) سی و نه، چهل، ۱۳۳،	موسی خان (میرزا) پنجاه و سه
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷	موسی خان سلطان، ۲۲
میرک منشی (خواجه) ۵۰، ۵۳	موسی رضای نقاش، چهل و هشت
نادری اصفهانی نقاش، چهل، و هشت	موسی سلطان ترکمان ۵۱
ناصر خسرو (حکیم) بیست و پنج، بیست و	موسوی، بیست و هشت
هفت، بیست و هشت	میراوی بلخی، سی و سه
نجف (آقا) نقاش، چهل و نه	مهدی نقاش چهل و هشت، پنجاه و سه
نجفقلی نقاش (آقا) پنجاه و دو	مهدی بیانی، پنجاه و شش
نجم الدین کرخینی، هفده	مهدی عباسی، نه
نجم تارابی، پانزده	مهدی، ۸۲
نجیب بیگ (امیر) شصت و یک	مهدی کوفی، ده
نخجوانی (حسین) « «	مهدی ملک الکتاب (میرزا) بیست و یک
ندرعلی قاطع، ۱۵۵	مهدی مصور الملک، پنجاه و سه
نشاط (معمداالدوله) بیست و یک	مهرعلی نقاش (استاد) پنجاه
نصر بن عاصم، نه	میرخانسی، بیست و یک
نصرالله امامی نقاش، پنجاه و دو	میر منصور (منصور) چهل، چهل و یک، چهل و
نصیرالدین طوسی (خواجه) سی و سه، ۵۰	پنج، ۱۳۹
۵۱	میر منصور تعلیق نویس، ۴۲
نصیرمنشی، ۴۹	میرم سنجری، نوزده
نصیر نقاش (خواجه) چهل و پنج	میرمنشی، یازده، پنجاه و هفت، ۱۵، ۲۰، ۳۶
نظام، بیست و یک	۳۴
نظام الملک (صدرالدوله) ۳۹	میرزا (سید) چهل و نه
نظام الشرف ابرقویی، ۳۸	میرزا آقای شیرازی، پنجاه و دو
نظام الدین بخارایی، ۳۲، ۳۳، ۳۴	میرزا بابا حسینی، پنجاه

یافعی (امام ابی عبداللہ) ۱۲
 یاقوت مستعصمی پانزدہ، ۱۹، ۲۲، ۲۳
 ۲۴، ۳۲، ۴۳، ۹۳، ۹۷
 یحیی تبریزی (میر) چہل و ہشت
 یحیی قزوینی ابری ساز، چہل و دو
 یحیی مذهب (میر) ۱۵۳
 یحیی باغ دشتی، ۳۴
 یحیی بن یعمر، نہ
 یزدانی بن وصال، بیست و یک
 یزدانی، پنجاہ و دو
 یزید بن ابی سفیان، ہشت
 یعقوب (خواجہ) ۲۴
 یعقوب (سلطان) سی و شش، سی و نہ، ۴۳
 ۵۸، ۸۸
 یقطینی مذهب، بیست و چہار
 یگانہ بلخی نقاش (ملا) چہل و ہشت
 یونس زرگر (استاد) چہل و یک
 یوسف (پیغمبر) ۱۱۶، ۱۳۸
 یوسف اندکانی، سی و ہفت
 یوسف (استاد) چہل، چہل و یک
 یوسف نقاش (جمال الدین) سی و نہ
 یوسف بیگ اق قویلمور، ۴۴
 یوسف مشہدی ۲۲
 یوسف شاہ ہروی، نوزدہ
 یوسف کاتب، نہ
 یوسف لاهیجی (میرزا) شصت و دو
 یوسف مذهب باشی (میرزا) پنجاہ و دو

نظامی (حکیم) ۸۷
 نظری قمی، ۱۳۹
 نعمت اللہ بواب، ۲۸
 نعمت اللہ مشہدی، ۱۲۶
 نعمت اللہ ولی (نور الدین) ۴۶
 نعمت اللہ تبریزی (میر) ۳۷
 نغمہ، بیست
 نقدی بیک کوسہ نقاش، چہل
 نور اللہ (پدر سلطان محمد نور) ۸۶
 نور کمال، ۸۶
 نوشتگین، بیست و ہشت، بیست و نہ، سی
 وصال شیرازی، بیست، بیست و یک
 وفسی، بیست و یک
 ولی اللہ نقاش (استاد) سی و سہ، سی و نہ
 ولی خلیفہ شاملو، ۱۲۴
 ولی قمی (سید) ۳۳
 ولید بن عبدالملک، ہشت
 ہاشم اصفہانی (آقا) بیست، بیست و یک
 ہاشم مصور، چہل و پنج
 ہادی نقاش و مذهب، چہل و ہشت
 ہادی نقاش (میرزا) پنجاہ و سہ
 ہارون الرشید، دہ
 ہدایت اللہ شیرازی، نوزدہ
 ہلا کوخان، نوزدہ
 ہلال مذهب (ملا)، چہل و ہشت
 ہمایون پادشاہ، چہل و یک، ۴۸، ۴۹، ۱۳۶
 ۱۳۹، ۱۴۰
 یاری مذهب، ۱۴۴، ۱۴۵

فہرست نام شہرہا و جایہا

انبار - دو، چہار، پنج
 ایران - بیست و شش، بیست و ہفت، چہل و
 يك، چہل و دو، چہل و پنج، ۴۸، ۵۴،
 ۱۳۹
 ایروان - ۳۵
 ایوان چہل ستون - ۹۴، ۱۳۸،
 ۱۴۱
 اوقاف غارانی - ۹۸
 باغ خسرو - ۱۵۱
 باغچہ دولتخانہ - ۱۳۸
 باغ جہان آراء - ۶۱
 باغ سعادت آباد - ۹۲
 باغ شیخ کمال - ۱۳۵، ۱۳۷
 باغ مراد - ۶۱
 بحر المیت - بیست و سہ
 بخارا - ۸۲، ۸۳، ۸۴
 بدخشان - ۱۵۵
 بسطام - شصت، ۹۸، ۱۲۳

آذربایجان - سی و چہار، سی و پنج، سی و
 شش، سی و نہ، چہل، شصت، ۲۲، ۲۳،
 ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۵۰، ۵۳، ۹۰
 آستان قدس رضوی - ۹۸، ۱۲۵
 آستانہ صفویہ - ۹۸
 استرآباد ۱۵۳
 آمل - سی و يك
 ابرقوہ - ۳۸
 ایبورد - ۴۳
 اتحاد جماہیر شوروی - شصت و دو
 اردبیل - پنجاہ و ہشت، ۳۲، ۵۱، ۱۲۴،
 ۱۶۰
 اردو باد - ۳۹، ۴۵، ۵۱
 اصفہان - چہل و پنج، شصت، ۲۶، ۳۴،
 ۳۸، ۴۰، ۸۶، ۹۸، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۹
 ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴
 اللہ آباد - ۱۵۱
 ام الجمال - پنج

چخورسعد - پنجاه و شش، ۳۵	بصره - هشت، ۵۵
چرنداب - ۲۴، ۳۸	بطائح - چهار
چین - ۱۳۱	بغداد - ده، سیزده، شانزده، بیست و چهار،
حبش - ۱۹، ۳۲	سی و سه، سی و پنج، سی و شش، چهل،
حجاز - چهار، پنج، شش، هفت، ۹۱	۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۱۱۹،
۱۲۱	۱۴۲، ۱۴۷
حضر موت - دو	بقعه سلیمانیه - ۲۴
حظیره پرنقش و نگار - ۱۳۴	بقعه ظهیری - ۳۰
حظیره عبدالحمید - ۴۳	بقعه مظفریه - ۲۸
حله - ۱۵۳	بلخ - ۹۰، ۱۲۳
حوران - پنج	بلیانکوه - ۲۴
حمیر - دو، چهار، هفت، هشت	بورانات - ۳۹
حیره - « پنج » « »	تبریز - سی و پنج، سی و شش، سی و هشت،
ختا - سی و شش، ۱۰، ۱۲۸، ۱۲۹	چهل، پنجاه و هفت، پنجاه و هشت، ۲۳، ۲۴
خجند - ۷۲	۲۵، ۲۸، ۲۸، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۵۰،
خراسان - یازده، نوزده، سی و پنج، سی و	۷۲، ۸۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۵،
شش، سی و هشت، سی و نه، پنجاه و شش،	۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۵،
پنجاه و هفت، شصت، ۱۴، ۳۲، ۳۵،	۱۵۳، ۱۵، ۱۵۹
۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۲، ۵۴،	نخت جمشید - ۳۱
۵۹، ۶۱، ۸۲، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۱۲۵،	تربت حیدریه - ۵۳
۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۱،	ترمد - ۱۳۹
خوارزم - سی و یک، ۴۲	توران - بیست و هفت
خوزستان - شصت	جامع قم - ۳۲
خوی - ۵۲	جرجان - بیست و شش
دارالایتام - ۳۵	جغتای - ۳۱
دارالصداره - ۵۲	چهارباغ مشهد - ۸۸
دارالصفاء - ۳۰	چهاردانگه - ۳۹
	چهارده معصوم - ۵۱

- طارمین - ۴۰
 طایف - چهار، هفت
 طبرستان - سی و یک
 طوس - بیست و شش، ۱۴، ۶۳
 عراق - پنج، نوزده، سی و پنج، سی و شش،
 شصت، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۳۳، ۴۰، ۴۳،
 ۵۳، ۹۱، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۴،
 ۱۵۹
 عراقین - چهار
 عراق عجم - ۲۳
 عمارت چهارمناره - ۲۵
 غزنین - بیست و شش، بیست و نه، سی و نه،
 ۴۲
 غسلگاه - ۱۵
 فارس - نوزده، ۱۸، ۳۱، سی و چهار،
 سی و شش.
 فرننگ - ۱۰، ۷۷، ۱۲۸
 فلیج - بیست و پنج
 فیلواکوش - ۹۳
 قراکلاده - سی و یک
 قزوین - چهل، چهل و یک، چهل و پنج،
 پنجاه و هفت، ۲۱، ۴۰، ۴۴، ۴۷، ۵۰،
 ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۱۱۸،
 ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷،
 ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۹،
 ۱۶۰
 قلعه اختیارالدین - ۲۷
- درب کنگان - ۳۳
 درجزین - ۵۲
 دریای خزر - ۵۹
 دشت قبیچاق - ۲۳
 دومة الجندل - پنج
 دیاربکر - ۴۴
 رستمدرار - ۵۹
 رصدخانه مراغه - ۱۲۶
 رود ارس - ۳۹
 روضه مقدسه رضویه - ۱۴۱
 روم - ۳۲، ۵۰
 زنجان - ۳۰
 سبزوار - ۵۲، ۱۴۲
 سلطانیه - ۴۰، ۴۷
 سلماس - ۵۲
 سمرقند - بیست و چهار، بیست و پنج، سی و
 شش، سی و هشت، سی و نه، ۳۱
 سمنان - ۱۲۱
 سناباد - ۱۴
 سیستان - ۴۲
 سیاوشان - ۸۴
 شبه جزیره عربستان - دو
 شوره کن - پنجاه و شش، ۳۵
 شیراز - ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۵۲، ۵۸،
 ۹۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۱
 شیروان - ۴۴، ۵۳
 صابین قلعه - ۵۳

مدرستہ جامع ہرات - ۲۹	قلعہ قہنہ - ۳۶
مدرستہ جامع اصفہان - ۱۲۶	قہ - پنجاد و نہ - ۳۲ . ۳۳ . ۴۰ . ۴۵ . ۴۷
مدرستہ دمشقہ - ۲۶	۹۸ . ۱۲۰ . ۱۲۱ . ۱۲۲ . ۱۵۲
مدرستہ دارالصف - ۳۱	قندھار - ۴۸
مدرستہ شہرخی - ۱۵۷ . ۶۲	کب - ۴۲
مدرستہ شہرخیہ مشہد - ۴۶	کاشان - بیست و یک . شصت . ۳۸ . ۹۸
مدرستہ قدمگاہ - ۸۸	۱۱۹ . ۱۲۳
مدرستہ نصریہ - ۸۸	کاشغر - ۱۳۶
مسجد جامع بغداد - ۲۱	کربلا - ۴۷ . ۹۶
مسجد جامع شیراز - ۲۴	کرہرود - ۵۶
مسجد جامع قزوین - ۴	کرمان - سی و چہار . ۴۵ . ۵۰ . ۱۲۰
مسجد جامع مشہد - ۲۸	کیش - ۲۵
مسجد میرمفتول بند - ۳۸	کوفہ - چہار . پنج . ہشت . دہ
مسکو - شصت و دو	کوہ مختار - ۱۳۴
مشہد - پنجاد و ہفت . پنجاد و ہشت . پنجاد و	گازرگاہ - ۶۳
نہ . ۱۴ . ۱۵ . ۲۹ . ۳۵ . ۳۸ . ۴۳ . ۴۶	گرگانج - بیست و شش
۵۰ . ۵۲ . ۵۹ . ۵۹ . ۶۱ . ۶۸ . ۷۸	گرستان - ۱۴۸
۸۸ . ۹۰ . ۹۱ . ۹۲ . ۹۳ . ۹۴ . ۹۶	گنجه - ۳۹
۹۷ . ۱۱۸ . ۱۲۰ . ۱۲۳ . ۱۲۶ . ۱۲۷	گیلان - ۴۴ . ۱۲۱
۱۴۲ . ۱۴۴ . ۱۴۵ . ۱۴۸ . ۱۵۵ . ۱۵۶	مازندران - ۹۲ . ۱۲۵ . ۱۵۱
۱۵۷	ماوراءالنہر - ۴۲ . ۴۳ . ۴۵ . ۶۱
مصر - بیست و ہشت . ۲۵ . ۴۷ . ۱۳۸	ماہان - ۴۵
مکہ - پنج . ہشت . بیست و پنج . ۱۴۰	مراغہ - ۵۳
نبط - چہار	مرغابیہ - ۲۱
نجف - ۸۴	مرو - ۴۳
نیشابور - بیست و شش . ۸۷ . ۹۱	مدینہ - ہشت
نظامیہ - ۴۷	

هندوستان - چهل و يك، چهل و دو، چهل و پنج، ۴۰، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۵۴، ۸۰، ۹۰، ۹۲، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۰
 همدان - ۵۳، ۱۵۳
 یزد - ۴۷، ۱۲۰
 یمن - دو، چهار

هرات - بیست، بیست و هشت، بیست و نه سی، سی و پنج، سی و شش، سی و هفت سی و هشت، سی و نه، چهل، پنجاه و شش، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۴۳، ۴۹، ۵۳، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۷۸، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۱
 هرمز (جوی) سی و يك

فرهنگ لغات

روش نقش تشعیر در روی جلد معرق که آقامیرک ابداع کرده بود.	آئین آقامیرکی ۱۵۹
غربال که بدان آرد بیزند	آردبیز ۱۶۵
خواهش با برام و بمعنی حرص میباشد	آز ۷۶
سرخ پوش	آل پوش ۹
نو آوردن	ابداع ۱۳۶
نیکو کاران	آبرار ۱۱۶
نقش ابر در نقاشی قدیم که صورت خاصی دارد.	آبر ۱۳۲، ۱۷۵
کره آتشین که کره اعلی باشد از عناصر چهارگانه	آثیر ۸
گرد چیزی در آمدن و همه را دانستن	احاطه ۱
شمردن و ضبط کردن و دریافتن	احصاء ۱۳۲
شمردن و در حصار کردن	احصار ۱۳۲
سرخ	آحمر ۱۶۳
کج چشم که یکی را دو بیند	آحول ۷۱
کوچ کردن و رفتن به سفر دور	ارتحال ۱۱۸
قلع باشد	آرزیز ۱۶۹
نقش بستن	ارتسام ۵
تمام را فرو گرفتن	استیفاء ۱۳۶
نقش خاصی در نقاشی و تذهیب	اسلامی (اسلیمی) ۱۲۹ و ۱۳۲ و ۱۵۷

گیاهی است شور که در زمین شور روید	اُشنان ۱۶۳
انگشت دست	اصبع ۷۱
روی از چیزی گردانیدن	اعراض ۱۱۶
شکوفهٔ نباتی که از آن دارویی گرم و خشک سازند و بعضی گویند زیرهٔ رومیست	آفتیمون ۱۶۸
آنچه بر کاغذ و جز آن از طلا و نقرهٔ محلول افشانند (قلم مخصوص دارد).	افشان ۱۴۸
افشان کاران آنانکه طلا و نقرهٔ محلول بر کاغذ افشان کنند.	افشانگران ۷
نوعی افشان ریز	افشان غبار ۱۴۸
نوعی افشان خاص	افشان لینه ۱۴۸
افشان درشت تر از غبار شبیه چشم موزی	افشان میانه ۱۴۸
نوعی افشان از طلای حل کرده	افشان حل کرده ۱۴۸
نوعی افشان نقرهٔ محلولست که بصورت نقره کوبست قطعاً تحریف شده چه در زبان عرب این لغت نیست.	افشان نقره کوب ۱۳۶
آن کسیکه پدرش در طفولیت مرده باشد و از تربیت پدر محروم مانده و در دامن مادر یا دایه پرورش یابد و از خواندن و نوشتن بازمانده باشد	التیاف ۱۴
توبه کردن و بازگردیدن بسوی خدا و بازگشتن از کارهای بد.	اُمّی ۱
مخلوقات	انابت ۱۳۰
بکسی نسبت یافتن و افزون شدن و بالیدگی	انام ۵
جمع نجم ستاره‌ها	انتما ۱۳۶
نوعی صمغ سقزیست	آنجم ۲
سبب و باعث و چیزهای برآمده شده	آنزروت ۱۶۲
روشن و ظاهر	آنگیزها ۱۲۹
تصغیر پای است و پاچهٔ خرگوش در ساختن رنگ زنگار «سز» بکار آید.	باهر ۱۴۷ و ۸
	پاچه خرگوش ۱۶۱

فرهنگ لغات	۱۹۹
برایا ۱۱۶۰۸	خلایق
برگ فرنگی ۱۳۲	«اصطلاح» نام نقشی در تذهیب
بستان ۱۶۱	«اصطلاح» مرکب از بست و مان که مانند دست می باشد امروز بست گویند صمغ و سریشم با اندازه که در رنگ و طلا هنگام کار و مصرف استعمال کنند.
بطانه ۱۶۰	آستر و پوشش پشت هر چیز و پوشاندن و آستر با گل مخصوص در کارهای هنری
بند رومی ۱۵۷	اصطلاح خاص نقشی در اصول نقاشی
بهله ۱۱۵	(دستانه) دستکش چرمی بازداران و میرشکاران
بیاشور ۱۶۴	امر بشورانیدن یعنی درهم آمیختن و شوریدن و برهمزدن.
بیاض ۱۴۳ و ۱۳	سپیدی و کتابچه سپید نانوشته و دفتر شعر بالاخص دفترچه بیکه عطف آن از یک طرف عرض باشد پرغاز و پرغازه و پرغزه بیخ و بن پرپرندگان.
پرغاز ۱۵۷	«اصطلاح»
تحریر ۱۴۱ و ۱۴۳	در تذهیب اصطلاحست برخط سیاه یا رنگی دیگر بر دورخط نوشته یا نقش کشیده شده و یا خطی که بر دو طرف جدول طلایی مشکی کشند.
تذهیب ۷	زر اندود کردن طلاکاری نمودن
ترتیب تاج ۱۴۲	اصطلاح تاج سازی
تری ۱۳۱	مقابل خشکی و کنایه از درشتی و سختی و بی دماغی و ناخوشی.
تیزاب ۱۶۵	جوهرشوره و اسید نیتریک اصطلاح کیمیائی
تشحید ۶۰	تیز کردن
تسعیر ۱۳۸	اصطلاح در نقاشی و تذهیب از شعر که بمعنی گیاه و درخت و هرچه چون آنها باشد گرفته چه تشعیر فقط

بچنین نقشا در نقاشی توان گفت لاغیر.	
تقسیم کردن اعداد، اعداد اسم برابر خانه‌های تعویذ با اصطلاح تعویذ نویسان	تکسیر ۱۵۲
بچیرگی تمام دست یافتن بر چیزی و غلبه کردن	تغلب ۱۳ و ۷۶
گشادن	تفتیح ۶۰
گرم	تفسان ۱۶۴
درازدن است در اینجا طول مدت مقصود است	تمادی ۱۱۷
درختی است که پوست آنرا بر کمان پیچند و نیز پارچه منسوب بتوزخوزستان	توز ۹
پراکندگی و پریشانی	توزع ۶۰
منسوب بتوران	تمودی ۲۲
مار بزرگ و اژدها	ثعبان ۷۵
نهایت، جانب، طرف، حابن میان دو چیز	حد ۱۷
منسوب به حجر که سنگ باشد «اصطلاح نام خطی که معلوم نیست بجه مناسبت این نام بر آن نهاده شده»	حجری ۱۲
منسوب به حمیر موضع غربی صنایع یمن	حمیری ۱۲
مخفف حمله که هجوم و تاخت باشد بسوی کسی یا چیزی.	حمل ۱۵۹
«اصطلاح» در نقاشی و تذهیب کسانی که بکارگذازدوب و آب کردن طلا و بمایع بدل کردن آن مبادرت و ورزند.	حلکاران ۱۳۶
«اصطلاح» تذهیبی نقوشی که با طلای حل کرده بر حاشیه کتب مینگارند بغیر از تشعیر.	حلکاری ۴۰ و ۱۳۵ و ۱۵۸
هر جای احاطه کرده شده	حیطه ۱۳۲
«اصطلاح» برای نوعی جدول	جدول دوله
«اصطلاح» برای آنانکه فقط در کار تذهیب بجدول کشی	جدول کشان ۱۳۶

اشتغال میورزند	
«اصطلاح» نوعی جدول که دوخط طلا برابر هم کشند آنگاه بعد از آن خط لاجورد کشند.	جدول مثنی ۱۶۵
طریق آن بنظم	جدول مرصع ۱۶۱
منسوب بموضعی	جعفری ۱۲
آشکار و جلی و سپیدی روز	جلا ۱۳
روشن و آشکار و اصطلاح خطاطی برای خطی که سطر و درشت نویسند.	جلی ۱۰
دست و پا و زبان و دیگر اعضای آدمی و جانوران شکاری.	جوارح ۱۱
جمع جوارش ترکیبی از بیخ گیاه که خوش مزه و هاضم باشد و معرب گوارش است. و انواع و اقسام دارد	جوارشات ۱۱۵
نقش خاص در تذهیب در مقابل اسلیمی	ختایی ۱۵۷ و ۲۳۲
؟	خشت بغدادی ۱۵۸
«اصطلاح» در مقابل جلی ریز	خفی ۱۰
خالص	خلاص ۱۶۲
دوستان	خلان ۶
طبق تراشی، خوانچه تراشی	خوان تراشی ۱۴۹
«اصطلاح»، در خطاطی مأخوذ از دانگ شش يك مثقال برای تعیین مقدار درشتی و ریزی خط	دانگ ۱۳
برق و فروغ و روشنی و تابندگی	درخش ۱۱۷
وسوسه و واهمه و تشویش	دغدغه ۱۴۷
قلم مو را در قدیم از موی دم سنجاب میساختند که بسیار ظریف و لطیف است.	دم سنجاب ۲۵۶
«اصطلاح» امروز مترو کست دم طرف است و شوی شستن و تمیز کردن	دم شوی ۱۵۸

«اصطلاح» برای لاجورد	دیولای ۱۶۵
دامن کوه بجانب صحرا	راغ ۱۳۱
اسب	رَخش ۱۱۷
آبی که از جایی تراوش کند و بجایی چکد	رشحه ۱۴۶
سقف	رَواق ۱۴۶
روغن تخم نبات	روغن بززر ۱۶۴
روغنی که از سندروس حاصل گردد و سندروس را عوام کهر با خوانند پختن آن آسان نیست و برای بیخن آن از روغن سرشف و کنجد نیز استفاده می کنند سرشف غله بیست شبیه خردل که از آن روغن تلخی گیرند. پارچه بیکه بدان رویرا از غبار و جزان پاک کنند.	رُوغن کمان ۲۶۳
«اصطلاح» ترکیب رنگ، و کنایه از نقاش هم هست	رَومال ۲۰
«اصطلاح» رنگهایی که با زرنیخ ساخته میشود که داروئیست و اقسام آن زرد و سپید و سرخ و سبز و سیاه میباشد و از سموم است.	رَنك آمیز ۱۵۷
«اصطلاح» آمیختن رنگ با روغن برای کار روی دیوار و پارچه	رَنك زرنیخی ۱۶۷
«اصطلاح» ساختن رنگ	رَنك و روغن کاری ۱۴۱
جوهری باشد معدنی شبیه به نمک	رَنك سازی ۱۵۳
ریا و نفاق و دروغ	زَاك (زاج) ۱۶۷ و ۱۶۹
«اصطلاح» کسیکه طلا و نقره کوبیده ورق سازد	زَرَق ۲۲۹
درشت و سخت	زَر کوبان ۱۳۶
زاج سفید بعضی نوشته اند سنگیست شبیه زاج سفید	زَمَر ۱۶۳
زنگ سبزی که از مس حاصل کنند و در رنگهای سبز مصرف نمایند ساختن آن طرزی خاص دارد.	زَمَه ۶۹
افسونگری و جادوگری	زَنگار ۱۶۱ و ۱۶۲
	ساحری ۹

انگشتی که بعد از شست باشد.	سَبَابَه ۲۰
سودن و کوفتن و ریزه‌ریزه کردن	سَحَق ۱۶۸
مغرب سترگنده	سَطْبِر ۱۶۷ و ۶۹
جمع سعید	سَعْدَا ۱۱۶
اصطلاح «کار»	سندروس تراشی ۱۴۹
سنگ غزبال کرده، ریزه سنگی که از غربال گذشته باشد.	سَنَگ بِيخْتَه ۱۶۵
روان و رقیق و جاری شونده	سَيَال ۱۶۲
رنگ سبز در نقاشی قدیم	سِيلُو ۱۶۳
جیوه	سِيْمَاب ۱۶۹
نام سازيست که امروز در ایران متروک میباشد.	شَتْرَغُو ۸۵
اصطلاح مرکب از شست «شستن و تمیز کردن» و مان که مانند ست میباشد.	شُستمان ۱۵۸
کاردیکه صحافان بدان تیماج بتراشند و نازک کنند و در متن و حاشیه کردن از آن استفاده میکنند.	شَفْرَه ۱۵۹
قرص زر اندود و نیز ترنج را گویند	شَمْسَه ۱۲۸
بوی خوش	شَمَامَه ۹
ستاره روشن و آتش بلندی که برفلک دوان میشود.	شَهَاب ۱۴۶
آنچه صحافان بعد از جزوه بندی کتاب در اطراف اجزا بعد از ته‌دوزی بانخ ابریشمی رنگین بیافند.	شیرازه ۲
پیری و سپیدی موی	شَيْب ۱۴۹
مکروفریب	شَيْد ۱۲۹
خوی	شِيْمَه ۱۱۶
جمع صك مغرب چك	صُكُوك ۳۹
سنگی که بدست گیرند و با آن دارو ساینند (سائیدن)	صَلَايَه ۱۶۳ و ۶۹

منسوب بموضعی در کوفه و اسکندریه و گروهی از اولاد صین بن یافت بن نوح	صینی ۱۲
پیوستن و فراهم آوردن چیزی را بچیزی	ضم ۶۹
راز و نهانی و آن چیز که در دل گذرد و اندیشه و خاطر روشنی	ضمیر ۵ ضیاء ۱۳
ظاهر شونده بر کسی ناگاه	ظاری ۸
نبات	ظبرزه ۱۶۹
جمع عاکف درجایی مقیم شونده و در مسجد برای عبادت نشسته	عاکفان ۱۲۹
جمع عبر اشک	عبرات ۱۱۷
شمردن، شمار	عد ۱۷
برگشتن از راه و اعراض کردن	عدول ۱۳۶
جمع عظام و عظیم بزرگان	عظیم ۱۳۶
نافرمانی پدر و مادر کردن	عقوق ۴۳
کینه پوشیده و بدی و عیب و شر سست و زبون	غائله ۱۱۸ فاتر ۶
آب خوش و شیرین نام رود معروف در عراق	فرات ۱۳۰
اصطلاح نام نقشی در تذهیب	فرنگی ۱۳۲
اصطلاح خاص، (در لغت بمعنای جدا کننده است) دو پوست کردن	فصالی ۱۳۲ و ۱۴۹
معجونی کیف دهنده و مسکر ترکیبی خاص دارد.	فلونیا ۱۱۶
دهان شیر	فم الاسد ۷۵
اصطلاح، قطع کنندگان	قاطعان ۷
سردار و لشکر کش	قاید ۱۶۹
انتها و نهایت	قصوی ۷۹
پوست دانه خرما	قطمیر ۷۷

اصطلاح، امروز سیاه قلم میگویند	قَلَم سیاهی
اصطلاح، برای قلم مو بستن	قَلَم بَستَن
نظام و آرایش	قَوام ۶۹
ترکیست مرکب از دو کلمه قرا که بمعنی سیاه والوس که بمعنی طایفه و قوم باشد.	قَرَّ اَلْوَس ۵۳
پیشوا	قُدوه ۱۱۶
نی	قَصَب ۹
اصطلاح، نوعی جا کاغذی	کاغذ لُق ۱۶۰
همه	کافَه ۵
شکافتن و کاویدن و جستجو کردن	کافت ۱۳۰
گوگرد	کَبْرِیت ۱۶۳
شانه	کَد ۹
چنانچه هست	کَماهی ۶
بزرگ هر صنف را کلانتر خوانند و بزرگ هر شهر و سمت ریاست فرقه	کَلانتری ۱۳۶
اصطلاح تذهیبی نقوش مختلف که بصورت گره در میآورند.	گَره ۱۳۲
اصطلاح نقاشی	گَیر ۱۵۹
اصطلاح نقاشی دو حیوان درنده که در حال حمله همدیگر را گرفته باشند	گَیرت و گَیر ۱۵۹
کارد کوچک و نوعی از کارد قلمتراش که سر آن برگشته و دنباله اش باریک باشد.	کَزَلک ۷۱
ضد باریک بزرگ و زمخت	کَمنده ۱۶۴
مراد اسپ است.	کَمَلگون ۱۵۹
رنگ قرمز است که از شبنم درخت کنار و چند درخت دیگر درهند بدست آید آنرا کوفته بپزند و ازان رنگ	لَاک ۱۶۳

لاک پدید آید.	
اصطلاح کسانیکه لاجورد شویند	لاجوردشویان ۱۳۶
درخشان و پیدا شونده	لایح ۱۴
سرخ و سرخی	لعلی ۱۶۳
ترکیبی دارویی	ماء العسل ۶۹
آنچه که خوانده میشود	مایقراء ۶۸
میوه درختی	مازو ۱۶۷ و ۶۹
واجب	مُتَحَمِّمٌ ۶۱
بچیرگی تمام دست بر چیزی یافتن	مُتَغَلِّبٌ ۱۹
چنگ زنده در چیزی و باز ایستنده	مُتَمَسِّكٌ ۱۲۸
جاری و روان شونده و سرانجام گرفتن کار	مُتَمَشِّیٌ ۹
اصطلاح، دوباره کرده شده و دوم بازگردانیده شده	مثنی ۱۴۲ و ۱۴۱ و ۱۹
از چیزی دور شونده و پرهیز کننده	مجتنب ۱۳۶
نویسنده، اصطلاح در تذهیب آنکه دور خطوط و نقوش را تحریر کند.	مُحَرِّرٌ ۱۴۲
کج کننده و قط محرف زنده قلم را اصطلاح قلم تراشی و قط زدن.	مُحَرِّفٌ ۷۱
گردگشتن	مُحَوِّرٌ ۱۱۷
محل تخیل که دماغ باشد	مُخَيِّلَةٌ ۱۲۹
ظاهر کردن بخلاف آنچه در دل باشد، نفاق و دروغ گفتن و چرب زبانی و خوشامد	مُدَاهَنَةٌ ۱۳۶
پوست دباغی کرده شده و چرب کرده بروغن پرورده	مُدَهُونٌ ۱۶۶
آئینه، اسباب دیدن	مِرَاتٌ ۳
بلند	مَرْفَعٌ ۱
بلند داشته شد.	مَرْفُوعٌ ۱۱۷

سنگیست که مذهبان ومجلدان کوبیده با آن جلد مرقش سازند آنرا باغین هم نوشته‌اند	مرقش ۱۶۴
خرقه و دلق صوفیان که رقعہ رقعہ وپاره پاره باهم جمع شده وهر کتاب خط وتصویرقطعه قطعه منکرشدن ومری جدل ولجاج	مرقع ۱ مری ۷۳
زشت وبرگردانیده شده صورت برگردانیدن و بدتر کردن.	مسخ ۱۳۰
صفحة کاغذ و آلتی که سطر بندی و نخ کشی شده باشد.	مسطر ۷۳
اراده و خواست خداوند	مشیت ۶۰
بنهایت رسنده	مقتصی ۹
چیزیکه درصحیفه‌ها و رساله‌ها جمع شود و بمعنی قرآن مجید	مصحف ۹
درختی است که برگ آن بغایت سبز باشد.	مورد ۱۶۸
نیک و زیبا از هرچیزی وتشبیه به طاووس	مطوس ۱۶۸
گل اندود	مطین ۱۶۳
منسوب بمحلی	مقلی ۱۳ و ۱۲
اصطلاح	مقواسازی ۱۴۹
پاک و بزرگ و بلند و زیاده	منیف ۱۲۴
تکبر و خودبینی	منی ۷۳
درمیان چیزی درآینده در کشیده شونده در رشته	منخرط ۱۵۲
کنایه از صورتگری ونقش نگاریست	موی شکاف ۹
سنگ صاف صیقلی شده که گاهی سر آن کج تعبیه شده که بهتر بتوان جدول را مهره زد و اکثر بر سر چوبی چون مداد بسته شده است وجزعه مهره و سنگ سلیمانی که سفید و سیاه باشد.	مهره جزع ۱۶۶

اصطلاح، شستن و تمیز کردن متوسط	میان شو ۱۵۸
پیشانی	ناصیه ۱۵۲
بی پایان و بی انتها	نامتناهی ۱۱۷
کسیکه نکویی آخر کار نداشته باشد.	نافرجام ۱۱۷
فارسیان از ماده نازک ساخته اند بمعنی نازک مزاجی	نراکت ۱۳ و ۱۲۹
کنده کاری صور مختلف بر روی عاج و مس و نقره و غیره	نقاری ۳۶ و ۱۴۹
اصطلاح، چیزیکه نقره صلایه کرده و یا ورق بر آن پوشانیده یا زده باشند مانند طلاپوش	نقره پوش ۱۶۰
اصطلاح نقاشی و مصوری	نقش بندی ۱۴۹
حقیر و اندک خسته خرما	نقییر ۷۷
آنچه که در شرع ممنوع باشد.	نواهی ۱۲
اصطلاح، بیشه و جنگل و درخت مخصوصی و نام پرنده بی	واق ۱۳۲ و ۱۵۷
سنگینی و دشواری و عذاب	وَبَالَ ۱۱۷
بند و قید و خانه و حرم سرای	وَنَاقٍ ۱۴۴
روش و نهاد و راه	وَتیرَه ۳۴
ترسناک و ترساننده	هَایِلَه ۱۱۷ و ۱۱۸
راه و روش قاعده و قانون	هَنجَار ۱۴۱
کرامات و خرق عادت	یَدبِیضَا ۱۴۳
دیوان و دربار و آیین ترکان	یَسَاق ۱۴۸
مبارک و سوی راست	یَمین ۹

فہرست خوشنویسان

ابراہیم استرابادی ۴۷	باباخان ۱۰۱
ابراہیم شیرازی «خواجہ مجدالدین» ۵۲	باباشاہ اصفہانی ۱۱۹
ابراہیم میرزا «سلطان» ۲۴	بایسنغر میرزا ۲۵
ابراہیم میرزا «جاہی» ۱۰۶	باقرخردہ ۱۲۲
ابن مقلہ «علی بن مقلہ» ۱۷	بہاءالدین حسین مشہدی ۴۹
ابن بواب «علی بن ہلال» ۱۸	پیریحیی صوفی ۲۳
احمد روحی ۲۳	جعفر «میرزا» ۵۷
احمد اصفہانی «میرزا» ۵۳	جمشید رومی ۹۰
احمد مشہدی «میرسید» ۹۰	حسن بیگ تبریزی ۴۰
اختیار منشی «خواجہ» ۴۹	حسنعلی ۹۱
ادریس ۴۴	حسنعلی بیک ۴۹
ادھم امیری ۴۷	حسین فخار شیرازی ۳۴
ادھم یزدی ۸۶	حسین منشی «میرحسین» ۳۴
ارغون کاملی ۲۱	حسین سہوی «میرحسین» ۱۲۲
اسمعیل ۴۸	حسین منشی اصفہانی «میرزا» ۵۴
اسکندر بیگ منشی ۵۴	حیدر «سید» ۲۲
اظہر ۵۷	حیدر قمی ۳۳
الویگ «قاضی» ۵۰	خلیل باخرزی «میر» ۱۰۲

- ۱۰۵ عبدالهادی دیلمی
 ۸۶ عبدالله هروی
 ۱۰۳ عبدالله شیرازی
 ۴۴ عبدالله درویش
 ۲۴ عبدالله صرفی
 ۵۱ عبدالله خوبی «قاضی»
 ۸۷ عبدی نیشابوری
 ۹۰ عبدالوہاب مشہدی
 ۵۷ عبیداللہ بن میرعلی
 ۴۶ عتیق منشی «خواجہ»
 ۴۰ علاءالدین تبریزی
 ۵۶ علاءالدین منصور «خواجہ»
 ۵۷ علی تبریزی «میر»
 ۳۸ علی بیگ
 ۳۷ علی بیگ
 ۳۹ علی «میرزا»
 ۹۱ علی رضا
 ۱۲۵ علیرضا تبریزی
 ۷۸ علی ہروی «میر»
 ۷۹ علی جامی
 ۴۲ علی منشی «حاجی»
 ۱۲۱ عماد قزوینی «میر»
 ۱۰۶ عیسی بیگ
 ۱۰۵ عیسی ہروی
 ۴۰ فغانالدین بلبل
 ۴۸ قاسم «میر»
 ۸۹ قاسم شادیشاہ
 ۵۰ قاسم منشی «میر»
 ۱۲۰ خلیل اللہ «میروجیہ الدین»
 ۹۹ دوست محمد ہروی
 ۱۰۰ رستمعلی ہروی
 ۱۲۲ رکن «حکیم مسعودکاشی»
 ۴۹ روح اللہ «میرزا»
 ۱۲۳ سلطان حسین تونی
 ۵۹ سلطانعلی مشہدی
 ۳۱ سلطان علی «میرزا»
 ۸۶ سلطان محمد خندان
 ۸۶ سلطان محمد نور
 ۴۸ سلطان محمود نجاتی
 ۱۰۴ سلیم کاتب
 ۵۸ سیمی نیشابوری
 ۸۷ شاہ محمود نیشابوری
 ۱۰۴ شاہ محمد مشہدی
 ۴۹ شرفجہان «میرزا»
 ۱۲۳ شمس الدین محمد بسطامی
 ۳۳ شہرہ امیر دیلمی
 ۲۱ شیخزادہ سہروردی
 ۹۷ صدرالدین محمد «میر»
 ۱۰۲ صفی نیشابوری «میر»
 ۴۴ طغرای «خواجہ جان»
 ۴۶ عبدالباقی یزدی «میر»
 ۳۲ عبدالحق سزواری
 ۴۲ عبدالحی استرابادی «خواجہ»
 ۵۷ عبدالرحمن خوارزمی
 ۵۷ عبدالرحیم انیسی
 ۵۸ عبدالکریم پادشاہ

- قنبر شرفی «حافظ» ۳۲
 کافی «میرزا» ۵۰
 کمال سبزواری «شیخ» ۳۸
 کمال‌الدین محمود رفیقی ۸۵
 کمال‌الدین حسین هروی ۱۰۳
 مالک دیلمی ۹۳ و ۱۲۲
 مبارکشاه ۲۱
 مجعلی ابراهیمی ۱۰۰
 مجنون چپ نویس ۸۵
 محمد ابریشمی ۶۲
 محمد امین ۵۴
 محمد امین مشهدی ۱۰۴
 محمد امین ۱۲۳
 محمد باقر «قاضی» ۳۹
 محمد بیگ تبریزی ۵۰
 محمد زمان کرمانی ۱۲۰
 محمدرضا چرختاب ۱۲۰
 محمد قمی «حافظ» ۳۲
 محمد حسین اصفهانی ۵۴
 محمد حسین تبریزی ۱۱۹
 محمد حسین ۳۴
 محمد حسین باخرزی «میر» ۱۰۲
 محمد یمنی «شیخ» ۴۴
 محمد قاسم ۴۹
 محمد منشی «میرزا» ۵۳
 محمد شریف ۱۲۱
 محمد منشی قمی «میر» ۴۵
 محمود بن اسحق «خواجه» ۸۴
 محمود «میرزا» ۱۰۱
 محمود عریضی «میر» ۱۰۳
 محمود «زین‌الدین» ۷۹
 معزالدین محمد کاشی ۱۱۹
 مقصود تبریزی ۳۸
 ملک محمد منشی «خواجه» ۵۳
 منصور استرابادی «میر» ۴۸
 موسی بیگ ۵۱
 میرک منشی «خواجه» ۵۰
 نصرالله طیب ۲۱
 نصیر منشی «خواجه» ۴۹
 نظام بخارائی ۳۳
 نظام موسوی «میر» ۳۸
 نظام‌الدین اردبیلی ۳۲
 نعمت‌الله تبریزی «میر» ۳۸
 نعمت‌الله مشهدی ۱۲۶
 یاری هروی ۱۰۶
 یاقوت مستعصمی ۱۹
 یوسف مشهدی ۲۲

فہرست نقاشان و صحافان و قطاعان

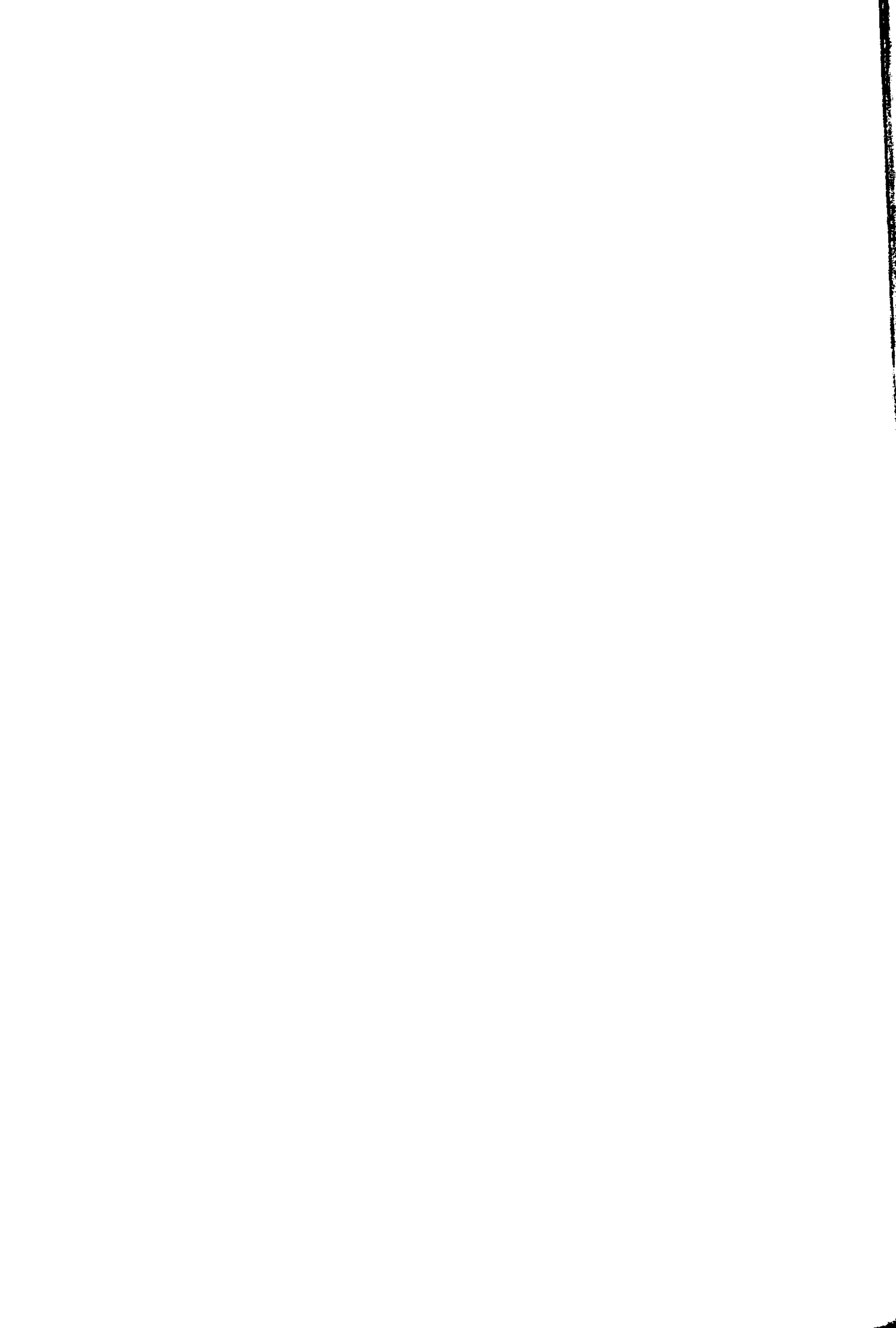
- | | |
|-----------------------------|--------------------------------|
| عبدالله شیرازی ۱۴۸ | ابراہیم میرزا صفوی «سلطان» ۱۴۲ |
| عبدالوہاب «خواجہ» ۱۴۰ | ابوالمعصوم میرزا ۱۴۹ |
| علی کاشانی ۱۴۴ | بہرام میرزا صفوی ۱۳۸ |
| علی «میرزا» ۱۳۷ | بہزاد «استاد کمال الدین» ۱۳۳ |
| علی «میرسید» ۱۳۹ | حبیب اللہ ساوجی ۱۵۵ |
| غفار «میرزا» ۱۴۱ | حسن دہلوی «میر» ۱۴۲ |
| غیاث الدین بہ محمد رجوع شود | حسن ہروی ۱۴۱ |
| قاسم بیگ تبریزی صحاف ۱۵۸ | حسن مذهب بغدادی ۱۴۵ |
| قاسم علی چہرہ گشای ۱۳۳ | خلیفہ حیوۃ ۱۳۳ |
| قدیمی ۱۴۰ | درویش «استاد» ۱۳۳ |
| کپک ہروی ۱۵۷ | دوست دیوانہ «استاد» ۱۳۵ |
| محمد امین مشہدی ۱۴۸ | رضا «آقا» ۱۴۹ |
| محمد سبزواری «شیخ» ۱۴۲ | سلطان محمد ۱۳۷ |
| محمد «حاجی» ۱۳۳ | سیاوش بیگ ۱۴۸ |
| محمد مذهب «غیاث الدین» ۱۴۵ | صادق بیگ افشار ۱۵۲ |
| مظفر علی «استاد» ۱۴۱ | طہماسب صفوی «شاہ» ۱۳۷ |
| میرک ہروی «خواجہ» ۱۳۳ | عبدالصمد مشہدی ۱۴۷ |
| میرک اصفہانی «آقا» ۱۳۹ | عبدالغزیز «خواجہ» ۱۴۰ |

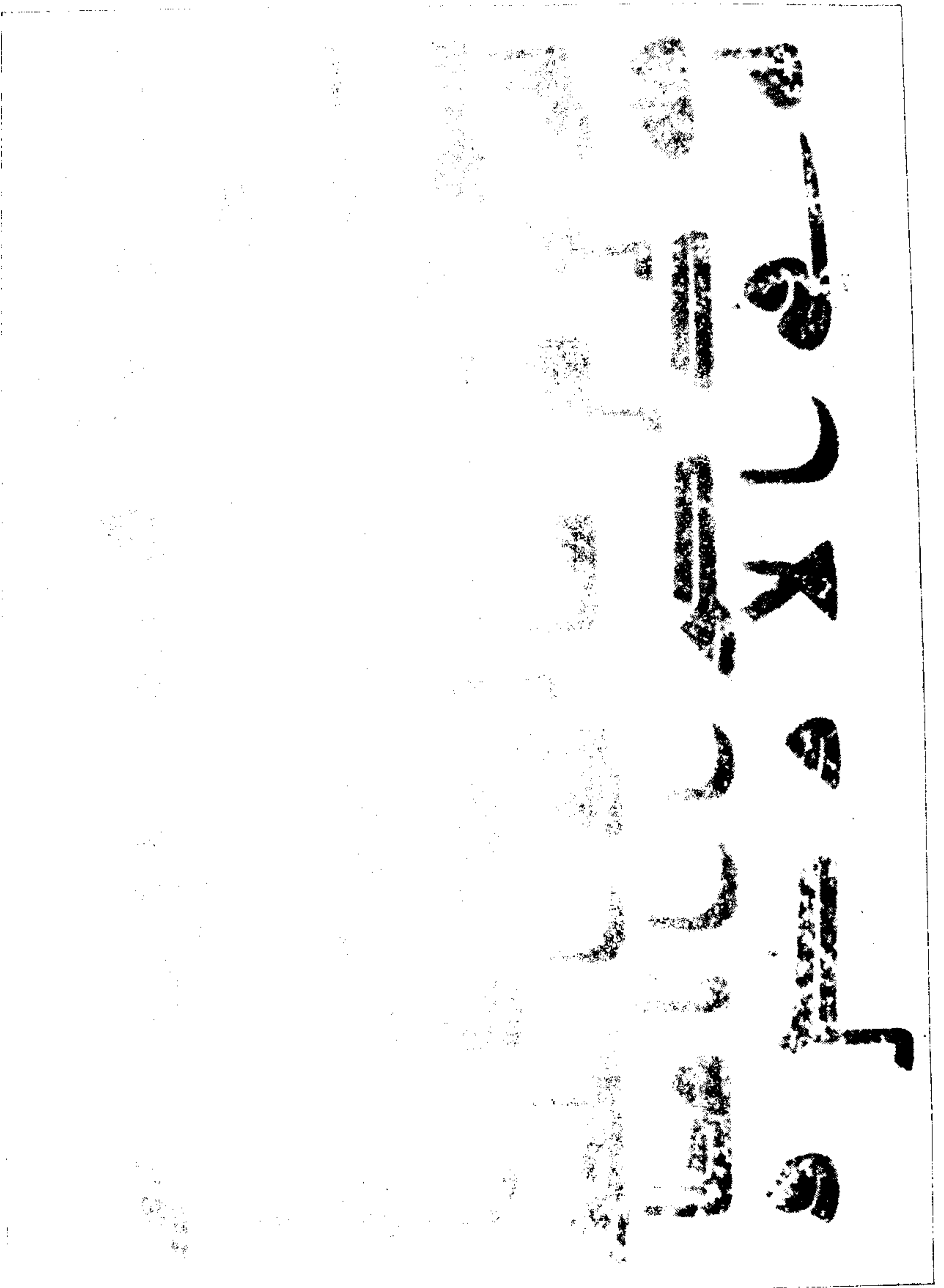
یاری مذهب ۱۴۴	میرمصور «منصور» ۱۳۹
یحیی تبریزی «میر» ۱۵۳	ندرعلی قاطع ۱۵۵
	نظری قمی ۱۳۹

تصحیحات

صواب	خطا	سطر	صفحہ
نوعی خط	نوعی خطی	۱	دوازده
ابن جوزی	ابن جوزی	۵	پانزده
جام مفرغی	جام مفرغی	۱	یست و هفت
اخلاف سنہ	اختلافات سنوات	۱۲	چهل و نه
باید حذف شود	اقا مصطفی شیرازی	۳	پنجاه و دو
« « «	بهرام قلی افشار	۸	« «
المستنصر	المستنصر	۲۲	۱۹
بمنارہ بی	بمغازہ بی	۱۳	۲۰
احمد رومی و پیر بحق احمد رومی پیریحیی	احمد رومی و پیر بحق احمد رومی پیریحیی	۱۳	۲۳
آزادہ بیست	آزاد بیست	۳	۳۲
عبدالحق	عبدالحق	۷	۳۲
تجرید	تجوید	۴	۳۶
ووتیرہ	وتیرہ	۱۱	۳۶
میر	امیر	۱	۳۸
عبدالحق	عبدالحق	۷	۳۸
مولانا	موگنا	۱۱	۳۹
ابوالمحسن میرزا	ابوالحسن میرزا	۲۲	۴۳
شاہی بیگ خان	شایبگ خان	۳	۴۵

صواب	خطا	سطر	صفحه
۸۳۴	۸۳۶	۲۳	۴۶
مولانا	موگنا	۴	۴۷
جوجی خان	جرجی خان	۱۷	۶۱
نسبش	نسبتش	۹	۷۲
سخن گفتی	سخن گفتن	۶	۷۷
کهن گفتی	کهن گفتن	۶	۷۷
برچین	درچین	۱۳	۷۹
شعرست	شعرست	۷	۸۱
۹۴۶	۴۷۶	۲۳	۸۲
میلاقد	میدفیلا	۳	۸۵
بود	بودبود	۸	۱۰۱
ابداع	ابدع	۷	۱۳۶
وفایق	دقایق	۱۴	۱۴۶
تقییل	تقییل	۱۸	۱۴۶
خود	نخود	۶	۱۴۸
تصرف	نصوف	۱۱	۱۵۷





بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مَدِينَةُ اللَّهِ الْمُطَهَّرَةُ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
عَلَّمَ مَا لَمْ يَكُن
يَعْلَمُ وَأَعْلَمُ
وَمَلَى اللَّهُ
بِهِ الْقُلُوبَ
أَجْمَعِينَ

كَلَّمَ بِاللَّحْمِ
بِشْرَةَ
مَالِكِ بْنِ
مَعْمَرٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى
سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَأَعْلَنَ عَنِّي الْمَلَأَزِدُ وَهِيَ مَجْمَعَةُ الْأَصْوَارِ

وَالْمَلَأَزِدُ مَجْمَعَةُ الْأَصْوَارِ وَالْمَلَأَزِدُ مَجْمَعَةُ الْأَصْوَارِ

الْوَلَدُ مَا مَنَعَ جَمْعُ وَالْجِدِّ وَهُوَ الَّذِي يَحْتَضِرُ مِنَ الْفَرْعِ طَرَفِهَا

وَأَعْلَنَ عَنِّي الْمَلَأَزِدُ مَجْمَعَةُ الْأَصْوَارِ وَالْمَلَأَزِدُ مَجْمَعَةُ الْأَصْوَارِ

الْوَلَدُ مَا مَنَعَ جَمْعُ وَالْجِدِّ وَهُوَ الَّذِي يَحْتَضِرُ مِنَ الْفَرْعِ طَرَفِهَا

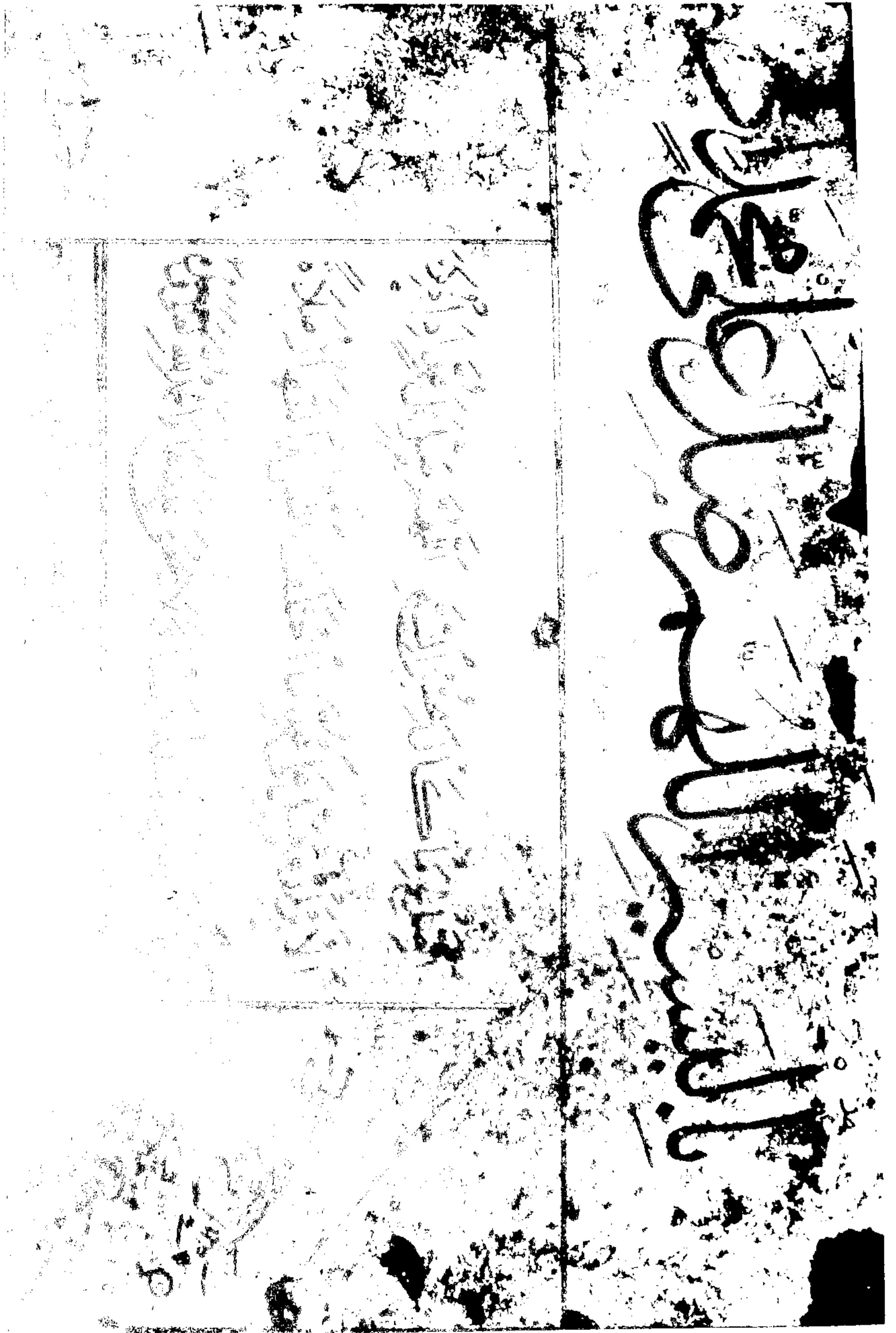
وَأَعْلَنَ عَنِّي الْمَلَأَزِدُ مَجْمَعَةُ الْأَصْوَارِ وَالْمَلَأَزِدُ مَجْمَعَةُ الْأَصْوَارِ

الْوَلَدُ مَا مَنَعَ جَمْعُ وَالْجِدِّ وَهُوَ الَّذِي يَحْتَضِرُ مِنَ الْفَرْعِ طَرَفِهَا

تَقْبِيلُ بِيَدِي عَمْرِي وَبِالْحَدِيثِ خَلَّةٌ

بِالْوَلَدِ الْمُسْتَعْمَلِ فَتَقْبِيلُ بِيَدِي عَمْرِي وَبِالْحَدِيثِ خَلَّةٌ

بِالْوَلَدِ الْمُسْتَعْمَلِ فَتَقْبِيلُ بِيَدِي عَمْرِي وَبِالْحَدِيثِ خَلَّةٌ

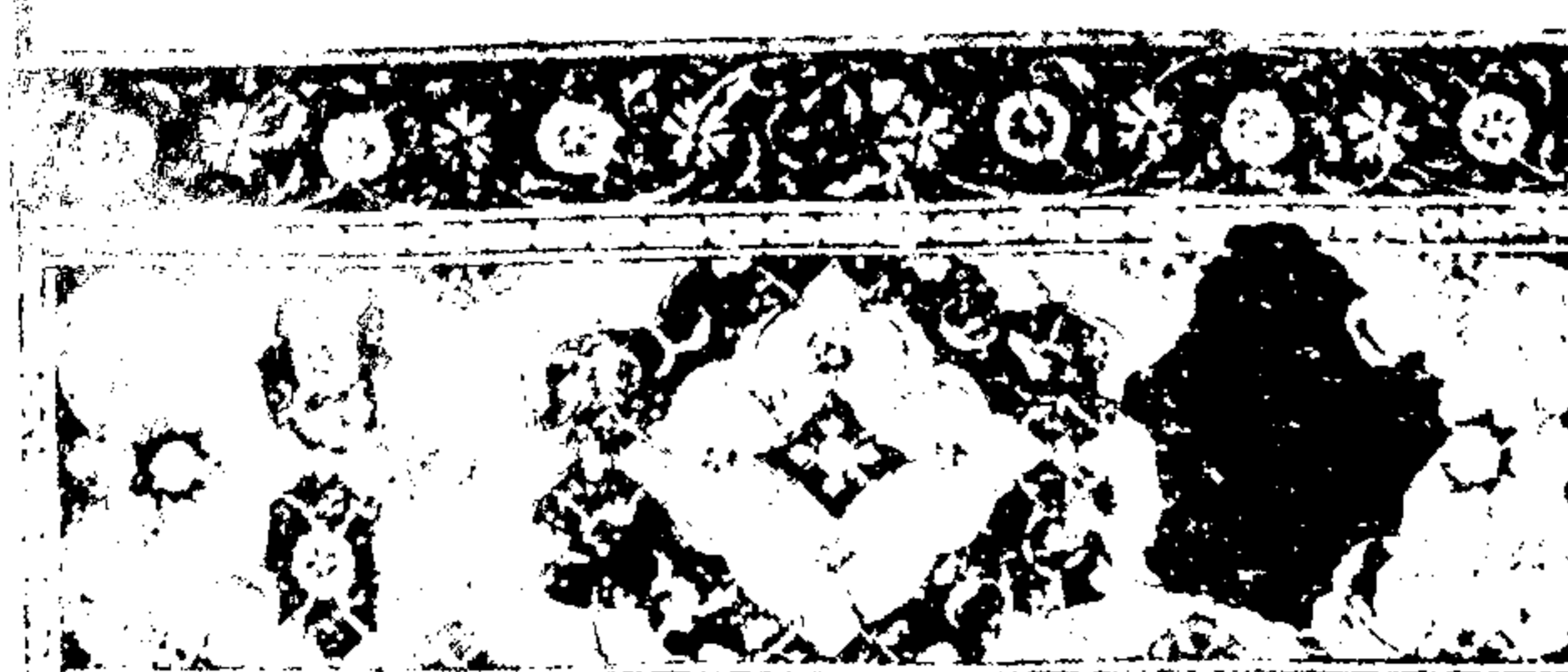


أَمَا بَعْدُ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مِنْ حَيْثُ كَانَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ مِنْ جَعْلِ النَّاسِ
أِحْسَانًا فَاسْتَرَوْهُ وَأَخَذُوا هُم بِالْبِاطِلِ فَأَقْتَدَوْهُ
خَدَمَ بِكَيْبِهِ الْعَبْدَ الْفَقِيرَ الْمُسْتَغْفِرَ مِنْ ذَنْبِهِ الرَّاجِي
رَحْمَةَ رَبِّهِ أَحْمَدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مُحَمَّدِ الشَّهْرُورِيِّ
وَوَفَّقَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ نَجَارَهُ ضَاحِي نَهَارِ الْجُمُعَةِ سَادِسَ عَشْرَى شَوَّالِ
مِنْ سَنَةِ ثَمَانِي وَعِشْرِينَ وَسَبْعَ مِائَةٍ حَامِدًا لِلَّهِ تَعَالَى
عَلَى نِعَمِهِ السَّابِقَةِ وَمِنْهُ السَّابِقَةِ وَمُصَلِّيًا عَلَى سَيِّدِنَا
وَمَوْلَانَا نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَتَشْفِيعِ الْأُمَّةِ وَسَيِّدِ الْأَيْمَةِ وَاللَّهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْغُرَّانِ الْمَيَامِينَ وَمُسَلِّمًا لِيَسْلِمًا كَثِيرًا





صَدَقَ اللَّهُ الْعَرَبَ وَصَدَقَ رَسُولَهُ كَرِيمَهُ
 وَرَفَعَ عَلَيْنَا فَالْزَيْنَا وَسَيِّدُنَا وَخَالَهُنَا وَرَافِقُنَا
 وَمُصَوِّرُنَا وَمَرْجِعُنَا وَوَلَايَا نَاسِ الشَّاهِدِينَ
 كُنْتَهُ الْفَقِيرِ اللَّهُ تَعَالَى لِيُزَعُونَ الْكَامِلِي
 فِي شَهْرِ رَجَبِ خَمْسِينَ وَأَرْبَعِينَ وَسَبْعِ مِائَةٍ



راقه الخمر الخمر

اللهم صل على سيدنا ونولانا

ما اكتم الحق مالي من اوديب سواك عند حلول الكارث الم

بنى الرحمن شفع الامه الام

قدتلك جميع الانبياء وهاو الرسل تقديم مخدوم على احسن

الائمة محمد وعلى الرسل وكم

Handwritten notes in the right margin, including phrases like "اللهم صل على سيدنا ونولانا" and "ما اكتم الحق مالي من اوديب سواك عند حلول الكارث الم".

Handwritten notes at the bottom of the page, including names like "عبد الله صير في" and "عبد الله صير في".

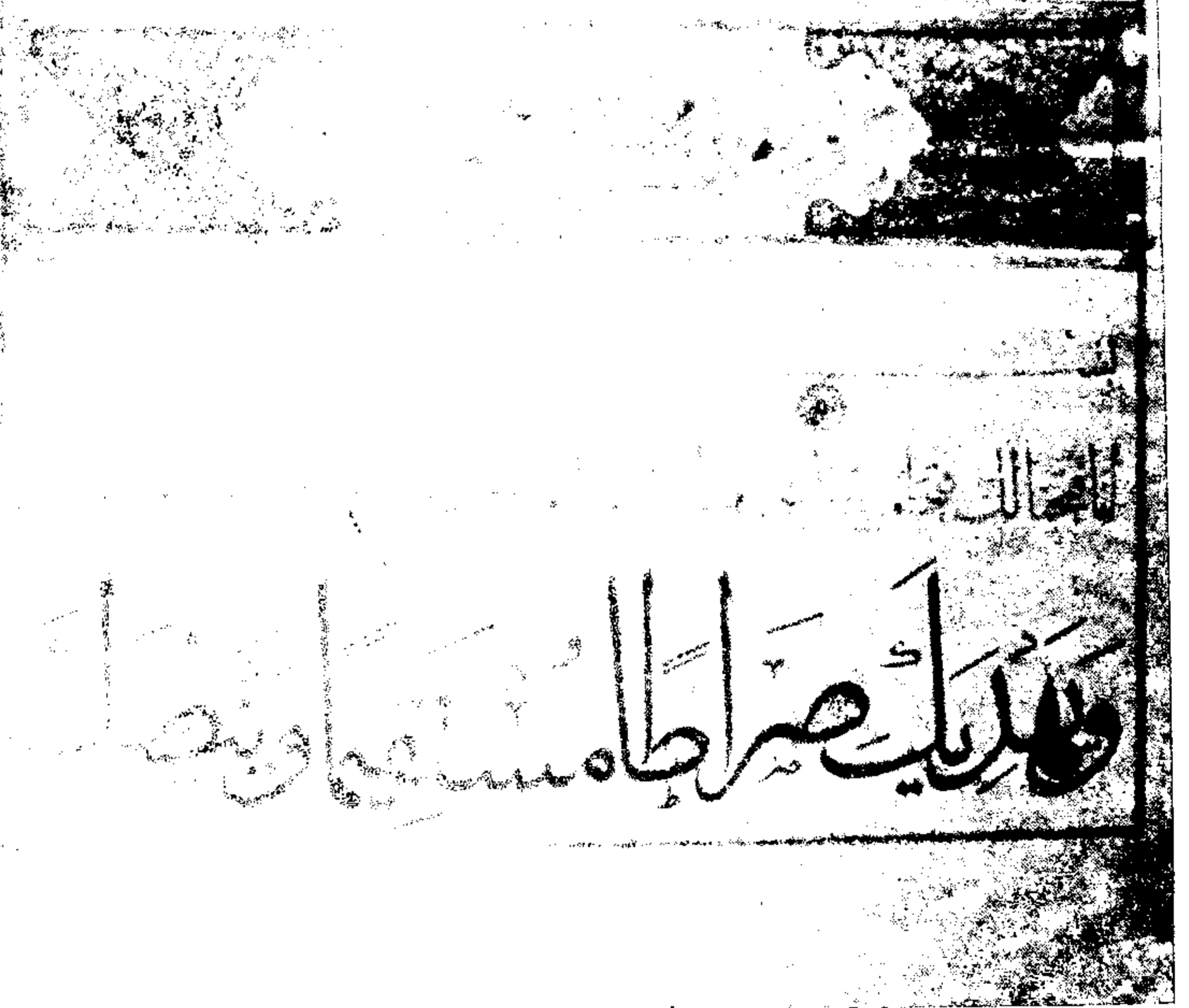
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَشْكُرَهُ إِلَّا لَهٗ

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ

کتاب
فی التفسیر
کتاب
بالعربی
والتیلمی
بالعربی
بفہم شیبہ العالی

لذکر فی کتب و رسائل



سلطان ابراهیم میرزا صفحہ ۲۶

الاروسمعي وادبها

صانها الله عز وجل
عبد الله اظهروني في
الاروسمعي وادبها
صانها الله عز وجل
عبد الله اظهروني في

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِالْعَصَةِ

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فَإِذَا تَطَاعَ مِنْكُمْ أَحَدٌ لَمْ يَكُنْ لِي خَبْنَةً عِندِي

صَالِحٌ فَلْيَفْعَلْ مِنْ فَتْحِ لُبِّ أَبِي خَبْرٍ فَلْيَنْتَهْزُهُ فَإِنَّهُ لَا

يَدْرِي مَتَى يُعْرَبُ عَنْهُ كَظَرِ غَيْطٍ وَهُوَ يَسْتَكْمَلُ

عَلَى الْفِتْنَةِ مَا لَمْ يَلَأِ اللَّهُ قَلْبَهُ مِنْكُمْ وَأَمَّا مَا

كُنْتُ الْفَتِيرُ لِلدَّيْعَالِ أَحْمَدُ بْنُ سُبُهْرٍ وَرَدِّي حَامِدُ

عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكَ عَمْرٍ وَمُصَلِّتًا عَلَيَّ نَبِيَّ الرَّحْمَةِ فَسَبِّحْهُ

مُحَمَّدُ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَسَلِّمْ اسْتَلْبِدَا

مغصود المغنول بندها
بجاءه من العبد المذنب
بنو العبد المذنب
مغصود المغنول بندها
بجاءه من العبد المذنب
بنو العبد المذنب

Marfat.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
میرزا محمد تقی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
میرزا محمد تقی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
میرزا محمد تقی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
میرزا محمد تقی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
میرزا محمد تقی



اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى خَدَّيْهِ يَدِي رَسُولَ اللَّهِ وَمِنْ لِحْيَتِهِ نَعْمَةٌ مَجِيئَةٌ بِحُجْرَةِ رَأْسِهِ لَا يَمُوتُ فِي الْقَبْرِ

فَأَعْلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ كَثَرِ كَلِمَةِ كَرَمَلَا

كَلِمَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَيَّامُ الْكُفْرِ عَلَيْهِ الْبِقَاءُ وَاللَّعْنَةُ عَلَى الْكَلِمَةِ وَاللَّعْنَةُ
وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَالَ أَحَدٌ جَوَانِسُ الْعُيُوبِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالسَّلَامُ
إِسْمَاءُ الْقُرْآنِ الْبَارِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِكْمَةُ الْمَلِكِ أَتَاهُ الْوَكِيلُ

كَلِمَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَيَّامُ الْكُفْرِ عَلَيْهِ الْبِقَاءُ وَاللَّعْنَةُ عَلَى الْكَلِمَةِ وَاللَّعْنَةُ

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَالَ أَحَدٌ جَوَانِسُ الْعُيُوبِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالسَّلَامُ

تَسَعَّدَ الرَّجُلُ بِصَاحِبِ الشَّعِيدِ وَقَالَ مَانِدُ

شَعِيدُ الرَّجُلِ صَاحِبُ الشَّعِيدِ وَقَالَ مَانِدُ

تَسَعَّدَ الرَّجُلُ بِصَاحِبِ الشَّعِيدِ وَقَالَ مَانِدُ

تَسَعَّدَ الرَّجُلُ بِصَاحِبِ الشَّعِيدِ وَقَالَ مَانِدُ

کسی خس خرد در سیمو

که پستی ره دور سیمو

که صحت نفاقت یا انفا

وزین دو دل عاقبت

که خود نفاقت جان برجا

که انفا و صحت ازین

ایمان و توحید
یوم النبی
مذہب
ایمان و توحید
مذہب

اظهر صفحہ ۵۷

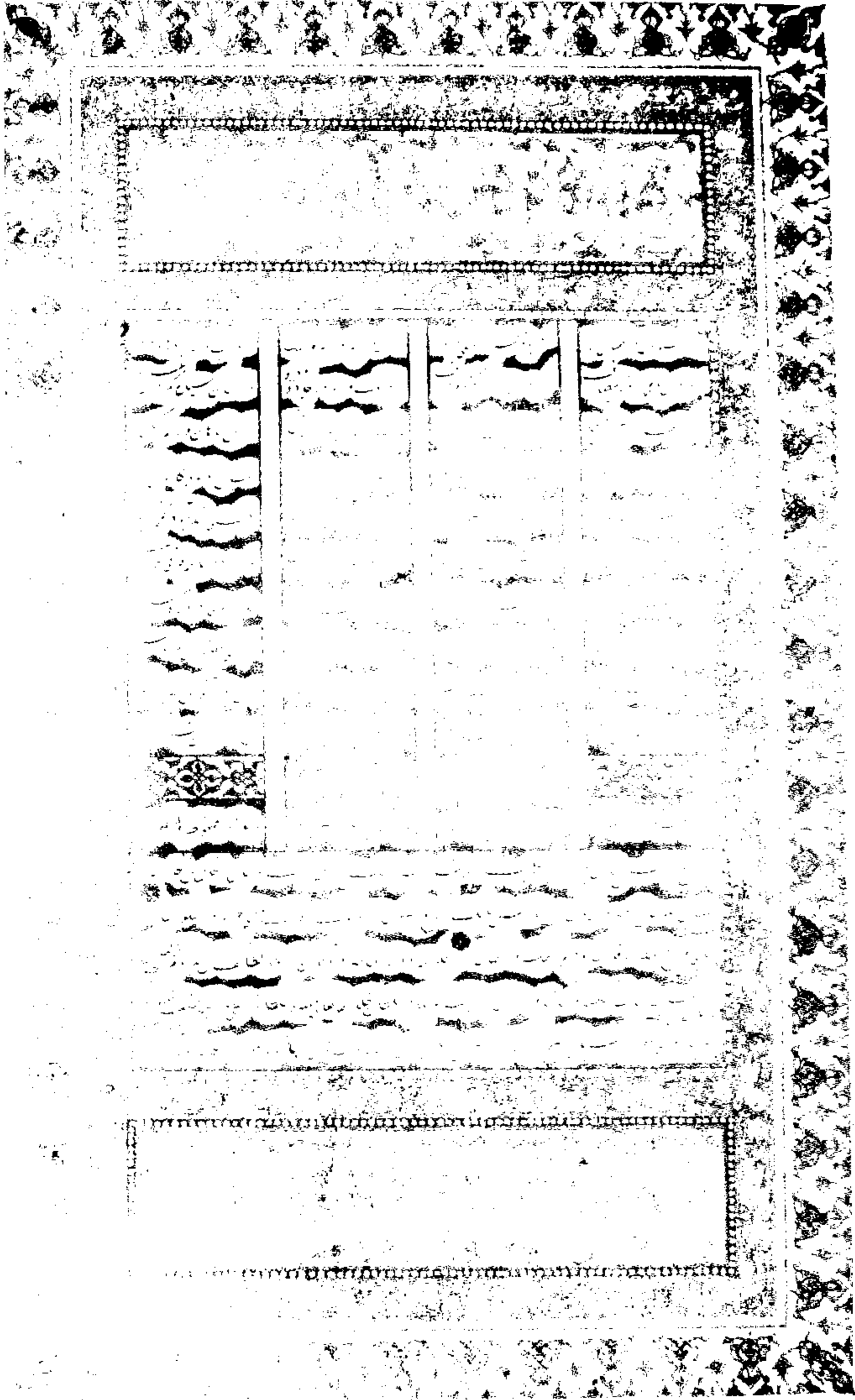
مَلَأَهُمْ مِنْ كَلِمَاتِ الْإِبْرَاهِيمَ

الْأَخْيَارِ الَّذِينَ صَلَّوْا لَكَ الْإِبْرَاهِيمَ

وَمَلَأَهُمْ مِنْ كَلِمَاتِ الْإِبْرَاهِيمَ

صَلَّيْنَا بِكَ وَصَلَّيْنَا بِكَ وَصَلَّيْنَا بِكَ
وَأَعْلَاؤَكَ عَدُوِّكَ وَصَلَّيْنَا بِكَ

مَشْفِقَةً عَلَ الْوَالِدِينَ



جعفر باسنفری صفحہ ۵۷

حضرت ابو اسحاق خواجه عبداللہ

انصاری علیہ الرحمہ و المغنمہ منفرمایا

اللہمی بدرگاہ دم بسن و اگر خواہی

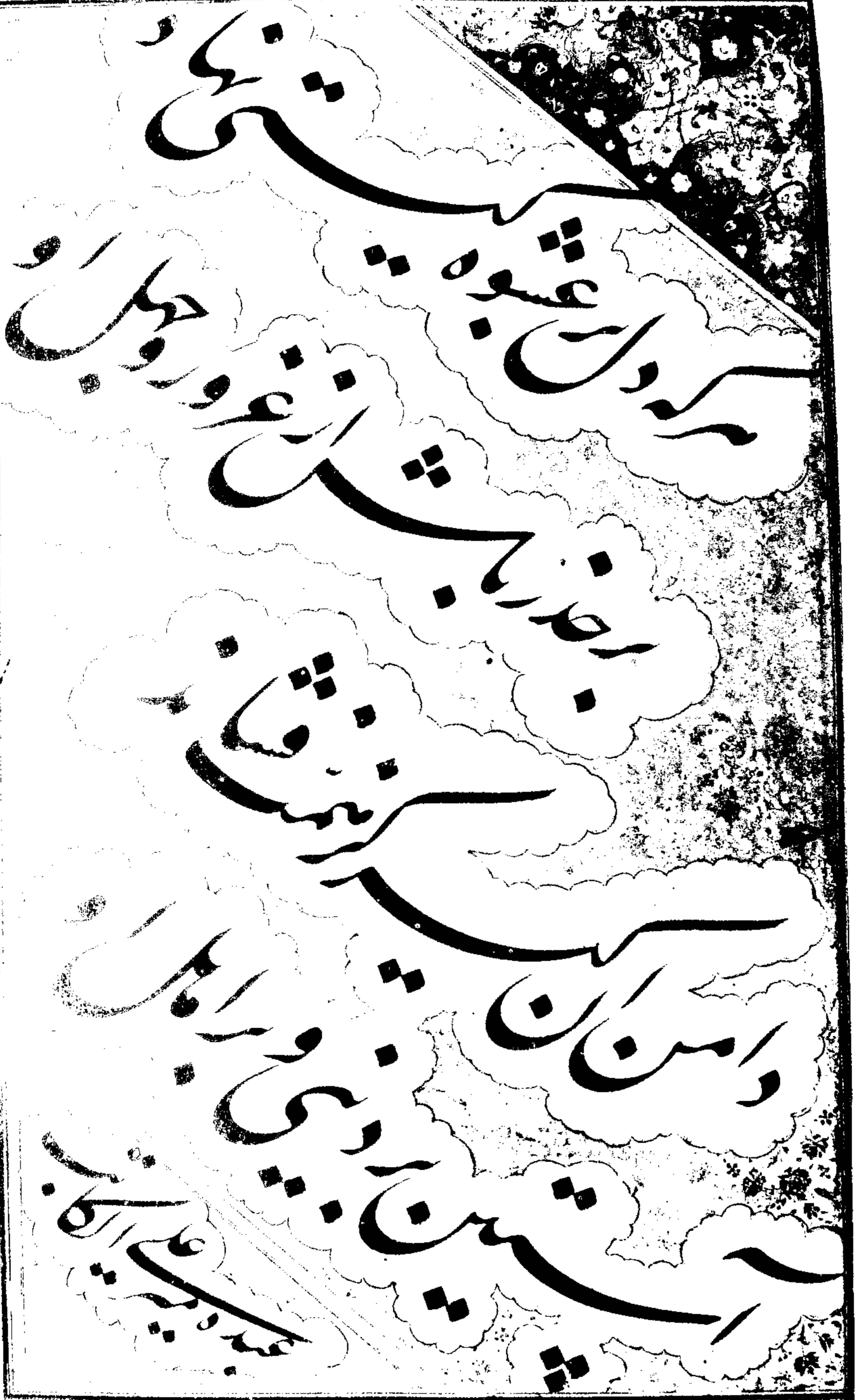
عزیز دار و اگر خواہی در ایستہ

تر سپند و من از خود زیر کہ از تو

نیک آید و از من بس و السلام

عبدین سلطان علی شہدی





کتابت فی
کره انکار
علیه السلام
کره انکار
میں

سلطان محمد خندان
میرزا علی محمد بیگ
میرزا محمد علی بیگ
میرزا محمد علی بیگ
میرزا محمد علی بیگ
میرزا محمد علی بیگ
میرزا محمد علی بیگ
میرزا محمد علی بیگ
میرزا محمد علی بیگ
میرزا محمد علی بیگ

میرزا محمد علی بیگ
میرزا محمد علی بیگ
میرزا محمد علی بیگ
میرزا محمد علی بیگ

میرزا محمد علی بیگ
میرزا محمد علی بیگ
میرزا محمد علی بیگ
میرزا محمد علی بیگ

میرزا محمد علی بیگ
میرزا محمد علی بیگ
میرزا محمد علی بیگ
میرزا محمد علی بیگ

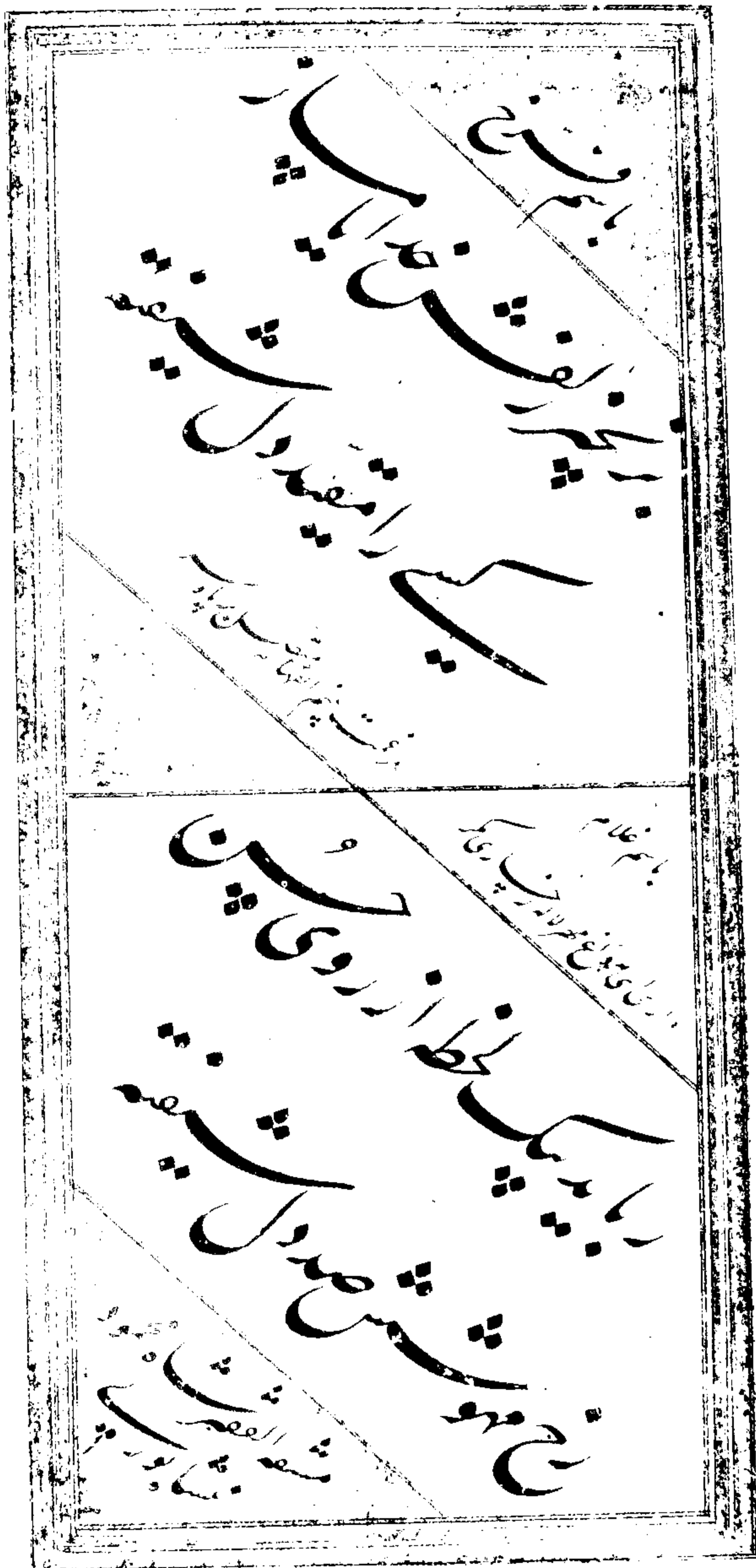
مَعْلِيَا وَرَسِيَّةً لَكَ وَحَدِيثٌ مَهْمُومٌ لَكَ
 مَنَاسِكٌ قَرِيبَةٌ مِنْ قَلْبِي وَرَيْبٌ قَرِيبٌ مِنْ رُؤْيَايَ
 فَصَلِّ عَلَى رُوحِي وَحَدِيثِي وَوَدِيدِي وَرَسِيدِي بِرَحْمَتِكَ
 مَوْضِعِهِ أَوْ رَيْبِكَ بِرَحْمَتِكَ وَوَدِيدِي وَرَسِيدِي بِرَحْمَتِكَ
 مَنَاسِكُ مَضَلَّتْ عَلَيْهَا مِنْكَ عَجْمٌ مِنْ مَهْمُومٍ
 قَبْلَ مَنَاسِكِي مَنَاسِكِي مَنَاسِكِي مَنَاسِكِي
 وَرَيْبِي وَوَدِيدِي وَرَسِيدِي وَرَحْمَتِي وَرَحْمَتِي
 بِرَحْمَتِكَ يَا زَهْرَةَ الْجَمِينِ

بِرَحْمَتِكَ يَا زَهْرَةَ الْجَمِينِ
 بِرَحْمَتِكَ يَا زَهْرَةَ الْجَمِينِ
 بِرَحْمَتِكَ يَا زَهْرَةَ الْجَمِينِ
 بِرَحْمَتِكَ يَا زَهْرَةَ الْجَمِينِ

بِرَحْمَتِكَ يَا زَهْرَةَ الْجَمِينِ

Marfat.com







مرد و زن سینه‌ها را مال کرده

آتش در سینه زبانه می‌کند

سر با وجود زنجیر و آزار می‌کند

بخوان
زین کلام با ناله از ناله
زین کلام با ناله از ناله
زین کلام با ناله از ناله
زین کلام با ناله از ناله
زین کلام با ناله از ناله
زین کلام با ناله از ناله
زین کلام با ناله از ناله
زین کلام با ناله از ناله
زین کلام با ناله از ناله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
والله اعلم
بما يعلن
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
والله اعلم
بما يعلن

روید روز و صفت
راست در خود و بوی گویا
بوی با سیه رسد از من
تا سیدین ناز گردون

خوب کرد و چشمش بر خمار تو ام

باز که در چشمش
باز که در چشمش

داو من آن بخت طراز داد

با چشم یار و لعل نواز داد

بخت ما را بخت و باز بگذرد

دل از این سر و باز داد

باز که در چشمش
باز که در چشمش
باز که در چشمش

هم بر آمد هر کس تا بر از تو ام

بیا و با بانی تو بخش
از دل بقرش با هم تو بخش
باز که در چشمش
باز که در چشمش
باز که در چشمش

حاج میرزا محمد

کرمین

قور

میرزا

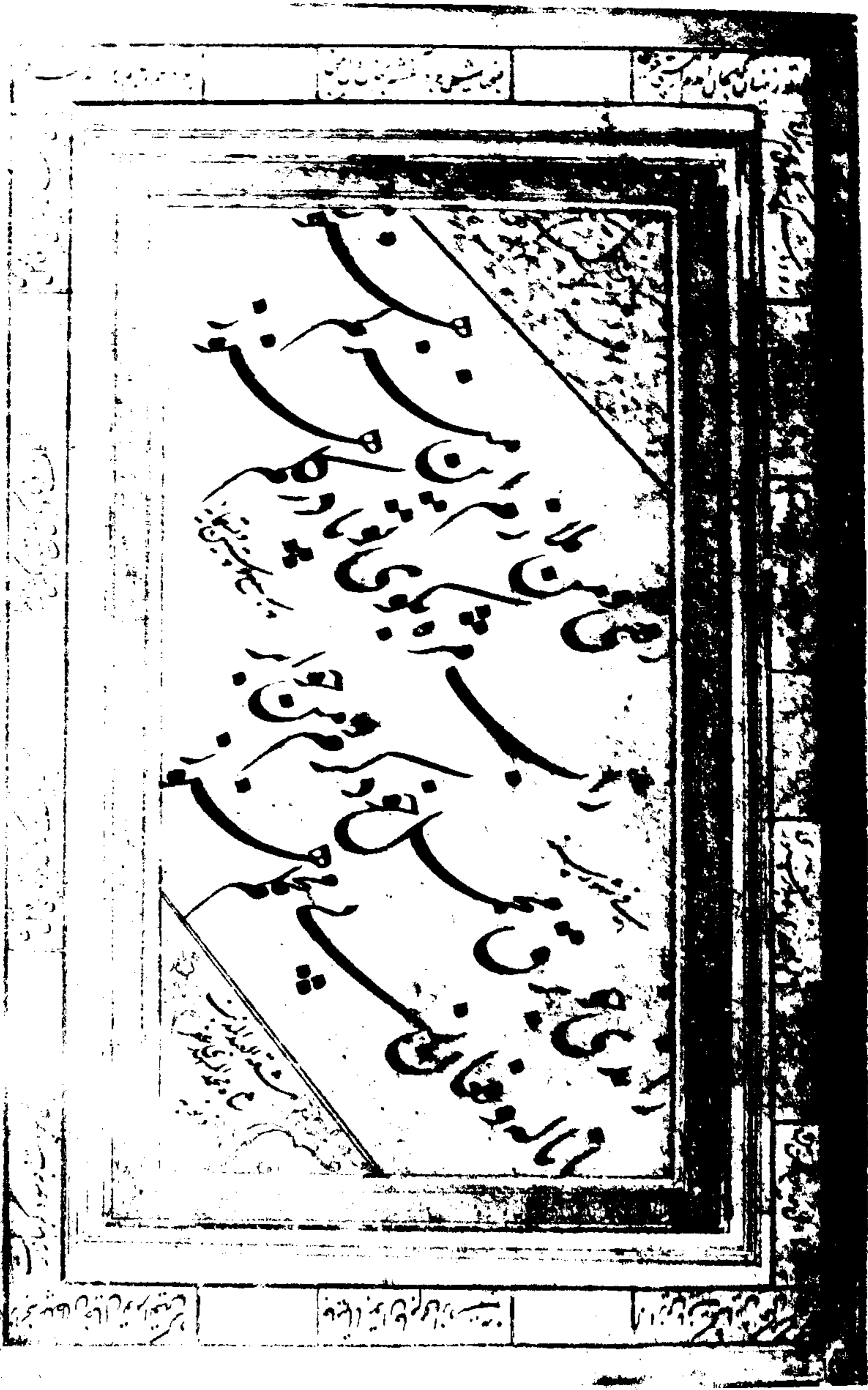
اس کتاب پر سزا فرمائی

اس کتاب پر سزا فرمائی

اس کتاب پر سزا فرمائی

اس کتاب پر سزا فرمائی

اس کتاب پر سزا فرمائی



شاه محمد مشهور صفحہ ۱۰۴

چو کان سپیدی پای
چو کان سپیدی پای



چو کان سپیدی پای
چو کان سپیدی پای



این کونی سپیدی پای
کردید برین کونی سپیدی
چو کان سپیدی پای



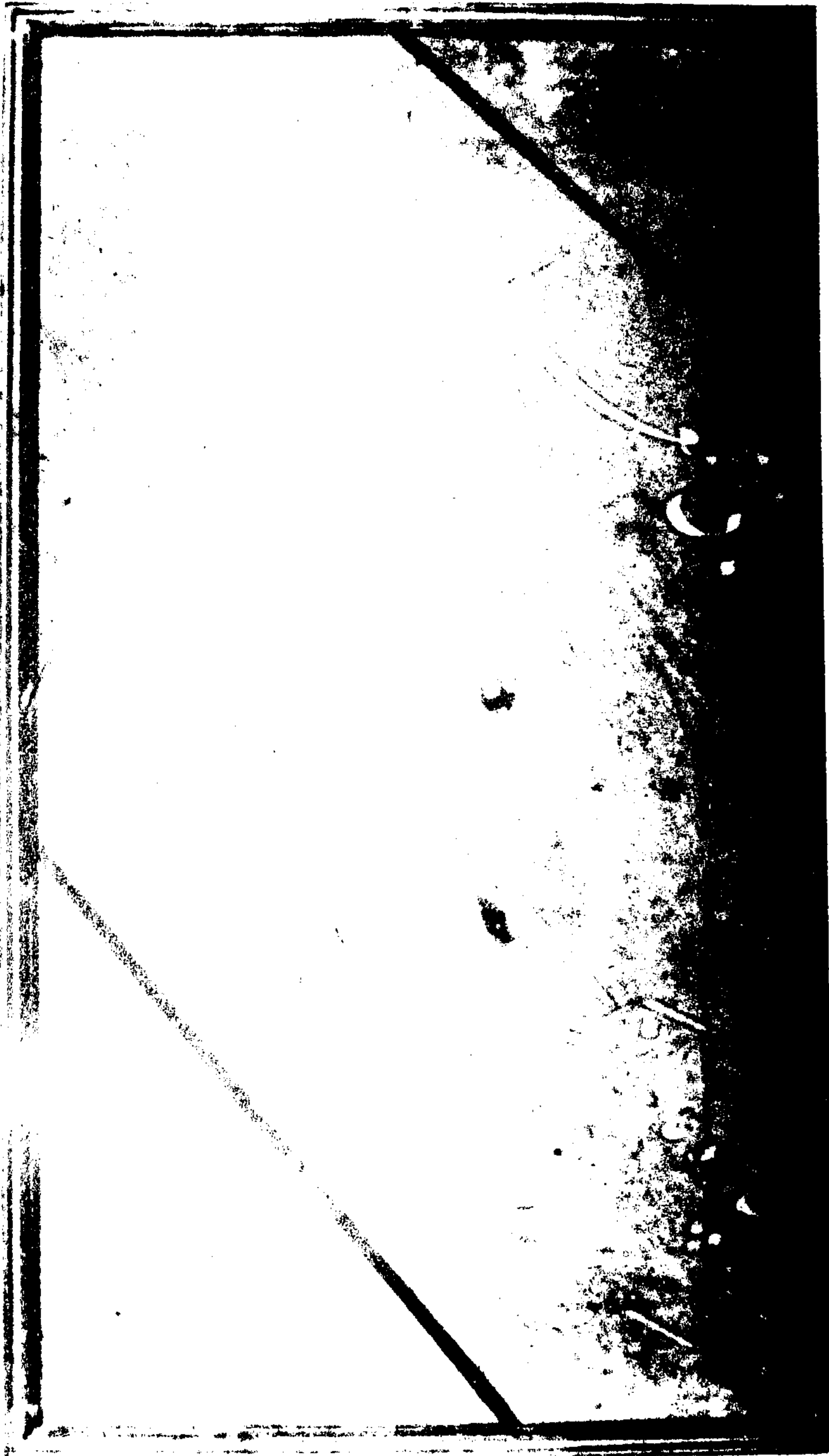
از حکم تو کشتی سپیدی
بوی مسیح تو این کونی
تو با طفت تو کرده در کونی



بستان خونی کن و چپ بر روی آن

بستان خونی کن و چپ بر روی آن
بستان خونی کن و چپ بر روی آن
بستان خونی کن و چپ بر روی آن
بستان خونی کن و چپ بر روی آن
بستان خونی کن و چپ بر روی آن
بستان خونی کن و چپ بر روی آن
بستان خونی کن و چپ بر روی آن

که در وصف زش می نویسد



فرستاده را داد بسیار خرم

شنیدم همه باح پیام بر

جو من بر جزو ششم دیدم و نیت

شماروی یکم که بودی در نیت

در وقت آن که تمهیدی نوشتی

چشمه را که به آب سردی پر کردی

چشمه را که به آب سردی پر کردی

که میخوشی تا خواهم نوشت

سوم چشمه را که پر کردی

سوراخ را که پر کردی

چشمه را که به آب سردی پر کردی

عین ریح
 و باغ
 از کاشانی
 مزارالدین محمد

پیش
 چنانچه در
 پاره
 پاره
 پاره
 پاره

که زان لب میجو افغانی غزل کفن

ترا بس نیست این در ما که دین

حره لعنه المذنب باثنا لا اله الا الله

عزراوند نوید

مجلس سخن گفتن
مجلس سخن گفتن

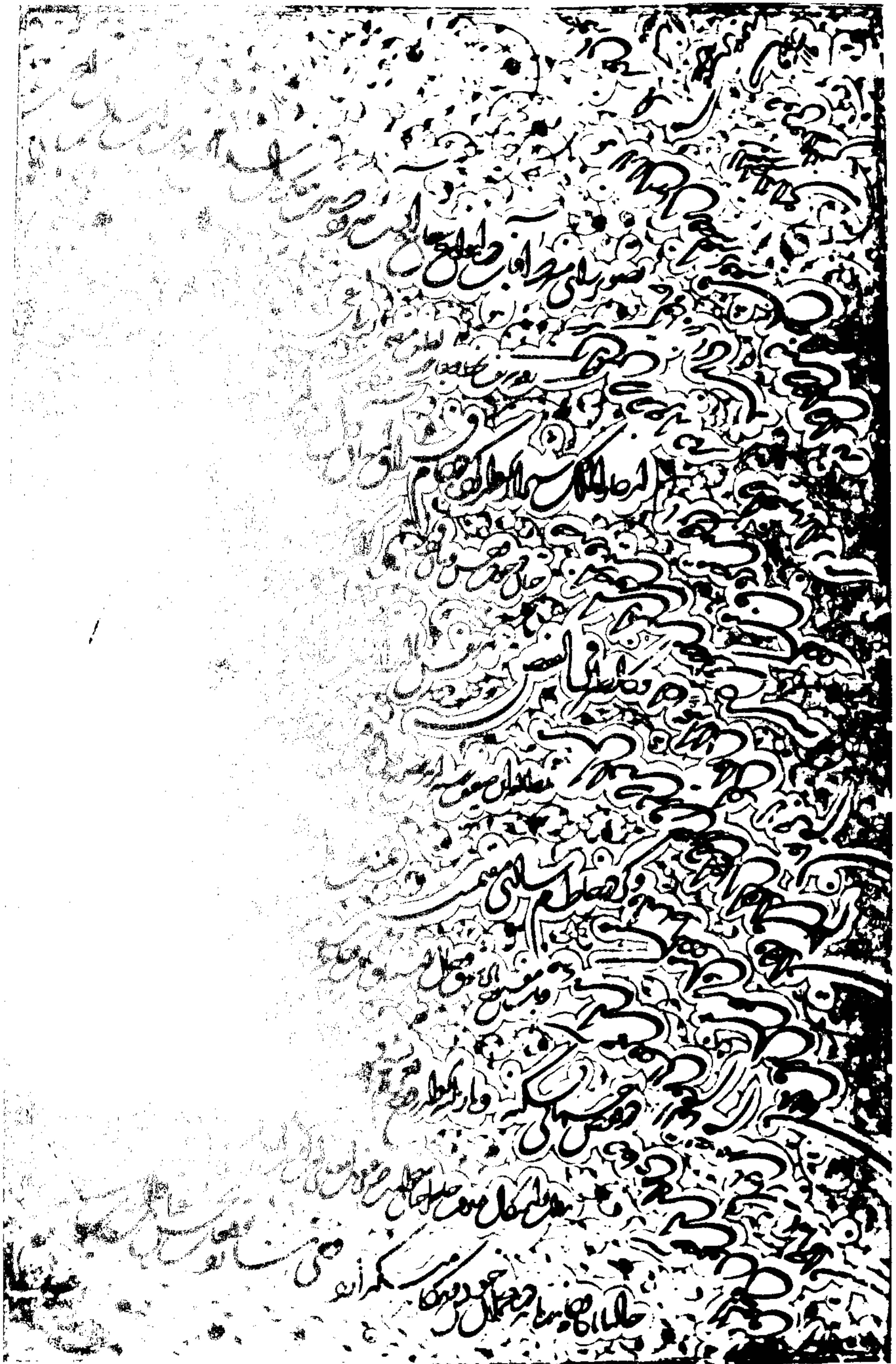
محمد زمان کلمه امتحان ولسلہ

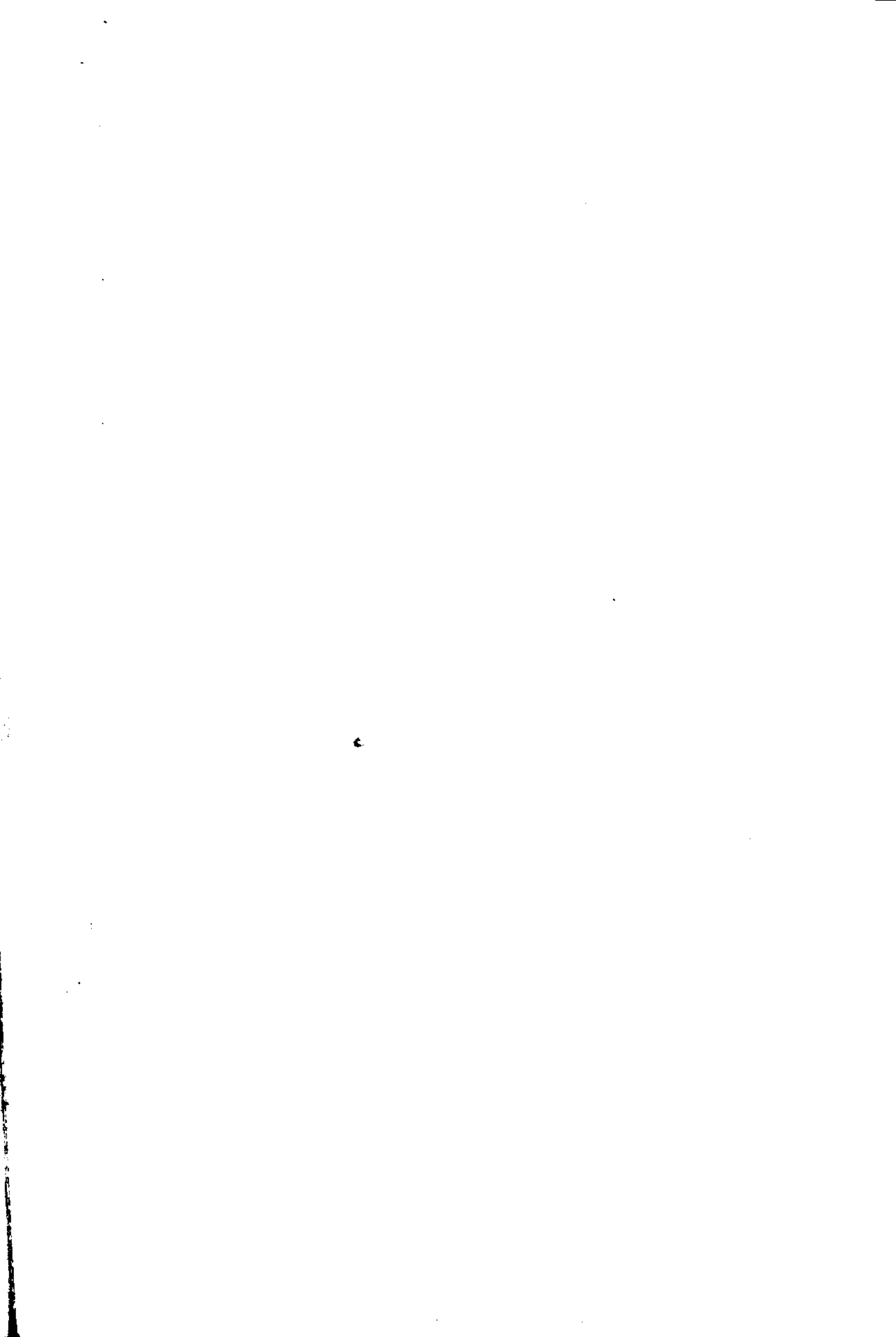


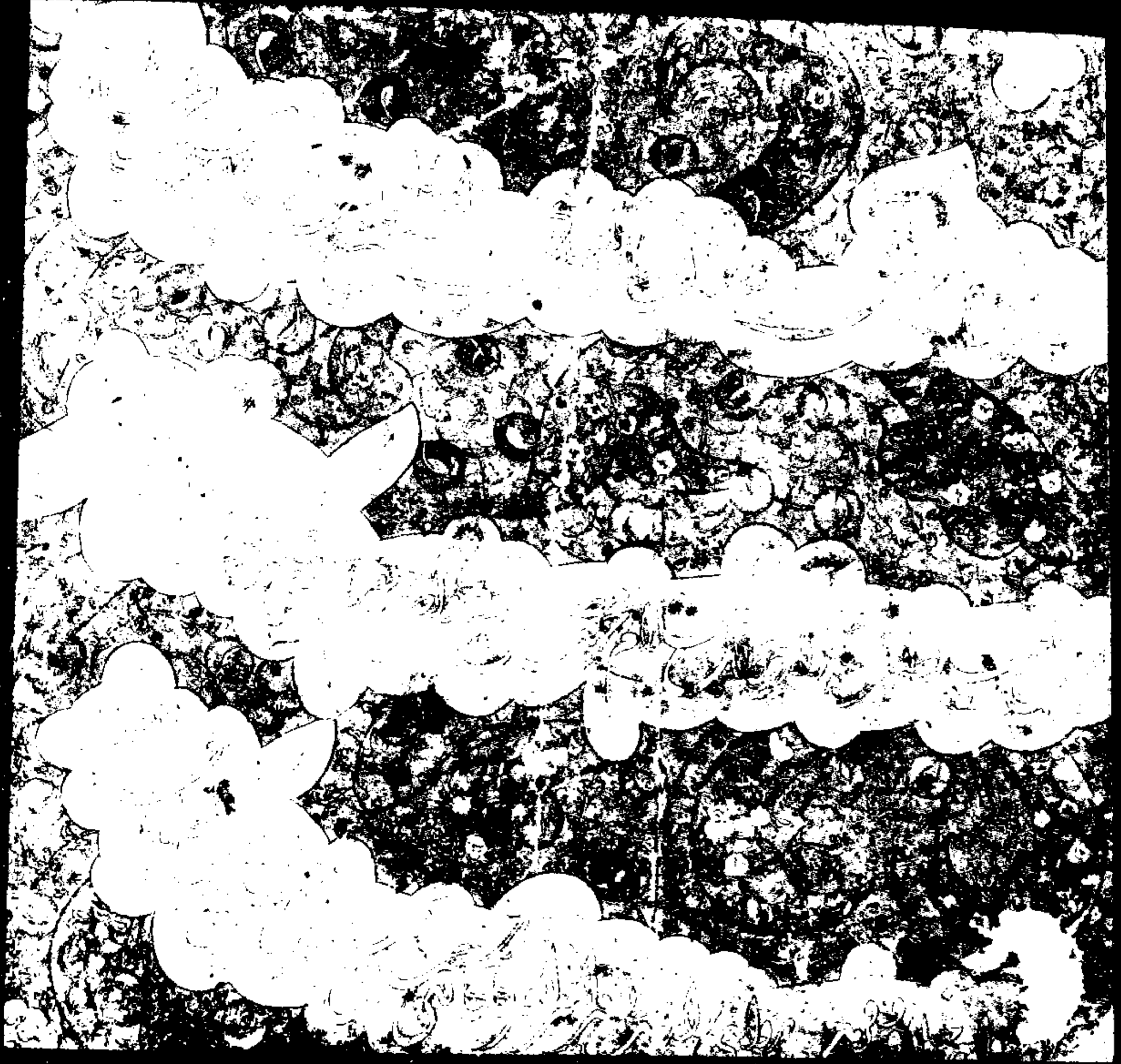
وچار کینین
 با زبان سندن دکا پورین
 سیم یوم واسطه از ویس
 بر آید
 فسخ حال جانان ز نام و در
 با کاشن
 روز اول ز ما و من
 آجان روز اول ز ما و من
 سید
 بود
 این وفا
 لالا ماروح
 یومین
 علی رضا القاسمی



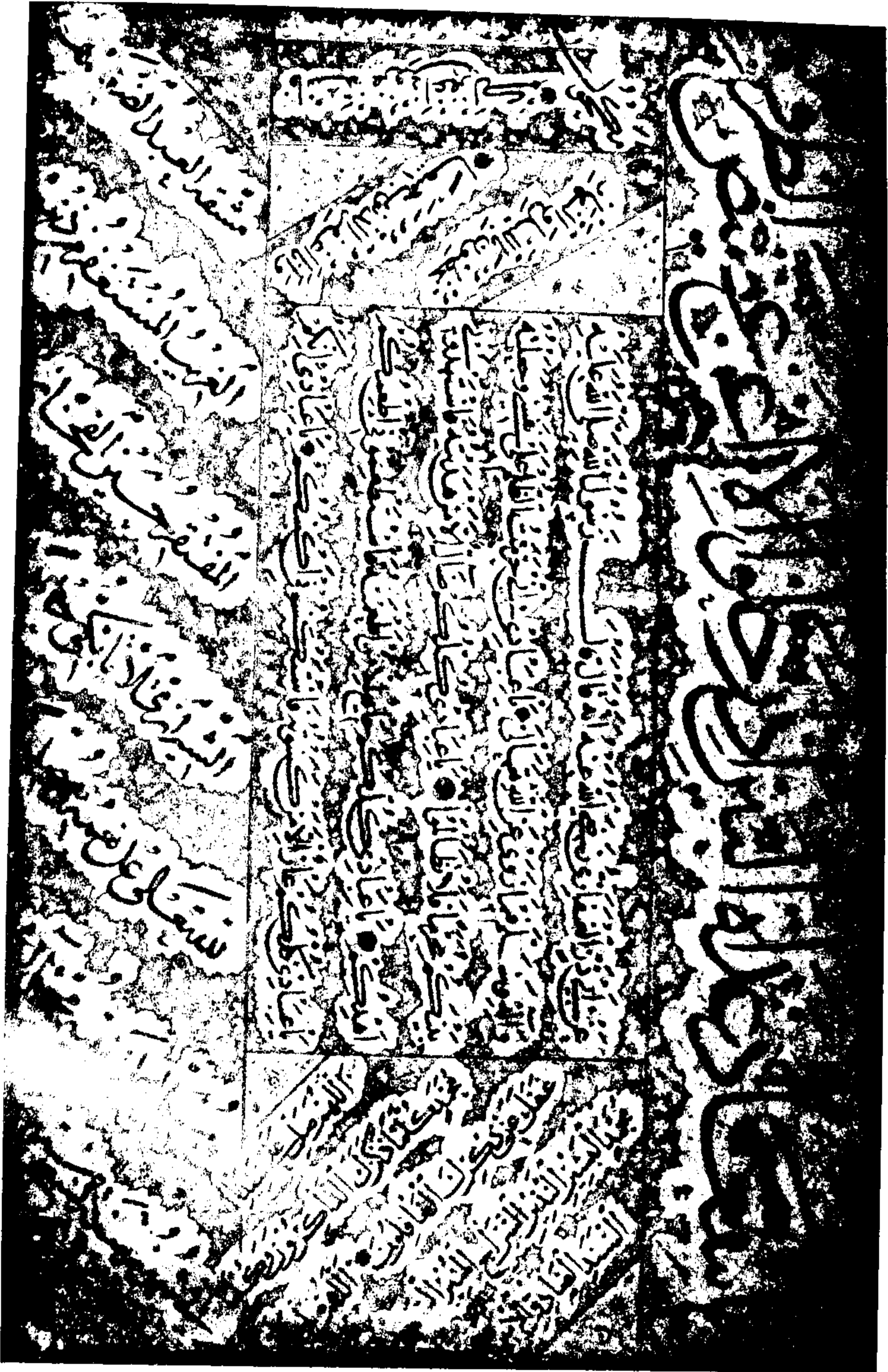








خط و تذهیب و تحریر یاری مذهب صفحه ۱۴۴



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين
والسلام على
الجميع
والسلام

تفاهير وكنازات
سلطان محمد نور

اگر کاروانت نسبت
و نوران و ملک
شاه پور
پاکستان
و اجانب
الکذیب احمد
وزیر